

مُحَاَضِرَات

جلد اول

تألیف

عبد الحمید اشراق خاوری

مؤسسہ مطبوعات امری

۱۲۰- بیع

تقاضا از خوانندگان گرامی

~~~~~

چون متأسفانه پس از تکثیر اغلاطی در  
این کتاب مشاهده شد مستدعی است  
قبل از مطالعه با مراجعه به غلطنامه ایگه  
در پایان کتاب اضافه شده اغلاط  
را تصحیح فرمائید .



سال قبل جمعی از احباب الهی تصمیم گرفتند که از ایام هفته روزی را  
 معین کنند که در آن روز محفلی بیارایند و ساعتی چند را بذکر الهی و تلاوت  
 آیات و الواح مبارکه و بحث در مسائل امریه و غیر آن از مسائل تاریخیه  
 و ادبیه نمایند برای این منظور روز جمعه را که بنص صریح حضرت  
 عبدالبهاء جل ثنائه در لوح مرحوم استاد علی فخار ساکن طهران  
 روز راحت میباشد اختیار نمودند و هر هفته بعد از ظهر جمعه را بانعقاد  
 محفل و گفتگو در مسائل امریه میبرد اختند و هر یک از احباب اگر سئوالی  
 در نظر داشت بیان میکرد و جواب دریافت مینمود .  
 اینک مسائل مختلفه را که هفته به هفته طرح و مورد بحث قرار میگرفت  
 در این رساله مینگارند تا قارئین گرامی را همدیگر امین و صادق گردند و  
 سبب حصول روح و ریحان شود . طول مذاکرات در هر روز جمعه ۳-  
 ساعت بود و استنفس و غیره بچهار ساعت بالغ میگردد .

## بیت اول

بعد از ظهر جمعه بر حسب قرارداد و تصمیمی که اخذ شده بود  
 جمعی از احباب الهی مجتمع گشتند و محفل نورانی را بتلاوت  
 مناجاتی از جمال قدس جل جلاله آغاز و افتتاح نمودند . یکی از



حاضرین در آغاز شروع محفل کتاب مکاتیب جلد دوم را در دست داشت آن را باز کرد و از صفحه ۱۸۶ لوح مبارکسی را تلاوت نمود و بعد پرسید مخاطب این لوح مبارک کیست ؟ بواسطه یکی از احباب در جوابش مطالب ذیل معروض گردید .

میرزا مهدی خان زعیم الدوله مدیر جریده حکمت که در مصر بمهدی بیگ شهرت داشت کتابی در رد امرالله باسم "مفتاح باب الایواب" در سال ۱۳۱۰ هـ ق ۰ تالیف نمود و در آن کتاب اندازات بملوک را از کتاب مستطاب اقدس نقل کرد و مقصود را واضحاً و مشهوداً از هر آیه در بین الهالین — ینگاشت و بعد عریضه بساحت اقدس مرکز عهد و پیمان معروض داشت و وجهی طلب کرد تا از انتشار کتاب چشم پپوشد همکسل مبارک بوی اعتنائی نمودند و بتقاضای او جوابی نفرمودند فقط در جواب عریضه اثر مکتوب مفصل بوی نگاشتند که در مکاتیب جلد دوم صفحه ۱۸۶ ۰۰۰۰ تمام آن مندرج است از جمله راجع بدر خواست وجه میفرمایند .

قوله العزیز :

از یخل آوارگان و سخا دیگران مرقوم فرموده  
بودید ققیر بینوا چه انفاق نماید و محتاج پیشیز  
چه احسان کند

توانگرانند که خوان نعمت نهند و ایوب بخشش بگشایند الحمد لله  
آنجناب بر سفره مهنا و خوان مهنا وارد شدید و از جمیع نعمات  
والا موجوده یافتید گرسنگی در کاشانه فقرا و بی برگی لانه ضحفا  
را فراموش البتہ نمودید دیگر شکایت چرا و روایت از چه مگر آنکه  
بگویم از عالم قناعت گذشته اید و ایوب طلب مزید را گشاده اید  
و از این گذشته مانه مرشدیم نه مسترشد نه مریدیم نه مراد نه  
مدعی عظیم و نه مدعی کمال آوار گانیم بیسروسامانیم و بینوایانیم  
بی برک و مستمند و پریشان . نهایت آشفته جمال دلبریم و دلداد  
کوی مہوشیم درد مند طیب الہی هستیم و مستمند توانگر معنوی  
مرغ ضعیفیم لکن گرفتار دام او هستیم . پشه حقیریم لکن در ناه  
سلیمان کشور رحمانی هستیم . و از این گذشته چون بی بازار  
جوهریان گذری نه تجلی یا قوت رمانی بینی و نه جلوه لعین  
بدخشانانی نه لو لو مشامده کنی و نه در یکتا لکن چون  
بدگه خرفیان بگذری امواج خرف بینی که مکشوف موج میزند و تلال  
شیشه بدل ملاحظہ نمائی که برقی میزند لکن صد ہزار بار خرف  
بدانہ گوہری برابری ننماید . الخ . باری زعیم الدولہ  
بینواد رسال ۱۳۲۱ ہجری کتاب ہذیان خود را در مصر طبع  
رسانید و منتشر ساخت و بگمان خود میخواست و ہنی عظیم بسر  
امرالہ وارد آورد . لکن پس از انتشار کتاب مزبور بقلیل مدتی

انذارات الهیه وقوع یافت و وعود ربانیه بانجاز پیوست . کتاب زعیم سبب تبلیغ امرالله گردید و مولف آن خائبا خاسراً بحفره عسدم خزید . مخصوصاً محفل مقدس روحانی کرمان از شیخ فرج الله زکی الکردی کتاب زعیم را خواستند وی از حضور مبارک مرکز عهد جلت قدرته اذن خواست اجازه مبارکه در این خصوص صادر و صورت آن در مکاتیب سوم ص ۳۲۶ مندرج و بقرار ذیل است قوله تعالی . " وارسال جلد واحد من کتاب مفتاح باب الابواب الی رفسنجان لایس فیہ . "

و پس از انتشار کتاب مزبور در کرمان بازار تبلیغ روحانی کامل گرفت و مصداق بیان مبارک " منکران منادیان امرند " واضح و مشهود گشت اینست معنی بیان مبارک که کراراً در الواح فرمود ما " جمیع ذرات بر عظمت و حقانیت امرالله شهادت میدهند . "

در این مقام هم لوح دیگری راجع باو بعنوان یکی از احباب بدست آمد که در آن میفرمایند .

هو الله ای بنده صادق جمال قدم نامه رسید و تفصیل جناب زعیم معلوم گردید از نشریات سابقه ضرری با امرالله نرسید و امید وارم بالعکس نتیجه بخشد و ما از اود لگیر نشدیم بلکه جمیع رایمهرسانی و عدم تعرض دالات کردیم و حال نیز در کتاب جدید هر قسم بنگارد ضرری بما نرساند ولی عاقبت سبب پشیمانی خود اوشود مسا مظهر

"عیسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم" وایشان مظهر "عیسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم" یعنی نشریات ایشان بجهت مامفید واز - برای ایشان ضرری شدید چه ضرری اعظم از این که در شرق و غرب عالم نفوسی موجود و ستایش این امر نمایند معلومست که آنان باین کتاب چگونه نظر نمایند ..... پس معلوم شد که مندرجات مفتاح باب الابواب من بعد چگونه تلقی گردد اما تکلیفی نمینمائیم ولی اگر خود زعیم الدوله بخواند تألیفش را در مستقبل آهیتی باشد بهتر آنستکه طریق صواب رود و حقیقت حال را منصفاً بیان نماید اما تکلیف نمیکنیم که چگونه بنگارد آنچه صدق و انصاف است مرقوم دارد مانند مرحوم سپهر بعد از اینکه در تاریخ ناسخ التواریخ خویش با شنع تعییرات و اقیح عبارات از این امر بنگاشت قبل از فوتش بحسب روایات موکده رساله مرقوم نموده و از تاریخ این امر ذکر کرده و نگاشته که آنچه در تاریخ کبیر نوشتن نظر بمقتضیات زمانه و اجبار از خویش و بیگانه بود لهذا مجبورم که حقیقت واقع را بنگارم تا من بعد مورخین در تاریخ من نکته نگیرند و مرا دشمن حقیقت نشمرند آن رساله الآن موجود ولی هنوز زمان مقتضی نشر آن نیست عنقریب زمان انتشار آید او خود را باین عنوان از عتاب اهل حقیقت نجات داد ..... الخ

لوح دیگرهم بزعیم الدوله ارسال فرمودند که عنوانش "

"ایقاصراز مخاطبت هر عبارتی است و نسخه آن مطبوع و مشهور است."

استماع این شرح و تفصیل تا حدی باعث سرور و نشاط حاضرین گردید که بوصف نیاید همه بوجد آمدند و از قدرت الهیه که چگونه منکرین امرالله را منادیان امر اعظم میسازد لب پشتمای حی توانا گشودند و اشتیاق کل باستماع این گونه مطالب سودمند بالعیان محسوس و آشکار بسود.

در این وقت دیگری از احبای الهی فرمود: "نوهوسانسی بیخبر از قدرت الهی برای اطفای نور الهی وسد سرعت جریان سیل جارف امر ربانی باینگونه امور و اعمال قیام کردند مگر ساین وسیله شریعت الهیه را تعطیل کنند و احکام ربانیه را از نفوذ و جریان باز دارند غافل از آنکه نفس این گونه اقدامات از آنها باعث انتشار امر الهی است و موجب طیران صیت و شهرت شریعت سبحانی دنیگی از الواح حضرت عبدالبها میفرماید."

"بیخبران در کمینند تا فرصتی یابند و دست تطاول بکشایند و بظلم وعدوان پردازند این سلاح عاجزان است چون از قوت برهان بی نصیب گردند و در اقامه حجت عاجز و ضعیف و گنگ و لال گردند دست تطاول بکشایند همیشه این روش اهل بطلان است و مسلک اهل طغیان این اخرا لدوا الکی شمرند ولی پخسران

مبین افتند و ضروریان شدید یابند این تعرضات سبب ظهور آیات  
 بینات و این اعتساف تمهید مقدمات و سبب انتباه غافلان و جستجو<sup>ی</sup>  
 طالبان گرد دالبته اگر آئی تفکری بنمایند ایدا تعرض نمایند  
 بلکه ساکت و صامت گردند و در حفره ظنون و اوها<sup>م</sup> خزیده خود را از  
 پرتو شمس حقیقت محروم و محجوب نمایند و قتیکه شهناز الهی منحصر  
 در شیراز بود ستمگاران سبب شدند که این صیت عظیم باصفهان  
 و طهران رسید و چون بیشتر کوشیدند و اذیت و جفا کردند و سیاست  
 شدید رو داداشتند بجمیع صفحات ایران سرایت کرد و نفوذ کلمة الله  
 در خراسان علم افراخت . و چون باطفا<sup>ء</sup> این سراج کوشیدند  
 و بقتل و غارت پرداختند و خون مظلومان را ریختند و سرها بر نیبزه  
 نمودند مردان شهید کردند اطفال اسیر نمودند نسا<sup>ء</sup> را ذلیل  
 کردند و مانند دشت بلا صحرای کریلا بخونریزی مظلومان پرداختند  
 و باسارت صبیان و نسوان دست گشودند صیت امرالله بسایر بلاد  
 در اطراف و اکناف عالم رسید . و چون کوشیدند که نور مبین از ایران  
 نفی و سرگون گردد علم مبین در عراق بلند شد و چون در عراق بنفاق  
 پرداختند سبب شد که جمال قدیم بشهر شهبون<sup>فی</sup> و تبعید شد و  
 کوس اعظم و ناقوس اکبر در اسلامبول کوبیده شد و چوق از مرکب  
 سلطنت عثمانیان با نهایت ظلم و عدوان برومیلی ارسال نمودند  
 آن اقلیم نیز پرتو نور مبین یافت . و چون از آن کشور بسجن اکبر

نقل گردید و قلعه ویران سجن محبوب امکان شد و نهایت ذل و  
 هوان حاصل گردید صیت امرالله و صوت کلمه الله در ممالک اروپا  
 و امریک انتشار یافت زلزله در آفاق انداخت و اهل نفاق غائب و  
 خاسر گشتند . و هنوز دست برنمیدارند این تهکم و تعرض سبب  
 شد که ندای الهی در جمیع آفاق بلند گردید . هنوز در خواب -  
 غفلت اند و گمان میکنند که این حرکت مذبحخانه سبب قلع و قمع  
 اساس خداوند یگانه است هیهات هیهات جمال مبارک و روحی  
 لاحیائه الفداء میفرماید ° که این جوش و خروش علمای جاهل بسر  
 مناظر و فریاد و نعره های وادینا و اذیبا در مسالک و معاشر ندای به  
 امرالله است این نفوس منادی حقند و لکن لایشعرون در هم فسی  
 خوشهم یلعبون الی آخر بیانه الاحلی °

در این وقت یکی از یاران اظهار کرد که من در ضمن زیارت  
 لوح مبارکی که از کلهک اطهر حضرت عبدالبها ° جل ثنائیه  
 نازل شده و درین احبا ° بلوح هزار بیتی معروفست بمطلبی چند  
 برخوردم که شرح و تفصیل آنرا تقاضا دارم بیان فرمائید °

یکی آنستکه میفرمایند " حمیرا ° برناقه شهیا ° سوار شد °  
 " مقصود چیست ؟ یکی از احبای الهی در جواب فرمود " حمیرا °  
 لقب عایشه زوجه رسول الله ( ص ) است و این لقب را حضرت  
 رسول یار دادند و اغلب میفرمودند " کلینی یا حمیرا ° " مولوی در

مجلد اول مثنوی فرموده :

آنکه عالم مست گفتش آمدی

کلمینی یا حمیرا میزدی

علاّمه میدانی صاحب مجمع الامثال که از کتب معروفه مفیده است در ذیل جمله " الحسن احمر " که از امثال سائر است شرحی مفصل در باره " کلمینی یا حمیرا " نگاشته و میگوید : نظر بمفاد همین جمله الحسن احمر حضرت رسول (ص) عایشه را بلقب حمیرا ستودند و مقصود از جمله الحسن احمر آنستکه هر کس پابست ماهر و یار شود باید باغصه و غم انیس گردد و جان در آن راه نهد .

و مقصود از ناقه شهباء شتر سفید رنگی است که عایشه در

جنگ جمل بر آن سوار شد و نام آن شتر عسکر بود پیغمبر فرمود لعن الله راكب عسکر و عایشه ام المومنین در بصره بهمراهی طلحه و زبیر بر حضرت امیر علیه السلام طغیان کرد و جنگ جمل برپا شد و این جنگ را از آن جهت جمل گویند که ام المومنین بر شتر عسکر نام سوار گردید زیرا جمل بمعنی شتر است و جنگ جمل بعد از قتل عثمان بن عفان خلیفه سوم بوقوع پیوست و از طرف دیگر معاویه بن ابوسفیان بن حرب که مدعی خلافت بود در شام رایت مخالفت برافراشت و قتل عثمان را بحضرت علی علیه السلام منسوب داشت



ویرانه‌های خون آلود عثمان در شام بر روی منبر برد و مردم نشان داد  
 وانگشت مقطوع زوجه عثمان را نیز برد و آنان را بسه  
 عداوت و مخالفت حضرت امیر (ع) برانگیخت و در لوح مبارک که  
 فرمودید جمیع این مطالب را ذکر فرموده اند .

سائل قبل گفت اجازه فرمائید که من سئوالات خود را یکایک

قبلا عرض کنم و جواب آن را بفرمائید .

سئوالات من از این قرار است .

- ۱- حمیرا یوناقه شهباء \* سوار شد که عرض کردم .
- ۲- تجملت تبغلت وان عشت تفیلت ؟
- ۳- عثمان ذوالنورین . کلمه " ذوالنورین " یعنی چه ؟
- ۴- اصبع مقطوع حرم داماد پیغمبر - ؟
- ۵- لعن الله الناقه وراکبها ؟
- ۶- ابن آكلة الاکباد ؟
- ۷- لیلة الهریر ؟
- ۸- شجرة الملعونه فی القرآن . ؟
- ۹- اللهم وال من والاه . ؟
- ۱۰- عشره مبشره ؟
- ۱۱- ابوهریره ؟
- ۱۲- صحیح بخاری ؟

۱۳- لافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار ؟

سئوالات من در باره مطالب معروضه است خواهش دارم یکایک را بیان بفرمائید ناطق قبل فرمود . جواب سئوال اول راکه عرض - کردم مقصود از حمیرا ، عایشه زوجه حضرت رسول (ص) است و نایقه شهباء شتری بود عسگر نام که عایشه در حین توجه از مکه به جانب بصره بآن سوار شد و در میان هودجی نشست و همان هودج در هنگام حرب جمل بمنزله رایت جنگ بود و بازاره آنرا پوشاند و بودند .

باری عایشه دختر ابوبکر بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن عمر بن کعب بن سعد بن تیم بن کعب بن لوی است عایشه مادرش ام رومان بنت عامر بن عویمر است رسول الله عایشه راکه هفت ساله بود در مکه خطبه کردند و زفاف در مدینه واقع شد و فرزندی از او بوجود نیامد باین همه از حضرت رسول (ص) درخواست کرد که کنیز مملو عطا فرمایند حضرت فرمودند اگر چه ترا فرزندی نیست و لکن بنام خواهر زاده خود که عبد الله نام دارد مگنی باش و از آن پس کنیه عایشه ام عبد الله شد و مقصود عبد الله بن زبیر است حضرت رسول عایشه را بمهریه چهارصد درهم در شهر شوال عقد بستند و در ماه شوال سال بعد در سال اول هجرت در مدینه زفاف کردند عایشه نه سال و ده ماه در سرای حضرت رسول (ص) بود و در -

هنگام وفات رسول الله بیست ساله بوده داستان افک عایشه معروفست و در کتب تواریخ و تفاسیر بتفصیل مسطور شده است آخر کار عایشه پس از مخالفتی که با حضرت امیر و حضرت حسن مجتبی علیه السلام نمود و جنگهایی که در شب شنبه ۱۷ - رمضان سال ۵۸ و یا ۵۷ هجری در مدینه وفات کرد و ابوهریره که در سال ششم هجری اسلام پذیرفته بود و از راهیهای احادیث نبویه در نزد اهل سنت محسوبست بر عایشه نماز خواند و در قیام او را یخاک سپردند و مر عایشه ۶۶ سال بود ام رومان مادر عایشه در سال ششم هجرت در مدینه وفات یافت و پیغمبر بقر او درآمدند و فرمودند "من اراد ان ينظر الی امرئۃ من الحور العین فلینظر الی شده" خواهر عایشه اسما \* ذات النطاقین است و قتیکه پیغمبر خواستند با ابوبکر از مکه بمدینه هجرت کنند ابوبکر در خانه خود پیغمبر را نگاهداشت و برای عزیمت توشه راه ساخت و گوسفندی بریان کرده در سفره نهاد و اسما \* دختر ابوبکر کمر بند خود را باز کرده بدو نیمه کرد سفره نان را بانیمه از کمر بند خود بست و ظرف آب را هم بانیمه دیگر بست که حمل آن آسان باشد و از ایمن جهت با اسما \* ذات النطاقین مشهور شد یعنی دارای دو کمر بند "آنگاه پیغمبر با ابوبکر از خانه او بجانب غار ثور رفتند و این واقعه در روز پنجشنبه غره شهر ربیع الاول سال ۱۳ بعثت

بود و پس از سه روز از غار ثور بجانب مدینه روان شدند و در روز -  
 شنبه ۱۲ شهر ربیع الاول سال ۱۳ بعثت در محل قبایز دیک  
 مدینه وارد شدند و در آنجا مسجد قبا را ساختند که اول مسجدیست  
 که در اسلام بنا شد و این آیه مبارکه در باره آن مسجد نازل شده  
 قوله تعالی ( لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم  
 فیه فیه رجال یحبون ان یتطهروا واللہ یحب المطهرین )<sup>۲</sup>  
 سؤال دوم - در باره تجملت تبغلت ۰۰۰۰۰۰ بود این  
 یک مصرع از ایاتی است که ابن عباس خطاب بعایشه قرائت  
 کرد ۰۰ و آن چنان بود که چون حضرت حسن محبتی علیه السلام  
 در یوم بیست و هشتم صفر پنجاه و یک هجری بواسطه سوده الماس  
 که زوجه آنحضرت اسماء دختر اشعث بن قیس بحضرت داد مسموم  
 شدند و وفات کردند اصحاب خواستند جسد مطهر آن حضرت  
 را در جوار قبر حضرت رسول دفن کنند ۰ عایشه زوجه رسول الله  
 مانع شده بر اشتی سوار شد و با همراهان خود سر راه بر اصحاب  
 گرفت و فرمان داد جنازه حسن محبتی علیه السلام را تبر باران -  
 کردند این عباس یابیکی دیگر از اصحاب با اختلاف روایات اشعاری  
 خطاب بعایشه گفت و خواند که از آن جمله این مصرع بود ۰  
 " تجملت تبغلت وان عشت تفیلت " یعنی ۰ ای عایشه تو یکروز بر  
 شتر سوار شدی و جنگ جمل راه انداختی و با امیرالمومنین (ع)

بمخالفت برخاستی و امروز هم برآستر سوار شده و مانع از دفن س حسن مجتبی در جوار قبر حضرت رسول الله (ص) میشوی و اگر زنده بمانی برفیل سوار خواهی شد و فتنه دیگری خواهی کرد

سؤال سوم - از معنی " کلمه ذوالنورین " است این لقب از آن جهت یعثمان بن عفان داده شد که دوتن از دختران حضرت رسول (ص) را یکی پس از وفات دیگری بجایاله نکاح در آورده بزرگترین دختران پیغمبر (ص) زینب بود که پنجسال پس از تزویج پیغمبر (ص) با خدیجه متولد شد مادرش خدیجه بود که نخستین زوجه رسول الله بود . خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصى بن کلاب است نسب پدر خدیجه در قبیله بنی نضیر است . پیغمبر یکی میشود . خدیجه قبل از رسول الله دوشوهر دیگر داشته . اول عتبون بن عابد المخزومی که فرزند جاریه نام از او داشت . و دوم ابو هاله بن منذر الاسدی موسوم بمالک بوده و دو فرزند از او داشته است زینب را پس از بلوغ حضرت رسول با ابوالعاص بن الربیع بن عبد العزی بن عبد الشمس بن عبد مناف عقد بستند . ابوالعاص پسر خاله زینب بود زیرا که مادر - ابوالعاص دختر خویلد بود و با خدیجه خواهر بود ابوالعاص در جنگ بدر اسیر شد و زینب گردن بند مادرش خدیجه را با اشیا دیگر نزد رسول الله فرستاد و فدیه داد تا شوهرش را آزاد کنند

حضرت رسول چون گردن بند خدیجه را دیدند ابوالعاص را آزاد کردند و با او گفتند که چون تو کافر هستی دختر من بر تو حرام است بعد از زینب را بمدینه نزد رسول الله آوردند و پس از مدتی ابوالعاص اسلام آورد و با زینب ثانیاً ازدواج کرد .

ابوالعاص از زینب دختر پیغمبر پسری داشت بنام علی که در جوانی بمرد و نیز دختری داشت مسماة بامامه که پیغمبر او را زیاد دوست داشت و آن دختر در طفولیت چون پیغمبر در نماز بسجده میرفتند برد و شرب مبارک حضرت می نشست .

حضرت علی علیه السلام بعد از وفات حضرت فاطمه زهرا ؑ همین امامه را بموجب وصیت حضرت فاطمه (ع) بجباله نکاح خود در آورد و زینب در سال هشتم هجری وفات یافت و پیغمبر او را در پارچه که بکمر می بست پوشانیده پس از آنکه برای نماز گذارد بلا دست خود در میان قبرش گذاشتند .

دختر دیگر حضرت رسول (ص) رقیه بود که سه سال بعد از زینب از خدیجه متولد شد و پس از رشد بجباله عتبة بن ابی لهب درآمد پس از آنکه حضرت رسول (ص) بدعوت مردم — پرداختند عتبة رقیه را طلاق گفت . پیغمبر او را نفرین کرد و عتبة پس از چندی طعمه شیر درنده گردید .

بعد از عتبة حضرت رسول (ص) رقیه را با عثمان بن عفان

عقد بست عثمان در هجرت بحیثه رقیه را همراه خود بحیثه برد و در سفر فرزند رقیه سقط شد و پس از آن پسری بنام عبداللہ بواجود آمد و عثمان باین جهت کنیه از عبداللہ یافت در سال - چهارم هجرت خروسی بامنقار عبداللہ را نایینا کرد او در نتیجه وفات یافت پیغمبر بر عبداللہ نماز گذاردند و عثمانش بخاک سپرد رقیه دیگر فرزندی نیاورد و در سال دوم هجرت در هنگامیکه حضرت رسول (ص) در جنگ بدر کبری بودند رقیه وفات یافت .

دختر سوم رسول اللہ (ص) آمنه است که کنیه اش ام کلثوم بود حضرت رسول او را باعتبة بن ابی لهب برادر عتبه سابق الکفر عقد بستند وقتی که سوره مبارکه تبت ید ابی لهب " نازل شد عتبه بفرمان پدرش ابولهب ام کلثوم را طلاق داد پیغمبر بعد از وفات رقیه در سال سوم هجرت ام کلثوم را بعثمان بن عفان دادند وی فرزندی نداشت و در سال نهم هجرت ام کلثوم وفات یافت و عثمان که با او دختر حضرت رسول (ص) ازدواج کرده بود بسه و النورین ملقب شد .

در قرآن مجید زوجه ابولهب را " حمالة الحطب " نامیده مشارالیهها ام جمیل نام داشته و خواهر ابوسفیان بن حرب بود است و عتبه و عتبه و معیت سه پسر ابولهب عم پیغمبر از ام جمیل بوده اند و زینب دختر پیغمبر که از قبل نگارش یافت اول کسی است

که در اسلام بعد از وفاتش برای اوتابوت ساختند .  
 سؤال چهارم - " اصبح مقطوع حرم داماد پیغمبر مقصود  
 از داماد پیغمبر عثمان بن عفان خلیفه سوم است چون مشارالیه  
 بواسطه حجر مسلمین که نمایندگان دیار مختلفه بودند و از -  
 عمال عثمان بتظالم نزد او بمدینه آمدند و او با آنان بخدعه و مکر  
 رفتار کرد بشرحی که در تواریخ مسطور است بقتل رسید درحین  
 که محمد بن ابوبکر باخنجر برهنه وارد منزل عثمان گردید او را -  
 دید که قرآن مجید در برابر نهاده و بتلاوت مشغول است محمد  
 لگدی بر پهلوی عثمان زد و او در غلطید محمد خواست باخنجر  
 کارش را بسازد زوجه عثمان خود را بروی بدن شوهرش افکند تا  
 باشد که از قتل او جلوگیری کند محمد بن ابوبکر آن زن را بیکسو  
 کشید و در اثنا ی گپرو داریند انگشت عثمان <sup>زوجه</sup> بریده و مقطوع گردید  
 و محمد پهلوی عثمان را باخنجر درید و او را بگشت .  
 گویند خون عثمان بر صفحه قرآن مجید روی آید " فسیکفیکم الله  
 ریخت مولوی بلخی این رباعی گفته است .

دانی زجه رو چکیدای صاحب دید

بر مصحف پاک خون عثمان شهید

تا خلق بدانند که بی گفت و شنید

لب تشنه بخون اوست قرآن مجید



قتل عثمان بن عفان در سال ۳۵ هجرت بود .

سؤال پنجم - " لعن الله الناقه وراکبها " اشاره بحديث مروی از رسول الله است که در ضمن اخبار از وقایع بعد از خود - درباره جنگ جمل فرمود " لعن الله الناقه وراکبها " مقصود از ناقه همان شتر عسگر نام وراکب آن عایشه بود و بشرحی که در توارسرخ مسطور است عایشه در حین سوار شدن بر ناقه در مکه پرسید نام این شتر چیست گفتند عسگر عایشه گفت آه این همانست کسه حضرت رسول (ص) او را وراکبش را لعنت فرمود من هرگز برای این شتر سوار نمیشوم و لکن طلحه و زبیر او را بسخنان بسیار قانسع کردند تا بر عسگر سوار شد .

سؤال ششم - " این اکثالا کباد " مقصود معاویه بن اُمیة ابوسفیان بن حرب است و اکثالا کباد که بمعنی جگر خوار است لقب هند مادر معاویه زوجه ابوسفیان است و چون هند در جنگ احد بعد از شکست لشکر اسلام که در سال سوم هجرت بوقوع پیوست جگر حمزه را در دهان گذاشت که بخونزد با کثالا کبلساد معروف گردید .

شرح ایمان حمزه بن عبدالمطلب دعوی پیغمبر (ص) را - حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوح مبارکی بتفصیل بیسمان فرموده اند که البته همه زیارت کرده اید و میدانید . حمزه در

جنگ احد بدست وحشی غلام جبیرین مطعم که در پرتاب کردن  
 حربه از دور مهارتی داشت بشهادت رسید .  
 سپهر کاشانی در مجلد اول از کتاب دوم ناسخ التواریخ  
 در ذیل احد میگوید . " نخستین وحشی بمیدان جنگ آمد و به  
 جگرگاہ حمزه رایشکافت اورا بنزد زوجه ابوسفیان آورد و او بستند  
 و خواست لغتی از آن بخورد لا جرم در دهان گذاشت و از این  
 روی بهند جگرخوار مشتهر شد بالجمله مرحلی وزیروری که در سر  
 داشت بو وحشی عطا کرد و گفت بمکه روم ده دینار زر سرخت بد هم  
 اکنون مرا بنمای که مصرع حمزه کجاست وحشی اورا بر سر حمزه  
 آورد هندی گوش حمزه را برید . تا با خود بمکه برد و بر سنگی بلند  
 صعود کرد و با آواز بلند این شعر را بخواند .

نحن جزینا کم بیوم بدر

والحرب بعد الحرب ذات سر

ماکان عن عقبه لی من عبیری

ولا اخی وعمسه و بکسر

شفیت نفسی و قضیت ندری

شفیت وحشی غلیل صد ری

الی آخر قوله " این وقت ابوسفیان برسید و نیزه خود را در دهان  
 حمزه میبرد و میگفت " ذق ایها العاق " حلیس بن علقمه این بدیدند

بانگ کرد که ای بنی کنانه بنگرید اینمرد که دعوی بزرگی قریش  
 دارد با پسرعم خود چه معاملت میکند ابوسفیان شرمگین شد و بسا  
 حلیس گفت این لغزشی بود که از من صادر شد اکنون این نیزه  
 از من بگیر و این را زبوشیده داروآن نیزه را بد و خشید چون این  
 خیر بعلی آمد که "هند اکتلا کیا" در قتل حمزه نیک شهادت  
 و زیان بمفاخرت باز دارد این بیتها فرمود .

اتانی ان انداحل صخری

دعت در کاو بشرت الهنودا

فان تفخر بحمزة حین ولسی

مع الشهداء \* محتسبنا شهیددا

فانا قد قتلنا یوم بدر

ایاجهل وعتبة والو لیسرا

ومثلنا سراة الناس طرا

و غنمنا الولائد والعبيددا

الی آخر قوله بالجمله زنان قریش همگروه بمیان حرگاه آمدند و

شهیدانرا بجمله مثله کردند و بینی بریدند و شکم دریدند و جگر

ایشانرا برآوردند و این اشیا \* را در ریسمان کشیدند و دست

برینجن و مرسله ( کردن بند ) ساختند و از دست و گردن در انداختند

..... الخ .

هند جگر خوار این کارها را بیکفراقوام خود و بزرگان قسریش که در غزوه بدر کبری بدست مسلمین مقتول شده بودند انجام میداد وحشی قاتل حمزه نامدتی از ترس مسلمین مخفی بمسود و میخواست فرار کند بالاخره بهدایت شخصی که با او آموخته بود متنکراً و قفله نزد رسول الله (س) مشرف شد و شهادت گفت و اسلام پذیرفت پیغمبر چون دانست که او وحشی است بواسطه اسلام از خود او گذشتند ولی فرمودند که هیچوقت نباید در مقابل من حاضر شوی و این آیه مبارکه در باره وحشی نازل شد قوله تعالی "وآخرون مرجون لامر الله اما یعدیهم واما یتوب علیهم والله علیهم حکیم".

بالجمله وحشی مخفی میزیست تا در دوره خلافت ابوبکر در جنگ بامسیلمه کذاب حاضر شد و مسیلمه را با حربه خود از پای در آورد و میگفت بهترین خلق خدا یعنی حمزه را من گشتم و بدترین خلق خدا یعنی مسیلمه نیز بدست من هلاک گردید و تا دوره معاویه زنده بود و با آنکه پیری خمیده قد بود هوش و خواستش همچنان برجا بود.

سئوال هفتم — لیلۃ الیهودشینی بود که جنگ صفین بین علی (ع) و معاویه گذاد و در آن شب کار جنگ بالا گرفت و لشکریان طرفین در شدت جنگ و گیرودار مانند گریه و دیگر حیوانات زوزه

میکشیدند یعنی از شدت خستگی و سختی گیرودار نفس از سینسه آنان بسختی بیرون میآمد و از این جهت آن شب بلیلة لهریر یعنی شب زوزه کشیدن معروف گردید و در تواریخ بهمین نام یاد شده و ثبت گردیده است.

سؤال هشتم -- شجرة المعوثة فی القرآن -- مقصود بنی امیه استند که غصب خلافت کردند و آیه مبارکه مزبوره بآنان تفسیر شده است.

سؤال نهم -- الهم وال من والاه مقصود حضرت امیر (ع) -- است که پیغمبر در یوم غدیر خم در منزلی که بهمین اسم معروف و بین مکه و مدینه واقع است در حین مراجعت از حجة الوداع یعنی آخرین حج پیغمبر که در سال ۱۰ هجرت بوقوع پیوست علی را به خلافت و وصایت خویش تعیین فرمودند خطبه مفصله ادا کردند و در ضمن آن خطبه درباره علی (ع) فرمودند قوله (ص) " معاشر الناس هذا علی اخی و وصی و واعی علمی و خلیفتی علی امتی و علی تفسیر کتاب الله عزوجل و الداعی الیه و العامل بما یرضاه و المحارب لاعدائه و الموالی علی طاعته و الناهی عن معصیة خلیفة رسول الله و امیر المؤمنین و الامام الهدی و قاتل الناکثین و القاسطین و المارقین بامر الله اقول ما یبدل القول لدی بامر الله ربی اقول اللهم آل من و الاه و عاد من عاده و العن من انکره و اغضب علی من جحد نفسه

۱۰۰۰ الخ این خطبه یوم غدیر بسیار مفصل است و از ابتدای آغاز بالقای خطبه مزبوره حضرت رسول (ص) علی (ع) را بر سر دست بلند کرده بودند تا آخر خطبه که بزمین گذاشتند .

سئوال دهم - عشره مبشره ده نفر از اصحاب بودند که حضرت رسول بآنان بشارت فرمود که وارد بهشت خواهند شد در صورتیکه حفظ شعائر اسلام کنند و از آن جمله عمرو ابوبکر و عثمان - طلحه و زبیر و غیرهم بودند .

سئوال یازدهم - ابوهریره دوسی از اصحاب حضرت رسول (ص) است که در سال ششم هجری که بفاصله کمی واقع خیمه رخ داد مسلمان شد ابوهریره از راویان احادیث نبویه است و در نزد اهل سنت و جماعت اعتباری بسزا دارد .

سئوال دوازدهم - صحیح بخاری کتابی است شامل احادیث نبویه از طریق اهل سنت که در نزد آنان نهایت اعتبار را دارد و فات علامه بخاری یعنی بخارائی را در سال ۲۵۶ هجری نوشته اند .

سئوال سیزدهم - درباره کلمه ذوالفقار بود که اسم شمشیر حضرت امیرالمومنین علیه السلام است حضرت رسول (ص) در جنگ بدر کبری که سال دوم هجرت بوقوع پیوست پس از غلبه بر دشمنان در حین تقسیم غنائم جنگ شمشیر عاص بن منیه بن

حجاج راکه ذوالفقار نام داشت با میرالمومنین داد و فقارین فتح  
 فا \* جمع فقاره است همانا در پشت آن تیغ فقرات بود و هم گفته اند  
 چون علی (ع) عاص را بکشت آن شمشیر را خویشتن برگرفت و آن  
 تیغ بعد از شهادت امیرالمومنین (ع) بمیراث میرفت تا بمحمد  
 بن عبداللہ بن حسن بن علی (ع) رسید و او در جنگ منصور  
 عباسی چون شهادت خویش نزدیک دانست مردی از بنی النجار  
 راکه چهارصد دینار بد و مدیون بود بخواند و ذوالفقار بدو داد  
 و گفت "خذ السیف فانک لا تلقی احدامن آل ابی طالب الا اخذه  
 منك واعطاک حقه \*

و از آن پس چون جعفر بن سلیمان بن علی بن عبداللہ بن  
 عباس والی مدینه و یمن شد آن مرد را طلب کرد و ۴۰۰ دینار بدو  
 داد و تیغ بستد و از او بمهدی منصور رسید و یا خلفای عباسی میرفت  
 اصمعی گوید "رایت الرشید بطوس متقلدا سیفا فقال یا اصمعی  
 اریک ذوالفقار قلت بلی جعلتی اللہ فداک فقال اسئل سیفی  
 هذا فسالت فاذابیه اثنتا عشره فقاره \* انتهى (جلد اول کتاب  
 دوم ناسخ التواریخ در ذیل واقعه بدر کبری)

دیگری از احبای الهی لوحی از جمال قدم جل جلاله را  
 تلاوت کرد که شرح توجه هیکل مبارک از ادرنه بعکا و وفات  
 جناب منیب در آن مسطور و مذکور گردیده و سؤال نمود که مقصود

## از اسمنا المنیب کیست؟

یکی از احباب جواب چنین فرمود .

شرح حال جناب منیب در تاریخ مرحوم سمند رمز کورگردیده و خلاصه آن از این قرار است که فرموده قوله . وازنجبای مخلصین و نقبای متقین حضرت اسم الله المنیب آقا میرزا آقای کاشانی است ( کلمه منیب در عدد حروف بالغ بر یکصد و دو میباشد و مطابق عدد حروف اسم آقا است که صد و دو است ) که از تاجرزاده های محترم آنجا است بعد از فوز بایمان و شهرت پدر قصد قتلش نمود روزی او را ببیابان برده در محل خلوتی دستهایش را بسته روی سینه اثر نشست مهبای کشتن گشت وی در آنجا بزبان راند که شما مرا بکشید ولی بدانید که دوستان پس از آگاهی بقضیه از قصاص نمیگذرند و چون این حکایت قبل از اعلان امر جمال ایهی جل نکر بود و از اینطایفه در آن اوقات گاهی دفاع و قصاص دیده میشد پدر اندیشناک شده پسر را رها نمود ولی بخانه راه نداد . لهذا بعد از چندی بیخداد مهاجرت نمود و در عداد اصحاب بغداد بود و در سال ۱۲۷۵ هـ ق . بامربارک سفری بطهران و قزوین و تبریز کرد .

و بعد بیخداد مراجعت کرد و در زمان مهاجرت جمال مبارک جل جلاله از بغداد شبها جلو کجاوه مبارک فانوس میکشید و تا



اسلامبول در ملازمت همیكل مبارك بود و از آنجا حسب الامر ایبران آمد و در سرسرتبلیغ امر مشغول بود تا وقتی که سوره اصحاب بنام آن جناب در طهران رسید و باذن مبارك اندك اندك پرده از جمال امر برداشت.

این شخص محترم در بغداد از کیفیت ظهور مطلع شد و اول کسی بود که در طهران باذن جمال قدم پرده از روی امر برداشت و سیرد بعضی نقاط و نشر نفحات نمود و اخیراً در ادرنه بحضور مبارك فائز شد و در هنگام حرکت از ادرنه بعگا با حالت مرض ملازم موكب مبارك بود تا زمانی که در دریا آن فلك منیر مقابل شهر از میر لنگر انداخت بسبب شدت مرض بعضی از طائقیین حول برای بردن ایشان بمریضخانه آنجا باذن مبارك مهیا شدند مگرم الیه حین مرخصی باکمال خضوع و انابت پای مبارك را زیارت نمود بعد او را بمریضخانه سپردند در همانجا معود نمود ..... انتهى .

این بود شرحی را که مرحوم سمندر نوشته اند و قسمتی از لوح مبارك مزبور در این مقام درج میشود .

" قوله تبارك و تعالی فاعلم بان الغافلین اخرجونا عن مدینة السریظلم عظیم و بذلك ارتفع عویل البكا ء بین الارض و السماء و ناح اهل العلاء الاعلی و لكن الغلام فی فرح مبین و لدی الخیرة فدی احد نفسه حیالک رب العالمین و انانا دینا العباد باعلسی

الصوت ودعوتهم الى شطر القدس وما منعنا البلايا عن ذكر الله  
 في ذلك اليوم العظيم وفي كل حين نزلت الايات من جبروت ربكم  
 مالك الاسماء والصفات بحيث اخذت نفحاتها العالمين والذي  
 كان في قلبه نور ربك عرف عرف القميص وصار مقبلا الى الله و  
 منقطعا عما سواه والذي كان عاقلا ما وجد نفحات القدس وصرت  
 عليه كمرور نسائم الفجر على النائمين الى ان وردنا في شاطئ  
 البحرين اذا استوى بحرا اعظم على الفلك وفي ذلك الايات  
 للمؤمنين وجرت الفلك الى ان استقرت امام مدينه سميت بازيمير  
 قد حضر تلقا الوجه اسما المنيب وكب بوجهه على رجل الغلام  
 واراد ان يفدى نفسه لله مكبا على الرجل وان ربك بكل شي قد ير  
 لميزل كان سائلا ربه هذا المقام المرتفع المنيع قد قضى الله  
 بما اراد وامرنا بخروجه عن الفلك فلما خرج صعد روحه الى الافق  
 الاعلى ثا لله استقباله ملايكة المقربين .....

ثم جرت الفلك بامر الله المقتدر العليم الحكيم الى ان صرنا  
 مقابلا بمدينة التي سجن فيها من قرت بظهوره عيون المرسلين  
 وخرجنا عن الفلك وخرج معنا من كان في حولنا ومنع الظالمون  
 اربعة منهم واشتعلت بذلك قلوبهم الى ان نبذ<sup>منهم</sup> احد نفسه  
 من الطبقة الاولى في البحر حزنا للفراق كذلك ورد علينا من الدين  
 يدعوننا في الليل والنهار ولا يكونون من الشاعرين وفي حين اللقاء

نفسه نادى الله بهذا الاسم الاعظم العظیم از المسکملاتکة الحافظات بامر الله الملك العدل العليم الى ان بلغ اليه من اخرجه كذلك قضى الامر من لدن مقتدر قدير . انتهى

یکی از حاضرین فرمود شرح حال جناب منیب کاشانی را هیکن مبارک حضرت عبد البها \* جل ثنائه در کتاب تذکره لوفاء \* بیان فرموده اند اگر کتاب مزبور این جا بود و بیانات مبارکه خوانده میشد خیلی خوب بود . صاحبخانه که محفل در منزلش تشکیل شده بود فرمود کتاب تذکره لوفاء \* حاضر است و پیر خاسته کتاب را آورد . ناطق قبل شرح حال جناب منیب را از تذکره لوفاء \* ص ۲۲۲ - چنین خواند :

جناب منیب علیه بها \* الله الابهی

این روح مصور اسم مبارکش میرزا آقا و از اهل کاشان بسود در ایام حضرت اعلیٰ منجذب بنفحات الله شد و مشتعل بنفسار محبت الله جوانی بود بی نهایت برازنده و زبینه و در غایت صباحت و ملاحظت خطاطی بی مثل بود و طبیعی روان داشت و الحانی بدیع زیرک و دانا بود ثابت و مستقیم بوامر الله شعله ناز محبت الله بود و منقطع <sup>از</sup> ماسوی الله در ایامیکه جمال مبارک روحی لاحبائه الفداء \* در عراق تشریف داشتند از کاشان مفارقت نمود و بساحت اقدس شتافت در خانه حقیری منزل نمود و بنهایت عسرت

معیشت میکرد و بتحریر آیات و کلمات الهی مشغول بود و در جبین  
 موهبت نور مبین واضح و آشکار داشت و بخدمت امرالله مشغول  
 بود در این عالم فانی جزئی که دختر چیز دیگر نداشت و آنرا نیز  
 در ایران گذاشت ویدار السلام بغداد شتافت و چون موكب جمال  
 مبارك در نهایت عت و حشمت از بغداد باسلامبول حرکت نمود  
 پیاده در ركب مبارك بود این جوان در مدت حیات در ایران به  
 نهایت رفاهیت و خوشگذرانی معروف و بنازکی و آزادی موصوف -  
 دیگر معلوم است چنین جسم لطیفی پیاده از بغداد تا به  
 اسلامبول چه مشقتی تحمل نمود ولی در نهایت روح و روحان  
 بادیه می پیسود شب و روز بتشرح و ابتهال و مناجات مشغول و این  
 عبد را مونس دل و جان بود حتی بعضی شبها در زمین و سار  
 ركب مبارك میرفتیم و بحالتی بودیم که از وصف خارج است در  
 بعضی از شبها غزلی میخواند از جمله غزلهای حافظ را میخواند  
 " بیاتا گل بر الشانیم می در ساغر اندازیم . و همچین غزل .

گرچه ما بندگان پادشاهیم

پادشاهان ملك صبحگیم

رنگ تزویر پیش ما نبود

شیر سر خیم و افعی سیمیم

باری در اسلامبول در وقت سفر بارش سر جمال مبارك روحی

لاجبائہ الفدا \* حضرت منیب را مرخص فرمودند که رجوع بایران -  
 نمایند و بتبلیغ مشغول گردند لهذا مراجعت بایران نمود و مدتی  
 در ایران علی الخصوص در طهران بخدمات فائمه مشغول بود تا  
 آنکه دوباره از ایران باری سرآمد و بساحت اقدس مشرف گشت  
 و مدتی در آنجا بشرف لقا فائز بود و در بلیه کبری یعنی نفی بعکا  
 ضعیف و علیل در رکاب حضرت رب جلیل در این سیل اسیر گشت  
 ولی بسیار ناتوان بود زیرا بمرض شدید مبتلا با وجود این راضی  
 نشد که در ادرنه بماند و بمعالجه پردازد بلکه آرزوی آن داشت  
 که در اقدام جمال مبارک جانفشانی نماید آمدیم تا بدریا رسیدیم  
 از شدت ضعف سه نفر او را بلند نمودند تا آنکه بکشتی رساندند  
 در کشتی مرض شدت یافت بدوجه که قاپیتان کشتی اصرار در سر  
 اخراج نمود ولی بسبب الحاح ما تا از میر صبر نمود در از میر قاپیتان  
 بیاورد دولت میرالای عمر بیگ که بهمراهی ما بود گفت "اگر او را -  
 برون نبرید من جبراً برون کنم زیرا کشتی مرض قبول نکند لیسند ا  
 مجبور شدیم که ایشانرا بخرسته خانه از میر بریم با آن حالت ضعف  
 که توانائی حرف نداشت خود را کشان کشان بقدم مبارک رسانید  
 برپای مبارک افتاد و گریه بسیار کرد و ازوجه جمال مبارک نیز شدت  
 احزان ظاهر و آشکار شد بعد ایشانرا بخرسته خانه از میر بردیم  
 ولی گماشتگان ما را بیش از یکساعت مهلت ندادند آن وجود مبارک

را درخسته خانه در بستر گذاشتیم و سوزبارکش برنالین نهادیم و از سرتاپا بوسیدیم بعد ستمگاران اجبار بر مزاجعت نمودند دیگر معلوم است چه حالتی دست داد که هر وقت بخاطر میآید بسا چشمی گریان و قلبی سوزان ذکر اطوار و احوال آن بزرگوار مینمایم بی نهایت فطین و متین و رزین بود در ایمان و ایقان بی نظیر زیرا کمالات معنویه یا کمالات صوریه در شخصی ایشان جمع شده بود لهذا الطاف بی پایان بود قبر منورش در از میر است ولی مهجور هر وقت ممکن گردد باید احبای الهی تجسس و تحری نمایند و آن قبر مهجور را بیت معمور کنند تا زیرین را مشام برائحه طیبه آن جدت مطهر معطر گردد . انتهى

سائلی گفت در تاریخ نبیل در ضمن شرح حال حضرت — طاهره مسطور است که زنی ناشناس آمد و از زوجه محمود خان کلانتر امانتی را که حضرت طاهره با او سپرده بودند گرفت و رفت آیا معلوم است که این زن که بوده است ؟

یکی از حاضرین فرمود . از قرار معلوم این زن شمس جهان ملقبه بورقه الرضوان دختر شاه زاده محمد رضا میرزا پسر فتح علی شاه بوده است و امانات حضرت طاهره را او دریافت داشته است مشارالیهها از دوستان صمیمی و از شیفتگان حضرت طاهره بود و اشعاری دارد که نسخه آن کم یا بست و از قراریکه آن آثار در نزد

بازماندگان ورقه الرضوان هنوز موجود است .

شمس جهان در دوره توقف جمال قدم جل جلاله در بغداد مشرف بود و اسم او را هیکل مبارک حضرت ولی امرالله جل سلطانه در لوح قرن احبای امریکا در عداد نفوسیکه در آن ایام مشرف بوده اند ذکر فرموده اند برای تفصیل بصفحه ۱۳۰ لوح مبارک قرن امریکا ( گادپسینزبای ) مراجعه شود .

هیکل مبارک در لوح مزبور راجع بکیفر اقدامات سوء محمود خان کلانتر بیانی فرموده که در رحیق مختوم جلد ثانی در ذیل محمود عنود مسطور است و میفرمایند که نه سال بعد از شهادت حضرت طاهره ( سال ۱۲۷۷ ) او را از میان کوچه و بازار بسا خفت و خواری کشانیده بدار آویختند شرح واقعه باختصار ما چنانچه در کتب تواریخ ثبت شده اینست که در زمستان سال ۱۲۷۷ هجری نان در طهران کمتر بدست میآمد جمعی از مردم شهر بقصر ناصرالدین شاه هجوم کردند و پناهی داد و فریاد را گذاشتند شاه محمود خان کلانتر را احضار کرد تا از سبب غوغا و هیاهوی مردم پرسش کند محمود خان چون بقصر شاه رسید مردم او را گرفتند کتک بسیار زدند و در این بین آجری از طرف مردم بسر ناصرالدین شاه اصابت کرده او را مجروح ساخت شاه که از غفلت محمود خان کلانتر بغضب و خشم آمده بود دستور داد او را خفه

کردند و سرش را در بین مردم میان شهر گردانیدند و جسدش را -  
 با سب بسته در بازار و کوچه گشاندند و اعضا<sup>۱</sup> بدن و دست و پای  
 او را بدروازه های طهران آویختند و پس از چند روز پسرکلا نتر  
 پولی داد و اعضا<sup>۲</sup> بدن پدرش را از دار بزر آورده بخاک سپرد  
 یکی از احبای الهی فرمود که من بایکی از آشنایان خود که  
 از امرالله بی خبر بود بمذاکرات امریه مشغول بودم در ضمن -  
 مذاکرات از نتیجه خلقت سؤال کرد این آیه مبارکه قرآنی را تلاوت  
 کردم که فرموده "وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون" و چنانچه  
 معروفست ليعبدون را بمعنی "ليعرفون" بیان کردم مخاطب من در  
 این معنی طالب سند کرد خواهش دارم از قول ائمه عليهم السلام  
 بیانی که در این خصوص شده بفرمائید تا باو بگویم "یکی از حاضرین  
 فرمود در تفسیر صافی تالیف ملا محسن فیض کاشانی این مطلب  
 ذکر شده است وعین آن بیان اینست . "وما خلقت الجن والانس  
 الا ليعبدون فی الصافی فی تفسیر هذه الایه ( سورة الداریات )  
 قوله ره " فی العلال عن الصادق ع قال خرج الحسين بن علی  
 علی اصحابه فقال ایها الناس ان الله ما خلق العباد الا ليعرفوه  
 فاذا عرفوه عبدوه و اذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عبادة من سواه  
 فقال له رجل یا بن رسول الله فما معرفته الله؟ قال معرفة اهل کل  
 زمان امامهم الذی تجب علیهم طاعته انتهى .



دیگری فرمود در لوح مبارك يا ارض الطاء اينفره نازل ۰۰  
 «طويبا هم افضل من طويانا» معنی اين جمله چيست؟ ناطق قبل  
 گفت اين بيان حضرت امير (ع) كه درباره اصحاب قائم آل محمد  
 فرموده است كه طويبا هم افضل من طويانا در تفسير صافي در سه  
 ذيل آيه سوره يونس كه فرموده «الا ان اولياء الله لا خوف  
 عليهم ولا هم يحزنون» وارد است كه العياشي عن اميرالمؤمنين (ع)  
 هم (يعني اولياء الله) نحن واتباعنا ممن تبعنا عن بعدنا طويبي  
 لنا وطويبي لهم وطويبا هم افضل من طويانا قيل ما شان طويبا هم  
 افضل من طويانا السنان نحن وهم على امر قال لانهم حملوا ما لم  
 تحملا واطاقوا ما لم تطيقوا وفي الاكمال عن الصادق طويبي لشيعه  
 قائمنا المنتظرين لظهوره في غيبته والمطيعين له في ظهوره وقلولك  
 اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون» انتهى .

يكي از باران الهی این لوح مبارك را تلاوت نمود " قوله الا  
 حلی

نسیم قمصر جان پرور است زیرا آن کشور همواره ترتیل آیات  
 جلیل اکبر مینماید چقدر نفوس مبارك از آن اقلیم در سبیل رب  
 کریم بقربانگاه عشق شتافت و ما زگان آیت رحمانست احیاء ائما در  
 شور و هیجان " جان دریغ ننمودند آرام نگرفتند سودائی بسودند  
 و شیدائی سرگشته بیابان بودند و گم گشته صحرای محبت الله چه  
 نگار آنچه نویسم اعظم از آن بوده عليهم التحية والتنا و عليهم

البها ء الابھی وعلیهم الرحمقوالغفران ولهم الموهبۃ والاحسان  
عبدالبها ء عباس \*

( لوح نصرالله حسین زاده مورخ ۲۴ شعبان سال —

۱۳۳۸ حیفاً )

یکی از احبا فرمود قمصر و مازگان از مضافات کاشان است  
و نفوس جلیله از این حدود موفق بخدمات آستان مقدس شده اند  
از جمله در تذکره لوقا ء از کلاک اطهر مرکز میثاق جل ثنائیه شرح  
حال آقا شیخ علی اکبر مازگانی نازل شده است قوله الاحلی \*

( هوالله )

وازمهاجرین و مجاورین جناب آقا شیخ علی اکبر مازگانی بود  
این سرور آزادگان و سر حلقه آوارگان طفل رضیع بود که در مازگان  
از یستان عنایت شیرخوار گشت سلیل حضرت فاضل شیخ مازگانی  
بود پدر پاک گهرش در قمصر کاشان شخص شهیر بود و در زهد  
و تقوی بی مثیل و نظیر جامع اخلاق حمیده بود و دارای اطوار  
پسندیده در خوش خوئی مسلم عموم بود و در حلاوت مشرب در نزد  
کل مشهور و معلوم در محبت الله چون خلع عذار کرد و کشف اسرار  
نمود بی وفایان از آشنا و بیگانه روی گردان گشتند و برقتسل آن  
بزرگوار قیام نمودند مدتی ترویج دین مبین نمود و تهییج قلوب —  
سایرین میکرد اکرام بر واردین مینمود تا آنکه در کاشان صیت و صوت

ایمان و ایقان او بکمشان رسید عوانان دست تطاول گشود نسد و  
 مروت و رحم نمودند و آن شیخ جمیل راشهید در سبیل رب جلیل  
 کردند پسر مهر پیروز جناب شیخ علی اکبر زیست در آن کشور  
 نتوانست اگر بدست ستمگاران میافتاد بعد از پدر او نیز مانند پدر  
 مهربان عرضه شمشیر میگشت و هر چند موصی الیه در عراق مدتی  
 بشرف لقا<sup>۱</sup> فائز بود بعد پایران رفت و باره شوق مشاهده  
 شعله ور شد و با حرم خویش سرگشته کوه و بیابان گشت پیاده و  
 سواره قطع مراحل نمود و از سواحل مرور کرده با شجیع خویش  
 ببقعه مبارکه واصل گشت و درینا راه حرم امن و امان یافت و در ظل  
 سدره منتهی روح و ریحان جست و بعد از صعود طلعت مقصود  
 روحی لاجبائنه القدا<sup>۲</sup> ثابت عهد و پیمان بود و نایت از فیض یزدان<sup>رحمت</sup>  
 یضرف فطرات از شدت محبت شوق شاعری داشت و آرزوی قصائد  
 و غزل خوانی ولی خالی از سجع و توافی .  
 قافیه اندیشم و دلدار من

گویدم مندیش جز دیدار من

باری شیخ مذکور در نهایت فرح و سرور شوق صعود بجها<sup>ن</sup>  
 رب مقور داشت لهذا بنار اشتیاق میگذاخت عاقبت از این جهان<sup>رفت</sup>  
 و بالا خیمه بزرافراخت امطو الله علی جدته الواهل المهطال مسن  
 ملکوت الغفران و متعه بالفوز العظیم فی فردوس الجنان و افاض

علیه سجال الرحمة فی جنة الرضوان " انتهى .

یکی از یاران فرمود جمله خلع عذار که در ضمن بیانات مبارکه بود چه معنی دارد ؟ ناطق قبل گفت عذار بمعنی شرم و حیاست و خلع عذار عبارت از آن است که شخص در راه و مهول بمقصود از - هیچ نام و ننگی نهراسد و بی پروا در راه مقصود خود روان شود بطوریکه ملامت مردم او را از منظور خود باز ندارد و سرزنش یاران و دوستان مانع بین او و مقصودش نشود . و نام پدر شیخ علی اکبر شیخ ابوالقاسم بود که شهادتش در سال ۱۲۷۷ هجری قمری بوقوع پیوست .

استماع این مطالب نیز بر شور و سرور یاران الهی افزود یکی از حضار سایر احبارا مخاطب ساخت و فرمود " آیا تاکنون کتاب مایرن فلیس که بانگلیسی تالیف و طبع شده است دیده اید ؟ یکی دوفرا از احبا فرمودند آری ترجمه این کتاب بفارسی ( زندگانی و تعالیم عباس افندی ) است و قسمتی از تاریخ امر مبارک در آن - مندرج و تعالیم مبارکه را شامل است جناب سائل فرمود و لکن این کتاب مورد تصویب هیکل مبارک حضرت ولی امر الله ارواحنا فداه واقع نگردیده و در توقیع مبارک فرموده اند که این کتاب اشتباهات بسیار دارد و مندرجاتش مقرون بصواب نیست در مجله رسمی محفل ملی بهائیان انگلیستان ( بهائی ژورنال ) شماره ۱۹ مورخ

ماه سپتامبر سال ۱۹۳۹ میلادی صفحه ۴ ستون دوم محفل ملی انگلستان در باره کتاب مزبور اعلانی کرده اند اگر اجازه میفرمائید من آنمجله را همراه دارم عین اعلان محفل ملی را برای شما بخوانم و ترجمه کم همه گفتند البته "بفرمائید ما برای همین اطلاعات این جا جمع شده ایم جناب سائل مجله انگلیسی را بدست گرفتست و اصل انگلیسی را چنین خواند :

"The book of Myron Phelps, "Abbas Effendi & Teachings", is now out of print, but there are a few copies among the Friends. A recent message from the Beloved Guardian states that it is full of inaccuracies and should be ignored by the Believers. In view of this, Spiritual Assemblies are requested to take the following action: Remove any copies in your Lending Library to the Reference Library, and paste a note inside saying that the book is inaccurate."

خلاصه مفاد آنچه با انگلیسی خوانده شد چنین است .  
کتاب زندگانی و تعالیم عباس افندی "تألیف میرون فلیپس  
بتازگی از طبع خارج شده است و قبل از طبع و نشر آن چند نسخه

سوادش در نزد احبای موجود بود بموجب پیامی که از طرف حضرت ولی امرالله در توقیعی رسیده است این کتاب مملو از اشتباهات و مطالب بی اصل است و احبای نباید بمندرجات آن اهمیت دهند و مورد نظر خویش سازند بنا براین محافل روحانیه موظفند که این کتاب را از دسترس احبای دور سازند عین بیان مبارک حضرت ولی امرالله چنین است قوله الاحلی : ( ترجمه فارسی ۱۰۰۰۰ این کتاب مملو از اشتباهات و مطالب بی اصل است و باینجهت احبای نباید آن را مورد نظر قرار دهند و اعتنا نمایند .

دیگری سؤال کرد کتاب مبارک بیان در کجا نازل شده است یکی از یاران فرمود کتاب مبارک بیان در سال سوم ظهور حضرت رب اعلی جل زکره در جبل ماه کون نازل شده است و در نفس کتاب مبارک هم باین معنی تصریح شده از جمله در باب ثامن از واحد سادس بیان فارسی میفرمایند قوله تعالی " حال قریب سه سال متجاوز است امرالله ظاهر شده تا آنکه امروز محل مقصود خود را در جبل قرار داده اید و حال آنکه بر آن حجتی که دین کل مسلمین بر او بریاست ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات احدی ظاهر نشد که اتیان بآیه نماید و این قدر برصیورت نیستند که بدانند غیرالله نمیتواند آیه نازل فرماید همین قدر که دیدید این نوع حجت ظاهر شده یقین کنید که این همان حقیقت

اولیه است که در صدر اسلام خداوند بر او قرآن را نازل فرمود  
 و حال هم خواسته بر او نازل فرماید . انتهای .  
 و در باب ناسع واحد ثامن و باب ثالث عشر واحد خامس نیز  
 اشاره بنزول در ماه گو میفرمایند در تاریخ نبیل نیز شرحی در این  
 خصوص مسطور گردیده است  
 در این وقت محفل ختم و جلسه دیگر محفل به جمعه بعد -  
 موقوف گردید .

## ہفتہ دوم

احبابی الہی در اول وقت تشریف آوردند و محفل مجللی منعقد گردید همه اصرار داشتند کہ زودتر محفل رسمی شود و معلوم بود کہ ہر یک مطالبی در نظر دارند و میخواہند طرح کنند و در اطراف آن بحث شود یکی از حاضرین با احسن الالہان یکی از مناجاتہا صادر از کلک مقدس مرکز پیمان جل ثنائہ را در آغاز محفل تلاوت فرمود . کہ آغاز آن مناجات این بود :

( سوالا بہی )

یاک یزدانا اگرچہ دیوانہ وی لانہ و آشیانہ گشتیم .....  
چون تلاوت مناجات بپایان رسید یکی از احباب پرسید ایمن مناجات باعزازچہ کسی نازل گردیدہ است ؟ سایرین نیز ایمن سؤال را تکرار کردند و پانہایت میل منتظر بودند کہ کسی جواب بدہد .

یکن از حاضرین گفت این مناجات مبارک از قلم حضرت  
عبدالبہا ؑ جل ثنائہ باعزاز مرحوم شاہزادہ محمد حسین میرزا



معروف بشاهزاده ذخیره نازل گردیده شرح حال این شخص حقیقه شنیدنی است اگر مایل باشید من آنطوریکه شنیده و تحقیق کرده ام برای شما خلاصه آنرا نقل کنم. همه احباب فرمودند البته بفرمائید ما بانهایت اشتیاق گوش میدهم گفت:

جناب میرزا طراز الله بن مرحوم سمندر قزوینی چند سال پیش در لیله بیست و هشتم دیماه سال ۱۳۱۳ شمسی هجری در آمدن چنین حکایت فرمود که در ایام سابق در قزوین در رویشی متقی و روحانی و مؤمن بامر مبارک سکونت داشت این شخص از هر جهت طرف توجه یارو اغیار و تا آندرجه جلیل القدر بود که نفوس مهمه از قبیل روسا و بزرگان بوی ارادت داشتند و با اصطلاح "سر سپرده او" بودند مشارالیه در بین مردم بحاجی درویش و در نزد احباب بدرویش حاجی آقا معروف بود از جمله نفوسیکه بینهایت نسبت بدرویش مزبور اظهار ارادت میکرد شاهزاده جلیل القدری بود که منزلش مجاور یا منزل شیخ کاظم سمندر بود اسم معزی الیه محمد حسین میرزا و شاهزاده ذخیره مشهور بود زیرا ذخیره — دولتی از قبیل لباس و خوراک و سلاح افراد سربازهای دولتی بعهده او بود شاهزاده ذخیره در معارف و ادراک فوق العاده زیر دست و قطع نظر از محاسن و فضائل معنوی دارای حسن و جمال صوری نیز بود گاهی برای عرض ارادت بخدمت حاجی

میرفت جناب درویش که مردی پخته و مجرب بود وی را دارای —  
 سمع تشخیص داده متدرجا با وی بمذاکره پرداخت تا روزی درویش  
 نزد مرحوم سمندر رفته واقعه شاهزاده و صلاحیت وی را بسرای  
 مذاکرات امریه بیان نمود و درخواست کرد که سمندر با وی ملاقات  
 فرماید جناب سمندر بدرویش فرمود منتظر باش تا هروقت که مقتضی  
 شد خبر میدهم قضا را آن ایام مرحوم سید اسداله قمی از —  
 اردبیل بقزوین وارد و در منزل جناب سمندر رحل اقامت افکند و  
 این سفر عمان بود که مرحوم سید اسداله در اردبیل کسک  
 سختی از علما و اغیار خورده و مرکز میثاق در لوج وی با بیانیسی  
 ملیح اشاره بابتلا و گرفتاری وی فرموده اند سمندر بدرویش حاجی  
 فرمود شاهزاده را مناسب است با جناب آقا سید اسدالله ملاقات  
 دهی پس از قرار داد قرار شد جناب سید اسدالله بمنزل سید  
 شاهزاده بروند و چنین شد این ملاقات بی اندازه در شاهزاده  
 موثر و مرحوم <sup>شد</sup> سید اسدالله بطهران عزیمت فرمودند شاهزاده پس  
 از آن خدمت سمندر رسیده و بینهایت مجذوب امر مبارک گردید  
 و کارش بمقامی رسید که بی پروا بتبلیغ نفوس مهمه پرداخت پرد  
 دری آغاز کرد حتی روزی کتاب مستطاب ایقان را نزد سید جمال  
 که عالم قزوین و بی نهایت متعصب بود برده و بمذاکره پرداخت  
 سید جمال از راه عناد بفریاد آمد ولی بتدبیرات صحیحه فریاد

وفغان اورا خود شاهزاده فرو نشانند و متدرجا عده بسیاری از بزرگان و معارف را بعالم امر آشنا ساخت و نفوس متعدد ده را بدایره ایمان و ایقان هدایت نمود که از آن جمله ابوالحسنخان بهمنی نظام بود که لوح منیع ای متوجه الی الله چشم از جمیع ماسوی بریند و مملکت ابهی برگشا . . . . . از کلاک میثاق بافتخار وی نازلشد و نیز از جمله نفوسیکه بواسطه قیام شاهزاده ذخیره بامر اعظم اقبال نمودند مرحوم میرزا حسن شیخ الاسلام قزوینی است که پس از تصدیق خود داری نکرد قبروی در قریه یونس آباد که ملک خود شیخ الاسلام بود واقع و وزارت عموص و دارای گنبد و بنای عالیست که در بین راه طهران و قزوین واقع است .

باری قیام و اقدام شاهزاده ذخیره تا آن درجه پرشور و نوا بود که مرحوم سمندر داستان مجد و بیت اورا بحضور مبارک مرکز میثاق عریضه کرد مناجاتی از قلم مبارک بعنوان شاهزاده نازل که تلاوت نماید و آن مناجات اینست :

هو الایه

یا ک یزدانا اگر چه دیوانه و بی لاله و آشیانه گشتم ولی سر گشته کوی توام و شیفته روی تو مجنون و مفتون انجمالم و محزون و دلخون از فراقم این مجنون شیدای بینوا سلاسل و زنجیری جز آن زلف مشکین نجوید و این مفتون بیسروسامان عقل و نهائی

بعیر فیوضات عشق نخواهد این جنون اگر چه جامع جمیع فسون  
 ویرسکونست لکن چون وقت مقتضی نه بفضل و عنایت قوتش را خفتی  
 بخش که آن زنجیر مبارک را نگسلد و آن سلسله پیچ اندریج را  
 بکلی قطع ننماید نه عقل و فیهنگ زیاد مانع از نشر نفعات مقبول  
 ونه جنون پرفنون زنجیر شکن محبوب خدا یا اعتدالی بخش و بس  
 توسطی عنایت فرما در ایام مبارک شخصی بود مفتون محبت الله  
 امر فرمودند که این ایبات را دائما قرائت و بلحن خوش تلاوت نماید  
 ای عشق من از تو سرگشته و سودائی

و اندر همه عالم مشهور بشیدائی

در نامه مجنونان از نام من آغازند

زین پیش اگر بودم سرد فتردائی

ای یاده فروزش من سرمایه جوش من

ای از تو خروش من من نایم و تو نائی

گزرندگیم خواهی در من نفسی دردم

من مرده عد ساله توجان مسیحائی

والبها علیا و علی کل مفتون معتدل کریم

آخراکار شاعرزاده ذخیره در قزوین تاب نیاورده بطهران -

رفت و همانطور بتبلیخ مشغول گردید تا عاقبت خود داری نتوانست

شعله محبت جانان سراپایش را سوخته و بی اختیار خود را مسموم

ساخت و بجوار رحمت پروردگار پیوست .  
 این بود خلاصه آنچه که در همدان از جناب آقا میرزا طراز  
 شنیدم و ایشان خود آن دوره را بیاد دارند .  
 یکی از حاضرین سؤال کرد اینکه در ضمن مناجات مزبور  
 میفرمایند " در ایام مبارک شخصی بود مفتون محبت الله . . . . .  
 الخ این شخص معلوم هست کی بوده ؟ ناظر قبل در جواب گفت  
 آری در ضمن لوحی از جمال مبارک جل جلاله اسم این شخص  
 آقا محمد اسمعیل ذکر شده قوله تعالی " جناب آقا محمّد  
 اسماعیل توجه بنقطه اعلی و کلمه اولی نموده و این اشعار را ذکر  
 نمائید اگر چه فارسی است ولیکن لا بأس علیه " ای عشق منم از تو  
 سرگشته و سودائی . . . . . ) و بعد از مصراع من مرده صد ساله  
 تو جان مسیحائی " این بیت نیز مذکور است )  
 او تو و آخر تو باطن تو و ظاهر تو

مستور ز هر چشمی در عین هویدائی

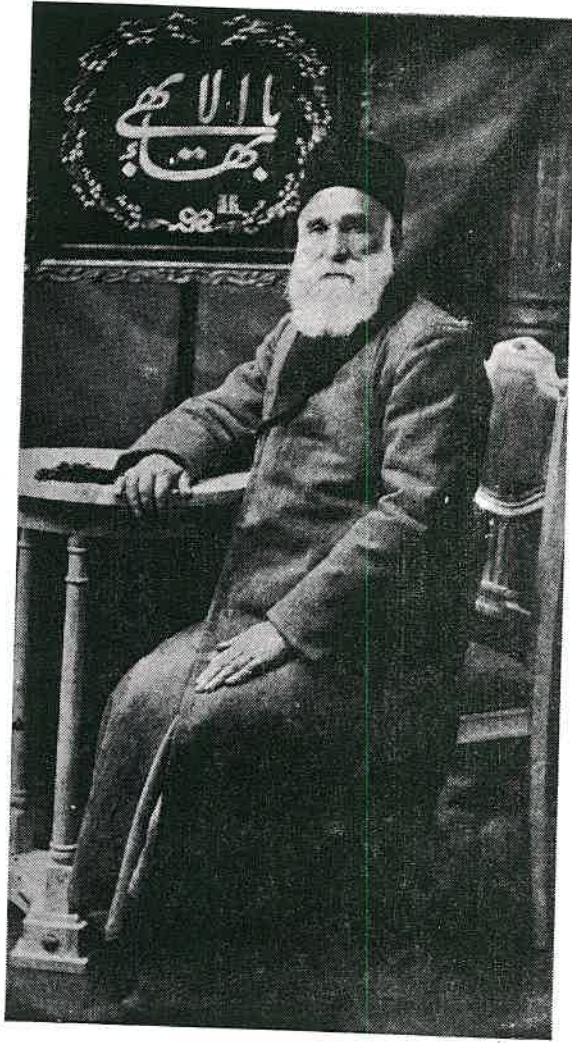
بعد میفرمایند قوله تعالی " ولکن بقوت الهی و قدرت ربانی  
 و عنایت حضرت لایزالی باید بریسط نور جالس شد و بر فضائی  
 روح سایر گشت تا جمیع چند هارابی چون مشاهده نمود و تمام  
 اسم و رسم را بی ننگ و نام دید اینست مقام رفرف اعلی و سدره ابهی  
 و شجره طوبی و ثمره قصوی فطوبی لعافیها و شاریها و آکلیها و

و اصلیها " انتہی " .

یکنفر دیگر از حضار فرمود ذکر از لوح نازل باعزاز مرحوم آقاسید اسد الله قمی بعیان آمد آیا آن لوح را در نظر دارید تلاوت کنید؟ ناظر گفت قسمتی از آن لوح مبارک در نظر هست اینک برای شما تلاوت میکنم و لکن قبل از تلاوت لوح مبارک بیان مبارک حضرت عبدالبها \* جل ثنائہ را از تذکرۃ الوفا \* برای شما میخوانم و نیز یکی از بیانات مبارک را که از فہم اطہر صادر شدہ تلاوت میکنم : قوله الاحلی .

من میخواستم امین السلطان ہم مانند منوچہر خان در این امر اسمی پیدا کند و ابدی شود ولی نشد و تیکہ آقاسید اسد الله و آقا میرزا علی اکبر و حاجی امین را دستگیر نموده بودند مطالبی گفته بود کہ دلیل بر تائید او میشد آن حضور مبارک جمال مبارک عرض شد فرمودند بیک نحوی پیامی برای او بفرست لهذا من قراری دادم و جمال افندیرا برای این عمل انتخاب نمودم زیرا همیشه اصرار میکرد کہ خدمتی با و رجوع نمایم طرحی ریخته شد کہ او برود بقزوین و شہرہای دیگر و بعد برود بقم در صحن مقدس اطاعتی بگیرد و با مردم معاشرت کند و با سم سیاح خود را مشہور کند البتہ آدمہای امین السلطان را خواهد دید و قرار شد کہ این مطالب را بغیر از خود و خدای خود هیچکس نداند ہمہ

اینکار هارا هم فی الحقیقه کرد ولی يك خبط نمود که چون بطهران  
از قم رجعت نمود با آقا جمال این را بیان کرد که عبدالبها \* مرانسزد  
امین السلطان فرستادند و چون در اطاق او وارد شدم از جای  
خود قیام نمود عرض کردم که نامه از فلانی دارم او آن را گرفته  
بوسید و خواند و آن نامه بیاناتی بود و مناجاتی که جمیع سلطنتهای  
دینوی محو میشود مگر سلطنت الهی که این ابدیست پس توکاری  
کن که پایوان الهی خدمتی بکنی تا بان قصر مشید و دیوان رفیع  
راه یابی و من در روضه مبارکه در حق تو دعا نمودم و عنقریب دوباره  
بصدارت ایران موفق خواهی شد یکماه نگذشت که چنین شد چون  
آقا جمال این را شنید پسر منحوس خود را با بعضی قطاعات که از  
میرزا محمد علی داشت فرستاد نزد او که اینها را فلانی نزد شما  
فرستاده است بعد خود بیرون رفت این شد که امین السلطان مثل  
یخ سرد شد و چون بصدارت رسید غرور هم تأیید کرد فراموش کرد  
( بیان مبارك در یوم سه شنبه ۲۵ فوریه سنه ۱۹۱۳ در یاریس )  
و در تذکره الوفا \* میفرمایند قوله الاحلی \* جمال مبارك قبل  
از صعود فرمودند اگر نفسی بایران رود و از عهدہ برآید بامین  
السلطان این پیام برساند که همتی در حق اسیران نمودی و —  
معاونت شایان و رایگان کردی این خدمت فراموش نشود و یقین  
بدان سبب عزت و برکت در جمیع شئون گرد دای امین السلطان



جناب آقا سید اسدالله قمی





در بنیانی بیایان ویران گردد مگر بنیان الهی که روز بروز بر  
 متانت و محکمى بیفزاید پس تا توانی خدمت بدیوان الهی نمائى  
 بایوان رحمانی راه یابی و بنیانی بنهی که پایان ندارد بعد از  
 صعود این پیام بامین السلطان رسید و در آذربایجان جناب آقا  
 سید اسدالله را آخوند های ترك در اردبیل ذلیل نمودند جفا  
 روا داشتند و بقتل برخاستند حکومت بلطائف الحیل از ضرب و قتل  
 نجات داد مغلولاً بتبریز فرستاد و از تبریز بطهران ارسال داشتند  
 امین السلطان رعایت نمود و جناب آقا سید اسدالله را در دیوانخانه  
 خویش منزل و ماوی داد و چون مشارالیه بیمار گردید ناصرالدین  
 شاه بعیادت آمد مشارالیه کیفیت را بیان نمود و مدح و ستایش  
 کرد بنوعی که شاه حین خروج نهایت دلداری و مهربانی بآقا  
 سید اسدالله مذکور نمود و حال آنکه اگر سابق بود فوراً زینت  
 دلمیگشت و هدف تیر آتشبار میشد . . . . . انتهای .  
 قوله الاحلی .

### سوالا بهی

ای اسیر سبیل الهی تفصیل واقعه مولمه و حوادث مزعجه  
 یعنی فاجعه اردبیل و مشقت سبیل و زحمت سلاسل و زنجیر گل  
 متلو و مسموع و مذکور و معلوم گردید مستطوره مفصل مشروح که  
 ترجمان وقایع معهود و بآقا میرزا شعاع الله مرقوم نموده بودند

قرائت و تلاوت گردید خوبست مهمانیهای مکمل و مائده های مفصل بود فیها ماتنتهی الانفس وتلذبه الایین هنیئا مرینا کواراوسازگار باد مای رومی میگوید " نفس مومن اُسفری آمدیقین یعنی از ضرب چوب و چماق و دکنه لایطای فریه و سمین و سفید رخ و سمین بدن گردد و باین عیش مهیا سفره مهنا وقت تشریف بردن شما اشاره و ایما شد البته فراموش نفرمودید حال الحمد لله دروعد وفا از درد صفا پیدا شد ای یار دیرین چرا آنقدر بی انصاف و بیدین بودی جمیع این اطعمه لذیده و مائده های لطیفه راتنها خوردی و — هیچ بیاد این رفقا فقره نیفتادی آیا این شرط و فاجوئی و سس خوشخوئی و دلجوئی بود " یا بی یاد این فتاده خاک بیز — چونکه خوردی جرعه کبر خاک ریز بلری علی العجاله توگوی سبقت ربودی و جام موهبت نوشیدی تا ببینیم ماچه خواهیم کرد لکن من و جمیع دعوا داریم . . . . . نفوسیکه از صهبای الهی مست و مغمورند و در دفتر دانائی مسطور مستوری نخواهند و مهجوری نتوانند شهره آفاق شوند و واله و شیدا گردند جام بلا جویند و راه وفا پویند چون در دانه موهبت در آغوش صد فمحنت پرورده کردند و چون ذهاب بریز در تاب و تب آتش رنگ د لپذیر یابند و لب از شکرانه لبریز کنند گاهی در طوفان اعظم بلا چون حضرت نوح کشتی رانند و گهی وقت هبوب صرصر قضا چون حضرت هود قرار و سکون یابند

وقتی چون جمال خلیل جلیل در نایره جفا رخ بر افروزند و زمانی  
 در شدت سورت علل و اسقام چون حضرت ایوب از حرارت تب زار -  
 زار بسوزند گاهی چون حضرت یوسف زنجیر و سلاسل زندان را  
 در عشق جمال رحمن طوق زین و حمایل سلطنت علین سازند و  
 گهی چون یحیی حضور سر بیازند و دمی چون عیسی مریم بفقرو  
 درد و غم همدم گردند و سر بر سردار برافرازند و گاهی چون حییب  
 محبوب سد هزار جفا تحمل نموده عاقبت مسموم عروج برفیق اعلی  
 نمایند و گهی چون همشیره مائب اسد الله الغالب با سری شکافته  
 رخی شگفته کنند و زمانی چون شهید مظلوم نیر ساطع مشهور  
 معلوم لب تشنه در راه خداداد سحرای کرب و بلا جان بازند باری  
 وقایع بسیار نهایتند ارد اینست صفت عاشقان جمال ذوالجلال  
 و سمت مد هوشان جام محبت رحمن در ترکی میگوید "حسینی مشرب  
 اول بیرجان ایچور خوف ورجان گچ" فضای کربلای عشقه وار -  
 مردانه مردانه قسم بجمال مبارک روحی لاجبائه الاسراء فدا که  
 آرزوی آن صدمات و بیلیات مینمودم باری وقت جانبازی و جان نثاری  
 و سرمستی و هوشیاری و بیداری و گریه و زاری است که انشاء الله  
 بعون جنود ملاء اعلی و تائیدات متابعه از ملکوت ابهی جهان  
 و جهانیان رازنده نمود و عالم را قاص جدیدی بخشید و بنفحات قدس  
 شرق و غرب را معطر و بانوار ساطعه از شمس حقیقت آفات را منور نمود

والبها ء عليك وعلى من ابتلى في سبيل الله محبوب العارفين .

عع

تلاوت لوح مبارك تا اینجا خاتمه یافت .  
 وبعد از مختصر تنفسی یکی از احبای الهی فرمود هر چند  
 شهر قم بموجب تاریخ نبیل بقدم مبارك حضرت رب اعلى . جل  
 ذکره مشرف نشد ولکن چنانچه در یکی از الواح نازلہ جمال قدم  
 جل جلاله تصریح شده شهر قم بقدم مبارك حضرت بها ء الله  
 جل جلاله مشرف گردیده است . قوله تعالى . . .

" در این مقام ذکر نمود اگر جبرئیل آنستکه در کتاب مبین -  
 میفرماید نزل به الروح الامین علی قلبك آقاي فَنبَرَهُم در آن مقام  
 نبوده و هنگامی هم که توجه بارش قم نمودیم همان شخص در آن -  
 ارض موجود " انتهى .

مجموعه اشراقات صفحه ۳۹ )

مدفن حضرت معصومه دختر امام موسی الکاظم (ع) در -  
 این شهر است نفوس مقدسی از این شهر ظاهر و بتصدیق امر الله  
 فائز گشته و خدمات مهمه کرده اند .

از آن جمله یکی جناب حاجی ملا اسماعیل قمی معروف  
 بفراغانی است که جز و شهدای سبعه طهران است و شرح حالش  
 در تاریخ نبیل مسطور است یکی دیگر همین جناب آقا سییسیست

اسدالله قمی است که در سفر هیکل مبارک بامریکا ملازم موبک  
مبارک بود .

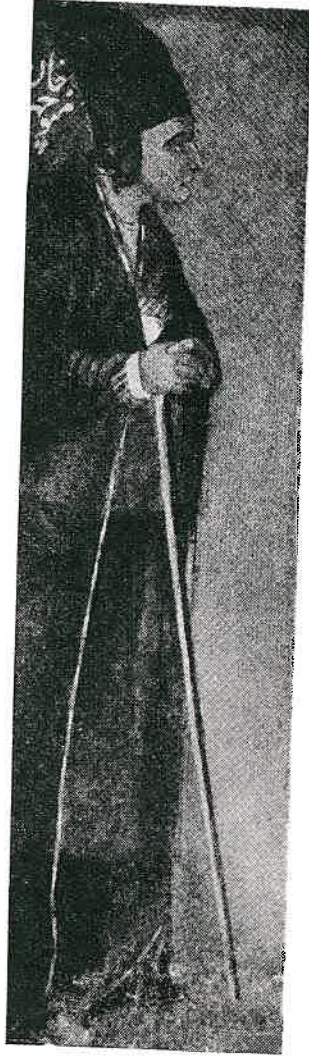
له  
از آثار امریه در بلده قم یکی مقبره منوچهرخان معتمدالدو  
است که در دوران حکومت خود در آنجا همان از حضرت رب اعلی  
جل ذکرة پذیرائی و نگاهداری کرد .

در مجله تعلیم و تربیت شماره ۱۱ سال چهارم صفحه ۶۶۱  
چنین مسطور است "معتمدالدوله منوچهرخان یکی از رجال  
معروف عهد فتح علی شاه و محمد شاه قاجار بوده و جد پنجم  
وی میرزا سهراب چون در غالب السنه و لغات معموله مهارت داشته  
است بآن مناسبت خانواده وی به ( آن گلیو ) که در لغت گرجی  
بمعنی صندوق لغات و السنه میباشد شهرت یافته اند شخصی  
وی بجهت خدمات برجسته که در عمل طبع یگار برده از طرف  
دولت و ملت فوق العاده مورد توجه واقع شده است زیرا که پس از  
فوت میرزا عبدالوهاب خان نشاط ( ۱۲۴۴ ) از طرف دولت  
بلقب معتمدالدوله سرافراز گردیده و بیشتر از صد نفر هم از سخنوران  
آن عصر قصائد و قطعاتی در مدح و توصیف وی بنظم آورده اند  
میرزا محمد علی متخلص بیهار مؤلف یخچالیه یکی از آنهاست  
( یخچالیه کتابی است که در مقابل آتشکده آذربایجان که  
تذکره شعرای ایران است بطرز شوخی تالیف یافته و اشعار تفریح

آور با اسم شعرای ساختگی در آن ذکر شده است و بطبع رسیده -  
 است (که کتابی بعنوان "مدایح معتمد" مشتمل بر شرح حال او  
 و اوصاف وی مدون ساخته و در آن چنین گفته است . از جمله اوصاف  
 منوچهرخان آنکه در نشر احکام سیدانام و بسط قواعد اسلام چنان  
 ساعی و شائق بود که بقدر بیست هزار تومان اخراجات نمود و  
 مقدار هشتصد هزار جلد کتاب در احکام شرعیه و فرعیه چاپ فرموده  
 است و بدست خاص و عام انداخته است انتهى . . . . .

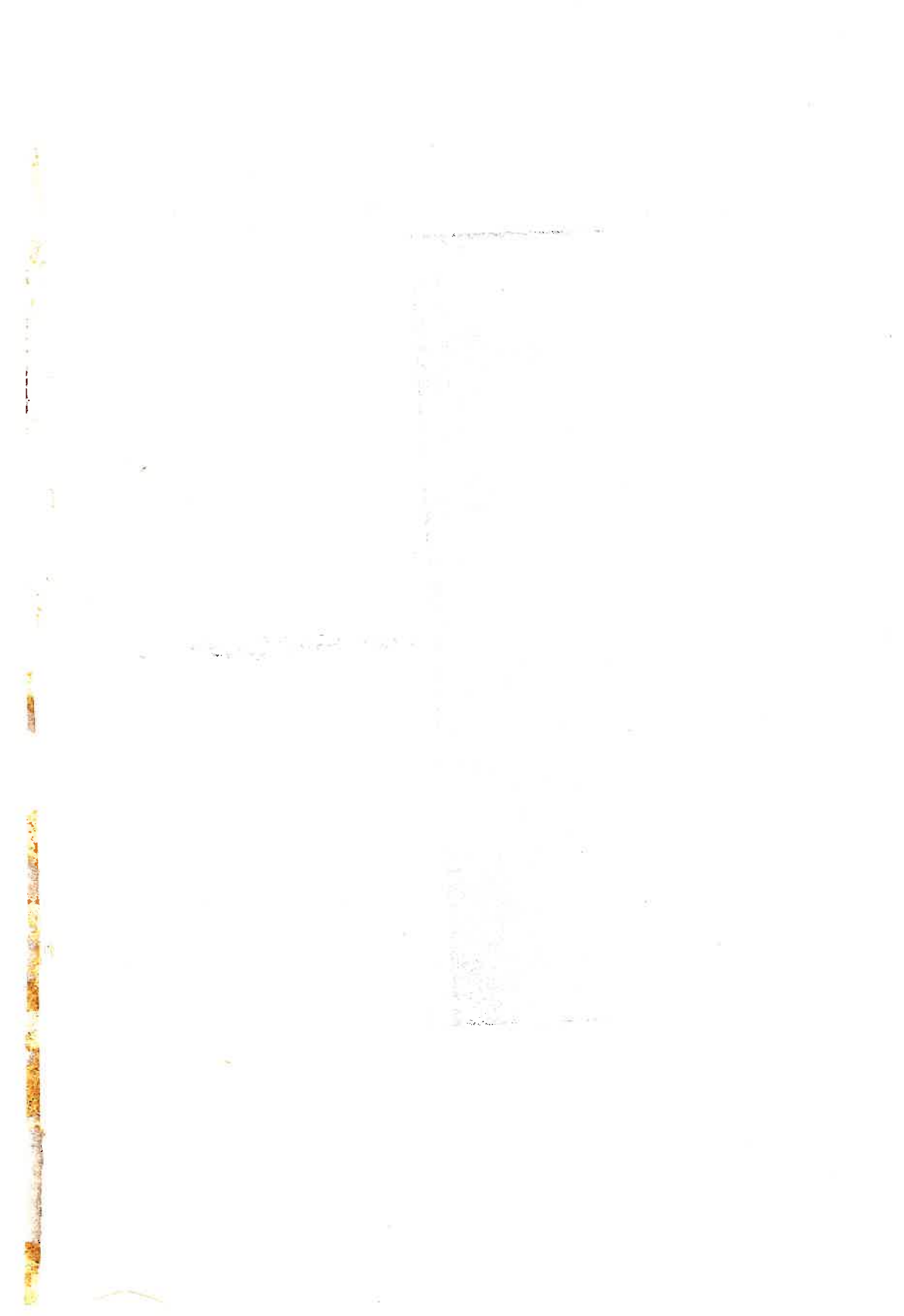
حضرت عبدالبها \* جل ثنائہ در لوح احبای قم میفرمایند  
 قوله الا حلی . " بعضی اوقات در کمال ابتهاج متوجهاً الی اللہ  
 قیرو مشور شمس الوزرا \* زان قبیل عبدالبها \* زیارت کنید و در آن رمس  
 طاهر چند دانه شمع برافروزید زیرا این عمل سبب قربیت درگاه  
 کبریاست و علیکم البها \* الایہی ع

حضرت رب اعلیٰ جل ثنائہ رسالہ مبارکہ نبوت خادمہ را باعزاز  
 وی نازل فرمودند و زیارتنامہ از قلم مطہر حضرت عبدالبها \* جل  
 ثنائہ بافتخار او نازل شدہ کہ در کتاب ایام تسعہ مندرج است .  
 میرزا عبدالوہاب خان نشاط اصفہانی کہ فتح علی شاہ او  
 را معتمد الدولہ لقب دادہ بود مادہ وفاتش این مصرعست " از  
 قلب جہان نشاط رفتہ ) منشآت و اشعار او در کتابی باخطی خوب  
 بطبع رسیده و موسوم بہ گنجیہ معتمد است و بعد از وفاتش لقب



منوچهر خان معتمد الدوله





معتدالدوله بمنوچهرخان داده شد اشعارش نشاط اصفهانی  
دارای لطافت است و از جمله اشعار او اینجمله ایات است  
قوله ره

در دل دوست بهر حيله رهى بايد کرد  
طاعت از دست نيايد گشوى بايد کرد

روشنان قلکى را اثرى درمانىست

حذر از گردن چشم سیهى بايد کرد

خوش همى مىروى ای قافله سالا ربراه

نظرى جانب گم کرده رهى بايد کرد

و نیز این اشعار از اوست

خوبرویان که بلای دل اهل نظرند

دشمن جان و دل و از دل و جان بیخبرند

پاک کن دل ز همرايش و آنکه بد راى

که مقیمان در مىکند صاحب نظرند

پای برفرق جهان سربى کفپای جیب

تا نگینند که اینطایفه بی پاوسرند

خطیگرد رخس آید بشیخون روزى

عارقان بیخبر از فتنه دورقمرند

و نیز گفته است

وقت آن شد که زمیخانه در آیم سرمست  
 لب ساغر بلب و طره ساقی لمر دست  
 کف زنان دست فشان برد و جهان از د و جهان  
 برده بردارم و بیرون فکم هر چه که هست  
 تا که آید بمیان تیغ بر آرم ز نیام  
 تا که افتد بنظر تیر برانم از شصت  
 عجبی نیست که جز سوی تو رفتارم نیست  
 که بیگسوی رود ما هن افتاده به شصت  
 تا بدانی که بجز سوی تو پروازم نیست  
 بال بگشا و نگهدار سر رشته بدست  
 زحمت خرقه و سجاده برم چند نشاط ۴۰۰  
 همه دانند که من رندم و دیوانه و مست

باری صحبت از شهر قم بود وجه تسمیه این شهر را مرحوم  
 شیخ الدوله در صفحه ۱۶۷ جلد چهارم کتاب مرآت البلدان -  
 چنین نوشته است قوله "شهر قم در سنه هشتاد و سه (۸۳) هجری  
 بنا شده و پانی آن عبد الله سعدان و احوص و اسحق و نعیم و  
 عبد الرحمن بنوسعید بن مالک بن عامر بن الاشعری و ایشان از  
 اصحاب عبد الرحمن بن محمد بن الاشعث بودند پس از آنسکه  
 عبد الرحمن از حجاج بن یوسف شکست خورد و هجرت یافت ایشان  
 در

محلی که حالا شهر قم در آنست اقامت نموده و در این محل هفت  
 قریه بوده که نزدیک هم جمع کشیری از اهالی همان قری دور—  
 آنها جمع شده و ایشان با آنها متفق شده روسای هفت قریه  
 را یکپشتند و پرقرای مزبوره استیلا " و تسلطی تام یافته در آنجا شهری  
 بنا کردند و آن هفت قریه هفت محله شهر گردید و چون اسم یکی  
 از قری گمیدان بود بعضی از حروف این اسم را بجهت اختصار  
 حذف کرده و کاف را هم بقاعده تعریب که معمول عربست بدل  
 بقاف نموده قم " تلفظ نمودند و شهر مزبور را باین اسم موسوم کردند  
 و عبد الله سعدان پسری داشت موسی نام آن پسر از کوفه بقم  
 آمده و تشیع را در قم آشکار و ظاهر کرد . . . . . انتهى "

سروش اصفهانی که از شعرای دوره ناصرالدین شاه است  
 در مدیحه حضرت معصومه مدفون در قم قصایدی دارد این ابیات  
 از یکی از قصائد اوست قوله :

ای حرم کبریا حرم تو در قم

چرخ نگفته است بامقیم درت قم

چون سپرد راه بارگاه تو زائر

مرکب او پیر فرشته نهد سم

مرکب او سم نهد پیر فرشته

مشك فشانند بروی خورشید از دم . . .

باشد اگر عمر مدحهاست سرایم

و این بمدیحت مراقصیده سوم

قائمی شیرازی حبیب الله متوفی در شیراز بسال ۵۰ زار و -

دویست و هفتاد هجری پسر میرزا محمد علی کلشن در مدح حضرت  
معصومه قاصیده دارد که مطلعش اینست :

ای بجلالت ز آفرینش برتر

ذات توتنها بهر چه هست برابر

در اینوقت یکی از حاضرین مطالبی سؤال کرد و فرمود : در لوح -

مبارک خراسان که از قلم حضرت عبدالبها ؑ نازل گردیده و باسر  
مبرم جمال قدم جل جلاله در آن لوح پیغام عنایت والطفاحی  
قدیر بواسطه لوح مزبور یا حبابی خراسان داده شده است کلمه  
"موتفکات" و اصحاب الحجر مذکور گردیده است مقصود چیست؟

یکی از یاران الهی جواب این سؤال را بدینگونه بیان کرد

این دو کلمه اسامی مکذبین مظاهر الهی در ادوار سابقه است که

در قرآن مجید و احادیث وارده نیز اسامی مزبور ذکر گردیده است

موتفکات که به مکذبات نیز معروفند پنج شهر بود در نواحی

اردن از مملکت شام که باین اسامی معروف بوده اند اول "سدم

"دوم "عموره" سوم "المه" چهارم "صبوتیم" پنجم "بلسع"

سلطین این بلاد بشرحی که در عهد عتیق مسطور گردیده در

جنگ کد لا عمر ملاء عیلام و سلطان شنعار و شاه الاسار و سلطان  
طوایف بری که با هم متفق شده بودند هزیمت یافتند و بلادشان  
خراب و ویران گردید اما حجر بکسرحا<sup>۴</sup> و سکون جیم اسم دیار  
شود بوده که در وادی القری بین مدینه و شام واقع بوده است  
( ملخص از ناسخ التواریخ سپهر کاشانی )

یک نفر دیگر از حاضرین بنیویت خود گفت یکی از اعتراضاتی که  
بعضی نسبت بشارع مقدس اسلام حضرت محمد رسول الله (ص)  
متوجه میدارند اینست که میگویند حضرت مسیح (ع) بنصر انجیل  
مارا از متابعت انبیا<sup>۴</sup> کذبیه تحذیر فرموده و ( العیاذ باللله )  
از جمله آن انبیا<sup>۴</sup> کذبیه یکی شارع اسلام (ص) است در این  
مقام در جواب اعتراضی چه باید گفت ؟

ناطق قبل در جواب چنین گفت: در انجیل متی فصل هفتم  
آیه پانزدهم بیعده میفرماید " اما از انبیا<sup>۴</sup> کذبیه احتراز کنید که  
لباس میشها نزد شما میآیند ولی در باطن گرگان درنده اند . . .  
و در مواضع کتب عهد جدید نیز اشاره باین معنی موجود است  
" اعتراضی که مسیحیان باستناد کلمه انبیا<sup>۴</sup> کذبیه بر شارع مقدس  
اسلام متوجه میسازند ناشی از عدم اطلاع بمعنی اصلی و مقصود  
حقیقی از کلمه انبیا<sup>۴</sup> کذبیه است چون مراجعه بکتاب مقسوس  
نمائیم و بدقت رسیدگی کنیم خواهیم دید که مقصود از انبیای کذبیه

علمای رسوم و عوی پرست موسیاز امت مسیحیه میباشند که بظاهر در لباس میسر یعنی آراستگی ظاهر و اقرار بحقانیت حضرت مسیح (ع) در میان امت آشکار میشوند و اظهار ایمان و خضوع میکنند ولی در باطن گرگان درنده هستند که جز جمع زخارف و احراز مقام ریاست مقصود و منظوری ندارند و دلیل این قول مطالبی است که اینک برای شما از عهد جدید میخوانم .

آنگاه ناطق از جیب بغل دفتری بیرون آورد که شامل مطالب مختلفیه و آرد در عهد عتیق و عهد جدید بود و در آن دفتر موضع در مطالب ذکر شده بود و ننگام لزوم از آن استفاده میگرد این دفتر نسبت بزرگ و مطالب بسیار را شامل بود ناطق گفت این دفتر را که ملاحظه میفرمائید بخط مرحوم میرزا عبدالله مطلق که از مبلغین امرالله بود نوشته شده و در اول تصدیق اینعبد جناب مطلق علیه الرحمة آنرا برای استفاده مرحمت فرمود ایشان این یاد داشتها را در سلطان آباد عراق که امروز "اراک" میگویند جمع آوری فرموده و بانظم و ترتیب مخصوصی مرتب ساخته و در آخر این دفتر هم نوشته که چه وقت بنگاشتن این یاد داشتها مشغول بوده من اول عین نوشته او را که در آخر این دفتر نوشته برای شما میخوانم و چنین خواند .

"تاریخ ۲۹ ج ۱ / ۱۳۳۸ زمان حکومت انتظام الدوله

نوری بود که فدوی عبدالله مطلق طهرانی را با اسم اینگه امریهائی راترویج کرد و این مناقی بارأی ارباب عمائم بود پس از مناظره و مجلس مهمی که اخیراً هم محکوم گردیدند و خود رارسوای خاص و عام و پس از چند بوم بدست حکومت از شهرکاشان تبعید نمودند و در ۲۰ ج ۲ بعراق رسیدم و ۴ شهر رجب ۱۳۳۸ در سلطان آباد عراق با استخراج مطالب کتاب مقدس انجیل پرداخته بقدر وسع مقداری از مطالب راجعه باین ظهور مبارک از هر قبیل تنسیخ و ترتیب و تصحیح نمود و خاتمه آن منتهی شد بتاریخ پنجشنبه ۱۹ - شهرالنور مطابق ۶ اشهرشوال ۱۳۳۹ هجری و دوم برج سرطان ۳۰۰ شمسی در ایالت دارالمان کرمان و این کار هم یکی از کارهائی بود که در اوقات تنفس بآن میپرداختیم یعنی پس از برگذار نمودن - کارهائی امری انتهی خدا رحمتش کند مرد خوبی بود خیلی خدمت کرد خیلی مورد عنایت هیگل مبارک بود " خود این عبد هم بتدریج یادداشتهای بسیار باین دفتر افزوده ام و گنج شایگانی شده است باری این مطلب را که وعده دادم بخوانم این است .

بولس رسول در ف ۱۲ / ۲۸ رساله اول خود بقرنتیان میفرماید خدا قرار داد بعضی را در کلیسیا اول رسولان دوم انبیا سوم معلمان بعد قوا پس نعمتهای شفا دادن و اعانات و اقسام آنها آیا همه رسول هستند یا همه انبیا یا همه معلمان یا همه



قوات در این مقام اشاره بطبقات کلیسیا کرده و مومنین را بطبقات رسول و انبیا و معلم و غیره منقسم ساخته و هر يك را برد یگری فضیلت داده " و مقصود از انبیا مبشرین مسیح اند چنانچه در نسامه بافسیان ف ۴ / ۱۱ و ۱۲ میفرماید او ( مسیح ) بخشید بعضی رسولان و بعضی انبیا و بعضی مبشرین و بعضی شبانان و معلمان را برای تکمیل مقدسین برای کار خدمت برای بنای جسد مسیح و در باب ۱۴ رساله اول بقرنتیان آیه ۲۶-۳۳ تعالیمی بسرای مومنین بیان کرده میفرماید ( آیه ۲۸ ) اگر مترجمی نباشد در کلیسیا خاموش باشد و یا خود یا خدا سخن گوید و از انبیا ۶ دنیا سه سخن بگویند و دیگران تمیز دهند و آیه ۳۱ میفرماید زیرا همه میتوانید يك يك نبوت کنید تا ۸۰ مه تعلیم یابند و همه نصیحت پذیرند و ارواح انبیا مطیع ارواح انبیا میباشند در تاریخ کلیسیای قدیم روم و ایران تالیف میلرد رمی ۱۰۵ ترجمه فارسی آن شرح خدام سیار کلیسیا را داده میگوید در اینحال از مست که شرحی راجع به هر يك از اینکارکنان انجیلی داده شود .

۱- رسولان لفظ رسول بد معنی استعمال میگردد غالباً برای ۱۲ شاگرد مسیح بکار برده میشود ( متی ف ۱۰ / ۲ و - اعمال ف ۱ / ۲۶ و مکاشفه ف ۲۱ / ۱۴ ) ولی چنانکه معلوم میشود این لفظ فقط برای ایشان استعمال نمیشد ( اعمال ف

۱۴/۱۴ و غلاطیان ف ۱/۱ و ۱۹) و مقصود از يك مبشر سیاری بود که مستقیماً از کلیسیا فرستاده میشد چنانکه پولس و برنا بنا فرستاده شدند تا موعظه انجیل را نموده و کلیسیا ها تاسیس نمایند . . . . .

۲- انبیا ۶ - انبیاد را اینکه خدام کلیسیا بودند و محدود بجای مخصوص نبودند شباهت کاملی برسولان داشتند ولی تفاوت در اینجا بود که رسولان مخصوصاً در کار موعظه به بی ایمانان اوقات خود را صرف میکردند ولی انبیا ۶ این ایمان آورندگان را - در مسیحیت تعلیم و تربیت مینمودند . . . . . تا آنکه میگوید - هرگز خدا اینقدر انبیائی که در قرن اول در کلیسای مسیح بر شیزانید برای دنیا برنیا نگیزانیده بود چنانکه انبیائی که تابع موسی بودند مردم را باطاعت شریعت موسی دعوت مینمودند - بهمین منوال این انبیا مردم را باطاعت و محبت هبسی مسیح دعوت میکردند انتهمی و در ص ۱۸۹ تاریخ مزبور انبیای کاذب را که در انجیل از آنان تحذیر فرموده باهل بدعت و ضلالت که در دین مسیح پیدا شدند تفسیر کرده میگوید چیزی نگذشت که این معلمین کذب به نه فقط بتعالیم دروغ تعلیم دادند بلکه انجام شرارت را نیز تشویق نمودند رساله دوم پطرس و رساله یهودا با کمال جدیت مسیحیات را باحتراز از چنین اشخاص تشویق -

مینماید ..... مکاشفه نیز قدری بچنین بدعتها اشاره  
مینماید خود مسیح هم رسولان خود را آگاه فرمود که از این مسیح  
پیغمبران کذاب بر حذر باشید ( متی ف ۷ / ۱۵ - ۲۰ ) .....  
ایرینیوس مینویسد که یوحنا ی رسول روزی بحمامی درآمد چون  
شنید که سیرنتیوس ناستیک یهودی در آنجا است استحمام نسکرده  
بیرون درود تا عبادا بسبب وجود این دشمن حقیقت آن عمارت  
خراب گردد " انتهی .

ناستیک از لفظ یونانی نوسس که بمعنی معرفت یا عرفانست  
مشتق میباشد متمسکین باین فرقه عقیده داشتند یک معرفت روحانی  
وجود دارد که هرکسی نمیتواند بدان برسد پیروان این طریقه خود  
را ناستیک یا عارف میخوانند ..... تاریخ کلیسیا ص ۴۱۸۶ -  
ناستیکهای مزبور بسیار وسه نفر از معارف آنان که از هم  
مشهور ترند شمعون مجوس است که پدر جمیع بدعتها لقب دارد  
دیگری والن تینس فیلسوف مسیحی مصر دیگری مارسیون پسر  
اسقی بود در آسیای صغیر و شرح عقاید آنان در تاریخ کلیسیای  
قدیم روم و ایران از ص ۱۸۹ تا ص ۱۲۹ بتفصیل مذکور است .  
از آنچه ذکر شد معلوم گردید که مقصود از این انبیاء کذبه  
علمای رسوم و کنیسهائی هستند که خلق را از صراط مستقیم  
متحرف ساخته و از آنان استفاده مینمایند اگر علماء ملت مسیح و

کشیشها و مبشرین مطابق تعالیم مذکوره در رساله عبرا نیان ف ۱۳/۷ و ۱۷ و ف ۳ تیموتاوس آیه ۱-۱۳ رفتار نمایند از انبیاء  
 صادقین محسوب و اگر برخلاف رضای الهی یعنی بهوای نفس  
 خود ناطق شوند که در متی ف ۱۳/۲۳ و ۲۷ و رساله دوم —  
 پطرس ف ۱/۲ — ۴ مذکور معلوم است که از انبیای کاذبین  
 هستند و برای مزید اطلاع که انبیا<sup>۱</sup> در باره مبشرین و علمای ملت  
 مسیح اطلاق شده بمواضع ذیل از کتب عهد جدید مواضعه  
 شود \* رساله رومیان ف ۱۲/۶ متی ف ۵/۱۲ لوقا ف ۶/۲۶  
 رساله ۲ پطرس ف ۱۶/۲ و رساله یهودا آیه ۱۳ که انبیای کذب  
 را بستارگان مظالم آواره تعبیر نموده و اعمال رسولان ف ۱۳/۱  
 که میگید انبیای کلیسیای انطاکیه و اعمال رسل ف ۱۵/۲۳ که  
 میگید یهودا و سیلاس نبی بودند و ف ۱۰/۲۱ که میگید اناطابوس  
 نبی و رساله اول یوحنا ف ۴/۱ — ۵ که میگید انبیا<sup>۲</sup> کذب بدعت  
 گذاران هستند و فصل ۴ رساله اول تیموتاوس آیه ۱۳ و اول یفرنتیا<sup>۳</sup>  
 ف ۱۱/۵ و ۱۲/۲۸ و فسیان ف ۴/۱۱ و سایر مواضع مانند  
 ف ۱۲/۱ رساله تیتوس و اول تواریخ ایام ف ۱/۲۵ کتاب اول  
 ملوک ف ۱۸/۲۹ که حتی شاعران و مغنیان و خلائین رانبی خوانند  
 بنا بر این اعتراض مسیحیین باستانا انبیا<sup>۴</sup> کذب به حضرت رسول ص  
 بموجب نسوس<sup>۵</sup> هر چه کتاب مقدس مرتفع و حقیقت امر واضح و آشکار

گسردیسد .

حاضرین از استماع این تحقیق که مستند بآیات عهد قدیم  
و جدید بود مسرور شدند و پیوند آمدند .

یکی از احبای الهی فرمود در ضمن جواب شبهه مزبوره ذکر  
عهد قدیم و عهد جدید مکرر بیاورد آمد و مفهوم چنان بود که  
مقصود از عهد قدیم تورات و کتب انبیا ؑ و مقصود از عهد جدید  
اناجیل اربعه و رسائل ضماست آنهاست بفرمائید وجه تسمیه بعهده  
قدیم و جدید چیست ؟

یکی از حاضرین جواب داد که در کتاب ارمیا فصل ۳۱ آیه  
۳۱ ببعد این مطلب باین مضمون مسطور است خداوند بنده  
بنی اسرائیل وعده میفرماید که باشما عهد تازه خواهم بست نه  
مثل آن عهدی که با پدران شما بستم و آنها عهد مرا شکستند  
شریعت خود را برای شما ظاهر خواهم کرد . . . . . الخ

در این بیان مبارک عهد الهی را بشریعت الله تعییر  
فرموده و وقتی که حضرت مسیح (ع) ظاهر شدند و شریعت الله را  
ابلاغ فرمودند مسیحیان برای اثبات حقانیت ادعا و شریعت آن  
حضرت برای یهود بهمین آیه کتاب ارمیانی استدلال میکردند  
و میگفتند آن عهد تازه که خداوند وعده فرموده همین شریعت  
حضرت مسیح (ع) است و پس از آنکه اناجیل اربعه و رسائل

شمائم آن جمع آوری شد و منتشر گردید بهمین سبب معروف به عهد جدید گردید و شریعت حضرت موسی (ع) که قبیل از شریعت مسیح (ع) بود بعهد عتیق و قدیم مشهور گشت .  
سائلی گفت در یکی از الواح نازله از قلم مبارک جمال قدم جل جلاله ذکر بنی قریظه سعد معاذ نازل شده بنی قریظه که بوده اند ؟ یکی از یاران الهی رفوفون .

بنی قریظه طایفه از یهود بودند که در مدینه سکونت داشتند و باینی النضیر که طایفه دیگر از یهود بودند هم جوار بودند و هر دو تحت الحماية اسلام بودند بنی النضیر بشرحی که در تواریخ مسطور است با حضرت رسول (ص) نقض عهد و قرار داد نمودند و در صد دقت آن حضرت برآمدند و هنگامیکه رسول الله در زیر دیوار قلعه آنان با جمعی از اصحاب نشسته بودند یهود خواستند از بالای بام قلعه سنگی بر سر حضرت اندازند و او را هلاک سازند رسول خدا بر نیت آنان مطلع شده برخاستند و بجانب مدینه رهسپار شدند امر با خراج بنی النضیر دادند و آنان قسمت مهمی از اثاث و نیز منازل خود را بجای گذاشته از حدود مدینه خارج شدند و بنی قریظه چون این رفتار دیدند از بیم مسلمین کمال سعی و کوشش را داشتند که عهد خود را با رسول الله محفوظ دارند و بدین سبب ریناه اسلام میزستند تا وقتی که غزوه خندق

که بغزوه احزاب معروفست در سال پنجم هجری بوقوع پیوست و بزرگان قریش از طوایف مختلفه مساعدت خواستند و بمعانددت مسلمین لشگری عظیم آراسته از جمله ابوسفیان بن حرب اخطاب یهودی را طالب کرد و با او گفت میخواهم بهر طوری هست بنی قریظه را وادار کنی که عهد رسول الله محمد را بشکنند و با ما بپیوندند حی بن اخطاب بد رقلعه کعب بن اسد که رئیس وقائد بنی قریظه بود رفت و پس از نیرنگ و لطائف الحیل بسیار که بکار برد او را بفریفت که عهد رسول الله را نقض کند و با مشرکین عرب برعناد رسول الله اقدام نماید کعب فریب حی بن اخطاب را خورده عهد نامه رسول الله را پاره کرد و بقریش پیوست پس از آنکه در غزوه احزاب مسلمین فاتح شدند و مشرکین شکست خورده احزاب متفرق گشتند و رسول الله (ص) از میدان حرب با زگشت فرمود در مدد کینفر بنی قریظه برآمد بلال را فرمود تا ندای جهاد داده و فریاد "یا خیل الله اركبوا" بگوش مسلمین رسیده حاضر جهاد شدند حضرت رسول (ص) علی علیه السلام را رایت جنگ سپرد و پیشرو ساخت و خود نیز لباس جنگ در بر کرده بواسبى که لحیف نامد داشت سوار شده بجانب قلعه بنی قریظه توجه فرمود و سه هزار نفر مرد جنگی و سی و شش اسب در لشکر پیغمبر (ص) موجود بود سعد بن وقاص بفرمان رسول الله بنی قریظه را تیرباران کرد و تا

پانزده روز یا بیست و پنج روز بر همین منوال گذشت و جنگ در میان آنان برپا بود لشکر رسول الله با خرما تغذیه میکردند و سعد بن عبادہ خرما برای لشکر اسلام برشتهای خود حمل میکرد یهودیان را دل در بر اس افتاد سخت بیمناک شدند یعنی قریظه نباش بن قیس و غزال بن شمو را نزد رسول الله فرستادند که اجازت فرمای ماهم مانند بنی نضیر زن و فرزند خود را برداریم و برویم و اموال ما مال مسلمین باشد رسول فدای (ص) قبول نفرمودند آخر کار یهودیان از قلعه بزیر آمدند و قرار شد بحکم سعد بن معاذ رضایت دهند و محمد بن مسلمه بفرمان پیغمبر (ص) دست و گردن مردان قلعه را بیست و عبد الله سلام که یهودی بود و اسلام پذیرفته بود بحکم رسول الله زنان و کودکان را از قلعه بیرون آورده و اموال و اثاث همه را جمع کرد هزار و پانصد شمشیر و سیصد زره و هزار نیزه و پانصد سپر و مواشی دیگر و اشیاء فراوان همه را مجتمع ساخت و چون یهود بحکمت سعد بن معاذ رضایت داده بودند رسول الله فرمودند تا سعد بن معاذ را از مدینه حاضر ساختند سعد بن معاذ بجهت جراحتی که در غزوه خندق یافته بود در محضر مبارک حاضر نبود چون سعد را بحضور آوردند پیغمبر فرمود قوموا لیسکم افراد قبیله اوس و جمعی از بنی اشهل سرعت کرده سعد را از حمار که سوار بود بزیر آوردند و حسب الامر پیغمبر بنشست و چون



از داستان مسیوق شد گفت حکم من این است که مردان بنی نضیر  
 قریظه را همگی مقتول سازند و زنان و کودکان آنها را اسیر و اموالشان  
 را بمسلمین بدهند رسول الله ( ص ) فرمودند " لقد حکمت فیهم  
 بحکم الله من فوقی سبعة اربعة یعنی حکم تو با حکم خدای بالای  
 هفت آسمان مطابق بود بالجمله بنی قریظه را بمدینه برده بر  
 لب خندق مردان را مانند گوسفند سربریدند و عدد مقتولین ۹۰۰۰۰  
 ویا ۷۰۰ نفر بوده وحی بنی اخطب یهودی را هم دست بسته  
 نزد رسول الله بردند و علی ( ع ) او را مقتول و کعب بن سعد را  
 نیز بکشتند و سبایا را قسمت کردند و اموال را هم تقسیم نمودند  
 بشرحی که در تواریخ مفصله مسطور است .

سائل گفت در آغاز یکی از الواح مبارکه که از قلم مبارک حضرت  
 عبدالبهاء جل ثنائه باعزاز یکی از احبائه الله نازل شده این  
 جمله خطاب با او نازل گردیده " یا ایها المثلث بالنعمة " معنی  
 این جمله چیست ؟ یکی از احبای الهی در جواب فرمود کلمه نعمت  
 در لغت عرب بفتح نون و ضم و کسر آن استعمال شده و در هر مورد  
 معنی مخصوصی دارد نعمت بکسر نون بمعنی رزق و روزی و مسرت  
 است و نعمت بفتح نون بمعنی روزی فراوان و عیش و زندگانی آغشته  
 بسرور و شادمانی و نعمت بضم نون بمعنی سرور و نشاط و شادمانی است  
 است و جمله ایها المثلث بالنعمة یعنی ای کسیکه معنای کلمه

نعمت را بهر سه وجه یعنی بضم نون وفتح وکسر آن خداوند متعال  
بتو عنایت فرموده است .

سائلی گفت در تاریخ نبیل در ضمن شرح حال مرحوم شیخ  
احسائی مذکور است که شیخ در شیراز بمسجد جامع میرفتند و  
آن مسجد شبیه بخانه کعبه ساخته شده و شیخ میفرمود که بانی  
آن ملهم بوده است . . . . . الخ  
بانی آن مسجد کیست ؟

یکی از حاضرین فرمود " برحسب تواریخ موجوده بانی جامع  
عتیق شیراز عمر ولیث صفار بوده است در کتاب مبارک بیان فارسی  
ذکر جامع مزبور از قلم مبارک نازل شده در باب سادس عشر واحد  
رابع میفرمایند قوله تعالی " در ارض فاء مسجدی است که در  
وسط آن بنای منال کعبه شده و وضع این نشد الا آنکه قبل از  
ظهور امرالله در ارتفاع بیت در آن ارض آیت باشد از برای آن  
ارض در دعوت الهی از برای آن ارض طوبی لمن یدکرالله علیه " .  
انتهی . کلمه جامع در اسلام بمساجدی اطلاق میگردد که در  
ایام معینه مانند جمعه و غیره محل اجتماع عمومی مسلمین باشد در  
بلاد مهمه ایران جامع متعدده بنا شده و مساجد بیشمار موجود  
و در این مقام بعضی از آنها را بعرض شما میرسانم .  
از جمله در آصفهان مسجد جامع در حوالی میدان کهنه

اصفهان در محله درب مسجد جامع که آن محله را بسحاقیه هم میگویند میباشد بانی این مسجد سلطان ملاک شاه سلجوقی است و یسعی خواجه نظام الملک وزیر او ساخته شده در قرن هفتم هجری و متصل باین مسجد مسجد صفه است که آنرا صفه عمر گویند و معروفست که آنرا عمر بن عبد العزیز ساخته است و در عهد صفویه ترمیم شده و تصرفاتی در آن بعمل آمده در زاویه مابین شمال و مغرب این مسجد مقبره ملا محمد تقی مجلسی متوفی بسال ۱۰۷۰ هجری و سرش باقر مجلسی متوفی بسال ۱۱۱۱ هجری واقع است و تصویر قلمی ملا باقر مجلسی هم در این بقعه بر دیوار تا این ایام آویخته و موجود است مسجد جامع مزبور بقدم مطهر حضرت رب اعلی جل ذکرة الاعلی مشرف شده و در صفه آن یکل مبارک نماز خوانده اند .

دیگر در اصفهان مسجد حکیم است که آنرا حکیم داود در سال یکهزار و پنجاه و پنج ساخته و دیگر مسجد سید در محله سید آباد است که آنرا سید محمد باقر رشتی معروف بسید شفقی ( اصل شفقت که قریه از قرای گیلان است ) در سال یکهزار و سیصد و بیست و چهارم و دو ساخته و قبر سید شفقی مزبور در طرف شمال این مسجد واقعست و این سید همان است که مطابق مندرجات تاریخ نبیل جناب باب الباب از طرف مرحوم سید کاظم رشتی

متوفی سال ۱۲۵۹ هجری در اصفهان با او ملاقات و مذاکره فرمود و شرح آن بتفصیل در تاریخ نبیل در فصل دوم مسطور است دیگر مسجد شاه است که در میدان نقش جهان محاذی سردر قیصریه ملائحتی چهار سو مقصود واقع و از بناهای شاه عباس کبیر است که در سال یکهزار و بیست و یک هجری بنای آن شروع شده است و دیگر مسجد شیخ لطف الله است که از بناهای شاه عباس کبیر است و در سال یکهزار و ده در میدان نقش جهان ساخته شده و از جمله ابنیه ظریفه عجیبه است و بنام اول امام جماعتی که در آن نماز خوانده نامیده شده است. مساجد دیگری هم مانند مسجد آقانور و مسجد ذوالفقار و ایلچی و مسجد علی و مسجد ملا جعفر آباد و غیره در اصفهان موجود است که چندان اهمیتی ندارد.

در زنجان جامعی است که در سال یکهزار و صد و هفتاد و سه هجری آنرا حاجی پیرولی بنا کرده و آنرا حضرت حجة یعنی جناب ملا محمد علی زنجانى تعمیر فرمودند و مدتها باسم آنجناب معروف بوده است.

در یزد هم مسجد میرچقماق در سال هشتصد و چهل و دو یک هجری بواسطه بی بی فاطمه خاتون زوجه امیر جلال الدین چقماق شامی حاکم یزد ساخته شده است و نیز مسجد سرریگ

که قبلاً کاروانسرا بوده و مقبره در جنب آن بوده است و مرتضی اعظم سعید امیر معین الدین داماد امیر شمس الدین محمد بن سید رکن الدین محمد قاضی آن کاروانسرا را خراب کرد مسجد ساخت و در کاین اطراف آن را وقف مسجد کرد و در سال هفتصد و سی درگاه مسجد خراب شد و خواجه توکل قزوینی آنرا تعمیر کرد و خواجه فخرالدین ابرقوئی گنبد آنرا ساخت و منبر در آن نهاد و در سال هشتصد و چهل هجری بنا بوضعیت حاجی خواجه خان تبریزی یکم هزار دینار خرج آن کرد و دیگر مسجد جامع عتیقی یزد که ابتدا آنرا سلطان علاء الدوله گرشاسب بن علی بن فرامر بن سلیمان علاء الدوله کالنجار ساخت و بعداً مکرر تعمیر گردید و شرح آن بتفصیل در جلد چهارم کتاب *تورات البلدان* ناصری مسطور است و این جمله که ذکر شد خلاصه از همان کتاب است.

باری قبل از هجرت حضرت رسول (ص) از مکه بمدینه انصار چون دیدند که یهود روز شنبه و نصاری روز یکشنبه را برای عبادت اختیار کرده اند آنان هم یوم العروبه (جمعه) را برای خود انتخاب کردند و در آن روز جمع شدند و کوفسندی گشتند و چاشت و شام دادند و آنروز بواسطه اجتماع اصحاب معروف — بیوم الجمعة شد و خداوند آیت جمعه را در قرآن مجید نازل فرمود — اول جمعه که در اسلام منعقد شد همان اجتماع انصار در مدینه

بود و اول جمعه که رسول الله منعقد فرمود هنگام هجرت از مکه  
بمدینه بوده که چون از قبا بطرف مدینه عازم شدند در روز جمعه  
در مسجد بنی سالم بن عوف در هنگام ادای صلاة جمعه خطبه  
خواندند :

الحمد لله الذي احمده واستعينه واستغفره واستهدى به ۱۰۰۰ الخ  
و صلاة جمعه را پيا داشته و از اينجهت در هنگام ادای صلاة  
جمعه مسلمين همين خطبه را که اول خطبه صلاة جمعه است  
میخوانند .

یکی از یاران الهی پرسید در کتاب فرائد در ضمن تاریخ  
دین اسلام ذکر خوبندگان اصطیل در دوره سعد زنگی بعبان  
آمده و اشاره بتاریخ و صاف فرموده خواهشمندم

درباره اینموضوع بیانی بفرمائید ناطق محفل گفت -  
اینداستان که دلیل برموهوم پرستی مردم آنزمان است در تاریخ  
وصاف ذکر شده و عین عبارت او در کتاب مزبور اینست :

حکایت کردند که روزی جاهلی در لباس تشیخ و تصوف -  
ببارگاه دولت او حاضر شد بعد از تقدیم ترجیب و تکریم بانفاس  
و نصایح او تقرب جست . وقت نماز شام در آمد .

باشارت اتا یکی آن شخص امامت را تحریم نمازست .  
بیچاره معرفت مخارج حروف نیز نداشت اهدنا الصراط المستقیم

را چون طبع خود نا مستقیم خواند چون از اداء مکتوبه فارغ شدند اثابك در اعتقاد مقلدانه راسخ تر گشت و از روی استحسان و استعظام در حق او سخن راند و صلتی گرانمایه ارزانی داشت و نيك مانند است این حکایت با حدیثه سلطان محمد خوارزمشاه *بِحَدِّ وَالنَّعْلِ بِالنَّعْلِ* و قد الایم علی الایم چو او دادیم با خواجه امام فخر الدین عمر الرازی در ترجیح طوائف زهاد و متصوفسه بر ائمه و علما بساط مباحث کشیدی و بدین دلیل تمسک نمودی که این گروه چون بکمر لقمه غیر متکلف و حقیرتر خرقة مزین قانسع میشوند و از اختلاف و اختلاط دامن تعلق در می چینند بزمانی اندک متعددی تلویح کرامات و مترقی بذروه مقامات میگردند . . . .

و طالبه علوم در تعلیم و تعلم سالها سعی های جانگداز میکنند و خون جگر و دود چراغ میخورند و ایشانرا این قبول و منزلت پیش مردم حاصل نمیشود . . . . هر چند خواجه امام نص آیه شهد الله انه لا اله الا هو الملكة و اولوالعلم را که نام علما در عقب ذکر ملائکه مقرب و زمره لا یعصون الله ما امرهم اثبات رفته . . . . تقریر فرمودی . . . . و کرة بعد کرة خاطر عاظر سلطانی برانکار اصرار میفرمود و برقرار از رأی آن مجتهد استکشاف -

روزی تلامذه را اشارت کرد تا از خریدگان اصطیل خاص دو شخص را بیاورند و بعد از الزام با استحمام و استنظاف ایشانرا

شرایط حلق و الباس دلق با دا رسانیدند و بر سر سجاده مرقع  
یعنی از اهل جاده تصوف بنشستند فوجی تلامذه بر قاعده  
مردان پیرامون ایشان حلقه کشیدند ۰۰۰ بلطف الحیل و —  
حسن التدبیر اعلام حضرت با مکنث و سلطنت کرد تا بمیامن  
همت چنین دو بزرگوار مستجاب الدعوه تقرب نماید سلطان بدین  
عشوه زیارت مشایخ مزور را بحشم میفرماید و بزانوی خدمت با  
تواضعی بسیار می نشیند ۰۰۰ چون بمسند جلالت و سلطنت  
خرامید خواجه امام از صورت مراد کشف القناع کرد ۰۰۰ سلطان  
اعتراف کرد و باز بساط مجادلت نگسترده ۰۰۰

دیگری گفت در باره بیان مبارک یا ایها المثلک بالنعمة از  
قبل شرح داده شد و من اخیرا در تاریخ گزیده حمد الله مستوفی  
قزوینی دیدم که مورخین قدیم ادریس پیمبر را بلقب المثلک  
بالنعمة یاد کرده اند زیرا خداوند باو نعمت نبوت و نعمت حکمت  
و نعمت سلطنت عطا فرموده بود اینرا فقط برای اطلاع احببا  
عرض کردم هر که خواست تاریخ گزیده مراجعه کند در شرح حال  
ادریس علیه السلام

سائلی گفت و صاف در چه زمانی بوده است یکی از یاران الهی  
فرمود در کتاب ریحانة الادب شرحی در باره و صاف نوشته که  
خلاصه اش اینست :



خواجه عبدالله بن فضل الله بن عبدالله شیرازی یزدی -  
 الاصل شرف الدین یاشهباب الدین اللقب وصاف و وصاف الحضرة  
 الشهرة و گاهی به شرف شیرازی موصوف و از اکابر ادبا و مورخین  
 و مشاهیر فضلاء مترسلین قرن هشتم هجرت و منظور نظر شاه  
 خدا بنده سلطان محمد غیاث الدین هشتمین حکمران ملوک -  
 ایلخانیه ۷۰۳ - ۷۱۶ هـ بوده و در شناسائی قدرت قلم و کمالات  
 نظمی و نثری و تبحر فضلی و کثرت احاطه او کتاب تجرید الامصار  
 و تزجیه الاعصار او که بتاریخ و صاف معروف و بنام وزیر کبیر عطی  
 ملک جوینی تألیفش داده و ذیل تاریخ جهانگشای جوینی است  
 بهترین معرف و برهائی قاطع میباشد .

و از تألیف آن در ماه شعبان هفتصد و یازدهم هجرت فارغ و به  
 پنج مجلد مشتمل و در بمبای چاپ ۰۰۰ و با اینکه مطالبش خالی  
 از تکیف و اغلاق نبوده ۰۰۰ لکن مطالبش در نهایت اتقان و -  
 شرح حال مضمول را از چنگیز تا قازان خان برادر شاه خدا بنده  
 فوق در قید تحریر آورده سال وفات و صاف الحضرة بدست  
 نیامد و مدفنش در میان تکیه حافظیه و چهل تنان شیراز است  
 ۰۰۰ ناگفته نماند که کتاب تاریخ معجم معروف ۰۰۰ بنا بر مشهور  
 تألیف فضل الله بن عبدالله یزدی است ۰۰۰ و در بعضی  
 مسوده های خود نام نیدادم که مؤلف تاریخ معجم ( بزعم بعضی ) -

شرف الدین فضل الله حسینی قزوینی بوده و بنا بر این او غیر از فضل الله  
بدرو صاف الحضره میباشد . . . .

سائلی فرمود مسیحیان متعقدند که ایمان و اقرار بحضرت مسیح ع  
سبب نجات است و بظهور آنحضرت گناه از عالم زائل شده اینمطلب  
چگونه است یکی از احباب فرمود اطلاع بر کیفیت واقعی اینمطلب در  
هنگام تبلیغ و مذاکره با مسیحیان بسیار لازم است زیرا ناچار رشته محاوره  
باینموضوع خواهد کشید مرحوم نعیم در استدلالیه مظلوم خود بساین  
موضوع وارد شده آنجا که میفرماید ای که گفتی نجات از عیسی است  
. . . الخ من اینک از شرحی که بر این استدلالیه نوشته ام قسمتی را  
برای شما میخوانم تا منظور حاصل شود و چنین فرمود :

ایکه گفتی نجات از عیسی است این بنائی براه سیل فناست  
مسیحیین را عقیده چنانست که ایمان بعیسی سبب نجات و  
موجب رهائی از هرگونه عذاب و گرفتاریست و برای اثبات این قسمت  
دلائل اقامه کنند از جمله گویند مسیح خود را فدای عالم کرد و چون از  
روح القدس متولد گردید وارث خطای آدم نه و بنا بر این خطا و گناهی  
نموده بخلاف سایر انبیاء که همگی با اقرار خود خاطی و گناهکارند و  
دیگر آنکه هیچ یک ملقب باین الله نه و این لقب مخصوص بمسیح و  
چون خود نیز در انجیل ایمان به خودش را سبب نجات خوانده از اینرو  
مومنین وی ناجی میباشد و این صفات مزبوره در سایر انبیاء موجود  
نیست

مادر ضمن شرح ایبات این پیکر بیگایه از مراتب مزبوره —  
 اشاره کرده و حقیقت را واضح خواهیم ساخت آیاتی که مسیحیین  
 از انجیل برای اثبات مسئله نجات میآورند بسیار و بچند فقره از  
 آن ذیلا اشاره میشود از جمله در انجیل یوحنا باب بیسوم آیه  
 هفدهم و نیز در انجیل یوحنا فصل ۱۲ و آیه ۴۷ باینمطلب اشارت  
 شده و نیز در رساله اول یوحنا ی رسول باب دوم آیه دوم مذکور  
 است "واوست کفاره بجهت گناغان ما ونه گناغان ما فقط بلکه  
 بجهت تمام جهان نیز"

و در رساله بولس رسول برومیان باب دوم آیه نهم ببعد وارد  
 زیرا اگر بزبان خود عیسی خداوند را اعتراف کرده و در دل خود  
 ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید نجات خواهی یافت  
 چونکه بدل ایمان آورده میشود برای عدالت و بزبان اعتراف میشود  
 برای نجات و در آیه سیزدهم همین باب مذکور است که هر کس  
 نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت و در باب هشتم رساله  
 بولس برومیان آیه اول مسطور است که هیچ قصاصی نیست به سر  
 آنانکه در عیسی مسیح هستند .

و در انجیل متی باب ۱۱ آیه ۲۸ مذکور است که عیسی فرمود  
 " بیائید نزد من ای تمام زحمت گشان و گران باران و من شمارا آرامی  
 خواهم بخشید .

مومنی کا ونگرد آنچه شنید

گفت عیسی بروی ریک بناست

چنانچه گفتیم مسیحین نظر بمضمون چند فقره از انجیل که نمونه آن ذکر شد ایمان و اقرار لسانی بعیسی مسیح را سبب نجات دانسته اند بآنکه بر حسب نصوحی صریحه انجیل و رسائل رسل چنانچه حضرت نعیم در بیت اشاره فرموده ایمان و اقرار تنها کافی نه و مادام که ایمان و عمل یا حکام توأم نگرد نجات حاصل نشود .

مواضعی که ایمان و عمل را سبب نجات ذکر کرده متعدد و احصای آن از نطاق نگارش بیرون و بچند مقام ذیلا اشاره میشود از جمله در انجیل متی باب ۷ آیه ۲۴ - ۲۸ میفرماید

” پس هر که این سخنان مرا بشنود و آنها را بجا آورد اورا بمیرد بی دانسته تشبیه میکنم که خانه خود را بر سنگ بنا کرد و باران بارید سیلا بهاروان گردید و باد ها وزید و بدانخانه زور آورد و خراب نگردید زیرا که بر سنگ بنا شد “ بود هر که این سخنان مرا شنید و آنها عمل نکرد بمردی نادان ماند که خانه خود را بر ریگ بنا نهاد و باران بارید و سیلا بها جارید و باد ها وزید و بدانخانه زور آورد و خراب گردید و خرابی آن عظیم بود . انتهى

و در انجیل لوقا باب ششم آیه چهل و ششم تا آخر باب میفرماید

و چونستکه مرا خداوند خداوند میگوئید و آنچه میگویم بعمل  
 نیآوردید هر که نزد من آید و سخنان مرا شنود و آنها را بجا آورد شما  
 را نشان میدهم که بچه کس مشابهت دارد مثل شخصی است که  
 خانه میساخت و زمین را کنده گود نمود و بنیادش را بر سنگ نهاد پس  
 چون سیلاب آمد سیل بر آن خانه زور آورد نتوانست آنرا جنبش دهد  
 زیرا که بر سنگ بنا شده بود لیکن هر که شنید و عمل نیآورد مانند  
 شخصی است که خانه بر روی زمین بی بنیاد بنا کرد که چون سیل  
 بر آن صدمه زد فوراً افتاد و خرابی آن خانه عظیم بود انتهی •  
 و در مواضع متعدده دیگر نیز این معنی مصرح و مابذ کریاب  
 و آیه چند فقره از آن اکتفا میکنیم •

از جمله در رساله اول پطرس رسول باب اول آیه چهارده  
 ببعده - و رساله یعقوب باب اول آیه بیست و سوم و باب دوم یعقوب  
 آیه چهاردهم - و رساله برومیان باب دوم آیه سیزدهم - و بغلاطیان  
 باب پنجم آیه نوزدهم و اعمال رسولان باب دهم آیه سی و چهارم  
 و پنجم - و رساله اول یوحنا باب دوم آیه چهار و پنج و هفدهم و باب  
 سوم آیه شش تا هشتم و آیه ۱۷ و ۲۲ و ۳۰ و انجیل یوحنا باب  
 چهاردهم آیه پانزدهم و بیست و یکم و باب هشتم آیه سی و یکم و  
 رساله اول یوحنا باب پنجم آیه سوم و باب پنجم آیه هجدهم و جز  
 اینها در سایر مواضع که احصای آن موجب اطناست بصراحت

مذکور گردیده که ایمان تنها سبب نجات نیست و هر وقت ایمان  
و عمل با هم توأم گردید منجی است .

پس فضیلتی را که مسیحیان از این راه برای مسیح بر سایر  
انبیا میخواهند اثبات کنند کلامی فارغ و نصوحی انجیل و رسائل  
رسل برخلاف آن ناطق است .

فضل عیسی اگرزین پدری است

افضیلت در آدم و حواست

از جمله مطالبی را که مسیحیان برای اثبات افضلیت مسیح  
بر سایر مظاهر مقدسه اقامه کنند آنستکه گویند عیسی مسیح بدون  
پدر یعنی از روح القدس متولد گردیده و این فضیلت مختص با او  
و در سایرین وجود ندارد پس باین سبب از دیگران افضل است .  
حضرت عبدالبها<sup>۴</sup> در کتاب مفاوضات میفرماید .

شخص بزرگوار خواه بی پدر خواه با پدر یکسان است بی  
پدری اگر فضیلت است آدم اعظم و افضل از کل انبیا و رسل است  
زیر لکنه پند داشت نه مادر آنچه سبب عزت و بزرگاری است تجلیا  
و فیوضات کمالات الهیست آفتاب از ماده و صورت تولد یافته و این  
دویمثابه پدر و مادر است ولی کمال محض است و ظلمات رانه ماده  
ونه صورتی و نه پدری و نه مادری ولی نقص صرف حضرت آدم راماده  
حیات جسدی خاکست حضرت ابراهیم راماده جسدی نطفه پاک

البته نطفه طیبه طاهره به از خاک و جماد و از این گذشته در -  
انجیل یوحنا " در باب اول در آیه سیزدهم میفرماید: و اما آن کسانی  
که او را قبول کردند آنانرا قدرت داد تا فرزند ان خدا گردند یعنی  
بهر که با اسم او ایمان آورد که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه  
از خواهش مردم بودند بلکه از خداوند تولد یافته اند .

از این آیه یوحنا معلوم میشود وجود حواریون نیز متکون  
از قوه جسمانی نیست بلکه از حقیقت روحانیه است شرف و بزرگواری  
حضرت مسیح بی پدری نیست بلکه بکمالات و فیوضات و تجلیات  
الهییه است اگر بزرگواری حضرت مسیح بی پدری بود باید آدم از  
مسیح اعظم تر باشد زیرا نه پدر داشت و نه مادر و در تورات میفرماید:  
که خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح -  
حیات دمید آدم نفس زنده شد ملاحظه کنید آدم بروح حیات و جو  
یافت و از این گذشته عبارت یوحنا در حق حواریین دلالت بر آن  
نماید که آنان نیز از پدر آسمانی هستند پس معلوم گردید که  
حقیقت مقدسه یعنی وجود حقیقی هر بزرگواری از حق تحقق  
یافته و بنفحه روح القدس موجود شده است مقصد اینست اگر -  
بی پدری اعظم منطبق انسانی بود پس آدم بهتر از جمیع است  
زیرا نه پدر دارد و نه مادر آیا انسان از ماده حی خلق میشود  
بهتر است یا آنکه از خاک البته از ماده حی خلق شود بهتر است

اما حضرت مسیح از روح القدس تولد و تحقق یافته خلاصه شرف  
و منقبت نفوس مقدسه مظاهر الهیه بکمالات و فیوضات و تجلیات  
رباینه استثنه بدون آن انتہی .  
ازیدر گزینبرد ارث گناه

وارث مادر از گناه و خطاست

در رساله بولس رسول برومیاں باب پنجم آیه دوازدهم مذکور  
است که اگر لہذا ہم چنانکہ بواسطت یک آدم گناه داخل جهان  
گردید و بگناه موت و باینگونه موت بر همه مردم طاری گشت از آنجا  
کہ همه گناه کردند . . . . . الخ

مسیحیان نظر باین قول بولس عقیده دارند کہ چون آدم -  
خلاف فرمان الهی کرد و از شجره خیر و شر خورد گناهکار شد و این  
گناهکاری از وی در ذریه اش جریان یافت و همه بواسطه گناه پدر  
خود گناهکار شدند و گناه از آدم در ذریه و از پدران بیسران ارث  
رسید و چون عیسی مسیح بی پدر متولد شد لذا وارث گناه آدم  
نگردید بہ خلاف سایرین کہ همه گناهکار و وارث گناه پدر بودند  
از اینرو بی گناهی مسیح را فضیلتی مخصوص او شمارند و گویند  
چون دیگر اینها باقرار خود همه گناهکار بودند پس نمیتوانند بشر  
رانجات بخشند منجی بشر شخصی بی گناه باید باشد و آن بی گناه  
عیسی مسیح است کہ بی پدر متولد شد و از اینرو وارث گناه پدر نبود



و جماعت پروتستان و وادونتیستها که معروف بمسیحیان سبتی هستند در این باره رساله های بسیار بالسنه مختلفه منتشر و در آن جمیع انبیا را خاطی و مسیح را مجرد از خطا ذکر نموده اند .

از جمله در رساله موسومه به ( النبی المعصوم من الخطیة ) که نسخه عربیه آن نزد نگارنده موجود است مطالب مزبور را بطور تفصیل ذکر کرده و خلاصه آن از این قرار است که میگوید . انبیای معظم و بزرگواری که یهودی و مسیحی و مسلم معتقدند روی هم رفته شش نفرند از این قرار " آدم و نوح و ابراهیم و موسی " و عیسی " و حضرت محمد و پس از تفحص و تدقیق در تورات و انجیل و قرآن واضح میشود که جمیع آنها بجز مسیح خاطی و گناهکار بودند اما آدم داستان آن در تورات مذکور است چنین است که خداوند اول آدم را آفرید پس از وی حوا را خلق فرمود و در اول کار آدم از گناه پاک بود خداوند آن در د ر بهشت عدن جا داد و فرمود از جمیع فوا که بخورید مگر یک درخت را که از میوه آن نباید بخورید و آن درخت معرفت خیر و شر بود مدتی بر این گذشت شیطان بصورت نماری آن دروا فریب داد باین نحو که اول حوا را فریفت تا وی از میوه درخت معرفت خورد و آدم را نیز وادار باین کرده و هر دو پس از این عمل گناهکار شدند این قضیه در قرآن هم مذکور که از آن

جمله درسوره اعراف آیه هیجده تا بیست و دوم و درسوره طه آیه ۱۱۵ نیز بعصیان آدم تصریح شده پس بشهادت قرآن و تورات آدم خاطی است .

اما نوح باآنکه خداوند او را از طوفان نجات بخشید بر حسب نصوص تورات چون از کشتی بیرون آمد بفلاحهت مشغول و درخت انگوری کاشت پس از میوه دادن شراب انداخت و نوشیده مست شد و بالاخره وی نیز از جمله خاطیان بشمار است و در قرآن نیز آیاتی وارد که دلالت بر گناهکاری نوح مینماید از جمله درسوره نوح آیه ۲۹ میفرماید "رب اغفر لی ولوالدی و لمن دخل بیتی مومنا و للمؤمنین و المؤمنات" و در سوره هود آیه ۴۷ فریاده نوح وارد که او بخدا گفت "والا تغفر لی و ترحمنی اکن من الخاسرین" و اگر نوح خاطی نبود طلب غفران معنی نداشت .

ابراهیم نیز چون بنص تورات در مرتبه دوم گفت و در نزد پادشاه بت پرست زوجه خود را خواهر خویش معرفی کرد وی نیز خاطی و گناهکار است و در قرآن سوره ابراهیم آیه ۴۲ از قول وی مذکور که گفت "ربنا اغفر لی ولوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب" موسی نیز گناهکار بود زیرا بنص تورات چون خدا با او امر کرد که نزد فرعون رود موسی آغاز بهانه جوئی نهاد و پس از آن در بیابان نیز چون از دست قوم بستوه آمد چنان خروشید که اینست .

عمل بر خداگران آمده و موسی فرمود برای اینکار زشت بزمین کنعان  
وارد نخواهی شد و در بیابان خواهی مرد از همه گذشته قبیل از  
رسالت بقتل یکفر مصری اقدام کرد و از ترس فرار بعدین نمود قرآن  
نیز در مواضع متعدده بخطا و عصیان موسی ناطق است از جمله  
در سوره اعراف آیه ۱۵۰ و سوره قصص آیه ۱۶ و غیر آن میباشد .  
اما محمد با قرار خود در قرآن خاطی و گناهکار است چنانچه  
در سوره الضحی آیه ۷ و سوره مومنین آیه ۵۷ و سوره محمد آیه  
۲۱ و سوره فتح آیه ۲ و جز اینها اقرار بخطا و طلب غفران از خدا  
نموده است .

اما مسیح جمیع کتب به بیگناهی او شاهد و گواه است از  
جمله در تورات و زبور داود نبوتهای بسیار راجع بمسیح وارد که  
همه بر بی گناهی او دلیند و انجیل نیز به بیگناهی و طهارت  
ظاهری و باطنی او شاهد و شامل تفضیل است و چون انجیل را سرا  
پا بخوانیم جز صفا و طهارت از حیات مسیح نمی بینیم و حواریون  
هم کل به بیگناهی مسیح شهادت داده اند چنانچه در انجیل  
یوحنا ف ۸ / ۶۶ و رساله اول یوحنا ف ۳ / ۵ و رساله اول پطرس  
ف ۲ / ۲۲ و رساله دوم کورنتیان ف ۵ / ۲۱ و غیره این مطلب مصرح  
است .

قرآن که بعضیان و خطای همه انبیا حتی محمد ناطق در

باره مسیح بیای و بیگناهی تصریح میکند و او را بالقباب مهیمن میخواند چنانچه در سوره آل عمران آیه ۴۵ و ۳۰ مسیح را کلمة الله خوانده و در سوره نساء آیه ۱۶۹ روح الله نامیده شده و در سوره نساء آیه ۱۵۶ وارد که خدا او را بطرف خود بلند کرد و از این قبیل بسیار است.

پس شخصی که بشهادت جمیع کتب مقدسه خالی از خطا و عصیان باشد باید سبب نجات شود نه خطا کاران و عاملین عصیان (ملخص از کتب پروتستان)

این جمله که مجملآ بدان اشاره کردیم دلائل و پراهمینسی است که مسیحین برای بیگناهی عیسی و خاطی بودن دیگران بنا اقامه کرده و این معنی را یکی از فضیلتهای مهم مسیح شمرده و او را از این رو بیگانه منجی جهان می شمارند و چون این مطلب در این زمان شهرت زیاد یافته در این مقام بیان را در این خصوص مشروح و مطالب را تفصیل میدهم.

مطابق تعالیم جمال اقدس ابهی مد اهل بها و ساکنین در سفینه حمراء عموم انبیای الهی را معصوم از خطا و گناه دانسته و آنان را مظهر تام قدرت و حکمت و علم و عظمت الهیه میدانیم و بهیچوجه مصدر خطا و محل عصیان نمیشماریم و در این مقام آدم و نوح و موسی و عیسی و محمد و زردشت و بودا و برهما و و و —

همه یکسان و از عصیان دور و خلاصه طهارت ذات و عصاره عصمت  
و بی گناهی هستند .

و اینکه در قرآن میبینیم گاهی خطاب پیغمبر اکرم شده -  
لیغفرک الله ما تقدم من ذنبك وما تاخره و یتم نعمته علیک و یهد  
صراطاً مستقیماً ( س فتح آیه ۲ ) هر چند مخاطب پیغمبر  
است ولی طرف خطاب حقیقی افراد امت اند .  
چنانچه حضرت عبدالیها میفرماید .

” هر خطاب الهی که از روی عتابست ولو بظاهر بانبیاست  
ولی بحقیقت آن خطاب توجه بامت دارد و حکمتش محض شفقت  
است تا امت افسرده و دلگیر نگردد و خطاب و عتاب گران نیاید لهذا  
بظاهر خطاب به انبیاست پس هر چند بظاهر خطاب بنبی است  
ولی در باطن بامت است نه پیغمبر و از این گذشته پادشاه مقتدر  
مستقل اقلیمی عبارت از جمیع است یعنی آنچه گوید قول کل است  
و هر عهدی بنماید عهد کل چه اراده و مشیت عموم اهل فانی  
در اراده و مشیت اوست بهمچنین هر پیغمبر عبارت از هیئت عمومی  
امت است لهذا عهد و خطاب الهی باو عهد و خطاب باکل امت  
است و اغلب خطاب زجری و عتاب بوملت قدری گران آید و سبب  
انکسار قلوب گردد لهذا حکمت بالغه چنان اقتضا کند و این از -  
نفس تورات معلوم است که بنی اسرائیل مخالفت کردند و حضرت

موسی گفتند که ما نمیتوانیم باعالمه جنگ نمائیم زیرا قوی و شدید است  
 شجیعند خداموسی و هارون را عتاب فرمود و حضرت موسی در -  
 نهایت اطاعت بودند عسیان " تا آنکه میفرماید مثلا در تورات در  
 کتاب اشعیا در باب ۴۸ در آیه ۱۲ میفرماید ای یعقوب و ای دعوت  
 شده من اسرائیل بشنو من او هستم من اول هستم و آخر هستم  
 این معلومست که مراد یعقوب که اسرائیل است نبود مقصود  
 بنی اسرائیلست و همچنین در کتاب اشعیا در باب ۴۳ در آیه اول  
 میفرماید و الان خداوند که آفریننده تو ای یعقوب و صانع تو ای  
 اسرائیل است چنین میگوید مترس زیرا که من تو را فدیة دادم و تو  
 را با سمت خواندم پس تو از آن من هستی و از این گذشته در سفر  
 اعداد در تورات در باب ۲۰ آیه ۲۳ میفرماید خداوند موسی و  
 هارون را در کوه و در نزد سرحد زمین ادوم خطاب کرده گفت  
 هارون بقوم حور خواهد پیوست زیرا شما نزد آب مریبه از قول من  
 عسیان ورزیدید از این جهت او بزیمینی که به بنی اسرائیل دادم  
 داخل نخواهد شد و در آیه سیزدهم میگوید اینست آب مریبه  
 جائیکه بنی اسرائیل با خدا مخاصمه کردند و او خود را در میان  
 ایشان تقدیس نمود . ملاحظه نمائید عسیان را بنی اسرائیل  
 نمودند لکن بظاهر عتاب بموسی و هارون شد چنانکه در باب سوم  
 آیه ۲۶ از تورات تشبیه میفرماید " خداوند بخاطر شما با من

غضبناك شد مرا اجابت ننمود و خداوند مرا گفت تو را کافیت بار شد دیگر درباره این امر با من سخن مگو " حالا این خطاب و عتاب فی الحقیقه بامت اسرائیل است که بجهت عصیان امر الهی مدت مدیده در صحرای تیه آن سمت اردن گرفتار بودند تا زمان یوشع علیه السلام حال این خطاب و عتاب بظاهر بحضرت موسی و هرون بود لکن فی الحقیقه بامت اسرائیل وهم چنین در قرآن خطاب به حضرت محمد میفرماید " انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ماتقدم من ذنبك وما تاخر " یعنی ما برای تو فتحی آشکار نمودیم تا گناهان پیشین و پسین تو را بیامرزم حال این خطاب هر چند بظاهر بحضرت محمد بود و لکن فی الحقیقه این خطاب بعموم ملت و این محض حکمت یا لغه الهیه است چنانچه گذشت تا قلوب مضطرب نگردد و مشوش و منزجر نشود چه بسیار که انبیای الهی و مظاهر ظهور کلی در مناجات اعتراف بقصور و گناه نموده اند این من باب تعلیم بسایر نفوس است و تشویق و تحریص بر خضوع و خشوع و اعتراف بر گناه و قصور و الا آن نفوس مقدسه پاک از هر گناهانند و منزله از خطا مثلا در انجیل میفرماید که شد خصی بحضور حضرت مسیح آمد عرض کرد ای معلم نیکوکار حضرت فرمودند چرا مرا نیکوکار گفتی زیرا نیکوکار یکیست و آن خداست حالا مقصد این نیست که حضرت معاذ الله گنه کار بودند بلکه مراد تعلیم خضوع و خشوع

و خجلت و شرمشاری بآن شخص مخاطب می نمود این نفوس مبارکه انوارند نور با ظلمت جمع نشود حیاتند حیات با مامت مجتمع نگردد و اینند هدایت با ضلالت جمع نشود حقیقت اطاعتند اطاعت با عصیان مجتمع نگردد باری مقصود اینست که خطاب از روی عتاب در کتب مقدسه هر چند بظاهر بانییاست یعنی مظاهر الهیه ولی بحقیقت مقصد امت است و چون در کتاب مقدس تتبع نمائی واضح و آشکار گردد و والسلام انتهى .

اگر مسیحیین ارباب انصاف باشند بیانات مبارکه میثاق جل جلاله را اذعان و بحقیقت معترف گردند و جمیع انبیارا معصوم و بیگناه و مطیع اراده الله دانند و اگر بر عناد و مکابرت خود پافشاری کنند و چشم انصاف را ببوشند و با اعتراضات بارده قائم شده و در کتب و رسائل خود با قاویل باطله که نمونه از آن ذکر شد بپردازند و جمیع انبیا را خاطی و عاصی شمارند بشهادت انجیل خطاکاری و عصیان خود مسیح هم ثابت و مدلل است از جمله آنکه مرحوم نعیم در بیت بدان اشاره فرموده و خلاصه بیان است که اگر مسیح بقول مسیحیین بواسطه بی پدری از گناه آدم محفوظ ماند از جنبه مادر خود وارث گناه آدم خواهد بود مگر آنکه بگویند عیسی نه پدر داشت نه مادر و آن قول خلاف انجیل است .

افسوس که مسیحیین از قبول حقیقت دور و از عرفان اصل



مهجور و بواسطه با فشاری در عناد و مکابره و شدت بعد از انصاف و استقصا<sup>۶</sup> در مطالب اهل حقیقت را مجبور با قامه ادله نقضیه و الزامیه مینمایند اگر عناد را رها کنند و در بیان مبارک حضرت عبد البها<sup>۷</sup> که مذکور افتاد تعمق نمایند و بحقیقت قضیه مذعن و معترف گردند هم خود باصل حقیقت فائز و هم دیگران را براه راست هادی و رهبر شوند اما چون از این مرحله بمراتب دورند اهل بها<sup>۸</sup> پس از بیان حقایق و اقامه ادله حلیه و براهین جلیه برای اثبات مطالب مجبور باد له نقضیه و الزامیه شوند تا معاند چون از ادراک و اذعان اصل حقیقت سر یاز زند باد له نقضیه و الزامیه تکیه شود از اینرو حضرت نعیم در بیت مسیحین را از راه اینک که عیسی اگر پدر نداشت مادر داشت و از جنبه مادر وارث خطا کاری و عصیان شد ملزم فرموده و ما<sup>۹</sup> هم برای اتمام فائده همین رویه را تعقیب کرده گوئیم .

در قضیه اطلاع شخصی لفظ معلم نیکوکار را بر عیسی و نفی وی نیکوکاری را از جمیع و ضمناً از خود اگر موافق آنچه حضرت عبد البها<sup>۱۰</sup> در مفاهیم فرموده اند و سابق بر این آن بیان مبارک را نگاشتیم در قضیه مزبور نظر شود تنزیه و تقدیس جمیع انبیاء از آدم تا خاتم ثابت و گرنه خطا کاری مسیح نیز لازم میآید در انجیل متی باب — نوزدهم آیه هفدهم بیعد و انجیل مرقس باب دهم آیه هجدهم

وانجیل لوقا باب هیجدهم آیه نوزدهم وارد شده که مردی  
بعیسی گفت ای معلم صالح و مسیح او را رد کرده گفت چرامرا  
صالح خواندی باآنکه صالح یکیست و او خداست مادام که  
مسیحیین از راه عناد انبیای الهی و حضرت محمد را خطا کار  
دانند بواسطه آنکه در قرآن اقرار بخطای خود و دیگران نمود  
پس بواسطه نفی عیسی مسیح نیکوکاری را از جمیع و خود مخصوصا  
مسیحیین باید مسیح را باین اقرار خود خطا کار دانند و اگر تاویل  
این بیان مسیح پر دازند باید آیات قرآنی را نیز بهمان نهج  
تفسیر و تاویل نمایند عجیبتز از همه استدلال مسیحیین برای -  
اثبات مطالب واهی خود بقرآن مجید است و میخواهند بیگناهی  
عیسی و خطا کاری حضرت محمد و سایر انبیا را از روی قرآنیکه خود  
بان مدعن و معترف نیستند اثبات نمایند *انک انهم میبرسیم* که  
یا ایها المسیحیون آیا شما حضرت رسول را صادق میدانید  
میدانید همانطور که شهادت او را در باره عیسی قبول میکنید  
باید شهادت او را در باره نبوت و رسالت خود نیز قبول نمائید  
و پرسالت آنحضرت اذعان کنید و اگر گوئید که حضرت محمد در  
بعضی از اقوال خود مانند شهادت در باره عیسی و تصدیق  
انبیای قبل صادقی است و در برخی از اقوال دیگر مانند ادعای  
رسالت و نبوت کاذب بنا بر این استدلال شما از قول وی باطل

و خلاف منطق است زیرا کسیکه دروغی گفت بدیهیست که اعتبار او  
 آبرویی برای سخن راست او باقی نخواهد بود از این گذشته  
 اگر اقرار حضرت رسول بگناه کاری خود چنانچه مسیحیین میگویند  
 دلیل بطلان اوست لازم میآید خواریین مسیح و مخصوصا بولس  
 که عموم مسیحیین آنها را موبد بروح القدس و ملهم و مقرب میدانند  
 چون اقرار بخطای خود کرده اند باطل باشند از جمله در رساله  
 برومیان باب ۷ آیه ۱۴ تا آخر بولس اقرار بخطا کاری و شقاوت و  
 گناه کاری خود کرده میگوید "من جسمانی و بزرگناه فروخته شده  
 هستم . . . . . چون آنچه را نمیخواهم میکم من دیگر فاعل  
 آن نیستم بلکه گناه که در من ساکنست . . . . . وقتی میخواهم  
 نیکویی کم بدی نزد من حاضر است . . . . . وای بر من که مرد  
 هستم کیست که مرا از جسم اینموت برهاند . . . . . در  
 این باب از این قبیل اطلاعات بر خود زیاد میکند و در رساله اول  
 بتیموتوس باب اول آیه ۱۵ میگوید "عیسی مسیح بدنیا آمد تا  
 گناهکاران را نجات بخشد که من بزرگترین آنها هستم" در رساله  
 دوم بقرنتیان باب ۱۱ آیه ۱۷ میگوید "من فهم ندارم و از طرف  
 خدا سخن نمیگویم" و در آیه ۲۱ و ۲۳ همین باب همین الفاظ  
 مکرر شده و در باب ۱۲ رساله دوم بقرنتیان آیه دوم و سوم خود  
 را نادان خوانده است و در اعمال رسولان باب چهارم آیه

پانزدهم بولس و برنابا خود را دارای علتها و صاحب نواقص میخوانند و بولس در رساله اول به تا لونیکیان باب دوم آیه هجدهم میگوید من مغلوب شیطان شدم و نیز در نامه اول خود بقرنتیان باب چهارم آیه دهم تا چهاردهم خود وسایرین را جاهل و ضعیف و ذلیل و گرسنه و تشنه و عریان و آواره و مشقت کشید و دشنام شنید و بالاخره قان و رات دنیا و فضیلات همه چیز شمرد و در رساله رساله خود بقلیمون باب اول آیه ۲۲ وی گوید زیرا که امیدوارم از دعاهای شما بشما بخشیده شوم " و این مطابق آیه قرآنست که در سوره محمد آیه ۲۱ وارد شده میفرماید فاعلم انه لا اله الا هو استغفر لذنباک و للمؤمنین و المؤمنات " مسیحیین خیلی در باره این آیه قلم فرسائیها کرده و بخیال خود خطاکاری حضرت رسول را ثابت نموده اند غافل از آنکه بولس رسول هم در آیه مزبوره در نامه بقلیمون همین مضمون را در باره خود گفته و جواب مسیحیین از آن جواب از حضرت رسول نیز خواهد بود و در باب دوازدهم رساله بعبرانیان آیه اول میگوید هر یارگران و گناهی را که ما ساختیم پیچد دور بکنیم .

باری از این قبیل اطلاعات و اقرارها در رسائل رسول بسیار است اگر اینگونه اقرارها از بولس سبب بطلان و خطاکاری او تواند شد چنانچه مسیحیین نسبت به حضرت رسول و قرآن میگویند

پس خوبست اول درصدد جواب آن اعتراض ورد آن اطلاقات از-  
بولس رسول برآیند و بپهرد لیل که رد آن کردند و بپهر قسم که تاویل  
نمودند در باره حضرت محمد هم همان قسم خواهد بود .  
و آننگهی اگر شهادت قرآن سند است در قرآن عیسی بی-  
سایرین فضیلت ندارد زیرا در سوره بقره آیه ۲۸۵ میفرماید " -  
لانفرق بین احد من رسله و در قرآن عیسی از ابن الله بودن  
معزول ( سوره مائده و انعام و مریم آیه ۳۶ ) و برسول ( س  
مائده آیه ۷۹ ) و نبی ( س مریم ۳۰ ) و عبد ( مریم آیه ۳۰ ) و  
مخلون از تراب مثل آدم ( س آل عمران آیه ۵۲ ) موصوف  
گردیده است مسیحین گویند چون در قرآن در سوره آل عمران آیه  
۴۰ عیسی را وجیه خوانده و این صفت را ب دیگران اطلاق نکرده  
از این رو فضیلت مسیح ثابت است با آنکه چون در قرآن دقت  
کنیم می بینیم کلمه وجیه در باره موسی هم اطلاق شده و در سوره  
احزاب آیه ۶۹ و اما قنیه استدلال بآیه سوره نسا<sup>۴</sup> که فرموده بل  
رفع الله الیه که گویند این آیه سبب افضلیت مسیح است می بینیم  
در قرآن در سوره مریم آیه ۵۸ میفرماید که ادریس پیغمبر هم مانند  
عیسی مرفوع گردید پس فضیلتی نیست و تساوی عیسی با سایرین  
در رتبه و مقام از روی آیه مبارکه لانفرق بین احد من رسله که در -  
سوره بقره آیه ۲۸۵ و آیه ۱۳۰ و آل عمران آیه ۷۸ سه مرتبه

تکرار شده ثابت و مدلل و زحمات مسیحیین بی نتیجه است .  
 از جمله ادله نقضیه که بر خطا کاری مسیح بنص انجیل در  
 مقابل اثبات خطای حضرت رسول بنص قرآن بعقیده مسیحیین  
 ناطق و شاه د است داستان زن زانیه است که در باب هشتم انجیل  
 یوحنا مذکور است و خلاصه آن اینست که گروهی از کاتبان و فریسا  
 زانیه را گرفته نزد مسیح بردند و از وی بالحاج درخواست کردند که  
 حد وی رامعین کند تا اگر خلاف تورات حکمی کرد با او ایازاد کنند  
 عیسی پس از تأمل فراوان گفت هر یک از شما ها که گناهی نکرده  
 سنگی بد و بیفکند زیرا حکم تورات درباره زانیه سنگسار بود .  
 یهودیان هیچ یک برجم اقدام نکرده و خود مسیح هم برای  
 اثبات بی گناهی خویش سنگی بد و نیفکند و اگر بیگناه بود لا اقل  
 بافکند سنگی تنزیه و عصمت خود را بر عالمیان ثابت میکرد و فوقه  
 پروتستانی را که امروز مدعی ایمان باو هستند در مقابل این سخن  
 مفحم و بیجواب نمیگذاشت .

و اگر مسیحیین چنانچه سابقا اشاره کردیم میگویند عیسی  
 بواسطه بی پدری از خطا منزه است این بدیهیست که مسیح از  
 مریم متولد شد و در کتاب ایوب باب ۱۵ آیه ۱۴ و باب ۲۵ آیه ۴  
 میگوید که مولود از زن عادل شمرده نمیشود و مولود از زن پاک  
 نیست "علیهذا مسیحیین برای این معنی خوبست فکری بکنند

زیرا برای اثبات بیگناهی عیسی چون قائل به بی پدری او شدند خوبست پس از این هم قائل به بی مادری او شوند تا یکبار ه اعتراضاتی که در حقیقت خود سبب و عامل اصلی آن هستند برکنده باشند .

و نیز در اناجیل مسطور است که عیسی از یحیی بن زکریا تعمید یافت چنانچه در انجیل متی باب ۳ / ۱۳ - ۱۷ و مرقس باب اول آیه ۸ و لوقا باب سوم آیه ۲۱ مسطور گردیده و یحیی میگفت ای گناه کاران توبه کنید و غسل تعمید بگیرید تا وارد ملکوت شوید بنا بر این عیسی مسیح هم چون از یحیی تعمید گرفت لازم میآید خطا کار و گناه کار باشد و گرنه غسل تعمید او معنی نداشت و بوحنا خود از قضیه تعمید یافتن مسیح از یحیی ساکت است ولی نزول حمامه را ذکر کرده که مبادا از ذکر تعمید مسیح از یحیی خیال خطا و گناهی درباره عیسی شود یا لا اقل فضیلت یحیی بر عیسی لازم آید اما سایرین چنانچه ذکر شد ذکر کرده اند .

و علاوه در رساله بولس بعبرانیان باب نهم آیه بیست و هشتم درباره مسیح مذکور است که بار دیگر بدون گناه خواهد آمد " و از این بیان معلوم میشود که مرتبه اول که آمد گناه کار بوده - است " و نیز قضیه فرستادن مسیح شاگردان خود را برای آوردن الاغ مردم بزور دلیلی بر خطا کاری اوست و پس از امر حواریون

رفتند الاغ مردم را بزور آوردند و سوار شد و تشریف برد باین عنوان که دنیا از آن پسر انسان است چنانچه این قضیه در انجیل متی باب بیست و یکم آیه دوم تا هشتم و مرقس باب یازدهم آیه دوازدهم و لوقا باب نوزدهم آیه بیست و نه تا سی و ششم مذکور است.

این داستان الاغ در انجیل خواندنی است زیرا باین متی و سایرین اختلاف است اصل قضیه الاغ سواری مسیح و ذکر آن در انجیل منوط بنبوت ذکر است که خواسته اند صدق آنرا در باره مسیح مدلل کنند در کتاب ذکر یا باب نهم آیه نه و دهم مذکور است "یا اینة سهیون اذتفی یابنت اورشلیم هوذا ملکک یاتی الیک هو عادل و منصور" و دیح و راكب علی حمار و علی جحش بن اتان الخ یعنی ای دختر سهیون بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم اینک پادشاه تو نزد تو میآید او عادل و منصور و حلیم است بر الاغ و بر کره ماچه الاغ سوار است" الخ مرقس و لوقا و یوحنا حمار و جحش رایکی دانسته اند و نوشته اند که حواریون رفتند که الاغی را بردروازه دیده بنزد مسیح آوردند و او سوار شد (مرقس باب ۱۱ و لوقا ف ۳۵/۱۹ و یوحنا ف ۱۵/۱۲) امامتی آن حمار و جحش را در الاغ خیال کرده و نوشته حواریون در الاغ یافته آوردند و لباسهای خود را بروی آن دوا کردند و مسیح بر روی هر دو سوار شد (متی ف ۲۱/۲-۷) و عین عبارت متی در انجیل فارسی



اینست "والاغ را با کره آورده رخت خود را بر آنها انداختند و او بر آنها سوار شد" و در انجیل عربی مطبوع سنه ۱۹۲۷ عبارت چنین است "واتیا بالاتان والحجش و وضعاعلیهما نیا بهما فجلس علیهما" و در انجیل عربی مترجم و مطبوع سنه ۱۸۱۱ که قدیمتر<sup>ین</sup> اناجیل مترجم است عبارت چنین است "واتیا بالاتان والعفو و وترکاثیا بهما علیهما و جلس فوقهما" (۶) و پس از مراجعه معلوم شد که ترجمه انگلیسی و سایر السنه دیگر نیز بهمین نحو است حال چطور عیسی مسیح در آن واحد برد والاغ سوار شد و چگونه توانست خود را نگه داری کند که نیفتد باید از حضرات مسیحیین پرسید و ناچار آن عمل را بمعجزه حمل خواهند کرد"

باری اگر مسیحیین بعناد و انتشار مطالب و اهدیه استدلال<sup>ات</sup> ضعیفه خود پافشاری کرده و قول حنی و فصل الخطاب کامل را که میکل اطهر مرکز پیمان فرموده و در سابق آن بیان مبارک نگارش یافت قبول نکنند مجبورند که بمقاد مندرجات قبل بخطا کاری و عصیان عیسی مسیح نیز مانند سایر انبیا که خطا کار میدانند اقرار کنند.

و این جمله که ذکر شد از جمله ادله نقضیه و الزامیه است و چون حضرت تعیم در بیت اشاره فرموده بودند بذكر مطالب مرقومه مبادرت رفت.

اما خطا یا معاصی مذکور در اسفار اولیه تورات نسبت  
 بانبیاء الهی از قبیل شرابخوردن نوح و زناکردن لوط و غیره  
 از اقوال مورخین است نه از کلمات الهیه زیرا عموم مندرجات  
 اسفار ختمه تورات را بموسی نسبت نتوان داد مگر احکام عشره  
 که در باب پنجم سفر تثنیه مذکور و نشید لعنت و برکتی که در باب  
 سی و سوم همین سفر تثنیه یاد داریم مسطور است .

مابقی اسفار ختمه آنچه شرایع و قوانین است بوسیله یوشع  
 بن نون علیه السلام که وصی موسی بوده مدون و جمع آوری گردید  
 و باصل تورات یعنی احکام عشره ملحق شد چنانچه این مطلب را  
 از مراجعه بآیه بیست و پنجم از باب بیست و چهارم کتاب یسوع  
 میتوان فهمید و آنچه از اسفار ختمه تواریخ و قصص است مولف  
 آن عزرائی کا هن است که بعد از جلای بابل چون بنی اسرائیل  
 بمسوریه مراجعت کردند بفرمان اردشیر پادشاه ایران بینای -  
 بیت المقدس پرداختند عزرائی کا هن تواریخ و قصص را تالیف و جزو  
 تورات ساخت چنانچه از مراجعه بتواریخ قدیمه واضح و لائحه  
 میگردد ( ملخص از حجج البهیة ص ۹۹ )

بنابراین مندرجات در قصص و تواریخ که حاوی خطا و گناه -  
 نفوس مقدسه مظاهر الهیه است خالی از اعتبار و از اقوال مردوده  
 بشمار میرود و استدلال بدان منطقی نیست .

در این مقام سئوالی از مسیحیین نموده جواب آن را تقاضا  
 باید کرد و آن سئوال اینست که با فرض خطاکاری حضرت موسی کلیم  
 ( العیاذ بالله ) آیا مومنین بموسی و مخالفین بموسی در نزد  
 خداوند دارای یکرتبه و مقام اند یا اینکه مومنین مقربند و مخالفین  
 معذب ؟ مثلا اگر از پروتستانها سئوال شود که مومنین و دوستان  
 حضرت موسی که شما نبی خطا کارش میدانید آیا نزد خدا مقام  
 و مرتبه آنها با مرتبه مخالفین و اعدای حضرت موسی یکیست یا  
 متفاوتست فی المثل مقام فرعون و عمالقه و سایر مخالفین و اعدای  
 موسی با مقام هرون و یوشع بن نون و کالیب بن یقنه و سایر مومنین  
 بموسی یکیست یا با هم فرق دارند ؟ بدیهیست که نمیتوانند بگویند  
 مقام مخالف و مومن موسی مثل هم است زیرا نصوص انجیل باختلاف  
 مقامات مومنین و مخالفین ناطق و در انجیل لوقا باب ۱۶ آیه ۱۷  
 و متی باب ۵ آیه ۱۷ تا بیستم تصدیق صحت احکام تورات مصرح  
 و مذکور و حتی بولس رسول میفرماید من آنچه در تورات و کتب  
 انبیا مکتوبست معتقدم ( اعمال رسولان باب ۲۴ / ۱۴ ) و اگر  
 مقام مخالفین و مومنین بتورات و شریعت حضرت موسی یکی بود  
 تصریحات مزبوره بیمعنی بود پس ناچارند بگویند که مومنین بسبب  
 موسی گناه کار عقوبت درگاه خدا و مخالفینش مطرود بارگاه حقانند  
 و چون بمقبولیت مومنین موسی اقرار کنند همین مقبولیت درگاه -

خدا عین نجات است که برای مومنین ثابت و برای مخالفین معدوم است با آنکه در رسائل منتشره خود نگاشته اند که انبیای خاطی و عاصی سبب نجات نمیشوند و بعقیده آنها موسی خاطی و گنهگار و دیدیم که چگونه سبب نجات شد زیرا مومنینش مقرب درگاه خدا و مخالفینش مطرود درگاه حق اند و نجات هم همین است پس مسیحیین بینوا مجبور بتناقض در قول میشوند و لکن لا یشعرون و آنکس مسیحیین به صحت مند رجات تورات و کتب انبیا<sup>۶</sup> معتقدند و نمیتوانند آنها را رد کنند و ما چون بتورات و انبیا<sup>۶</sup> دقت میکنیم می بینیم بصراحت مذکور است که حفظ قرائض و احکام شریعت موسی باعث حیات جاودانی و زندگی ابدی است چنانچه این معنی در سفر لویان باب ۱۸ آیه ۴ و ۵ مذکور است و در سفر خروج باب ۱۵ آیه ۲ مذکور گیهوه نجات است یعنی هر کس بیهوه معتقد و یا حکامش عمل کرد نجات مییابد و در کتاب ایوب باب ۱۳ آیه ۱۵ و ۱۶ مذکور است که لکن راه خود را بحضور او ثابت خواهیم ساخت این نیز برای من نجات خواهد شد.

با این همه معلوم نیست از چه راه مسیحیین نجات را محدود در مسیح تنها کرده و تابعین سایر انبیا<sup>۶</sup> را ناجی و انبیای الهی را خاطی و عاصی و غیر منجی میدانند؟ مگر اینکه نصوص صریحه عقلیه و نقلیه مذکوره در تورات و انجیل را منکر شوند و بیه

شریعت و آوای خود معتقد باشند .

باری قسمتی از بیانات مبارکه و بعضی آیاتیکه ذکر عصیان انبیا در آن مذکور است از قبل ذکر شد و نیز در لوح دیگری از - قلم حضرت عبدالبها \* جل ثنائہ در این خصوص نازل گشته قوله الاحلی :

ان عصیان آدم علیه السلام فی الذکر الحکیم اتی وقال الله سبحانه وتعالی وعصى آدم ربه فغوى ولم نجد له عزما وقال بحق ذي النون عليه السلام وذ النون ان ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر عليه فنادى فى الظلمات وخاطب الرسول الكريم انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر فهذه الايات شريحة ناطقة بحق الانبيا \* ويخالف العصمة الكبرى والحال ان المظالم المقدسة لا لهيه نور على نور لا يترتبهم ظلام الذنوب الذي جور ولا يشوب حقيقتهم الرحمانية شوائب العصيان لانهم شمس الهدى ويد در الدجى ونجوم السماء \* فكيف يجوز ان يعترى الشمس ظلام او يسترا ليد عوارض وحجاب نعم ان الغيوم المتكاثفة فرما تمنع العين الناظرة عن مشاهدة الكواكب الساطعة ولكن تلك العوارض تعترى وتحول دون كرتالارض وتحجبها عن الشمس واما تلك الكواكب النورانية والسيارات الشعشعانية منزهة عن كل غيم ومحفوظ عن كل ضميم بنا \* عليك ذلك نقول ان

تلك الايات الداله على عصيان آدم عليهم السلام او خطأ بعض الانبياء ، انما هي آيات متشابهات ليست من المحكمات ولها تاويل فى قلوب ملهمه ومعانى خفية عند النفوس المطئنة اما قنوية آدم عليه السلام ليس المراد ظواهرها بل ضمائر<sup>هـ</sup> اوليس المقصد من ظواهرها الا سرائرها فالشجرة هي شجرة الحياة الثابتة الاصل المصتدة الفرع الى كبد السما<sup>هـ</sup> المثمرة باكل دائم والمفطرة كل مرتان صائم فمنع آدم عليه السلام ليس منع تشريعى تحريمى انما هو منع وجودى كمنع الجنين عن شئون البالغ الرشيد والشجرة مقام اختصريه سيد الوجود الحائز على المقام المحمود حبيب رب الودود محمد المصطفى عليه التحية والثنا<sup>هـ</sup> والمقصد من حوانفس آدم عليه السلام فآدم احب وتمنى ظهور الكمالات الالهيه و- المشئون الرحمانية التى ظهورها منوطة بظهور سيد الوجود فخطوب بخطاب وجودى ان هذا الامر ممنوع الحصول مستحيل الوقوع كامتناع ظهور العقل والرشد للاجنة فى بطون الارحام والنطفة فى الاصلاب فيما كان يتمنى ظهور هذه الكمالات الرحمانية والشئون الربانية فى دور الجنين وذلك ممنوع مستحيل فالدور<sup>هـ</sup> فى امر عسير وما كانت النتيجة الاشئى يسير و- ذاعبارة عن الخروج من الجنة واما صدور هذا المنه عن الاله الكبرى فليس بامر مستغر عند اولى النهى وسليمان عليه السلام قال هب لى ملكا لا ينبغى

لاحد من يعدى وهذا الممدوح ومقصود مرغوب وماعدانك اذا  
 نسب شان من الشئون الى مظاهر الحى القيم لايقاس بشئون  
 غيرهم فاذا قلنا آمن الرسول بما انزل اليه ليس ايمانه كايمن  
 السائرين واذا قلنا ان موسى عليه السلام وصاحبه نسياحوتهمنا  
 ليس نسيانتهما كنسيان غيرهمايل هذا مقام يقال حسنات الابرار  
 سيئات المقربين فلربما تعترى احدامن المقربين زلة لحكمة ولكن  
 المظاهر المقدسه منزّهة عنها ايضا <sup>انما</sup> هذا فى شان المومنين  
 الموحدين وماعدانك فلربما خوطب وعوتب الرسول بمايراد به  
 فى نفوس المومنين لثلا يثقل على السمع العتاب الشديد كماقال  
 ولولا ان ثبتناك لقدك تترك اليهم شيئا قليلا فاستقم كما امرت  
 ولا تكن للخائنين خصيما عيس وتولى ان جائه الاعى ووجدك —  
<sup>ما</sup> لا يفهى انما هذا الخطاب موجه لسائر الاصحاب فتهوينا  
 وتخفيفا وجه العتاب الى ذلك الجنب كما ان جيب النجار قال  
 مخاطبا للقوم ومالى لا اعبد الذى فطرنى واليه ترجعون والحال  
 مراده مالكم لا تعبدون الذى فطركم انما اسند الى نفسه لثلا  
 ثيقل الخطاب على سمع غيره فبالجمال ان المرسل الكرام والانبيا  
 المعظام المظاهر النورانية والحقايق الرحمانية الكلمات التامة و  
 الحجج البالغة والشموس الطالعة والبدور الالامعة والنجوم  
 البازغة كلهم تقدست سرائرهم النورانية عن اعتراض الظلام و

تنزهت ضمائرهم الرحمانية عن شوائب الاوهام وانما لحكمة ما  
 يخاطبهم الله بهذا الخطاب حتى يخضع ويخضع اولوالالباب و  
 يتذللوا الى العزيز الوهاب ولا يستكبروا ولورقوا الى اعلى  
 القباب بل ينتبهوا ان الحى القيوم خاطب الحبيب المعظم و  
 النور المكرم هادى الام والناطق يا لاسم الاعظم بهذا الخطأ  
 المبرم والعتاب الواضح المحكم فماذا شان مقاماتنا السافلة  
 وحقائقنا الخامة ونفوسنا الهامدة وعقولنا الجاهلة فتخشع  
 اصواتهم وتخضع نفوسهم ويبتهلون الى الله ويتضرعون اليه "

انتهى ( ص ١٢٢ ج امكاتب

جناب ابوالفضائل دريكي از رسائل ميفرمايد (طفحه ٣٤٣  
 مجموعه الرسائل ) اعلم يا جيبى ان الخطابات كثير اما وجهت  
 الى الرسائل والمقصود منها كان امتهم فانظر فى الاية الكريمة  
 النازلة فى سورة يونس فان كنت فيشك مما نزلنا اليك فاسئـل  
 الذين بقرون الكتاب من قبلك لقد جائك الحق من ربك فلا تكونن  
 من الممترين فان الخطاب فى هذه الاية المباركة موجهه الى  
 الرسول ص بحسب الظاهر ولكن المقصود هو الامة الاسلامية  
 ان لا يعقل ان النبى يشك فى حقية القرآن فيحتاج الى السؤال  
 من اليهود والنصارى حتى يزول شكهم ويصدق بحقية كلام الله  
 وامثال ذلك كثيرة فى الكتب المقدسه يعرف مقاماته من يعرف



فصل الخطاب و يعلم لحقایق الكتاب و فی نهذها کفایة لا ولی الا لباب

• انتهى

گرتو گوئی خدای را پسر است

بین هزاران پسر برای خداست

یجی از دلائلی که مسیحیین برای افضلیت عیسی مسیح اقامه میکنند آنستکه گویند در انجیل بعیسی ابن الله اطلاق شده و چون هیچیک از انبیا \* الهی باین اسم موسوم نه و پسر خدا بمسیح اختصاص دارد لذا او از دیگران افضل است از جمله مواضعی که در انجیل بمسیح پسر خدا اطلاق شده موارد ذیلست در انجیل انجیل متی باب ۱۶ آیه ۱۵ پی بعد مذکور است که عیسی بشاگردانان گفت شما مرا که میدانید؟ شمعون پطرس در جواب گفت که توئی مسیح پسر خدای زنده عیسی در جواب وی گفت خوشحال توای شمعون بن یونا زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرد بلکه پدر من که در آسمانست و من نیز تورا میگویم که توئی پطرس و برین صخره کلیسای خود را بنا میکنم انتهى •

و نیز در انجیل مرقس باب اول آیه اول و انجیل یوحنا باب اول

اول آیه ۱۴ و ۱۸ و ۳۴ و ۴۹ و باب سوم آیه ۱۸ و ۳۵ و ششم در مواضع متعدده دیگر که احصای آن موجب اطنا بست بمسیح پسر خدا اطلاق شده و چون مسیحیان این معنی را سبب

افضلیت دانند حضرت نعیم در جواب ایشان فرموده که پسر خدا بودن اختصاص بمسیح ندارد بلکه بموجب نصوص صریحه تورات و کتب انبیا و بیانات رسولان مسیح در انجیل و غیره هزاران پسر برای خداست از آنجهت که :

آن داود و آل اسرائیل

هم چنین هر که پیرو عیسی است

هم بتوریه بین وهم زایوب

پسری اصطلاحی قدماست

در مزمور دوم کتاب داود آیه هفتم و هشتم وارد که خدا بمن گفته است تو پسر من هستی امروز تورا تولید نمودم و در مزمور بیست و نهم آیه اول وارد که ای فرزندان خدا خداوند را تو میف کتید و در مزمیر از اینگونه اطلاقات بسیار است در کتاب انبیا هم این اطلاق فراوان مذکور گشته از جمله در کتاب اشعیا باب ۶۳ مسطور است بدرستی که تو پدر ما هستی اگر چه ابراهیم ما را نشناسد و اسرائیل ما را بجا نیارد و اما تو ای یهوه پدر ما و ولی ما هستی انتهی . و در باب ۶۴ کتاب اشعیا آیه ۸ مذکور است اما الان ای خداوند تو پدر ما هستی و پدید مییست خدا که پدر شد خلق پسر او خواهند بود .

در کتاب هوشع باب اول آیه دهم وارد است که اینك شماره

بنی اسرائیل مثل ریک دریا خواهد بود که نتوان پیمود و نتوان شمرد و در مکانیکه گفته میشود شما قوم من نیستید در آنجا گفته خواهد شد پسران خدای حی میباشید و در ملاکی باب اول آیه ششم بخداوند پدر اطلاق شده است .

در اسفار خمسه تورات نیز پسر خدا مصطلح است از جمله در سفر تکوین باب ۶ آیه ۲ میگوید . که پسران خدا دختران آدمیان را دیدند . . . . . بعد از هنگامیکه پسران بدختران آدمیان در آمدند . . . . . و در سفر خروج باب ۱۵ آیه ۲ بخدا پدر اطلاق شد و خلق بنا بر این پسران اویند و از این قبیل نقاط بسیار است .  
در کتاب ایوب نیز استعمال پسر خدا زیاد شده از جمله در کتاب ایوب باب اول آیه ۶ و باب ۲ آیه اول و باب ۳۸ آیه ۷ و مواضع دیگر پسران خدا مذکور است باری استعمال پسر خدا اصطلاح قدما ۴ و انبیای قبل از مسیح بوده که درباره خود و بنی اسرائیل پسران خدا و درباره خدا و پدر را اطلاق مینموده اند .

در انجیل جلیل چنانچه پسر خدا را یعنی مسیح اطلاق کرده درباره حواریین و مومنین هم فرزندان خدای اطلاق شده از جمله مواضع ذیلست .  
در نامه بولس برونیمان باب ۸ آیه ۱۴ و ۱۶ مذکور است که

مومنین پسران خدا آیند و در نامه پولس بخلایان باب ۴ آیه ۵ و  
 ۶ و ۷ بمومنین پسران خدا اطلاق شده است و در نامه پولس  
 بافسسیان باب اول آیه پنجم و نامه بفلپیان باب دوم آیه ۱۵ و  
 انجیل یوحنا باب ۸ آیه چهل و دوم و باب اول آیه ۲ (انجیل  
 متی باب پنجم آیه ۱ و آیه ۴۵ و مواضع متعدده دیگر بمومنین -  
 پسران خدا اطلاق شده پس چون این لقب عمومیت دارد سبب  
 افضلیت مسیح نشود . . . . . الخ انتهى .  
 در این وقت محفل یاران خاتمه یافت و جلسه بعد بهفته  
 بعد موكول گردید .

# بیت سوم

پس از آراسته شدن محفل در موعد معین بوجود احبای  
الهی یکی از یاران رحمانی بتلاوت این لوح مبارک محفل را -  
آغاز کرد ( هوالا بهی نیریز احبای الہی علیہم بہاء اللہ  
الابہیں ملاحظہ نمایند )

(( هوالا بهی ))

ای دوستان الہی و یاران رحمانی غفلت نفوس و قساوت قلوب  
و شدت انہماک در شہوات و کثرت اشتغال بمضرات و اعمال شریہ  
تا سواتیاع آراہ اہل و سواس آن اقلیم و دیار را مبتلا بسخط و غضب  
غضب حضرت پروردگار نمود از آن روزیکہ آن جوہر ہدی و سرور  
اہل تقی و شہریار دیار انقطاع و نوگ خندان باغ موہبت کبری  
حضرت آقا مرتضی رادشہر فارس شہید نمودند و در شہد فدا با  
وجود آنکہ بارخی چون شمع افروخته در آن جمع حاضر بود و با  
کمال انقطاع از افق بشارت عظمی چون یدر باہر عوانان عبرت  
نگرفته جسم مطہر و ہیکل محترمش را دم توپ گذاشتند و چون روح

مقدسش، جسم منورش نیز باوج صعود نمود و علوفی الحیات و فی  
 السموات تحقق یافت از شئامت این ظلم عظیم و جور مبین آفات  
 از جمیع جهات آن اقلیم را احاطه نمود و فی الحقیقه تسع آیات  
 که بر قبطیان احاطه کرد بر فارسیان نیز چنین وارد گشت و آثار  
 غضب رحمن ظاهر شد . . . . .

(ع ع)

یکی از حضار سئوال کرد آقا مرتضی که در لوح مبارک مذکور شده کیست ؟

یکی از احباب در پاسخ فرمود مقصود آقا مرتضی سروستانی است که در شهر شیراز بشهادت رسید من یاد داشت مفصلی از مرحوم میرزا عبدالله مطلق در شرح شهادت جناب آقا مرتضی همراه دادم اگر اجازه میفرمائید آنها برای شما بخوانم " حاضرین همگی موافقت فرمودند مشارالیه شرحی باین مضمون از یاد داشت مرحوم مطلق علیه الرحمة قرائت نمود .

جناب آقا مرتضی از اهل سروستان بود در اوائل برومسه خوانی مشغول و ضمناً بسفط فروشی و صبافی نیز اشتغال داشت و بسیار متقی و پرهیزگار بود مرحوم حاجی شیخ محمد عرب که یکی از مشاهیر مبلغین امرالله و پامر مبارک حضرت بها<sup>۱</sup> الله جل اسمہ الاعلی از بغداد بصفحات شیراز و سروستان رفتند

بتوسط میرزا حیدرعلی سروستانی با آقا مرتضی مزبور ملاقات فرموده در جلسه سوم اورامذعن و پامرالهی وارد و بایمان و ایقان سرافراز گردید "آقا مرتضی بسبب شهرتی که در بین مسلمین به تقوی و صحت عمل داشت ایمان و ایقانش بامر مبارک با سرعت غریبی انتشار یافت و بالاخره منجر به ضوضاء و فساد سروستان گردید. روزی جمعی از احبای رحمن با آقا مرتضی در محفلی مجتمع و در ضمن تلاوت آیات مبارکه سخن از امتحانات الهیه پیش آمدند و دامنه بیان باینجا کشید که استقامت بر امر الله در مواقع امتحان اعظم شرایع ایمانست و آیه شریفه فاستقم كما امرت شاعدا این بیان آقا مرتضی فرمود برای چه این مذاکرات راتعقیب میکنید؟ اهمیت ندارد اگر خدا میخواهد امتحان فرماید مرا امتحان کند تا ببیند چه نحو استقامت مینمایم احبا و برا نصیحت و تقویت مینمایند پس از چندی از طرف حکومت شیراز عده از اخبارا که از جمله آنها آقا مرتضی بوده دستگیر نمود و بشیراز میبرند و محبوس میسازند. والد آقا مرتضی بیقراری مینمود و به ستمکاران دشنام میداد این خبر که در حبس با آقا مرتضی رسید مکتوبی بمادرش نوشت باینکه مضمون که اگر میخواهی خداوند از شماراضی باشد هر روز قبل از آفتاب در خانه محرکین و مسببین حبس و نفی مرآب و جاروب نما " بالاخره پس از شش سال آقا مرتضی را بامر محمد تقی میرزای

رکن الدوله که برادر ناصرالدین شاه بود و حکومت شیراز داشت در میدان توپخانه حاضر نمودند میرغضب در بین راه بمرحوم آقا مرتضی گفت تو را میخواهند بکشند و خوبست تبری نمائی آقامرتضی به محض شنیدن بشارت کلاه خود را از سر برداشت با آسمان - انداخت و میرغضب گفت این کلاه هم مژده گانی تو افسوس که چیز دیگر ندارم والا از تو مضایقه نمیکنم چون او را وارد میدان توپخانه نمودند اصرار زیادی کردند که از امر مبارک تبری نماید قبول نفرمود حتی با و گفتند تو واعظ و ذاکر و متقی بودی حیفاست تبری نما و اگر مایل باشی ما بمردم بگوئیم که آقامرتضی تبری نمود و این سخن را هم گفتند آقامرتضی قبول نفرمود و فریاد زد که ایها الناس من بهائی هستم و هرگز تبری نکرده و نخواهم کرد اینها شیطان من شده اند که کلمه دروغ را گفتند باری چون او را از قفا بتوپ بستند از میرغضب پرسید که مردم برای چه اینجا جمع شده اند میرغضب گفت برای تماشای کشتن تو فرمود پس خواهشی دارم که مرا از صورت و شکم بتوپ ببندی تا خودم هم فدا شدن خود را تماشا کنم میرغضب چنین کرد بعد سه مرتبه با فاصله شیپور زدند که شاید نادان و دشیمان گرد دوی او بهیچوجه مضطرب نگردید و جان در راه محبوب حقیقی فدا نمود . انتهى

مضمون یادداشتها جناب مطلق تا اینجا تمام شد .



یکی از حضار گفت وقتی آقامرتضی را بتوپ بستند و اعضای بدنش در فضا منتشر گشت امعا و احشا و اوری درختی افتاد و آن درخت هنوز هم موجود است دیگری گفت از یکی از قدمای احبابی شیراز شنیدم که فرمود من آن میرغضب را ملاقات کردم میگفت که آقامرتضی در وقت اجرای حکم لبهایش بهم میخورد من نزدیک رفتم و شنیدم که میگوید "واغرقتی فی بحر فناءك" و بقیه را شنیدم مثل این بود که دعا میخواند . دیگری از احباب فرمود جمله "علو فی الحیات و فی الممات" که در لوح مبارک ذکر شد یک مصراع از قصیده ایست که ابوالحسن انباری در مرثیه ابن یقیه که در بغداد پسال ۳۶۷ هجری با مرعش الدوله نیلی بد آر آویخته شد سرود است ابوالفدا " مورخ مشهور در مجلد ثانی تاریخ خود این واقعه را بنمیمه چند بیت از این قصیده نقل کرده از جمله این ابیات است .

علو فی الحیات و فی الممات

لحن انت احدى المعجزات

كان الناس حولك حين قاموا

وقود نذاك ايام الصلوات

مددت يدك نحوهم اقتفا

كمد هما اليهم في الهبات

ولما ضاق بطن الارض عن ان  
 يضم علاك من بعد الممات  
 اصاروا الجوقيرك واستنابوا  
 عن الاكفان ثوب السافيات  
 لعظمتك في النفوس تبیت ترعى  
 بحراس وحفاظ ثقافات  
 وتشعل عندك النيران ليلا  
 كذلك كنت ايام الحيات

گویند عضدالدوله دیلمی چون این اشعار شنید گفت کاش  
 من مرده بودم و این اشعار در مرثیه من گفته میشد بعضی گویند  
 عضدالدوله این بقیه را در زیر پای پیل افکند و بکشت و بعد از آن —  
 جسد او را بردار کرد تا عبرت گردد .  
 درباره شرح حال این بقیه اختلاف بین مورخین موجود —  
 است و خلاصه آنکه نام وی محمد بن محمد بن بقیه ابوالطاهر  
 ناصرالدوله معروف با این بقیه است که وزارت عزالدوله بختیار آل  
 بویه را داشت این بقیه از مراتب پست خود را بوزارت رسانید  
 اول در دربار معزالدوله خوانسالا بود و در ماه ذی حجه ۳۶۲  
 هجری عزالدوله بختیار او را وزارت بخشید و چون عضدالدوله در  
 ۳۶۴ بغداد را مسخر کرد عزالدوله را محبوس ساخت و ابن بقیه در

در باره ضد الدوله تقریبی یافت و بحکومت واسط و اطراف آن نائل گشت و چون بواسطه رسید نسبت به ضد الدوله طغیان کرد و جنگ آغاز شد عند الدوله شکست خورد و بفارس برگشت و بغداد ثانیا در قلمرو عسز الدوله درآمد این بقیه ببغداد آمد عسز الدوله را تحریر <sup>یمن</sup> بجنگ با عند الدوله کرد در سال ۳۶۶ یاز عند الدوله بجنگ پرداخت و عزالدوله بختیار را در راه واز شکست داد عزالدوله بواسطه پناه برد و در ذی حجه ۵۰مین سال عزالدوله فرمان داد تا این بقیه را که سبب این همه بدبختی شده بود کور کردند و بعد از چندی او را به ضد الدوله تسلیم کرد و عند الدوله هم او را در سال ۳۶۷ هجری بدار آویخت و یاد زبیرای پیل در همدکست این بقیه در هنگام وفات عمرش نزدیک پنجاه سال بود . (ملخص از فرهنگنامه پارس)

یکی دیگر از احبای فرمود شیخ محمد عرب که آقامرتضی را تبلیغ کرد پسر شیخ عبدالحمید عرب بود پسر شیخ محمد عرب امروز در بغداد است شیخ محمد معروف به دمرچی بود که بمعنی آهن فروتر است بیانی از حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در دست هست که در یوم شنبه ششم ماه می سال ۱۹۱۶ در بهجی فرمودند .  
 که شیخ عبدالحمید در ایامیکه جمال مبارک در بغداد تشریف داشتند محبت زیادی داشت شیعه بود ولی بی نهایت محبت

داشت در وقت خروج سه فرسخ جلو موکب مبارک میدوید این شیخ  
 عبدالحمید محبتش تغییر بیغرض و عداوت یافت و جهت این بود که  
 سید مهدی آنجا رفت و در ایام رمضان که مطابق عاشورا اتفاق  
 افتاده بود عید بزرگی گرفت و چهار را در بین ناس اظهار سرور و فرخ  
 مینمود این مسئله خون شیعیان را بجوش آورد و همین شیخ  
 عبدالحمید دشمنیش بدرجه رسید که نصف شب تفنگ در دست  
 گرفته رفت بالای بیت مبارک که نفوسیکه آنجا سکنی دارند بکشد  
 باری یکی از پسران این شیخ عبدالحمید مومن شده و در هر  
 چه اصرار نمود که ترک این امر نماید قبول ننمود آخر محض اینکه  
 او را از این امر برگرداند هرچه داشت بیسر هایش وصیت کرد شیخ  
 محمد رامحروم نمود بعد محض اینکه شیخ محمد بعد از وفات پدر  
 ایرادی در محکمه وارد نیامد و رسماً املاک و عقار خود را بیسرهای  
 فروخت و در محکمه عثمانی و در قونسولخانه قید نمود که وجه آن بمن  
 رسید باری این شیخ محمد فقیر شد و یای پیاده به هزار رحمت بعسک  
 آمد و بحضور جمال مبارک مشرف شد و امر بسفر تبلیغ بایران فرمودند  
 رفت و همه جا سفر کرد و احبباً ملاقات نمود و خیلی نتایج خوب بخشید  
 حال "کارهای خدا را ببینید برادرانش یکی یکی فوت شدند و آخر  
 پدرش مرد و محکمه بایران نوشت که شیخ محمد بیاید بغداد جمیع  
 املاک و عقار پدر و برادرانش حاضر است او هم آمد و کل را حیطه

تصرف در آورد ..... "انتهی" .

لوح مبارکی که از قلم مبارک جمال قدم جل جلاله شامل  
زیارتنامه بیت مبارک بغداد است و این جمله مبارک در آن نساژل  
قوله تعالی "یا محمد اذا خرجت من ساحتنا لعرشنا فاقصد زیارة البیت  
..... الخ خطاب بهمین شیخ محمد عرب است .

دیگری از احبا پرسید مقصود از تسع آیات که در لوح مبارک -

مرکز میثاق جل ثنائیه بود و در اول محفل تلاوت شد چیست ؟

یک نفر از احبا جواب داد که مطابق مندرجات سفرخروج

تورات و آیات مبارکات قرآنی چون فرعون از آزاد کردن بنی اسرائیل

خود داری میکرد و با حضرت موسی (ع) مکابره مینمود خداوند

بلائی گوناگون بر قبطیان یعنی مردمان مصر که مخالف حضرت

موسی (ع) بودند مسلط فرمود مانند آنکه همه آبها بخون تبدیل

شد و ملخ و شمشیر و قورباغه و غیره بر مکابریین مسلط شد مگر متنبه شوند

و از طغیان باطاعت بگریزند .

سائلی گفت در بین مردم حدیثی مشهور است که اطمینان

علیه السلام فرمودند ارتد الناس بعد الثبی الاثلاثه آیا این

حدیث صحیح است ؟ و اگر صحیح است آن سه نفر که بودند ؟

یکی از احبا گفت این مطلب در کتاب بیان فارسی از قلم حضرت

اعلی جل ثنائیه نازل گردیده و آن سه نفر را میفرمایند که سلمان و

ابو ذر رو مقدمات بوده اند در باب حادی عشر از واحد خامس -  
 میفرماید قوله تعالی " اگر همین نفوس صدر اسلام میبودند همان ثلاثه  
 که در حدیث موضوع شده میدید ق ( ۱ ) ۰۰ آنچه که در  
 امیرالمؤمنین شنیده خود ممتحن نگشته و تائیده گنبد طلا و عتر  
 او را در نزد کل دیده و اگر در یوم او واقع میشدی و در آن ثلاثه میبود  
 آنوقت صادق بودی و حال آنروز سلمان و ابو ذر رو مقدمات را ذکر لایق  
 در حق ایشان ننموده و در باب ثالث عشر واحد سادس میفرمایند  
 قوله تعالی " در صدر اسلام تا هفت سال غیر از امیرالمؤمنین  
 علیه السلام کسی مومن بر رسول الله نشد واقعا خالصا و آنچه بعد  
 شد اگر صادق بود از یم عروج رسول الله خارج نمیگشت که سه  
 نفر زیاده نماند از اصحاب همیشه نظر کن بجوهر امر که دین -  
 بآن دین میکرد دجه آن اشخاص آنروز در مدینه بکل احکام قرآن  
 عمل میکردند ولی حکم ایمان از برای همان ثلاثه ماند که نظر  
 بما یتبیت به الدین کردند . . . . . انتہی

لله  
 سلمان که در ضمن بیان مبارک نازل شده از اصحاب رسول  
 است سلمان - نامش روزه از مردم را مهر من جنوب ایرانست که جزو

۱- مقصود جمله الا ثلاثه است که در حدیث قبل ثلاثه بواسطه

الا از نامی موضوع و مستثنی شده است .

مضافات شیراز بوده است وی پس از تحمل بلایا و مصائب بسیار که  
 در راه طلب حق کشید پس از آنکه بدیانت مسیح (ع) مومن بود  
 و در بلاد سیروس سفر کرد بالاخره به هدایت یکی از مردان خدا گه  
 بدین مسیح بود راه حجاز پیش گرفت و در دوران ظهور رسول الله  
 (ص) بآنحضرت مومن شد و نهایت خلوص و تقرباً بحضرت رسول  
 (ص) داشت حضرت رسول ص او را از یک کفر یهودی خریداری -  
 کردند و از اینرو با سلمان مولی رسول الله معروف شد و بخدا مست  
 حضرت رسول (ص) مشغول گردید و با سلمان الخیر مشهور شد  
 عائشه زوجه رسول الله دختر ابوبکر بن ابی قحافه گوید که  
 هر شب رسول الله (ص) با سلمان خلوت میفرمود و تا او آخر شب  
 بگفتگو مشغول میشدند و اینکار چندان بطول میانجامید که نزدیک  
 بود حوصله ماتنگ شود حضرت رسول (ص) اغلب میفرمودند امری  
 ربی بحب اربعه واعلمنی انه یحبهم علی و ابودرو المقداد و سلمان  
 یعنی خدا چهار نفر را دوست دارد و مرا هم فرموده تا آن چهار نفر  
 را دوست بدارم و آنها عبارتند از حضرت علی (ع) و ابودرو -  
 مقداد و سلمان روزی حضرت علی و سلمان و صهیب و بلال با هم در  
 باره ابوسفیان سخن میگفتند ابوبکر بدانها گفت که اینسخنان در  
 باره شیخ قبیله قریش شاید و نزد حضرت رسول (ص) رفته جریان  
 را عرض کرد حضرت فرمودند "یا ابابکر لعلک اغضبتهم لئن کنت

اغضبتمهم لقد اغضبت ربك " یعنی ای ابوبکر مباد که آنان را بخشم آورده باشی چه اگر آنان را رانجه سازی و بخشم آوری پروردگار خود را رانجه ساخته و بخشم آورده باشی ابوبکر فوراً نزد آنان شتافت و رضایت طلبید .

حضرت رسول (ص) در حرب خندق با اشاره سلمان بحفر خندق فرمان دادند ابوسفیان چون این بدید گفت " هذه مکیده ما کانت العرب تکیده " یعنی عرب را تا کثرین ازین مکیدت یعنی حفر خندق اطلاعی نبود شخصی از حضرت امیرالمومنین (ع) درباره سلمان پرسید حضرت فرمودند " علم علم الاول بحر لا نیزف منا اهل البیت یعنی سلمان دانا به علوم گذشتگان است و دریائی است بیکران و از ما اهل البیت محسوبست و نیز فرموده اند سلمان هم چون لقمان حکیم است .

سلمان بسیار دانا و زااهد و عابد بود و از یافتن حصیر و روزن بیسل از برك خرمای مصارف خود را مهیا میساخت و میفرمود دوست دارم -- از دست رنج خود گذران کم و سهمی را که از بیت المال با او میداد بفقرا میداد سلمان عبائی داشت که نصف آنرا فرش خود میکرد و نیمه دیگر را با لاپوش خویش میساخت حضرت رسول (ص) فرمودند لو کان الدین فی الثریالنا له سلمان ابو هریره گوید . در محضر رسول الله مشرف بودیم این آیه قرآن مجید تلاوت شد در سوره جمعه



قوله تعالی "وآخرین منهم لما یلحقوا بهم سلمان هم حاضر بود حضرت رسول (ص) در این وقت دست خود را بدوش سلیمان گذاشتند و فرمودند "لو كان الايمان عند الثريا لنالها رجل من هؤلاء سلمان در اواخر خلافت عثمان بن عفان وفات یافت فضائل سلمان بسیار و در کتب معتبره مسطور است (از جلد دوم شرح ابی العباس احمد بن عبدالمومن القیسی الشریسی بر مقامات حریری تلخیص و بفارسی نگاشته شد)

مرحوم ابوالفضائل در آخر رساله شرح حدیث (علم ۲۷- حرف است احادیث ماثوره راجع بسلمان را نگاشته است .  
 قبر سلمان در مدینه معروف و سلمان پاک مشهور است و در کتاب مبارک ایقان هم از قلم اعلی شرح حال او نازل گردیده است حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ در یوم ۱۰ نوامبر ۱۹۱۵ فرمودند . باید بشئی جزئی قناعت نمود و در خدمت عتبه مبارکه و نشر نجات الله جهد و سعی کرد این نتیجه بخشد و سبب بقا اسم مادر سما قرب احدیث شود وقتی سلمان ابوذر را مهمانی کرد نان خالی حاضر کرده بود گفت یا سلمان قاشقی نداری سلیمان خجالت کشید دیگری داشت برد گر گذاشت و ما ست خرید آورد . گذشت جلو ابانرس از خوردن ابانرگت الحمد لله که غذائی بقناعت صرف شد سلمان گفت واللہ این قناعت نبود اگر قناعت

داشتی بنان راضی شده دینک من گرو نمیرفت جمال مبارک جلت  
 قدرته سه دفعه در سلمان تشریف بردند چه قدر ذکر خیر سلمان را  
 میفرمودند بعد از هزار و سیصد سال جمال مبارک جل جلاله ذکر خیر  
 او را مینمودند از جمله فرموده اند که سلمان از اصحاب بزرگواران -  
 حضرت بود ولی مقام او را نشناختند حضرت رسول فرمودند السلامان  
 منا ومن اهل البیت با وجود این بیان و با وجود این همه شهرت در  
 میان ناس فرمودند که مقام او را مردم نشناختند عمر که خلیفه شمسید  
 دلال حیوان بود ابویکریناز بود ابوذر چویان بود وقتی بیاید که  
 مردم گفتن احبای جمال قدم جل جلاله را ببوسند و گریه و زاری نمایند  
 و یاد این ایام کنند پس ما باید قدر این موهبت بدانیم همیشه در -  
 این فکر باشیم که آثار این موهبت بیشتر از پیش ظاهر و عیان گردد اما  
 يك طفلی نمیداند جواهر درخشان را خرف فرموده با سنگ میشکند  
 قدرتت جهای مرصع را نمیداند بزمین میاندازد زیر پایش میمالد و  
 میخندد باید ما این تاج های مرصع الهی این جواهرات ثمینسه  
 ربانی را در جعبه های ارواح پاک خود حفظ کنیم اینک بوضایا و  
 نصایح جمال مبارک جل جلاله زندگی کنیم . . .  
 با جمیع لشکر من علی الارض نمیتوانیم حفظ کنیم مگر تعالیم  
 و نوامید جمال قدم جلت قدرته . . . . . انتهی . . .  
 ( چون ذکر سلمان در ضمن بیانات مبارکه بود بمناسبت لوح

مبارکی را که باعزاز شیخ سلمان هند یجانی و غلغش بعد از فوت  
پسرشان نازن شده و در آن ذکر سلمان فارسی نازل شده برای سـ  
شمامیخوانم .

قوله الاحلی "ص جناب آقا شیخ سلمان و غلغشان علیهما -  
بها ء اللہ"

(( ۱۱۱۱۱ ))

ایمحرزون د لخون از حوادث واقعہ و اخبار نازله جمیع اسـ  
سرا دق عزت در دریای احزان مستغرق گشتند . . . . .

الی قوله الاحلی "من وتوهم حال شدیم و بیگ صفت و سمت  
موسوم و مشهور الاحوال نحصه مخور رفیق و محال منی و انیس و  
قرین ماه و سال آنچه من بجهت من خواست بجهت تو خواست  
از قضای اتفاقی سلمان که در زمره اهل بیت شمرده شد و از هر قیدی  
آزاده یک طفل وحید داشت و یکتور دیده بی مثل و فرید یگانہ  
فرزند را گامی رهن خودش بجهت ابا ذر مینمود گهی تنها و بیگس  
میگذاشت و سیر و سفر میکرد گهی حجاز بود گهی یمن مداین  
بود گهی در بیابان عمان و جبل نجد و دشت پرمحن عاقبت آن طفل  
یگانہ اش در زمانش در پستر خاک بخت و آن دردانه اش بالمس  
اجل ید قضایسفت ولی نه گریان شد نه سوزان نه آه پنهان بر آورد  
ونه داغ نمایان عیان نمود نه زاری و فغان نمود و نه بیقراری و ماتم



طرف راست شیخ سلمان هندیجانی - طرف چپ حاجی  
ابوالحسن بزاز شیرازی والد میرزا محمد باقر خان شیرازی  
نقر سوم ایستاده شناخته نشد

هدایت شرحی درباره ادعای مشارالیه نوشته شده و رساله جداگانه و مفصل در ادعای ایشان این بنده تهیه کرده ام که در شرف نشر و تکثیر است مندرجات این رساله ماخوذ از رساله ایست که جناب شهبازی از مطلعین احبای هند بلغت ارد و نوشته است میتوانید بر رساله مزبوره مراجعه فرمائید

یکی از حاضرین فرمود درباره تحریف تورات و انجیل مسلمانان سخنانی میگویند و جمال مبارک جل جلاله در کتاب ایقان مبارک - معنی حقیقی تحریف را که در قرآن مجید نازل شده بافصح بیان نازل فرموده اند ولی بنده تقاضا دارم جزئیات این مسئله دقیقه در این محفل نورانی تشریح شود سایر یاران نیز اظهار میل و شوق نمودند و در طرح موضوع موافقت فرمودند یکی از یاران الهی که اطلاع مبسوطی در این موضوع داشت فرمود :

اما تحریف تورات و انجیل - در بین علماء اسلام از سنی و شیعه در این خصوص اختلاف است برخی از محققین تحریف لفظی را نسبت بکتب مزبوره انکار کرده اند و تحریف را معنوی میدانند مانند امام فخر رازی و ۰ و ۰ و ۰ واصل عبارات علمای اسلام در کتاب درج لثالی هدایت بتفصیل مندرجست و بیان مبارک جمال قدم هم که در ایقان راجع بتحریف معنوی نازل شده در آن کتاب مثبت و نقل شده است و بهائیان حسب التعلیم خداوند منان



مسیحیان اسم رسول الله را از انجیل پاك كردند و همچنين يهود اسم رسول الله را از تورات پاك كردند و مطالب بي اصل و دروغ بآن افزودند و ۰۰۰۰۰۰ و نیز باین آیه استدلال کرده اند که در سورة البقره ۱۵۴ نازل شده قوله تعالى ان الذين يكتُمون ما انزلنا من الیینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون ۰ گویند این آیه نیز دلیل بر تحریف تورا و انجیل است که یهود و نصاری آنچه از آیات تورات و انجیل که در وصف حضرت رسول (ص) بود همه را مکتوم و پنهان داشتند و نیز این آیه سوره ال عمران را دلیل بر تحریف تورات و انجیل دانند که فرموده یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق با لباطل و تکتمون الحق وانتم تعلمون (آیه ۶۴) و نیز در سوره ال عمران آیه ۷۷ فرموده وان منهم لفريقا یلوون السنتهم بالکتاب لتحسبوه من الکتاب و ما هو من الکتاب ویقولون هو من عند الله و ما هو من عند الله ۰ و نیز در سورة النساء آیه ۴۸ فرموده "من الذین نادوا یحرفون الکتب عن مواضعه" و در سورة المائد آیه ۴۴ فرموده یحرفون الکتب عن مواضعه و نسوا حظا مما ذکروا به چنانکه گفتیم مسلمین این آیات را دلیل بر تحریف تورات و انجیل دانند و لکن محققین علمای اسلام بتحریف لفظی قائل نیستند و تحریف نازل در قرآن را بتحریف معنوی تعبیر کرده و گفته اند

که یهود و نصاری آیات تورات و انجیل را برخلاف واقع معنی و تفسیر میکردند نه آنکه الفاظ را تغییر و تبدیل میدادند و امروز هم مسلمین با آیات قرآنیه بهمین نحو رفتار میکنند و آیات الهیه را بر خلاف واقع و بهیوی و هوس خود تفسیر و معنی مینمایند حال بینیم مفسرین محقق مسلمین درباره آیات مزبوره که از قرآن مجید نقل شد چه گفته اند درباره آیه سوره بقره مفسرین گویند که مقصود تحریف معنوی است نه تحریف لفظی امام بیضاوی در تفسیر همین آیه سوره بقره افتطمعون ان یومنوا لکم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه ۰۰۰۰ فرموده است فیفسرونها بما یشتمون " یعنی <sup>معنی</sup> یحرفونه آنستکه یهود آیات تورات را در طرور دلشان میخواست معنی و تفسیر میکردند و معنی حقیقی را نمیگفتند و نیز عالم تحریر اسلامی میرسید احمد خان کبیر در تفسیر خود در تفسیر این آیه فرموده است که مقصود آنستکه تحریف در معنی بود یعنی معنی آیه برخلاف آنچه بود میگفتند و مقصود تحریف لفظی نیست که آنرا تغییر داده باشند و کلمه دیگری بجای آن نوشته باشند و در تفسیر در المنثور وارد شده و اخرج ابن المنذر و ابن ابی حاتم عن وهب بن متبه قال ان التوراة والانجیل کما انزلهما الله لم یغیر منهما حرف و لکنهم یضلون بالتحریف والتاویل والکتب کانوا یکتبونها من عند انفسهم ویقولون هومن عند الله و ما هومن عند الله



فاما كتب الله فانها محفوظة لا تحول .  
 و در کتاب بخاری نیز مطلبی مذکور است که دلیل همین  
 گفته ماست علامه بخاری در جزه سوم وجه ۸۴ کتاب خود  
 میگوید . روی ابوهریره قال کان اهل الكتاب یقرءون الكتاب  
 بالعبرانیة ویفسرونها بالعربیة لا اهل الا سلام .  
 و از این مطلب بخوبی بر میآید که یهود آیات تورا را —  
 بلفظ عبری میخواندند و آنرا بعربی برخلاف واقع و طور دیگری برای  
 مسلمین تفسیر و توضیح میدادند .

فخرالدین رازی در تفسیر خود در ذیل همین آیه  
 ان الذین ینکمون ما انزلنا . . . الخ فرموده .  
 قال ابن عباس ان جماعة من الانصار سئلوا نفرا من الیهود  
 عما فی التوراة من صفة صلی الله علیه وسلم ومن الاحکام  
 فکتبوا فنزلت الایة . یعنی جمعی از مسلمین از چند تن  
 یهود پرسیدند که از آیات تورا که در وصف حضرت رسول  
 و در باره احکام نازل شده برای آنان بگویند یهودیان  
 کتمان کردند . این کتمان در کتاب سیرة النبی میگوید سوال  
 الیهود عن بعض ما فی التوراة فاکتبوه ایاهم و ابوا ان ینخبروهم عنه  
 فانزل الله ان الذین ینکمون . . . یعنی مسلمین از یهود در  
 باره بعضی از آیات تورا پرسیدند یهود مکتوم داشتند و آنسان

را اطلاع ندادند پس خداوند این آیه را نازل فرمود ان الذین  
یکتمون در قرآن مجید آیاتی هست که یهود حقیقت احکام و آیات  
را از مسلمین مکتوم میداشتند و آنرا طور دیگر میگفتند و بنا بر این  
مقصود از تحریف که در قرآن درباره آنان نازل شده تحریف معنوی  
است از جمله در کتاب مشکاة المصابیح که حاوی احادیث مهم صحیح  
بخاری و صحیح مسلم است وارد شده . عن عبد الله بن عمران اليهود  
جاءوا الى رسول الله (ص) فذكروا له ان رجلا منهم وامراة زنيا فقال  
رسول الله (ص) ما تجدون في التورات فقالوا نفضحهم ونجلدهم  
قال عبد الله بن سلام كذبتم ان فيها الرجم فاتوا بالثورة فنشروها  
فوضع احداهم يده على آية الرجم فقرأ ما قبلها وما بعدها فقال -  
عبد الله بن سلام ارفع يدك فرقع فاذا فيها آية الرجم فقالوا صدق  
يا محمد فيها آية الرجم فامر بهما النبي فرجما . قادری و رافعی هر دو  
در تفسیر خود آیه ان الذین یکتمون . . . را درباره همین داستان  
رجم زانی که یهود آنرا مستور میداشتند دانسته اند و این حکم رجم  
زانی هنوز هم در تورات موجود است و در باب بیست و دوم از سفر تثیبه  
مسطور گردیده است اما آیه یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق با  
لباطل وتکتمون الحق وانتم تعلمون . نظر کنیم و ببینیم شان نزول  
ان چیست آیا درباره تحریف است یا درباره امر دیگر؟ این آیه  
درباره تحریف نیست در تفسیر شان نزول ان طور دیگر وارد شده

است ابن هشام سبب نزول این آیه را چنین نوشته است . قال  
 عبد الله بن ضعيف وعدي بن زيد و الحارث بن عوف تعالوا  
 نومن بما انزل على محمد واصحابه غدوة ونكفر به عشية حتى تلبس  
 عليهم دينهم لعلهم يصنعون كما صنعت فير جمعون عن دينهم فانزل  
 الله فيهم يا اهل الكتاب . . . . الخ يعنى اين سه نفر که عبدا<sup>لله</sup>  
 بن ضعيف وعدي بن زيد و حارث بن عوف نام داشتند يا خود -  
 چنین قرارداد اند که صبحگاهان نزد رسول روند و مومن شوند و -  
 شامگاهان کافر گردند تا باين سبب شك و شبهه در قلوب مسلمين  
 بيندازند و آنان را از اسلام روگردان کنند خداوند منان آيه مزبوره  
 يا اهل الكتاب لم تلبسون الحق بالباطل . . . . را درباره آنان  
 نازل فرمود اما آيه ۷۳ سوره آل عمران وان منهم لفرقا يلوون -  
 السنتم . . . . الخ نیز مطابق اقوال مفسرين راجع بمسئله  
 تحريف كتب مقدسه نيست بلکه راجع برفتار يهود است که چون کتاب  
 را ميخواندند چيزهائي از نزد خود شفاها بر آن ميافزودند که  
 در اصل وجود نداشت و باعراب ميگفتند که اينها حقيقت آن -  
 مطالبی است که در کتاب مسطور است و سرسيد احمد خان کيسر  
 باين معنی تصريح کرده است و ابن عباس رضی الله عنه نیز فرموده  
 يقولون على الله الكذب وهم يعلمون انه ليس كذلك في كتابهم  
 يعنى کلماتی بد روغ بخدا نسبت میدادند و خودشان ميدانستند

که آنچه را میگویند در کتاب الهی وجود ندارد . و جمله یلویون —  
السنتمهم بهیچوجه دلیل بر تحریف تورات نیست بلکه مدل بــــ  
آنستکه یهود آنرا طور دیگر میگفتند و نسبت دروغ های خود را بکتاب  
خدا میدادند . اما آیه ۴۸ سورة النساء و من الذین هادوا —  
یحرفون الکلم عن مواضعه . نیز راجع بتحریف تورات نیست بلکه  
یهودیان از راه عناد بعضی از کلمات الفاظ اسلامی را طور دیگری  
تلفظ میکردند تا مسلمین را بخشم و غضب در آورند و نسبت بحضرت  
رسول (ص) استهزا نمایند و این معنی از دنباله آیه برمیآید قوله  
تعالی . من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه و یقولون  
سمعنا و عصینا و اسمع غیر مسمع و راغنا لیا بالسنتمهم و طعنانی الدین  
مضمون آنکه از راه مسخره باسلام و استهزا<sup>۴</sup> بر رسول الله برخی  
کلمات نازل در قرآن را طور دیگر تلفظ میکردند که معنی بدی داشت  
مانند کلمه راغنا و . و . و امام زمخشری فرموده است راغنا شبیه  
کلمه عبری راغینا بود که یهود آنرا مانند عبری تلفظ میکردند و معنی  
راغینا در عبری فحش و زشت گوئی است و بآن سبب مسلمین و رسول  
را بد میگفتند و تظاهرمیکردند که میخواهند لفظ راغنا را بگویند . .  
. صاحب تفسیر خازن فرموده یهود میگفتند راغنا و آنرا از کلمه  
رعونت مشتق میساختند که بمعنی جلفی و سبک سری است و معنی  
کلمه لی هم مسخره و استهزا<sup>۴</sup> است مثلا هر وقت یهود بمسلمین

میرسیدند بجای آنکه بگویند السلام عليك میگفتند السلام عليك  
یعنی باد سلام ترا بزند وان را طوری میگفتند که شبیه السلام  
عليك بود در ظاهر تعارف بود و در معنی مسخره و استهزاء بسود  
ولهذا فرمود در قرآن که یهود کلمات را از معنی اصلی تحریف  
میکنند و از راه استهزاء و مسخره کلمات را طوری میگویند و کلمه  
راعنا و سمعنا و عصینا و اسمع غیر مسمع میگویند مقصود شان استهزاء  
است و بهیچوجه اشاره در این آیه بتحریف کتب مقدسه یهود  
نیست • اما آیه سورة المائدة • یحرفون الکلم عن مواضعه و نسوا  
عظما ما ذکرناه نیز در مورد کتمان احکام نازل شده که از قبیل اشاره  
شد و بهیچوجه دلالت بر تحریف لفظی تورات ندارد • اما سلام  
فخرالدین رازی در تفسیر این آیه فرموده که ان الاشارة هنا الى  
امسرات التوراة بل ترجم الزانیة • و قبلا گفتیم که حکم رجم  
زانی در تورات امروز هم هست بنا بر این تحریف لفظی معنی ندارد  
و گرنه امروز نمیبایست که آیه رجم در تورات باقی باشد و باید یهود  
آنها را از بین برده باشند و این خود دلیل بر تحریف معنوی و کتمان  
احکام و اوامر الهیه است و سرسید احمد خان در ذیل و نسوا عظاما  
ما ذکرناه به گفته از این آیه برمیآید که یهود معانی الفاظ را تحریف  
میکردند نه خود الفاظ را چگونه میشود تورات و انجیل را محسوف  
دانست با آنکه در قرآن سورة المائدة آیه ۷۲ فرموده است "

یا اهل الكتاب لستم علی شیئی حتی تقیموا التورات والانجیل وما  
 انزل الیکم من ربکم انتهى

در باره تحریف هم بصراحت در کتاب مبارک ایقان نازل شده که  
 مقصود از تحریف تحریف معنوی است نه لفظی در قرآن آیات  
 متعدده صریحه موجود است که تورات و انجیل را دارای اعتبار  
 و مستد اثبات حقانیت شمرده است یکی همان آیه سوره المائده  
 ۷۲ است که فرموده یا اهل الكتاب لستم علی شیئی حتی تقیموا -  
 التورات والانجیل وما انزل الیکم من ربکم و در سور مال عمران آیه  
 ۸۲ فرموده فاتوا بالتوراة فاتلوها ان کنتم صادقین در زمانی که  
 حضرت رسول یا یهود در باره ماکولات چایزه و ممتعه سخن  
 میگفتند این آیه نازل شد و اگر تورات تحریف شده بود مستند دلیل  
 رسول (ص) واقع نمیشد و در سوره المائده آیه ۷۰ فرموده و لیسوا  
 انهم اقاموا التوراة والانجیل وما انزل الیهم من ربهم لاکلوا من  
 فوقهم و من تحت ارجلهم • اگر تورات و انجیل محرف بود چنین  
 آیه در باره آنها نازل نمیشد و نظر بهمین آیات قرآنی است که  
 بعضی از علمای اسلام قرآن را ناسخ تورات و انجیل نمیشمارند  
 و میگویند در هیچ موضعی از قرآن مجید ذکری نیست که قرآن ناسخ  
 تورات و انجیل باشد بلکه آیات مبارکه که ذکر شد دلیل بر اتباع  
 احکام و اوامر نازل در آن است و اما آیاتی که ذکر نسخ در آن -

وارد شده بهیچوجه راجع بتورات و انجیل نیست بلکه راجع بخود احکام اسلامی است که دارای ناسخ و منسوخ است از جمله آیه ۱۰۰ سوره البقره است ما ننسخ من آیه او ننسها نات بخیر منها او مثلها این آیه در باره نسخ تورات و انجیل نیست بلکه در باره نسخ احکام اسلام است و مفسرین متفق براین مطلب هستند صاحب تفسیر الجلالین در ذیل این آیه ( ما ننسخ من آیه ۰۰۰ ۰۰ فرموده .

و لما طعن الكفار في النسخ وقالوا ان محمدا يامر اصحابه اليوم بامر وينهى عنه غدا فنزل ما ننسخ يعني كفار بمسلمين طعنه ميزدند که محمد امروز حکمی بشما میگوید و فردا آنرا تغییر میدهد در باره این مطلب این آیه نازل شد ما ننسخ من آیه ۰۰۰ و در باره کلمه ننسها که در آیه مزبوره وارد شده است آنها دلیل بر نسخ کتب قبل نیست زیرا مفسرین آنرا اینطور تفسیر کرده اند فنسها و نحوها من قلبك یا محمد یعنی از خاطر تو مخومینمائیم ان را ای محمد و این اشاره با احکام قبله و نماز شب و صیام و جهاد بود که نسبت بهم ناسخ و منسوخ اند قاضی بیضاوی میگوید آیه ما ننسخ من آیه وقتی نازل شد که یهود مسلمین را به تغییر و نسخ احکام اسلامی طعنه میزدند قوله نزلت لما قال المشركون اوالیهود الاترون الی محمد یا مر اصحابه یا مر ثم ینها هم عنہ و یا مر هم بخلافه

۰۰۰ علامه زمخشری در کشف درذیل این آیه مزبوره فرموده .  
 روی انهم - الیهود - هلحنوا فی النسخ و قالوا الا ترون ان محمد  
 یا مر اصحابه بامر ثم ینهاهم عنه و یامرهم بخلافه و یقول الیهم قولا  
 و یرجع عنه غدا فنزلت و ما ننسخ من آیه . . . الخ در تفسیر خازن  
 در ذیل این آیه اینطور گفته است . ناسخ بخیر منهای بما هو  
 انفع لکم و اسهل علیکم و اکثر لاجورکم . . . کالذی کان علی  
 المؤمنین من فوض قیام اللیل ثم نسخ ذلك . . . کالذی کان  
 علیهم من صیام ایام مسدودات فی السنة فنسخ ذلك و فرض صیام  
 شهر رمضان و کسخت التوجه الی بیت المقدس و صرفه الی المسجد  
 الحرام . . . الخ

همه این آیه و تفسیرهای آن دلیل است که این آیه در باره نسخ  
 احکام اسلام است نه نسخ تورات و انجیل زیرا اگر تورات و انجیل  
 منسوخ و یا محرف بود مستند ادله حضرت رسول واقع نمیشد  
 چنانچه آیات قرآنی در این خصوص از قبل ذکر شد و اما آیه ۱۰۱  
 سورة النحل را که فرموده و اذ ابد لنا آیه مان آیه واللہ اعلم بما ینزل .  
 نیز بنسخ تورات و انجیل راجع نتوان کرد و راجع بنسخ احکام  
 اسلامی است کفار و مخالفین چون تبدیل و تفسیر احکام اسلامی  
 را مشاهده میکردند میگفتند ای محمد تو اینها را از طرف خود  
 میگوئی زیرا اگر از طرف خدا میگفتی آنها تخفیر و تبدیل نمیداد



چنانچه صاحب تفسیر جلالین فرموده قالوا الكفار للنبي انما انت  
مفتري كذاب تقوله من عندك بل اكثرهم لا يعقلون القرآن وفائدة  
النسخ باری محققین علمای اسلام قائل بنسخ تورات وانجیل  
بواسطه قرآن نیستند سرسید احمد خان در تفسیر اسلامي كتاب  
مقدس میگوید • یخطی كل من يزعم ان من مبادی دیننا ان قاتونا  
بنسخ اخرو لسنا نعتقد ان الزبور نسخ التورات وان الانجیل  
نسخ التورات وان القرآن نسخ الانجیل کلا ليس هذا بمعتقدنا  
وان ظن ای مسلم هذا الظن فهو جاهل لا يعرف شيئا اليتمه  
عن تعالینا وایماننا • و شیخ رحمة الله هندی صاحب اظهار  
الحق گفته • ان القول بنسخ القرآن للانجيل هو زعم الجهلا  
غير المتعلمين ويقول ايضا فقوله نسخ التورات ينزول الزبور و  
نسخ الزبور ينزول الانجيل بهتان لا اثر له فی القرآن ولا فی  
التفاسیر بل لا اثر له فی کتاب من الكتب المعتمره لاهل الاسلام  
والزبور عندنا ليس بناسخ للتورات وما بمنسوخ للانجيل وكان  
داود علی شریعة موسى (ع) وكان الزبور ادعية • ( الرواية  
الهنديہ فصل ۷ )

اینک ببینیم علمای شیعه درباره آیات قرآن شامل کلمه تحریف  
چه گفته اند و آنچه را نقل میکیم از تفسیر صافی کاشانی است  
که از معتبرترین کتب تفسیره اما میه است •

در تفسیر صافی در ذیل آیه افتطمعون ان یومنوا لکم الخ چنین  
مسطور است .

افتطمعون یا محمد انت و اصحابک - و قرئ بالیا - ان یومنوا لکم  
هو لاء الیهود و یصد قوم بقلوبهم وقد کان فریق منهم طائفة  
من اسلافهم یسمعون کلام الله فی اصل جبل طور سیناء و -  
او امره و نواهیہ ثم یحرفونه عما سمعوه اذا ادوه الی من ورائهم  
من سایر بنی اسرائیل من بعد ما عقلوه فهموه بحقولهم و هم  
یعلمون انهم فی تقولهم کاذبون . مضمون آنکه یهود در دوره  
موسی که احکام و اوامر و نواهی الهی را از طور سیناء میشنیدند  
بخوبی تعقل میکردند ولی برای اولاد و احفاد خود آن اوامر و  
نواهی را طور دیگر بیان میکردند و این معنی صریح در تحریف  
معنوی است و بهیچوجه مشعر بر تحریف لفظی نیست و اما آیه  
فویل للذین یتکتبون الکتاب در تفسیر صافی باین نحو تفسیر شده  
قوله . فویل شدة من العذاب فی اسوء بقاع جهنم للذین  
یتکتبون الکتاب بایدیم بحرفون من احکام التورات ثم یقولون هذا  
من عند الله وذلك انهم کتبوا صفة زعموا انه صفة النبی ص و هو  
خلاف صفته و قالوا للمستضعفین هذه صفة النبی المبعوث فی آخر  
الزمان انه طویل عظیم البدن و الیطن اصهب الشعر و محمد  
بخلافه و انه یجئ بعد هذا الزمان بخمسة سنة لیشر و ا به

ثمنا قليلا لتبقى لهم على ضعفائهم رياستهم و تدوم لهم منهم  
اصاباتهم و يكفوا انفسهم مونة خدمة رسول الله (ص) فويل لهم مما  
كُتبت ايديهم يعني المحرف وويل لهم شدة من العذاب ثانياه مضافه  
الى الاولى مما يكسبون من الاموال التي ياخذونها اذا ابتوا عوامهم  
(على الكفر) مضمون آنکه در دوره ظهور رسول الله برخی از يهود از  
نزد خود چيزهائی در وصف رسول موعود تورات ميتوشتند و آن را بتورات  
نسبت ميدادند و ميگفتند رسول موعود تورات بايد شخصی باشد بلند  
بالا و تنومند و شکم بزرگ و سرخ موی و اين صفات در محمد (ص) نيست  
و آن موعود پانصد سال ديگر خواهد آمد و اين سخنان از انجمن  
ميگفتند که عوام را از ايمان ب محمد (ص) مانعت کنند تا رياست  
خود را محفوظ دارند و از عوام استغفاده مادي کنند . در اين آيه  
هم بهيچوجه اشاره نيست که يهود اصل تورات را تغيير ميدادند  
بلکه مطالبی از خود مينگاشتند و مردم ميگفتند که اين مطالب را  
از تورات استخراج کرده ايم و نيز آيه مبارکه ان الذين يكتمون  
الخ در تفسير صافي بدينگونه تفسير شده است .

ان الذين يكتمون ما انزلنا من البينات كاحبار اليهود الكاتمين  
للايات الشاهدة على امر محمد و على عليهما السلام و نعمتتهما و  
حليتهما و كالتواصب الكاتمين لما نزل في فضل علي (ع) و الهدى  
و كل ما يهدي الي وجوب اتباعهما و الايمان بهما من بعد ما بيناه

للناس في الكتاب في التورات وغيره اولئك يلعنهم الله ويلعنهم  
اللاعنون ۰۰ الا الذين تابوا عن الكتمان واصلحوا ما افسدوا —  
 بالتدارك وبينوا ما ذكره الله من نعت محمد (ص) وصفته وما ذكره —  
 رسول الله (ص) من فضل على وولايته المبالغ توبتهم فاولئك اتوب  
عليهم بالقبول والمنفرة وانا التواب الرحيم في قبول التوبه و  
 افاضة الرحمة • مضمون آنکه يهوديان اوصاف حضرت رسول (ص)  
 وخصال عاليه آنحضرت را که در تورات نازل بود از مردم مکتم  
 ميداشتند و ب مردم نمی گفتند و همچنين ناصبين و دشمنان على  
 عليه السلام بيانات و فرمايشات حضرت رسول (ص) را که در وصف  
 على (ع) بود از مردم مکتم ميداشتند خدا مي فرمايد يهوديان  
 و ناصبين بواسطه آنکه حقيقت آيات نازل در تورات و احاديث  
 نبويه را مکتم ميداشتند مورد لعن الهی قرار گرفتند و اگر توبه  
 کنند و از کرده خود پشيمان شوند و حقيقت حال را که از مردم  
 مکتم داشته اند با آن آشکار سازند و آيات تورات و اخبار  
 رسول (ص) را همانطور که در کتاب و حديث مسطور و مضبوط  
 است ب مردم بگویند و تدارك مافات نمايند خدا توبه آنان را مي پذيرد  
 در اين آيه هم ملاحظه می فرمائيد که بهيچوجه ذکری از تحريف  
 لفظی در میان نيست و کتمان غير از تحريف لفظی است يهود  
 آيات تورات را تخيير و تبديل نمي دادند بلکه آنچه در کتاب

مسطور بود از مردم مکتوم میداشتند و در حقیقت تحریف معنوی -  
مرتکب میشدند و همچنین نواصب فضائل علی (ع) را مکتوم و ح-  
مستور میداشتند و اما درباره آیه یا اهل الکتاب در سوره آل عمران  
چنین مسطور است . یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل  
بالتحریف و ابراز الباطل فی صورته اوبالتقصیر فی الیمیز بینهما  
و تکتمون الحق نبوة محمد (ص) و نعته وانتم تعلمون عالمون  
بما تکتمونه .

در این آیه هم کلمه کتمان و لبس حق بصورت باطل ذکر شده و  
بهمیچوجه اشاره بتحریف لفظی و تغییر ظاهری تورات نیست  
مضمون این آیه در سوره البقره هم نازل شده و بر همین نبیج است  
اما آیه یلوهون السنتم الخ در تفسیر صافی چنین تفسیر شده -  
است قوله ره وان منهم لفریقا یلوهون السنتم بالکتاب یفتلونها  
بقرائته فیعملونها عن المنزل الی المحرف لتحسبوه من الکتاب  
وما هو من الکتاب ویقولون هو من عند الله و ما هو من عند الله  
تاکید و زیاد تشنیع علیهم ویقولون علی الله الکذب وهم یعلمون  
..... القصی قال کان الیهود یفترون شیئا لیس فی التورات و  
یقولون هو فی التورات فکذبهم الله ..... در این آیه هم میفرماید  
که یهود بعضی از مطالب از خود درست میکردند و برای مردم  
میخواندند و در وقت خواندن زبان خود را طوری میکردند و جمله

را طوری ادا مینمودند که مردم خیال کنند آیات تورات را میخوانند با آنکه آیات تورات نبود و میگفتند این مطالب در تورات از طرف خدا نازل شده با آنکه افترا میزدند و از طرف خدا نبود . بدیهی است که افترا بتورات زدن و کلماتی را گفتن و بتورات نسبت دادن بهیچوجه تحریف لفظی و تغییر اصل نسخه تورات نیست . اما - در باره آیه **يَحْرِفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ** . . . . . چنین مسطور است **ومن الذين هادوا قوم يحرفون الكلم عن مواضعه يميلون عنها** بتبدیل کلمه مکان اخری **كما حرفوا** فی وصف محمد (ص) اسم ربعه عن موضعه فی التورات و **وضموا مكائده ادم طوال** و **يقولون سمعنا و عسینا** . **سمعنا قولك و عسینا** امرک و **اسمع غیر مسمع** یعنی **اسمع منادعو عليك** یا **سمعت** اسمع غیر **مجاب الی ما تدعو الیه** و **راعنا انظرنا نكلمك** اوفهم کلامك یعنی **به السب فان راعنا سب فی لغتهم** یا **با لسنتهم** فتلا بها و **صرفا للكلام الی ما يشبه السب** حیث و **ضعنا راعنا المتشابه** بما لما **یتسابون** به موضع **انظرنا و راقبنا** و **غیر مسمع** لا **اسمعت** مکروها و **فتلا بها** و **ضمما** ما **یظهرون** من **الدعا** و **التوقیر** الی ما **یضمرونه** من **الشتم** و **التحقیر** نفاقا و **طحننا** فی **الدين** استهزا<sup>۱</sup> **یه** و **سخریه** ولو **انهم** قالو **اسمعنا و اطعننا و اسمع** و **انظرنا** لکان **خیرا** لهم و **اقوم** و **اعدل** و **اسد** و **لکن** لعنهم **الله** **خذ** لهم و **ابعد** هم **عن** **الهدی** **بکفرهم** **بسبب** **کفرهم** .

۰۰۰ الخ ۰ مضمون آنکه مسلمین وقتی آیات الهیه را از — پیغمبر میشنیدند میگفتند سمعنا واطعنا ولكن یهودیان از راه عداوت در عوض این جمله جمله دیگری میگفتند یعنی بجای سمعنا واطعنا میگفتند سمعنا وعصینا واین جمله را باین جمله تحریف میکردند و تغییر میدادند و چون یهود نزد حضرت رسول (ص) برای مذاکرات میآمدند خطاب بآن حضرت میکردند و میگفتند اسمع غیر مسمع یعنی حرف ما را گوش کن که خدا تو را کر کند و دیگر نشنوی ۰ و این جمله را از راه بغض و عداوت برای نفرین بحضرت میگفتند ولی مسلمین میگفتند اسمع یا رسول الله ۰ و یهود بعد از اسمع جمله غیر مسمع را از راه نفرین بحضرت اغمافه میکردند و یا آنکه مقصودشان این بود که بگویند ای محمد بشنو ولی ما حرف تو را نمیشنویم و دعوت ترا قبول نمیکنیم و نیز چون یهود — خدمت حضرت رسول (ص) میرسیدند وقتیکه میخواستند جلسب التفات و نظر آنحضرت را بنمایند و بگویند بما نگاه کن و بما توجه کن بجای آنکه بگویند انظرنا و راقبنا که کلمه مقرون بادب است کلمه راعنا را میگفتند و از آن جهت این کلمه را انتخاب کرده بودند که معنی راعنا در عربی بما توجه کن و بما نظر کن است ولی در لغت عبری این کلمه برای فحش و سب استعمال میشود یهود در ظاهر که بحضرت رسول میگفتند راعنا مقصودشان در

ظاهر جلب توجه بود ولی در باطن مقصودشان فحاشی و سبب حضرت بود یعنی در ظاهر معنی عربی و در باطن معنی عبری کلمه راعنا را در نظر داشتند خداوند میفرماید که یهود زبان خود را میپسچانند و کلمات را طوری ادا میکنند که برخلاف واقع معنی بدهد و مقصودشان اذیت و اظهار عداوت است مثلا میگویند سمعنا و عصینا و اسمع غیر مسمع و راعنا و اینها همه را بقصد تحریف معنی ذکر میکنند و اگر بجای سمعنا و عصینا بگویند سمعنا و اطعنا و بجای اسمع غیر مسمع بگویند اسمع و بجای راعنا بگویند انظرنا از هر جهت برای آنان بهتر و بادب و سداد نزدیکتر است و لکن بواسطه کفری که اظهار میکنند ملعون درگاه خدا دستند و نیسز یهود اوصاف حضرت رسول را که در تورات گندم گون چهارشانه نازل شده بود تغییر میدادند و بمردم طور دیگر میگفتند یعنی میگفتند بجائ گندم گون چهارشانه - دراز قد سیاه روی - وارد شده است و برخلاف آنچه در تورات موجود بود تکلم میکردند و با زبانهای خود که آنها برخلاف واقع می پیمانیدند و بحرکت میآوردند کلمات را از مواضع خود تحریف مینمودند و مقصود آنستکه مندرجات تورات را طوری دیگر یا زبان مردم میگفتند نه آنکه اصل توراة را تغییر و نسخه اصل را تحریف میکردند و اما آیه یحرفون الکلم نازل در سوره مائده بقرار ذیل تفسیر شده است



يحرّفون الكلم عن مواضعه و نسوا حظا تركوا نصيبا و افرا مما ذكروا به ولا تزال تطلع على خائنة منهم خيانة او فرقة خائنه الا قليلا منهم لم يخونوا ..... اشاره بخيانت يهود در باره مندرجات تورات و نقل آن برای مردم بصورت ديگری است میفرماید بعضی مشغول این خیانت هستند و بعضی هم خیانت نمیکنند و این دلیل است که مقصود تحریف لفظی نیست یعنی تفسیر نسخه اصل تورات نیست و گرنه همه در آن متحد بودند و اینکه فرموده بعضی خیانت میکنند و بعضی نمیکنند یعنی بعضی از یهود آیات تورات را مکتوم میدارند و برای مردم چیزهای دیگر میگویند و بعضی از یهود هم اینکار را نمیکنند و حقایق تورات را همان طور که هست بمردم میگویند مرحوم فیض در ذیل این آیه برای تبیین مرام داستان ابن صوری را از مجمع البیان طبرسی نقل فرموده صاحب مجمع البیان از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه مبارکه یا ایها الرسول لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر که در سوره مائده نازل شده حدیثی روایت کرده که فرمود زنی از اشراف یهودیان خیبر یا مردی از اشراف یهود خلوت کرد و زنا نمود و هر دوی آنها محصن بودند یعنی زن شوهر دارد بود و مرد دارای زن بود یهود نخواستند که زن و مرد را - سنگسار کنند و حکم تورات را مجری نمایند پس شخصی را از -

خیبر نزد یهود بمدینه فرستادند و از آنان خواستند که درباره حکم زانی و زانیه محصن و محصنه از حضرت رسول (ص) سؤال نمایند شاید جوابی مطابق میل آنان و برخلاف تورات نازل شود جمعی از یهود از قبیل کعب ابن الاشرف و کعب بن اسید و شعبه بن عمرو و مالک بن الضیف و کثانة بن ابی الحقیق نزد حضرت مشرف شدند و از حکم زانی و زانیه محصن و محصنه که در تورات نازل شده سؤال کردند حضرت فرمود آیا بآنچه بگوئیم راضی خواهید شد گفتند آری حضرت بوحی الهی فرمود حکم تورات سنگسار است یهود مخالفت کردند حضرت بوحی الهی قضاوت عبدالله بن صوریا را رضایت داد عبدالله بن صوریا که بحضور مبارک رسید حضرت فرمودند انى اتشدك الله الذى -  
 الا الله الا هو الذى انزل التورات على موسى و فلق لك البحر فانجيك و اغرق ال فرعون و ظلل عليكم الغمام و انزل عليكم المن والسلوى ايا حکم زانی و زانیه محصن و محصنه در تورات رجم نیست؟  
 عبدالله بن صوریا گفت چرا یا محمد (ص) و اگر از غضب و خشم خدای تورات نمیترسیدیم حقیقت را بتو نمیگفتم بعد عرض کرد یا رسول الله حکم زانی و زانیه محصنه در کتاب تو چیست؟ حضرت فرمودند اگر چهار شاهد عادل شهادت دهند • انه قد ادخله فیها کما یدخل العیل فی المکحلة •

باید زانی و زانیه سنگسار شود این صورتها گفت همین حکم هم در تورات موسی نازل شده است ۰۰۰۰۰ الخ دنیا له این حدیث مفصل و حاوی سؤال حضرت رسول از ابن صورتها و جوابی است که او برای کتمان حکم رجم بحضرت داده است و ضرورتی را برای نقل آن در این ورقه نیست . این حدیث خود دلیل است که تحریف لفظی نبوده و کتمان غیر از تحریف لفظی است یعنی یهود نسخه اصل تورات را تغییر نداده اند بلکه احکام آنها را نظر بمصالحی مکتوم میداشته اند و بتحریف معنوی قائل بوده ، نکته دیگر آنکه درباره زانی و زانیه محصن و محصنه در قرآن حکمی صریح مذکور نیست و آنچه هست درباره زانی و زانیه غیر محصن و غیر محصنه است و سند فقها در حکم رجم محصن و محصنه همان حدیث است نه آیه قرآن در قرآن مجید در آغاز برای حد زانیه غیر محصنه در سوره نساء آیه نازل شده است و اللائی یا تین الفا حشة من نسائك ۰۰۰۰۰ الخ و مضمون آنکه زن غیر محصنه زانیه را باید در خانه حبس کرد تا بمیرد یعنی تا آخر عمر باید محبوس باشد و مختصر خوراکی باو بدهند و همانطور محبوس باشد ولی درباره مرد زانی غیر محصن حکمی در قرآن نبود تا آنکه سوره نور نازل شد و آیه حد زانی و زانیه غیر محصن و غیر محصنه در آن نازل گردید بقوله تعالی الزانیة و الزانی فاجلدوا کل

واحد منهما مائة جلده . . . یعنی زن و مرد زناکار غیر محصن و غیر محصنه را صد تازیانه بزنید و این آیه مخصوص زانی و زانیه غیر محصن و غیر محصنه است در تفسیر صافی در ذیل این آیه این حدیث نقل شده فی التهذیب عن الصادق علیه السلام الحررة اذا زنيا جلد كل واحد منهما مائة جلدة فاما المحصن والمحصنة فعليهما الرجم وعنه عليه السلام الرجم فی القرآن - قوله الشيخ والشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة وانهما قضيا - الشهوة . القى كانت آية الرجم نزلت - الشيخ والشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة فانهما قضيا الشهوة نکالا من الله والله عليم حكيم . ملاحظه میفرمائید که امام (ع) آیه جلد و تازیانه را مخصوص زن و مرد آزاد و بی شوهر و زن تعیین فرموده و برای محصن و محصنه حکم رجم را ذکر کرده اند و آیه هم برای آن فرموده که نازل شده بود ولی امروز این آیه در قرآن موجود نیست و در ذیل سبیل همیچنین آیه نور در تفسیر صافی درباره معنی محصن از امام (ع) روایت شده اند سئل عن المحصن فقال الذي يزني وعنده ما يفنيه یعنی کسی که برای اطفال شهوت و سبیل شرعی " از قبیل زن برای مرد و شوهر برای زن " -- دارد و مع ذلك زنا کند . و پس از آن از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند لا يرمم الرجل ولا المرأة حتى تشهد

عليهما اربعة شهداء على الجماع والايلاج والادخال كالليل  
 في المكحلة ..... وشييه اين احاديث از طريق اهل سنت  
 در باره رجم که حدزانی و زانیه محصن و محضناست نیز روايت  
 شده است

باری از این جمله که ذکر شد معلوم گردید که در باره تحریف  
 لفظی تورات و انجیل بهیچوجه تصریح و حتی اشاره هم در  
 قرآن مجید نیست و همه جا مقصود تحریف معنویست چنانچه در  
 کتاب مستطاب ایقان از قلم حضرت رحمن نازل شده است .  
 والسلام

سائلی گفت خیلی از شما ممنونم در باره تحریف قرآن مجید  
 هم سخنان مختلف از علمای سنت و امامیه موجود است تا طبق  
 محفل فرمود در اینخصوص سخن بسیار است و شاید در آینده -  
 اقتضائی ایجاب کند که در آنخصوص هم عقیده علمای محققین  
 اهل سنت و شیعه امامیه را بیان کنم خیلی حرف زدیم  
 قدری کسالت حاصل شد خوب است قدری آیات الهیه تلاوت  
 شود تا رفع کسالت گردد .  
 یکی از احبای الهی این لوح مبارکرا که از قلم جما لقدم جل-  
 جلاله نازل شده تلاوت فرمود :

((بِسْمِ خَدَاوَنَد دَا نَا ))

بگو ای عباد بآنچه حق بیل جلاله وصیت فرموده عامل شوید  
 امروز روز قرب و لقا است و روز رحمت و عنایت است جمیع باید قلوب  
 را از کلمات غافلین و شبهات مریبین و اشارات مغرضین پاک نمایند  
 تا بطراز عنایت و مرحمت و شفقت الهی مزین شود بصر از برای  
 امروز خلق شده و ما محور است در کل احوال با و توجه نماید و او را  
 با و بشناسد اگر الیوم نفسی با نوار مشرقه از افق اعلی فائز  
 نشود از کوران در کتاب الهی مذکور و مسطور است اگر چه صاحب  
 صد هزار چشم باشد عجب در این است که بعضی با قبیل فائز و  
 بذکر حق جل جلاله ناطق مع ذلك با سباب قبلیه و کلمات و احییه  
 از مالک احدیه محروم مشاهده شدند بگو ای عباد مقام خود را از  
 دست مدهید و قدر خود و این ایام را بدانید و باسم تیوم از  
 رحیق مختوم بیاشامید ایام ان تمنعکم شبهات المعرضین عن الله  
 رب العالمین او تحجیکم اشارت المغلین عن النباء العظیم  
 كذلك نزلنا الايات لتذکر الناس بهذا اللوح المبین - والیبهاء  
 علیک

نفسی دیگر دم این لوح مبارک را تلاوت فرمود :

((وَاللّٰهُ تَعَالٰی ))

یا امین مرة اخرى ندای مظلوم را بشنو فی الحقیقة جناب حیدر

قبل علی بکمال محبت و وداد با عباد رفتار مینماید بر کل محبتش لازم و سعی در تمثیت امورش واجب از حق بطلب عباد راموید فرماید بر صدق و انصاف چه اگر با نصاب در امر این مظلوم و - جزیش تفکر نمایند بیقین مبین شهادت میدهند که مصباح الهی از برای اعطای نور و روشنی ظاهر شده ساختن از فساد و جدال و ماتکرده القلوب مقدس و میرا امریکه سبب حزن قلب این مظلوم و اولیای حق جل جلاله بوده جسارتیست که از جاهلی بر حضرت سلطان ایده الله وارد شد بعضی از نفوس این فخره را بهانه نموده بمشتملیات نفس خود مشغول از حق جل جلاله بطلبیست حضرت سلطان را موید فرماید بر اجرای عدل و حفظ نماید از شر نفوس غافله ظالمه فی الحقیقه چند کوه نصرت نمود سبحان الله الی حین صاحبان عمائم بعضی غافلند امروز باید کل بذیل حفظ الهی و عصمت ربانی تشبث نمایند و همچنین طلب رای از این مظلوم کنند از برای حفظ بلاد باری از آنچه لازمست از آن - غافلند و آنچه سبب ظهور فتنه و فساد است متمسک تسئل الله ان يعرفهم ثمرات اعمالهم و یربهم جزاء ماعملوا انه هو المجزی الحکیم . انتهى

یکی از یاران الهی پرسید مقصود از صبح صادق صادق روشن و حضور خلق در محضر مبارک که در کلمات مبارکه مکتونه نازل شده

چيست؟ یکی از حاضرین در جواب فرمود "در یکی از السواح - مبارکه صادره از قلم مبارک حضرت عبدالبها ؑ جل ثنائہ کہ باعزاز بہرام جیوہ خرمشادہ نازل شدہ است در این خصوص چنین - مسطور است: قوله الاحلی

"... اما مراد از آن عبارت فقرہ کلمات مکونہ یعنی صبیح صادق روشن فجر ظہور است کہ حضرت اعلی تجلی فرمودند و - مراد از شجرہ مبارکہ جمالقدم است و مراد از آن فضا فضای دل و جان است و حضور خلق عبارت از حضور روحانی است نہ حضور جسمانی و ندای الہی در فضای دل و جان بلند شد و چون خلق ہشیار نشدند لذا مدہوش گشتند ... انتہی"

یکی از احبای پارسی سؤال کرد آیا ترجمہ آیات الہیہ جایز است یا نہ یعنی ترجمہ آیات عربیہ مثلا بفارسی جایز است؟ نفسی از حاضرین فرمود حضرت عبدالبها ؑ جل ثنائہ در این خصوص در لوح مہربان رستم میفرمایند قوله الاحلی "در خصوص ترجمہ آیات مبارکہ سؤال نمودہ بودید ترجمہ باید در نہایت فصاحت و بلاغت باشد ولی در قدر ترجمہ فصیح و بلیغ باشد - قیاس باصل نمیشود کرد زیرا آن الفاظ از فم مطہر صادر و این الفاظ از قلم بشر صادر فرقی بی منتہی در میان ولی بجہت اینکہ یاران پارسی بلسان عربی آشنا نیستند محض آنکہ رائحہ



از گلشن معانی بمشام آرند ترجمه جائز ولی باید نفوسی که در عربی و فارسی هردو نهایت اطلاع و اختیار دارند و بقرحه سیاله ترجمه مینمایند بترجمه پردازند . انتهی

یکی از یاران الهی فرمود امروز این توقیع را که از قلم مرکز میثاق جل ثنائیه بآفتخار جناب میرزا سیاوش معروف بسفیدوش - نازلشده زیارت میگردم که میفرمایند قوله الاحلی " ۱۰۰۰۰۰ ای سفیدوش خوش دلکش وقت ندارم مختصر بخامه خوش مینگارم زیرا از خدمات فائده تو بسیار مسرورم عکسهای توقیع حضرت اعلی رسید روی تو سفید ۰۰۰۰ الخ مقصود کدام توقیع است ؟ یکی از حاضرین فرمود در خصوص ارسال توقیع مبارک بسیاهوش درچند لوح تاکید شده است و ضمن آنکه عکس توقیع و یا خود توقیع مبارک را بدست آورده تقدیم کند و لکن در یکی از آن الواح مبارکه از قلم مبارک درباره توقیع مزبور چنین نازلشده قوله الاحلی " ۰۰۰۰۰ در خصوص عکس توقیع حضرت اعلی بمحمد شاه و مکتوب ناصرالدینشاه البته همت نمائید چون در این قضیه روایات مختلفه در السن و افواه است و نفس توقیع و مکتوب ناصرالدین شاه دافع اوهام لذا آنچه بتوانید از این عکس بدست آرید وجسته جسته بفرستید و اگر ممکن اصل توقیع را بدست آرید و ارسال - فرمائید این خدمتی عظیمه بآستان حضرت بیچون است ۱۰۰۰۰ انتهی

و ارسال لوح مبارك بصراحت معلوم است که عکس توقیعی که بحضور مبارك تقدیم شده و وصول آنرا در ضمن لوحی که تلاوت کردید بیان فرموده اند عکس توقیع مبارك بمحمد شاه بوده است و این بصراحت مذکور گردیده است یکنفر از احبای الهی فرمود - اجازه میخواهم قسمتی از این لوح مبارك را که از قلم حضرت عبدالیهما \* جل ثنائہ یافتخار مرحوم ملا محمد علی تفتی نازلشده و جواب سئوالاش در آن مسطور برای یاران رحمانی تلاوت کنم و آنگاه قسمتی از لوح مبارك را تلاوت کرد : قوله الاحلی

" ..... ایها المنادی بالحق بین الخلق ..... " مراد از بکبر در صلوات بامداد است و میفرماید "طوبی لمن توجه فسی الاسحار الی مشرق الانکار" بامداد شامل قبل از شمس و بعد از شمس است \* اعراب کلمات مبارك بقاعده عربیه جائز "آیات صحیحہ را باید ترتیل نمود نه آیات مشکوکه که احتمال غلط از کاتب دارد حقوق باذن و اجازه مرکز میثاق اخذ و صرف میشود ..... نفوسیکه بشرف لقا \* در ایام الله فائز شده اند توجه باید بهمان هیکل مبارك نمایند ..... " انتہی

دیگری از احبای الهی این قسمت از لوح مبارك جمالقدم جل جلاله را که باعزاز مرحوم حاجی ابوالحسن اردکانی امین حقوق نازلشده تلاوت کرد " قوله تعالی " ..... یا ایها الحسن

بتجارت مشغول باش علی شان لایسرك ریحها و لا تحزنك خسارتها  
 كن فی كل الاحوال راغیبا بما قدرلك من قلم الله المهیمن القیوم  
 یا ابا الحسن جمیع دوستان را از قبل حق تکییر برسان و بگو  
 جهد نمائید تا عطیكه لایق این ایامست از شما ظاهر شود قل  
 ان افرحوا بعناية الله و فضله و تمسكوا بما امرتم به فی الكتاب  
 یا ابا لحسن تجارت را بمثابه آسمان ملاحظه كن آفتاب او امانت  
 است و قمر او راستی التجارة سما ء الامانة شمسها والصدق قمرها  
 امانت اعز اشیا لدى الحق مذکور و در کتاب الهی مسطور از حق  
 بطلب كل را باین مقام اعز اعلی فائز نماید انه لهو المقتدر —  
 القدير . انتهى

پس از تلاوت فرمود در لوح دیگری که باعزاز حاجی امین  
 نازل شده جمالعیارک بوی در باره پسر مرحوم حاجی میرزا جانی  
 کاشانی سفارش میفرمایند چون اشاره بوقایح تاریخی فرموده اند  
 برای اطلاع یاران آن قسمت را هم میخوانم و چنین تلاوت فرمود :  
 قوله تعالی

”..... یا امین امریکه لازمست ولدی الله مقبول توجهه  
 باین شهید اهل الکاف حاجی میرزا جوئیست اهل کاف باید  
 در هر شهر چهار تومان باو برسانند و قبض ارسال دارند و  
 مخدره عمه و جناب حاجی ح ل س ط و جناب اقا سید فرج الله

و سایر اولیا ، باید این وجه را در شهر یا ویرسانند البهائ علی  
من سبق بما اراده الله رب العالمین نسئل الله ان یوید اولیائه  
علی ما یبقی به ذکرهم بدوام الملك و الملکوت و یوفقهم علی خدمة  
الامرو یکتب لهم اجر ما عملوا فی سبیل الله مالک هذا الیوم  
البدیع باری در باب ابن حاجی مرفوع تدبیر لازمست آنچه  
مصلحت دانید عمل نمائید مرحوم شهید مدتی تلقا<sup>۱</sup> وجه بود  
و در سفر عظیم همراه طویلی له و لایه ذبیح الذی ما منعتہ  
شبهات اخیه الاخر احمد و اشارات کل عالم مریب خرق الاحجاب  
باسم ربه و اقبل و توجه و سرع الی ان ورد شاطئ البحر اذ کان  
المظلوم اسیر ابین ایدی الجادیلین قد حال الظالمون بیننا  
و بینہ الی ان حضر امام الوجه فی الحمام و فاز بعنایه ربه المشفق  
الکریم و من قبل فاز بالقاء فی ارض الخلف و اخرى فی الزورا<sup>۲</sup>  
کذالك قضی الامر من لدی الله رب العالمین . انتهى

در این آیات اول حاجی کاشانی را حاجی میرزا جونی  
میفرمایند و نام دوبرادرش حاجی محمد اسماعیل ذبیح و حاجی  
میرزا احمد را هم ذکر فرموده اند و اشاره بثبوت ذبیح و تشریفش  
بحضور مبارک در حمام و سایر نقاط فرموده اند و تصریح بتزلزل  
و اعراض میرزا احمد هم فرموده اند و مقصود از سفر عظیم سفر دسکیل  
مبارک از طهران بطرف قلعه طبرسی است که گرفتار شدند و در

آمل دیکل مبارک را بچوب بستند البته همه احبای الهی که تشریف دارند در نظر دارند که چند هفته قبل درباره ذبیح و اخوانش شرح مفصلی بیان شد و از این جهت دیگر بتکرار - احتیاجی نیست .

سائلی گفت در ضمن الواح مبارکه صادره از کلک اطهر مرکز میثاق جل ثنائیه دو جمله " قصب السبق و " قدح معلی " زیارت کرده ام رجا دارم در شرح این دو جمله بیانی بفرمائید ؛

ناطق محفل فرمود این دو جمله از اصطلاحات اعراب ...

جاهلیت است که در دوره اسلام هم بکار میرفت و در آثار ادبیه مصطلح گردید در دوره جاهلیت اعراب مسابقه اسب دووانسی داشتند در فاصله معینی قطعه نی را بر زمین نصب میکردند و یکتفر بعنوان شاهد در انجام ایستاد سپس سواران از فاصله معینی براه میافتادند و هر کدام سعی میکرد که زودتر خود را بآن نی برساند اول سوار که از سایرین پیش میافتاد و بنقطه معهود میرسید نی را از زمین میکند و بدست میگرفت و این نشان آن بود که وی مسابقه را برده و لهذا او را فائز بقصب - السبق میگفتند یعنی کسیکه مسابقه را برده و نی مسابقه را برود است . هنوز هم این جمله درباره اشخاصیکه امر مهمی را - انجام دهند و موفقیتی عظیمی حاصل کنند گفته میشود . این

بود شرح قصب السبق که در کتب ادبیه نگاشته شده است اما قدح معلی نیز از اصطلاحات اعراب جا دلیلت است که فقط اصطلاحش در اسلام و در بین ادبا و نویسندگان هنوز باقیست ولی اصل عملش از بین رفته است و آن چنین بوده است که چغند شتر را میکشیدند و جمیع را بده قسمت میکردند آنگاه در میان کیسه ده تیر بدون پرکه قدح میگفتند می گذاشتند هفت تا از این تیرها دارای قسمت بود تیر اول بنام "قَدْ" بود که يك قسمت میبرد و تیر دوم را "تَوَامٌ" و سوم را "رَقِيبٌ" و چهارم را "جِلسٌ" و پنجم را "نَافِئٌ" و ششم را "مُسَبِّلٌ" و هفتم را "مُعَلِیٌ" میگفتند و سه تیر دیگر که بنام "وَعْدٌ" و "سَفِیْحٌ" و "مَنِیْحٌ" موسوم بود پوچ بودند و سهمی نداشتند آنگاه مردی که انگشتان خود را بپارچه پیچیده بود ابتدا کیسه تیر را بهم میزد و سپس با سر انگشتان بپارچه پیچیده بنام هرکسی که در این عمل شرکت داشت تیری بیرون میآورد اگر فی المثل تیر اول بنام وی بیرون میآمد يك سهم از گوشت شترها را میبرد و اگر تیر دوم بیرون میآمد دو سهم را میبرد و بر همین قیاس تیر سوم سه سهم و چهارم چهار سهم تا آنکه میرسید بتبر هفتم که معلی نام داشت و صاحب آن تمام هفت سهم را میبرد و اگر از سه تیر ۸ و ۹ و ۱۰ که پوچ بودند بنام شخصی بیرون میآمد چیزی نمیبرد و باید پول گوشت قسمت خود را

بدهد این عمل در دوره اسلام منسوخ شد زیرا نوعی از قمار بود و این تیرها را قداح میسر میگفتند یعنی تیرهای قماربازی و لکن هنوز اصطلاح آن از بین نرفته و برای کسی که بمودبیت و فوز عظیمی در کاری برسد میگویند فائز بقدرح معالی گردید این حاجب که از علمای معروف، نحو و لغت است در ابیاتی اسامی قداح میسر را جمعاً آورده میگوید :

بِسْمِ قَسْدٍ وَ تَوَامٍ وَ رَقِيبٍ

ثُمَّ جِلْسٌ وَ نَافِسٌ ثُمَّ مُسْبِلٌ

فَالْمَعْلَى فَا لَوْ غَدَدْتُمْ سَفِيحٌ

وَ مَنِيحٌ وَ ذِي الثَّلَاثَةِ تَهْمَلٌ

وَ لِكُلِّ مِمَاعِدٍ احْتَا نَصِيْبٌ

مِثْلَهَا اِنْ تَعَدَّ اَوَّلُ اَوَّلٍ -

معنی ابیات واضحست . سائل از ناطق اظهار تشکر و امتنان کرد .

سائلی گفت در لوح مبارک حکما<sup>۶</sup> که بافتخار نبیل اکبر فاضل قاینی نازلشده ذکر حال سقراط شده است آیا در تواریخ ذکری از این مطلب درباره سقراط موجود است ؟

ناطق گفت این مطالب درباره سقراط در کتاب ملل و نحل شهرستانی و تاریخ معتبر و مشهور ابوالفدا<sup>۷</sup> وارد شده از جمله در جلد

اول ابوالفدا \* در ضمن ذكر تاريخ امت يونان چنين مينويسد قوله  
(سقراط) :

” . . . . . قال الشهرستاني في الملل والنحل انه كان حكيما  
فاضلا زاهدا و اشتغل بالرياضة و اعرض عن ملاذ الدنيا و اعتزل  
الى الجبل و اقام في غار و نهى الناس عن الشرك و عبادة الاوثان  
فثارت عليه العامة و الجوام ملكهم الى قتله فحبسه ثم سقاه نجات  
. . . . . انتهى و آنچه در باره ساير حكما \* در لوح مبارك ذكر  
شده در تاريخ ابوالفدا \* اشاره بآن هست مثلا در باره فيثاغورث  
چنين ميگويد قوله : \* و منهم ايديقليس و فيثاغورس اللذين تقدم  
انهما كانا في زمن داود و سليمان (ع) و فيثاغورث من كبار  
الحكما \* و يزعم انه سمع حفيف الفلك و وصل الى مقام الملك . .  
. . . الخ و نيز ميگويد ” قد نقل الشهرستاني ان ايديقليس  
كلن في زمن داود النبي (ع) و كذلك فيثاغورث كان في زمن  
سليمان بن داود راخذ الحكمة من معدن النبوة و در باره مورطس  
كه در لوح مبارك ذكر شده چنين ميگويد قوله :

مورطس و يقال مورطس حكيم يوناني له رياضة و حيل و صنف كتابا  
في الآلة المسماة بالارغن و هي آلة تسمع على ستين ميلا . . . .  
باري ذكر اين حكما ي مذکور در لوح مبارك در ملل و نحل —  
شهرستاني و ابوالفدا \* و غيرها مسطور است و اما بلينيوس صاحب



"العجائب والطلسمات که در لوح مبارک ذکر فرموده اند  
مختصری از آن در مقاله که یکی از مطلعین در یکی از مجلات -  
نگاشته در نزد اینعبید موجود است که در هفته های بعد برای  
شما انشاء الله خواهم خواند

# هفت چهارم

پس از اجتماع یاران در آغاز یکی از احبای الهی فرمود که در  
رفته قبل در ضمن شرح جناب آقا مرتضی زکریا که ایشلسمان  
روضه خوان بوده اند معنی این اسم و وجه تسمیه آن که جمعی  
را امروز هم در بین مسلمین یعنی فرقه شیعه اثنا عشریه روضه خوان  
میخوانند چیست آیا معلوم است که چرا ذاکران مصائب اهل  
البیت را روضه خوان میگویند ؟

در جواب این پرسش یکی از حاضرین فرمود وجه تسمیه این  
کلمه در جلد سوم درج لثالی هدایت در ضمن تاریخ اسلام درج  
شده و خلاصه آن آنستکه بعد از غلبه صفویه چون شیعیان در ایران  
توانستند آشکارا مراسم مذهب خود را انجام دهند و مخصوصاً سلاطین  
صفویه در این باره کوشش و همتی بخرج میدادند و در انعقاد  
مجالس رثاء اهل البیت اقدام میکردند و شعرار را ترغیب بمعریه سرائی  
مینمودند حتی شاه طهماسب به محتشم کاشانی که قصیده در مدح  
او گفته و تقدیم کرده بود صله و جایزه نداد و گفت اگر قصائدی در مرثی

اهل البیت بسرائی جایزه دریافت خواهی داشت و محترم کاشانی هم بدین جهت دوازده بند معروف خود را در مرثیه حضرت سید الشهدا<sup>ع</sup> (ع) سرود و نزد شاه فرستاد و مورد الطاف خسروانه قرار گرفت در چنین وقتش مجالس در هر گوشه و کنار منعقد میشد و یکی از علما کتابی در باره مصائب اهل البیت با اسم روضه الشهدا<sup>ع</sup> — تالیف کرد که در مجالس رثا<sup>ع</sup> هر کس سواد خواندن داشت صفحه ای چند از آنرا میخواند و سایرین میگریستند متد رجا این مسئله با شخص خاصی مخصوص محول شد که شغل خود را خواندن کسب روضه الشهدا<sup>ع</sup> قرار دادند و بیروضه الشهدا<sup>ع</sup> خوان و بتدریج از راه تخفیف بیروضه خوان شهرت یافتند و هنوز هم بسیاری بهمین شغل مشغول ولی از وجه تسمیه خود باین اسم بی خبرند .

دیگری گفت در ضمن تاریخ ابن بقیه در هفته قبل ذکر عضدالدوله شد این مرد از پادشاهان معروف آل بویه است آل بویه از سال ۳۲۰ تا ۴۴۸ هجری در نواحی مختلفه ایران — سلطنت داشته و موسس این خاندان عمادالدوله ابوالحسن علی بن بویه بود که نسب خود را به پیرام گور میرسانید عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو ( پناه خسرو ) از ۳۳۸ تا ۳۷۲ هجری پادشاهی کرد وی سلطان مقتدری بود و شعرا<sup>ع</sup> زمان او را مدیحه<sup>ها</sup> گفته اند از جمله ابوالطیب متنی شاعر معروف عرب که درابتدا مدعی

نیوت بود و بعد توبه کرد و شاعری پیشه ساخت قصیده در مدح  
 عبدالدوله دارد که از آن جمله این ابیات است قوله .  
 وقد رايت الملوك قاطبة

فسرت حتى رايت مولاهـ

اباشجاع بفارس عند الدو

لة فنا خسرو شهنشاهـ

اسامیالم نرده تذكرة

وانما لذة ذكرناها

عبدالدوله خود شاعر بوده از جمله این ابیات از اوست  
 قوله .

ليس شرب الراح الا في المطر

وغناء من جوارى في السحر

غانيات ساليات للنهي

ناغات في تشاعيف الوتر

مخرجات الكاس من مطلعها

معطيات الكاس من فاق البشر

عبدالدوله وابن ملكها

ملك الاملاك قلاب القدر

ابوغالب فخر الملك محمد بن علي بن خلف واسطی

متولد سال ۳۵۴ هـ ق ۰ وزیر بها \* الدوله ابونصر —  
 عضد الدوله بومی بود پس از وفات بها \* الدوله وزیر پسرش —  
 سلطان الدوله ابوشجاع فنا خسرو شد ابن کثیر شامی صاحب کتاب  
 البدایه والنهایه که ناصبی متعصبی بوده در حوادث سال ۴۰۶ هـ  
 ۰ میگوید " در رجب و شعبان و رمضان اینسال وزیر فخرالملک  
 صدقات بسیار بفقرا و مساکین و مقیمین مشاهد و مساجد داد و خلق  
 بسیاری از محبوسین را آزاد کرده و در ۱۸ ذی الحجه در اینسال  
 شیعه بدعتی را که در این روز ( عید غدیر خم ) معمول میداشتند  
 عمل نموده گان امارات نام زینت کردند و بواسطه مساعدت وزیر  
 ابوغالب توانستند جشن مذهبی و تشریفات عید غدیر را کاملاً انجام  
 دهند همچنین در ماه محرم وزیر ابوغالب برواقضای آن داد آن —  
 بدعت تشیع و فضیحت عجیب خود را که عبارت از عزاداری و گریه  
 و نوحه و آویختن پلاس میان بازارها و بستن دکا کین از صبح تا شام  
 باشد باد ورزدن زنها و سروروی برهنه در میان بازار و کوجه ها در  
 حالی که روی خود را میکندند و نوحه خوانی میکردند بعنوان عزای  
 حسین بن علی معمول دارند ۰۰۰۰۰ ابوغالب در سال ۴۰۷ هـ  
 ق ۰ مورد خشم سلطان گردید و پس از حبس و مصادره اموال وی که  
 ششصد هزار دینار وجه نقد و بسیاری عمارات و املاک و جواهر  
 و امتعه دیگر بود او را در راه وازی پای کوهی مقتول ساختند سنش ۵۳

سال بود .

حضرت عبدالبها \* جل ثنائہ در لوحی باشعار مزبور اشاره فرموده و مصرع اول آنرا هم با اشاره ذکر فرموده اند و داستان اینکے عندالدوله بالین همه خود خوانی که داشت در هنگام وفاتش گفت " ما اغنی مالیه ملک عنی سلطانیہ در لوح مزبور مذکور شدہ چون تارسمی شدن محفل هنوز وقتی باقی است قسمتی از آن لوح مبارک را تلاوت مینمایم آنگاه شروع بتلاوت لوح مبارک کرد . . . . .

قوله الاحلی .

آل بویه از محبان حضرت سیدالشہدا \* روحی له الفدا \* بودند و چنان نفوذ و قدرتی حاصل کردند کہ از برای خلافت عباسی نفوذی نگذاشتند امور جمعیا در دست آل بویه بود و خلیفہ در قصر خلافت بخود مشغول در زمان آل بویه دوبارہ تعمیر قلنگاہ کردند و همچنین مرقد حضرت امیر رادفعہ ثالث باز انشا \* نمودند حتی عندالدوله کہ اعظم رجال آل بویه است سلطنت ایران را تجدید کرد و لقب پادشاهی گرفت و در خطبہ بعد از خلیفہ ذکر پادشاهی عندالدوله بود آن روز را ایرانیان در بغداد عید گرفتند کہ الحمد للہ ایرانیان بعد از اتمحلال تام دوبارہ علم برافروختند و آنروز در قصر عندالدوله خارج بغداد بزم طرب آراستند و باچنگ و چغانہ و نغمہ و ترانہ پاکویان دست افشان کز زنان روز را بعصر رساندند

بعضی از حاضرین از وزراء<sup>۱</sup> که ایرانی بودند از عضدالدوله خواهش نمودند که امروز روز تجدید سلطنت ایران است و سزاوار نهایت شادمانی الحمد لله بزم طرب از جهت برپاست لهذا رجا مینمائیم که اذن واجازت فرمائید که برحسب عادت سابق ایرانیان در چنین روز فیروزی صحاحی و ساغریمیان آید عضدالدوله گفت ان شرب الراح مقبول بالمطر<sup>۲</sup> نم نم باران بی خون راح خوش است<sup>۳</sup> امروز بارانی نیست خواست عذر بخواهد بگذرد از ساعتی ابری پیدا شد و باران شدید بارید گفتند ایها الملك باران نیز بارید قضا و قدر موافقت بامرتو نمود دیگر مانعی نماند خلاصه جشنی جدید برخاست و ساغر بید و زآمد در این اثنا<sup>۴</sup> جناب عضدالدوله بیمار شد و جع شدیدی در امعاء<sup>۵</sup> حاصل گشت قریب بصبح از حیات نومید گردید سؤال نمودند که ای شخص جلیل چه وصیتی داری بفرما گفت ( ما اغنی عنی مالیه هلك عنی سلطانیه ) چه وصیت کنم هیچ وصیت ندارم جز يك وصیت و آن اینست که مراد رآستان حضرت امیرنظیر یاسبان دفن کنید و بر قیر من بنویسید<sup>۶</sup> " کلبهم باسط ذراعیه بالوصید . . . . . انتهی .

در این وقت موقع شروع محفل رسید یکی از احمای الهی این لوح مبارک را که از قلم حضرت عبدالبها<sup>۷</sup> جل ثنائہ نازل گشته تلاوت نمود<sup>۸</sup> " قوله الاجلی " ( هو الله ) جناب درویش علیه بها<sup>۹</sup> الله

(الاهی)

((الله الہی))

ایسر گشته صحرای الہی آنچه مرقوم نمودی مسموع گرد یسد  
 و هر چه منظور نمودی ملحوظ افتاد بوی خوش از از آریایش قلوب  
 در انتشار است و نفعه دلکش از حدائق ملکوت ابہی در محبوب و  
 اشتہار حضرت موسی چون سه مرتبه بینہ رالحکمہ فراموش نمود اگر  
 شخص معہود محترم یکمرتبه خواب فراموش نماید عیب ندارد چه  
 کہ عہد الست عام و مشتہر بودہ ولی کل فراموش نمودند الامعدودی  
 قلیل چون کبریت احمر در صحرا آی گوران سوار سمند دوان بزرنگ  
 آسمان حجت و برانست ذکران نفعت الذکری عنقریب هر خوابی  
 بیدار گرد و هر مرد ہوشی ہوشیار امور فراموش شدہ بیاد آید و  
 دلہای افسردہ و پژمردہ شاد گرد د .

((ع ع))

پس از تلاوت لوح مبارک یکی از حضار پرسید جناب درویش  
 کہ لوح مبارک خطاب باوست کہ بودہ و شأن نزول لوح چه بودہ  
 است ؟

یکی از یاران در جواب سائل چنین گفت مقصود از جناب  
 درویش مرحوم درویش طایقور است کہ مدتی در بلاد سیر و سیاحت  
 میکردہ و بتبلیغ مشغول بودہ زمانی در قرہہ صحنہ کہ بین آمدان



و کرمانشاه واقع مردم آن اغلب علی اللهی هستند ورود کرد و پاسید  
فرج گورانی رئیس علی اللهی های دشت گوران ملاقات نمود و  
بتبلیغ او پرداخت سید فرج گورانی که در لوح مبارک دیگر از او به  
شخص محترم ذکر فرموده اند بدرویش میگوید دلائل و براهین بجای  
خود درست است ولی تا من در خواب چیزی نیستم که دلیل بر  
صحت ادعای صاحب امر باشد اطمینان پیدا نمیکنم درویش عرض  
بمحضور مبارک مرکز عهد الهی تقدیم نمود و شرح حال را بیان کرد  
لوحی نازل و در آن وعده فرموده بودند که در خواب آنچه میخواهد  
خواهد دید سید فرج خوابی میبیند ولی چون بیدار میشود فراموش  
میکند که چه در خواب دیده لذا بدرویش میگوید من میخواهم حجت  
و براهینی در بیداری ببینم درویش داستان را حضور مبارک عرض  
میکند این لوح مبارک بعنوان جناب درویش علیه بها \* الله الابهی  
نازل میشود و حجت و براهین را میفرمایند در دشت گوران ظاهر  
خواهد شد سید فرج بدشت گوران میرود و آنچه را وعده فرموده  
بود ند می بیند و از بیم فرار میکند و یا مبارک مومن میشود ولی از ترس  
پیروان و بیم زوال ریاست ایمان خود را تا آخر حیات خویش مستور  
میدارد حتی با اولاد خود اظهار نمیکند صورت آن لوح مبارک که  
باعزا رسید فرج گورانی بعنوان "شخص محترم" نازل شده موجود  
و قسمتی از آن این است "قوله الاحلی"

( ( هـ واللہ ) )

شخص محترم ملاحظه نمایند " الله البهی عاشقان خلعت  
 هستی از پا برافکنند و قبا ی سرخی از خون شهادت در برکنند .  
 طرفان ردای او هام براندازند و تشریف شریف حقیقت دوش برگیرند  
 خلعت تقدیس بر قامت برآزند و تراست و تشریف توحید بر هیكلت  
 موزونتر چه که این خلعت از حریر فلك اثیر است و زرد و زکار خانه  
 بی نظیر تارش عرفانست بودش ایقان صانعش پیردانا خیاطش  
 رهبر توانا کارخانه اش ملکوت ابهی هرگز ندرد و رفونطالید کهنه  
 نگرود . الخ . . . . .

مردم علی اللہی که به غلات هم معروفند امروز در نقاط  
 مختلفه ایران موجودند و بتدریج بدستجات مختلفه تقسیم شده اند  
 شرح انشعاب آنانرا مرحوم حاجن میرزا عبد الله صحیح فرورش -  
 در رساله نگاشته و باختلاف عقائد آنان اشاره فرموده و رساله نسی  
 هم مطابق بشارات و اقوال روسای این طایفه نگاشته ثابت کرد که  
 موعود عظیم که منتظر ظهورش هستند بنام حضرت بهاء اللہ  
 ظاهر شده است این استدلالیه از شرح جامع بی اندازه برآ  
 این طایفه مفید است و اخیراً هم رساله مزبوره بوسیله لجنه ملی نشر  
 آثار امری تکثیر و نشر شده است و لکن ناقص است و نسخه که از روی  
 آن تکثیر شده کامل نبود است از جمله نواقص آن این است که

جزوه که در تاریخ این طایفه نوشته شده جزو این نشر نیست و نقص دیگر آنکه جزء بسیار از ایراد پیر علی اللہی و جواب جناب صحیح فروش در این رساله نیست در نسخه کامله که این بنده در قریب—  
 امزاجرد همدان دیدم عنوان استدلالیه بعد از مقدمه باین نحو شروع میشود .

سؤال مقام ربوبیت مختص ذات احدیتی است که لم یلد ولم یولد میباید مطابق نص قرآن در سوره اخلاص که میفرماید قل ۵ واللہ احد اللہ الصمد لم یلد ولم یولد پس کسی که در ریه یکل و جسم باشد و متصف بلوازم بشری چگونه خالق شود و مدعی الوهیت گردد ؟  
 جواب از این ایراد حقیقتا حالت بهت برایم دست داد زیرا  
 من شمار از اهل حقیقت میدانستم آه آه . . . . .

اولا میگویم اگر طریقه و اعتقاد اهل حقیقت لم یلد ولم یولد است چرا باید مردود اهل شریعت باشد و چرا باید در نظر متشرعین نجس و ملعون و مشرک خطاب شوند همه این داد و فریاد های اهل ظاهر برای آنستکه اهل حقیقت حق را در هیکل شناخته اند و بسه خدای ظاهر متجلی در جسد معتقد و قائلند حال از شما که مدعی حقیقت هستید میپرسم آیا طایفه علی اللہی فقط از نقطه نظر مجازی باین اسم موسومند یا رسمیتی دارند ؟ اگر فقط با اسم محصور باشد که میزان حقیقت از اول مجهول میماند و اگر برسم است که

علی را خدا میدانند و این راهم میدانند که علی بر حسب ظاهر مولود از جسم و پدرش ابوطالب و مادرش فاطمه بنت اسد و تولدش در خانه کعبه بوده و دارای جمیع شئون بشریه از اکل و شرب و ازدواج و غیره بوده و محتاج بیزد و بی حقی برای یهودی هم مزد و بی میگرد است ولی همین وجود محصور در عالم بشریت مکرر در عرشه منبر در مقابل ملائک و انبیا و اولاد میگذرد که انما خالق الارضین و السموات ۰۰۰۰ الخ در صورتیکه محتاج بود نان خود را بفقرا میداد و خود بگرسنگی صیر میگرد و آیه مبارکه قرآنی "و یوثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة" در باره اش نازل و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمان و اسرا بان وجود مبارک مبین است و بالاخره هم به شمشیر عبد الرحمن پس ملجم درجه شهادت یافت حال آیا میتوانید منکر بشریت علی شوید یا منکر جنبه خدائی او گردید هر کدام را - منکر شوید از دایره حقیقت پرستان خارج خواهید شد و نیز بعد از غیبت شاه اولیا ظهورات حق در دنیا کل مقدسه بوده تا زمان ظهور حضرت سلطان اسحق روحی فداه و آنکه از اهل یارستان و ارباب حقیقت باشد نمیتواند منکر حقانیت سلطان اسحق گردد زیرا او - مقنن قانون حقیقت است و شرط و شئون یاری با او در میان یارستان برقرار گردید است و ادعای الوهیت و ربوبیت او بلسان کردی در بین یارستان منتشر است این طور هست یا نه ؟

آیا در لباس بشری نبود ؟ اگر بفرمائید در لباس بشری نبود  
 میگویم پدر ایشان معلوم است که شیخ عیسی نام داشت و یکس از  
 مشایخ اهل سنت از اهل جاف بوده و تولد ایشان معلوم و عیال او  
 هم که خاتون بشیر نام داشته معین و اولاد سبعة او در میان  
 یارستان مشهور است حتی حضرت سلطان با برادران خود در  
 سر ارث و اموال پدر در مکانی که معروف بدره شش است نزاع کردند  
 و این واضح و معلوم ۰۰۰۰۰ تازمان غیبتش " و نیز ادعای حضرت  
 شاه ابراهیم و حالات بشری و ادعای خدائی ایشان واضح است  
 و حضرت غوغچی اوغلی در این زمینه فرموده است .

" ابراهیم پادشاه در قین بیلم خداداد ابراهیم سومیان سلا  
 نقلده یو خدادار " یعنی شاه ابراهیم شاه حقیقی است و قین  
 میدانم که خداست هر که او را نپرستند در غفلت است " حال شما در  
 این کلام چه میگوئید ؟ و نیز میفرماید . خواجم مگر ایلمه بنده نی  
 نن کل در امان گوزمه آدم گور و کدین گویمه ساله کمان من کمان  
 کسمیشم سن سن یا نقومه سن مگر بدن اوستومنزه کلمه دست  
 من توئی دامان " یعنی ای خواجه حقیقی بندگان خود را در امان  
 حقیقت پناه ده و حفظ فرما بواسطه آنکه در لباس بشری ظاهر شدی  
 و بدل من شك و ظن میاندازد در حالی که من کمان خود را پریدم  
 تو نا امید مفرما و ما را امتحان مکن دست من و دامان تو " اگر حق در

هیکل ظاهر نمیشد دیگر این مناجات غوشچی اوغلی معنی نداشت  
 و نیز میفرماید "تاری کوکدان اندی بیره ایستردی مو من لرگوره گردی  
 آدم قالبنه اوزونی بنده صفات ایلری یعنی خدامیخواست خود را به  
 بندگان مو من خود ظاهر کند در هیکل آدم ظاهر شد و خود را در  
 صفت بشر ظاهر کرد ۰۰۰۰۰ الخ

اگر نسخه کامله آن را نیز بضمیمه تاریخ اهل حق که جناب  
 صحیح فروش مرقوم فرموده منتشر میکردند کاملتر بود جزوه تاریخ  
 مزبور را بنده دام وانشاء الله در هفته ۱۰ ای آینده یکروز مخصوصا  
 آنرا میآورم و میخوانم امروز چنانچه عرض شد علی اللهی اشعرب  
 متعدد شاه ایازی و شاه ابراهیمی ونان کلی وغیرهم که جمعا  
 هفت شعبه میشوند منقسم شده اند و اختلافاتی از حیث اعمال  
 و آداب در بین آنان موجود است "و هر طایفه و شعبه را پیر بزرگی  
 است که همه او را اطاعت میکنند و بزرگواری او قائل و معترفند  
 "پیر بزرگ علی اللهی در قری و قصبات از طرف خود یک پیر  
 ویک دلیل نمایند دارد که سر سپردگان بدانها مراجعه مینمایند  
 ابتدا طلب نزد دلیل رفته یکقرانی ویکچارک قند ویکقران وجه نقد  
 ویکدانه جوز (گردو) تقدیم مینماید تا مجلسی از یارستان فراهم  
 شده قربانی رامیکشند و طعمای میسازند آنگاه شخص طالب دامن  
 دلیل را بدست گرفته جمیع افراد یارستان را که در مجلس حاضرند

از یکطرف زیارت میکند تا بمحض پیر میرسد پیر از طالب میبرد چه میخواهی طالب میگوید میخواهم سر سپرده شویم پیر میگوید بکه؟ طالب میگوید (مثلا) بدودمان شاه ایاز پیر بصدای بلند میگوید یا حق "قریان قبول" نیاز حاصل "شرط بنیامین" رضای داود "قلم زنی پیر موسی" خدمت یاک رزبار (رزوار) اول یار آخر یار حکم شاه "خاوندگار".

پس از این ذکر قند را میشکنند و با جوزه مخلوط میکنند و بجا نین میدهند تا بخورند "این پیر که ذکر <sup>شد</sup> نایب و نماینده پیر بزرگ است که یارستان درباره او میگوید .

پیر من و خدای من "من بتو حق رسیده ام" ای حق و حق نمای من (۱) آغاز ظهور این طایفه چنانچه معلوم است از سر دوران حضرت امیر علیه السلام بود است زیرا اول کسی که به الوهیت حضرت علی علیه السلام قائل شد عبداللہ بن سبا بوده است ابن ابی الحدید عبد الحمید بن حمبة اللہ المدائنی

آنچه ذکر شد از جناب میرزا علی قلی انوری امزاجردی که خود از اهل حق بوده و مومن بامر مبارک شده بود استماع شد علیه رحمة الله و بهائیه و مرجوح انوری بخدمات مهمه موفق بود و سال قبل صعود فرمود .

ملقب بـعزالدین متوفی بسال ۶۵۵ (ششصد و پنجاه و پنج) هجری  
 در شرح مفصلی که بنهج البلاغه که حاوی خطب عالیّه و مکتوبات  
 متعالیه حضرت امیر علیه السلام است و آنرا سید رضی ملقب بشریف  
 متولد در بغداد بسال ۳۵۹ ( سیصد و پنجاه و نه ) قمری هجری  
 و متوفی در بغداد بسال چهار صد و شش هجری قمری که در محله  
 کرخ بغداد مدفون است جمع آوری فرموده و بعضی نسبت جمیع  
 آوردن آن را بپیرادش سید مرتضی علم الهدی علی بن طاهر متولد  
 بسال سیصد و پنجاه و پنج و متوفی بسال چهار صد و سی شش هجری  
 قمری داده اند . در بیست جز نگاشته و در سال ۱۲۷۱ قمری در  
 طهران در ضمن دو مجلد و در ضمن در ضمن چهار جلد بطبع رسیده  
 است در جلد اول جزء پنجم بداستان عبدالله بن سبا اشاره گرد  
 و خلاصه بیاناتش بفارسی از این قرار است که میفرماید .

چون مردم از آن بزرگوار امور عجیبه و معجزات غریبه مشاهده  
 کردند که اجرای آن از قوه بشر خارجست نسبت بمقام آن حضرت  
 غلو نموده گفتند که ذات الهی و جوهر خداوندی در بدن لیسست  
 امیرالمومنین حلول کرده . . . . .

اول کسی که باین گفتار لب گشود و در در و را آن حضرت  
 این عقیده را اظهار کرد عبدالله بن سبا بود و قتیکه آن حضرت -  
 بیاناتی میفرمودند عبدالله برخاست و بحضرت عرض کرد یا علی انت



انت حضرت فرمودند و بلك من انا عبد الله گفتانت الله حضرت فرمودند تا عبد الله و بیروانش را دستگیر ساختند . . . . حضرت امیر قومی را مشاهده فرمود که در محبت او غلو نموده و با احکام و اوامر قرآن مجید عمل نمی‌کردند و آن حضرت را پروردگار و خدای جهان میدانستند و بحضور مبارکش عرض کردند یا علی انت خالقنا و رازقنا حضرت آنان را بتوبه وادار کردند و تهدید شدید فرمودند آن از عقیده خود برنگشتند بالاخره حضرت در مرتبه سوم که از توبه انکار کردند آنان را با آتش افکند آن نفوس در میان آتش فریاد می‌زدند که یا علی اکنون الوهیت تو برای ما بیش از پیش ثابت گردید زیرا پسر عم محمد ص که خود را بی پیغمبری مبعوث فرمودئی چنین گفته که هیچکس جز خدای کسی را در آتش معذب نمی‌سازد .

گویند حضرت امیر (ع) جمعی را دیدند که در روز ماه رمضان باکل و شرب مشغولند فرمودند آیا مسافر هستید ؟ یا مریمین ؟ هستید ؟ عرض کردند هیچ کدام فرمود یهودی هستید یا نصرانی عربی کردند مسلمانیم فرمودند پس چرا حائض نیستید عرض کردند یا علی انت حضرت مقصود آنرا فهمیدند و سر بسجده نهادند بعد بآنان فرمودند و بلكم انما انا عبد من عبید الله فاتقوا الله و ارجعوا الى الاسلام آنان اطاعت نکردند بر عقیده خویش ثابت ماندند حضرت فرمود تا دست و پای آنانرا بستند و فرمودند و چاه حفر

کردند یکی را سر بسته و دیگری سرگشاده گذاشتند آنگاه فرمود  
 هینم فراوانی در جاه سرگشاده ریختند و آتش در آن افکندند و آنانرا  
 در میان چاه سر بسته محبوس ساخته بودند <sup>بسیاری</sup> بر آنان احاطه  
 کرد و آنان فرمود توبه کنید قبول نکردند پس فرما داد هینم و آتش  
 روی آنان ریختند و حضرت در همان جا ماندند همه آنان سوخته  
 خاکستر شدند .

ابوالعباس میگوید عبد الله بن عباس و جمعی از اصحاب از  
 عبد الله بن سبا در نزد علی ( ع ) شفاعت کردند حضرت او را ره  
 فرمودند بشرط اینکه در کوفه نماند و او را بمدائن تبعید فرمود پس  
 از شهادت حضرت امیر ( ع ) عبد الله بن سبا عقیده خویش را در  
 باره الوهیت حضرت امیر ( ع ) اعلان کرد و جمعی بعقیده او —  
 گرائیدند عبد الله بن سبا چون داستان قتل حضرت را شنید گفت  
 والله لو جئتمونا بدماعه فی سبعین صرة لعلمنا انکم لم یمت ولا یموت  
 حتی یسوق العرب بعصاهم ابن عباس چون این بشنید گفت  
 لو علمنا انه یرجع لما تزوجنا نسائه ولا قسمنا میراثه " باری جمعی در  
 مدائن بعقیده عبد الله بن سبا گرویدند و عدد آنان از دیار دیانت  
 و تبلیغ مردم پرداختند و مردم را دعوت بعقیده خود مینمودند .  
 انتهى .

سألی گفت این ابی الحدید که ذکر فرمودید که بوده است

ناطق قبل گفت .

ابن ابی الحدید از علمای بزرگ اهل سنت و از فرقه مفضلیه است یعنی معتقد است که حضرت امیرعلیه السلام از هر حیث بر خلفای ثلاثه تفزیر و ترجیح داشته است و لکن نصب خلفای ثلاثه بخلافت قبل از آن حضرت مبنی بر حکمت و ارادة الله است و جمله الحمد لله الذی نزل المفضول علی القاضل " بد و منسوبست مشارالیه هفت قصیده در مدح حضرت امیرعلیه السلام سروده که بقصائد سبع علویات معروف است و شروع متعدد در آن نوشته شده است از جمله در ضمن قصیده گوید قوله ره .

قد قلت للبرق والذی شق الذی

فکان زنجیاً ناک یجدع

یا برق ان جئت الغری فقل له

اتراک تعلم من بارضک مسودع

فیک الامام المرتضی فیک الوصی

المجتبی فیک البطین الانزع

فیک ابن عمران الکلم وبعده

عیسی یفقیه و احمد یتبع

بل فیک جبریل و میکال و اسرافیل

والملاء المقدس اجمع

بل فيك نور الله جل جلاله  
 لذوى البصائر يستشف ويلمع  
 ولقد علمت بانه لا بد من  
 مهديكم وليومه اتوقع  
 تحميه من جنдалآله كتائب  
 كاليم اقبل زاخر ايتدفع  
 فيها لال ابى الحديد صوارم  
 مشهورة ورماع خطى شرع  
 ورجال موت مقدمون كانهم  
 اسد العرين الريد لا نتكعكع . الخ  
 مرحوم شيخ بهائى عاملى دركشكول. خود قصيده از ابن ابى  
 الحديد نقل کرده كه در توحيد و امتناع عرفان ذات غيب منيع سرود  
 است . ( قوله ره )  
 تاه الانام بسكر هم  
 فلذالك صا حى القوم عربيد  
 ونجى من الشرك الكثيف  
 مجرد العزمات مفرد  
 فليخسا الحكما عن  
 حرم به الا ملاك سجده

تالله لا موسى الكليم

ولا المسيح ولا محمد

كلًا ولا جبريل وهـ —

الى مقرالقدس يصعد

علموا ولا النفس البسيط لا ولا العقل المجرد

من كنه ذاتك غيرانك

اوحدي الذات سرمد

نظروا عافات وسلبا

والحقيقة ليس توجد

من انت يارسطو ومن

افلا طبعك يامبلد

ومن ابن سينا حين هدب ما اتيت به وشيد

ما اتتم الا الفراش

راى السراج وقد توقد

فدنى فاحرق نفسه

ولو اعتدى رشدا لا بعد ۰۰۰ انتهى

باری بخواست خداوند منان در هفته های آینده جزوه ای را

که جناب صحیح فروش در تاریخ علی اللہی نوشته اند میآورم و—

میخوانم علی اللہی ها امروز باهل حق و طایفه یارستان معروفند

و بسیاری از آنها در اطراف همدان بامبارك حضرت منان مومن  
و خدمات آستان مبارك قائم و موفقتند .

حضرت عبدالبهاء جل جلاله در ضمن شرح در روزوالحاكم  
بامرالله اشاره بعلی اللہی فرموده اند نظر باین مناسبت آن  
بیان مبارك را در این جا برای شما میخوانم . هیکل مبارك در یوم  
۲۱ جنوری ۱۹۱۶ فرمودند

الحاکم بامرالله موسس فرقه درزی ششم خلیقه فاطمی است  
ولی درزی لقب یکی از تلامذ الحاکم است که ایرانی بود درزی  
یعنی خیاط این شخص نفوذی داشته و در داعیه و آرزوهای الحاکم  
مساعدت داشته ولی اخیرا الحاکم او را طرد و لعن کرد و از پیش  
خود دور نمود و در زیبا از او منزجر حتی اسم درزی را دوست ندارند  
و خود را موحدین میگویند و درزی در جنگهای چنگیز خان کشته شد  
اساس عقاید آنها بر این آیه قرآنست که کَرَّابٌ بَقِيعَةٌ يَحْسِبُهُ الظُّمَانُ  
ماءً حتى اذا جاءه امَّ بَعْدَهُ شئياً یعنی میگویند الحاکم بامرالله  
از دور تصور میشد که دارای اصالت جسمانی است چون نزدیک  
میشدی جز تمثال نبود انسان در آئینه شکلی من بیند ولی حقیقت  
ندارد تمثال نیست نه تجسد حضرات مسیحیان معتقد بتجسد هستند  
ولی در زیبا مثالی هستند مثلا انسان از دور آب من بیند ولی چون  
نزدیک گردید جزوهوا میشود حقیقتی ندارد بهمین قسم انسان در

حاکم بامرالله از دور جسمانیت و صفات آنرا میبیند ولی چون نزدیک است  
شود بغیر از صفات الهی نمیبیند بجدی که الحاکم بامرالله اگر چه  
طافل داشت ولی میگویند اولاد نداشت سلب تناسل از او مینمایند  
او مقدس از تناسل و توالد بوده است اینها سه مقام دارند متکامل  
تشریح و تنزیل مقام تاویل و مقام توحید مقام تنزیل را میگویند سنی ها  
هستند مقام تاویل شیعه ها و مقام توحید خود درزی ها هستند  
چنانچه با دایم یکفشر خشنی دارد آن مقام تنزیل است و یکفشر لطیفی  
دارد آن مقام تاویل است و یکمقام توحید است و آن درزی ها  
هستند که اصل لبو مغزند تفاوت این ها با علی اللهی و نصیریهما  
آن است که اینها معتقدند که الحاکم بامرالله دارای مقام الوهیت  
است و آنها حضرت امیرالمؤمنین را چنانچه نصیریهما راضی نمیشوند  
که بگویند <sup>حَسْبُنَا</sup> اولاد علی بوده اند و یا علی دارای اکل و شرب بود  
میگویند این صفات بشری بوده چنین بنظر آمده ولی در اصل اینطور  
نبوده الحاکم بامرالله شخص غذا و روزالم خونریزی بود یکوقت  
مسیحیان و یهودیان را طلبید گفت شما کی منتظر آمدن مظهر ظهور  
هستید گفتند عدد سال دیگر آخر ارز بساد نمود گفتند چهارصد سال  
گفت چهارصد سال گذشت ولی ایمان نیاوردید بعد قرار گذاشت  
یک صلیب یکرطالی مسیحیان بگرد نشان بیند ازند و یکجفت گوشواره  
عدد درمی بگوشهای یهودیان بنمایند آن یهودیهای بیچاره با این

بارسنگین در کوجه راه میرفتند گوششان پاره میشد دوباره سوراخ نمود و آویزان میکردند یکوقت یک یهودی را گرفتند دیدند همه گوشش پاره پاره شده دیگر جای سوراخ کردن نمانده بود. آخر خواهشش اوراکشت سوار حمار شده بیرون رفته بود بعد خرتنها برگشت تجسس کردند پیراهن خونین اورا بدست آوردند معلوم شد مشیره اش در خون او شریک بوده بعهد او سلطنت کرد تا پسرش بزرگ شد و عمه اش راکشت باین دلیل حضرات در زبها میگویند الحاکم بامرالله مثالی بود بنظر ما میآمد و چون وقت ظهورش به انقضا رسید از دیده ما مثل شکل درآینه غیب شد میگویند آن حقیقت الوهیت مثل پیدا کرد تجسد پیدا نمود مثل اعتقاد نصاری چون حقیقت جسد نقصی است حدود در این عالم است مثل کرد برای الفت فقط ..... انتهی .

این مطلب را هم در باره در روز گوش کنید .

جبل در روز جمهوری ایست در وسط سوریه که تحت الحمايه فرانسه بعد از جنگ بین المللی ( ۱۹۱۴-۱۹۱۸ ) قرار گرفت و شصت هزار ( ۶۰۰۰۰ ) نفر جمعیت دارد در روز پیرو حمزة بن علی بن احمد وزیر الحاکم بامرالله فاطمی هستند که ششمین خلیفه فاطمی بود در روز معتقدند که الحاکم بامرالله مظهر امر الهی است و از نظر مردم غایب شده و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و چون



داعی این طایفه در اول اسمعیل الد رزی بوده این طایفه بد روز  
 موسوم شده اند جلوس الحاکم بامرالله ابوعلی منصور بن عزیزی  
 معزین منصور بن قاسم بن مهدی در سال سیصد و هشتاد و شش —  
 هجری بود و یازده ساله بود که بتخت خلافت نشست و ارجوان نایب  
 پدرش نایب الخلافه شد و الحاکم بامرالله ارجوان را در سال سیصد  
 و هشتاد نه هجری مقتول ساخت قتل الحاکم بامرالله در شب سه  
 دوشنبه بیست و هفتم شوال سال چهارصد و یازده بود .

سائلی گفت صباحیه اسمعیه که در کتاب الفرائد اشاره شده

مقصود کدام طایفه هستند ؟

یکی از احباب الهی در جواب فرمود " صباحیه اسمعیه —

پیروان حسن صباحند و شرح حال آنان در جلد دوم درج لثانی

مدایت از ص ۳۵۳ تا ص ۳۶۷ مسطور است این کتاب بطبع رسیده

و میتوانید از آنجا جواب مفصل سئوال خود را بیابید .

سائلی گفت مقصود از نعمان مذکور در رساله مبارکه مدتیست

کیست ؟

ناطق در جواب گفت " مقصود نعمان سوم از خاندان بنی

لخم است که در حیره سلطنت داشتند و دست نشانده ساسانیان

بودند نعمان سیم آخرین پادشاه این سلسله است که بدین

حضرت عیسی (ع) گروید خسرو پرویز ساسانی فرمان داد که او را

بزند ان افکندند و گشتند و در حدود سال ۵۹۵ و ۴۰۶ میلادی و برخی گویند اوراز بر پای فیل انداختند و شعر خاقانی شروانی اشاره بهمین مطلب است که گفته .

از اسب پیاده شو بر نطح زمین رخ نه

زبری پیش یبین شه مات شده نعمان

بعضی هم گویند که نعمان را مسموم کردند و بعضی هم گویند که در زندان از مرض طاعون بمرد باری بعد از وی سلطنت از ایمن خانواده رخت بریست و خسرو پرویز بجای او عربی از قبیله طی را - پیاد شاهی حیره بگماشت نعمان بن منذریکه در زمان بهرام گور سلطان حیره بود غیر از این نعمان است زیرا این نعمان و آخرین سلطان بنی لخم و آن نعمان اول سلطان حیره از بنی لخم است که بقول بعضی شقایق نعمان بد و منسوب است .

یک نفر دیگر از یاران رحمانی پرسید بشارت سنه تسع در کدام

یک از توقیعات حضرت رب اعلی جل ذکره نازل گردیده است؟

یکی از احباب فرمود من این بیان مبارک را در بیان عربی زیارت

کرده در اوقات توقف در همدان نسخه خطیه آزیان عربی بدستم آمد که در ضمن واحد سادس آن از قلم مبارک نازل شده بود قوله تعالی . فلترا قبن قرن القائم والقیوم ثم فی سنة التسع کل خیر تدرکون در الواج مبارکه نازل از قلم مبارک جمان قدم جل جلاله

شرح وتبیین فرق قائم وقیوم و سنة التسع " نازل گردیده است از جمله در تبیین بیان مبارک فی سنة التسع کل خیرتدرکون " در لوح حاجی کما الدین تراقی از قلم مبارک جمال قدم نازل شده " قوله تعالی .

جناب کما علیه بها ء الله

(( بنام خداوند بیهمتا ))

یا کما بد و فضل بزرگ فائز شدی اول آنکه در سنه تسع بیه لقا ء الله مرزوق گشتی و نقطه اولی کلر ایا بشارت فرموده بقولیه و فی سنة التسع انتم بلقا ء الله ترزقون و همچنین ببیان رحمن در آیه مبارکه کل الطعام مفتخر شدی و این است آن خیریکه نقطه اولی بآن بشارت داده و فی سنة التسع انتم کل خیرتدرکون باید در — جمیع احیان حضرت رحمن را شاکر باشی که ترا باین فضل اعظم فائز فرمود انتهى .

آیا میدانید لوح مبارکی که بخط مشکین قلم بچاپ رسیده جواب چند سئوال از جمله فرق بین قائم و قیوم در آن مذکور گردیده خطاب بکیست و سائل سئوالات که بوده ؟

اینک جواب را عرض میکنم سائل سئوالات مزبور مرحوم مسلسل عبدالرزاق قزوینی بوده است . مشارالیه پسر مرحوم ملا عبدالرحیم قزوینی ملا باشی میرزا حسین خان صدر اعظم قزوینی است این پدر

و پسر آمد و مومن بامر مبارک بوده اند و در رقرزین صعود نمودند  
 و مرحوم سمند رقرزینی بشرح حالشان ینخواختصار اشاره فرموده  
 است نمیدانم بیان مبارکی را که حضرت عبدالجها \* جل ثنائیه در  
 کیفیت اظهار امر جمال قدم جل جلاله در سنه تسع که شرحش -  
 در لوح ابن الذئب نازل شده و میفرمایند مثل نهر عظیمی از فوق  
 را بر صدر میریخت بیان فرموده اند ملاحظه فرموده اید یا نه ؟  
 چند نفر از حضار گفتند نه چنین بیانی زیارت نکرده ایم .

قائل فرموده یکل مبارک مرکز عهد و میثاق الهی حضرت  
 عبدالجها \* جل ثنائیه در یوم سه شنبه نهم ماه می سال ۱۹۱۶  
 در حیف فرمودند ..... یکمقامی است مقام افاضه و آن تبلیغ  
 اموال الله و نشر نفحات الله و اعلاء کلمة الله و ترویج تعالیم است این  
 من الحق الی الخلق است مقام دیگر من الحق الی الخلق است  
 و آن تجلیاتی است که بذاته لذاته است که بجمال خویش منجذب  
 است و بمعجب خود مشتعل مثل این مقام در عالم خارج مثل  
 دریاست که بذاته لذاته متعوج و متحرکست شئون و مراتبی در ذات  
 خود دارد و مقام دیگر آن فیض باران است برارض نازل میشود یعنی  
 بخار از بحر برمیخیزد و بربر میبارد ایق مقام مقام افاضه است  
 من الحق الی الخلق است این بیانی که میفرماید ( ازاعلای راس  
 بر صدر میریخت ) آن ظهور و تجلیاتست که بذاته لذاته است و

نار محبت است که مشتعل بنفسه لنفسه است "آمن الرسول بما أنزل إليه و همچنين ظهور و تجلی حرارت و شعاع آفتابست در مرآت حقیقی خود این فیوضاتی است و تجلیاتی است از ظاهر در مظهر انتهى . دیگری از احباب الهی سؤال کرد .

لوح مبارکی که بلحن اشعار ترکی از قلم مبارک مرکز پیمان نازل شد و در آن "ای صادق" "ای صادق" ذکر فرموده اند این صادق که بوده ؟

یکی از حضار در جواب چنین فرمود . . . . . مقصود جناب ملا صادق شهید است مشارالیه در یاد کوبه متولد شد و پدرش مسلا ابراهیم خلیل یکی از ارباب عمایم و مجتهدین بود ملا صادق - مقدمات تحصیلیه را در یاد کوبه فرا گرفت و برای اتمام تحصیل به خراسان رفته پس از مدتی بباد کوبه مراجعت کرد جمعی از مردم شهر در عین ورود با استقبالش شتافتند و بسیار محترمش داشتند و مقدمش را گرامی شمردند ملا صادق بعد از چند ماه توقف عازم عتبات عالیات گردید در بین راه که عازم عتبات بود چون بشهر رشت ورود نمود آوازه امرالله را شنید و بتصدیق فائز گردید دیگر بعتبات نرفت و عازم قزوین شد پس از چندی توقف در قزوین و تکمیل اطلاعات امریه و تبلیغ بباد کوبه مراجعت فرمود و با مردم در باره امر مبارک بگفتگو مشغول و با علمای بباد کوبه در حضور پدرش مناظرات

نمود و امرا عظم را اثبات کرد پدرش ملا صادق را از منزل خود بیرون کرد مشارالیه همچنان بتبلیغ مشغول بود و سفری برای زیارت ائمه العت مبارک جمال قدم جل جلاله عازم شکار گردید و پس از فوز بلبقای مبارک بتبلیغ پرداخت و در دوره مبارک مرکز میثاق جل ثناء بساحت اقدس مشرف شد و پس از مراجعت بخدمت مشغول گردید و در ضمن عریضه از حضور مبارک رجای شهادت نمود این مسئول او با جابت مقرون گشت و در ضمن لوحی با و اشاره فرموده اند که بشهادت خواهد رسید چند ماه از وصول لوح مبارک در فصل تابستان دریغی که متعلق بخود او بود مشغول ادای سیلات بود که بختة هدف تیر اعداء گردید و اقوام و اقارب ایشان شخصی را تحریک و بقتل ملا صادق وادار کرده بودند شهید مزبور در دوره عمر خود تا اهل اختیار نفرمود و بعد از شهادت در همان باغ مد فون گردید الواح متعدد از قلم مبارک جمال قدم و حضرت عبدالبهاء باعزازوی نازل شده و بعد از شهادت هم وحی وزارتنامه ای از قلم مرکز عهد الهی باعزازش نازل شد معروفست که ملا صادق در هنگام تشرف بحضور مبارک جمال قدم این شعر نیز بانش جاری گردید

زیب سر مست عشق اولدم

دلاندم بزم جانانسی

دلیم ای یوسف ثانسی

یتیشدیم وصل جانانه

در ضمن لوحی که از قلم مرکز میثاق جل شانه باعزازت است -

نازل .

این بیت مذکور و اشاره بشهادت او فرموده است -

یا نالیهم یا قیاللم سرمه کیسی سحوق اولالم

گیرلیم تا که بوتد بیر ایله یا رک گوزتسه

روزی ملاصداق عازم باغ خویش بود برخی از احباب گفتند که

جمعی در صدد اندیت شما هستند بهتر آنست بباغ نروید

در جواب آنان این ابیات را خواند .

ستون سبرمه گرچه ورار فرهاد غم تیشه

اکثر مزدل ره تدبیری دوشم زخوف و اندیشه

بیزه استاد مز عشق ایچره سبری گوسترب پیشه

انا الحق هو یلین عاشق فنان ایتمز اندیشه

رموز عشقنه آگاه اولان

کس داره دوزمزمی

میرزا عبد الخالق یوسف شاعر معروف قفقاز وقتی که جسده  
 مبارک ملا صادق شهید را دید این شعر را در همان موقع گفت .  
 بزم ایچره شمع روئی جانانه بیر طرفده  
 من بیر طرفده یاننام پروانه بیر طرفده  
 بیرباند اخال نندو بیرباند اتارگیسو  
 بیردام بیر طرفده بیرداند بیر طرفده  
 بیرباند ازلف لیلی بیرباند آه مجنون  
 زنجیر بیر طرفده دیوانه بیر طرفده  
 مسجدده خلقی یاتمیش واعظ نمیححت ایلر  
 افسره بیر طرفده افسانه بیر طرفده  
 بعد از شهادت ملا صادق شهید باد کوبه از طرف حضرت  
 عبدالبها \* این لوح مبارک بافتخار ایشان ناز شد .  
 ( ( هو اللله ) )

ای صادق ای صادق

مخفله نور بارقم

جنتده نخل باسقم

گلشنده مرغ ناطقم

جانلا راوله قریبان سکا

گوزلر اوله قریبان سکا



علم الیقین درابتدا

عین الیقین در اهدا

حق الیقین در منتها

بونلا را اولسوب حاصل سکا

ای صادقم ای صادقم

محفله نور بارقم

جنتده نخل باسقم

گلشنده من ناطقم

جانلا را اوله قریان شلکا

گوزلرا اوله گریان شکا

شلم و سحر نالان اییدن

هر نیمه شب گریان اییدن

چون عاشق یزدان اییدن

یانقین بسورک سوزان اییدن

ای صادقم ای صادقم

محفله نور بارقم

جنتده نخل باسقم

گلشنده من ناطقم

جانلرا اوله قریان شکا      گوزلرا اوله گریان سکا



ملا محمد صادق شهید باد کوبه ای



بیر شمردی الجوش بسزسد

احاسی ولید نسلی پلید

بغض وعد اوتده شدید

تیری سنی ایتدی شهید

ای صادق ای صادق

محلده نور یارقم

جنتده نخل یاسقم

گلشنده مرغ ناطقم

جانلر اوله قریبان شکا

گوزلر اوله گریبان شکا

(( ع خ ))

هو الابهی ۰۰۰ ( زیارت شهید نور یارق حضرت ملا

صادق علیه بها ° الابهی )

(( هو الابهی الابهی ))

"النور الساطع والشمیاء اللامع من الافق الاعلی غشی ثری

تضمن جدك الطاهر المطهر واحتوى جسدك الزكى المنور قد

بكت عيون اهل ملكوت الابهی وفاضت الدموع من جفون اهل

مشاهد الكبریا ° على ثرى ضريحك المعطر وصعيد رمسك المعتبر

يا ايها الشهيد الطرح القليل فى سبيل الله ويا ايها الطريد الفريد

الوحيد في محبة الله المستهدف للاهتداء والمستعرض للسنان  
 لا قبالك الى الله اشهد بانك ابيت لندا \* ربك واجبت داعي الله  
 وآمنت بالله واشتعلت بالنار الموقدة في سدرة السينا \* وتسعرت  
 بين اضلاعك والاحشا \* نار محبة الله وناديت باسم ربك الاعلى  
 ودعوت الوري الى الملاذ الاقوى ودلت الظما \* الى كوثر العطاء  
 الطامع في جنة الابهي وعليت الكلمتي تلك الانحاء ونشبرت  
 نبعثات الملك في تلك الارجاء \* وانجذبت بعهد نير الافاق وقد يمت  
 روحك في سبيل العيثان يا نور احداق اهل الاشراف وتورجداثق  
 القدس في فردوس الفدا \* والانفاق طوبى لمن بكى عليك وحضريين  
 يدريك واثني عليك وزارجد ثناء الطاهر ورمسك العاطر وطلاف حول  
 مرقدك الجاهر وعليك الثناء \* وعليك البها \* وعليك رحمقربك الابهي  
 ((ع ع))

ديگری از احیای الهی سؤال کرده در کتاب الفرائد در ضمن  
 شرح شعب منشعبه از دیانت اسلام ذکر زاهد آهویوش شده این  
 زاهد که بوده ؟

در جواب از طرف یکی از یاران چنین گفته شد که زاهد آهویوش  
 در تواریخ سلاطین ایران در قرون اخیر مکرر مشاهده میشود از جمله  
 سید محمد حسینی ملقب به امیر خواند از اولاد خواند شاه معاصر  
 سلطان حسین میرزای بایقرا و وزیرش امیر علی شیر که در سال ۸۲۷

هجری متولد و در سنه ۹۰۲ (۱۰۰۵ ق) وفات یافته و از معاریف مورخین محسوبست در کتاب تاریخ روضة الصفا که بنام امیرعلی شیر در هفت قسمت تالیف نموده در ذیل سلطنت اتسز خوارزمشاه و سنجر بن ملکشاه میفرماید قوله " در اثنا " اوقات محاصره شخصی که خورش و پوشش او از گوشت و پوست آمو بود و او را زاهد آمو پوش میگفتند بمجلس مایون پادشاه بحرور سلطان سنجر آمد و بعد از تقدیم حصول نصیحت و موعظه زبان بشفاعت اهل خوارزم بگشاد و اتسز نیز رسل و رسائلی در میان کرده و پیشکشهای لایق فرستاده در مقام تضرع و زاری آمد و از آنجا که وفور عاطفت و مرحمت خسرو گیتی ستان بود یار دیگر رقم عفو و صفح بر جرایم خوارزمشاه کشید و مقرر چنان شد که اتسز بکنار جیحون آید و در برابر سلطان سنجر زمین خدمت بوسیده باز گردد . انتهى .

از این نفوس درد و ره سلاطین اشخاصی بوده اند که نهایت

نفوذ و قدرت را در لباس زهد دارا بوده اند .

سائلی گفت فرمودید که کتاب روضة الصفا بنام امیرعلی شیر

نوشته شده و نویسنده آن در ۹۰۲ وفات کرده و حال آنکه تاریخ

روضه الصفا تا دوره ناصرالدین شاه وقایع راثیت کرده است ؟

قائل قبل گفت چنانچه عرض کردم اصل روضة الصفا در هفت

قسمت بواسطه امیرخواند تالیف شد و در دوره ناصرالدین شاه مرحوم

رضاقلی خان هدایت معروف به لاله باشی مولف تذکره مجمع انصار  
الفصحا \* و ریاض العارفین اخبار چهارصد ساله اخیر را بامر شاه  
در سه جز \* منظم ساخت و ضمیمه روضة الصفا میخواند کرد و این  
کتاب در طهران بطبع رسیده است .

باری صحبت از امیرعلی شیر بود بزرگان نام او را بزرگی یاد  
کرده اند از جمله مولانا عبد الرحمن جامی که معارف امیر مزبور بوده  
کتابی بنام امیرتالیف فرموده با اسم اشعقا للمعات \* بفارسی که  
بطبع رسیده و در مقدمه کتاب اشارت است که این کتاب را بنام امیر  
تالیف کرده و اسم امیر را بکایه میبرد و میگوید . . . . . سیره الله  
علی سیر عباد الحرفا \* که نام خجسته فرجامترین بین الله و عباد  
بنیکوترین وجهی ثبت افتاد " جمله که بین الله و عباد واقع شده  
جمله علی سیر است که بتصحیف علی شیر خوانده میشود تاریخ  
اتمام این کتاب را هم در مقدمه در ضمن قطعه فرموده از این قرار :

بآثار هستی است جامی اسیر

محی الله آثار ناممه

بتسوید این نسخه توفیق یافت

مقرابزلات اقدامه

وان قال اتمته قد بدا

بماقال تاریخ اتمامه

کلمه اتمته که عبارت از عدد هشتصد و هشتاد و شش است تاریخ اتمام کتاب اشعة اللمعات است یعنی بسال ۸۸۶ هجری قمری تالیفش انجام یافته است حال برگردیم باصل مطلب سخن درباره زاهد آهویوش بود که از روضة الصفانقل شد و در کتاب یحیی بن یحیی مسطور است "قوله" نقل است که در وقتی که سلطان محمود در خدمت سبکتگین بر سر ابوعلی سیمجور میرفتند در یکی از منازل مذکور شد که در این حوالی درویشی است که او را زاهد آهویوش میگویند از او حالات عجیبه و مقامات غریبه بظهور مییونند و سلطان را آرزوی صحبت او شد حسنک میقال را که منکر این طایفه بود همراه خود برد سلطان از سر نیاز و اخلاص هم بصحبت او رسید بغایت معتقد او گردیده خواست که درباره او شفقت نماید زاهد دست بر هوا برد و مشت بر مشت سلطان نهاد گفت ای محمود کسی را که از خزانه غیب مشت پرز و جواهر دهند او را چه احتیاج بخلائق باشد سلطان او را وداع کرده بیرون آمد و آن زرها را بحسنک میقال نمود او نیک تامل نمود مجموع را بسکه ابوعلی سیمجور دید سلطان گفت ای منکر فقر اچه تامل میکنی گفت این تامل میکنم که این زرها همه سکه ابوعلی سیمجور دارند کسی را که در ملک غیب سکه بنام او زنند او را چه طور توان شکست سلطان ترك آن رفتن نموده مراجعت نمود ۱۰۰۰ انتهى در این وقت مناجات ختم تلاوت شد و محفل آینه به هفت آیند موكول گردید .





جمال قدم اول لوح حاجی میرزا محمدعلی اصفهانی دندان ساز  
صنیع الشریعه است . این شخص از علمای اصفهان بود و چون  
تصدیق داشت علما پایی او شدند من با او گفتم بیا از اصفهان خارج  
شو گفت قرضی دارم خوب نیست میایستم اگر مرا کشتند که هیچ واگر  
هم ظل السلطان اخراج کرد دیگر باکی نیست و حال باقری  
فرار خویش نمائست بعد از چندی ظل السلطان اورانفی کرد و آمد  
بتهران در منزل من وارد شد تا اینکه شاه را کشتند و هنگامه شد از  
جمله میرزا شکرالله کاشی خان من بود رفت بالای بام و خودش را توی  
حصیر پیچید ( میرزا شکرالله آوازه خوان ) و این صنیع الشریعه  
بگیر افتاد امام جمعه او را خلاص کرد و بعد بکمال خضوع و انجذاب  
در طهران بود و بیروزی شاید یکشاهی زندگانی میکرد اینقدر خاضع  
و منجذب و منقطع بود که وصف ندارد و سه سال در طهران ماند .  
جناب سمندر میفرمودند که خوب است که حاجی میرزا محمدعلی را  
نشان بدهند در شهرها که مو من با مر است ( چونکه عمامه بزرگ و  
هیکلی داشت ) و بعد از چند روز جلو توپ بگذارند چونکه خیلی  
توپ صدا خواهد کرد این شخص در ایام مبارک مشرف شد و مکه نرفت  
ولی مشهور شد بحاجی میرزا محمدعلی میگفت خوشم نیست که مکه  
نرفتم عاقبت رفت شیراز آنجا دندان ساز شد و کارش خوب شد و پس  
انقطاع از میان رفت بعد رفت مکه و حضور هم مشرف شد تا ایسن

### اواخر وفات کسرد \*

این لوح مبارک مال اوست از جمله مطالبش که میفرمایند شخصی ادعا کرد که چند هزار نفس دور او جمعند و قائم حقیقی را - شهید کردند مقصود مقصدی سودانی است که او را دیده ام و - شخصی که میفرمایند طرد شد و با دختر پیوست و با شیخ محمد یزدی همراه شد آقا محمد علی برادر آقا محمد ابراهیم و عبد الغفار شهید ی فتاح است که بد عمل و سخیف بود طرد شد رفت اسلامبول و بنه مغربین بیان پیوست انتهى \*

و اما بیاں مبارک که میفرمایند "قوله تعالی " یکی از اولیا علیه بها " الله که از کاس استقامت نوشید " و ما سوی الله نزدش معدوم بوده در امر صادق با اهادی دولت آبادی ملاقات نمود و آن غافل ذکر نمود ما تطفه را نقطه اولی . . . . الخ . مقصود از یکی از اولیا " مرحوم میر محمد فارانی پدر جناب حاجی شاه خلیل الله فارانی است من این مطلب را از جناب حاجی شاه خلیل الله شنیدم که پدرشان در اصفهان برای متذکر ساختن حاجی میرزا اهادی دولت آبادی بملاقات او برفت و دولت آبادی اعتراضاتی بر امر مبارک وارد میسازد و جمیع را جناب میر محمد جواب میدهد و در لوح جناب صنیع الشریعه از قلم مبارک بملاقات ایشان باد دولت آبادی اشاره شده است ( مجموعه اشراقات ۲۵ ) حاجی

میرزا هادی دولت آبادی سرآمدی وصایت ازل بود و در تلقیقاتی که یحیی ازل بنام او فرستاده او را یلقب جناب (وَدّ) وودود که با هادی در عدد یکی است مخاطب ساخته در الواح جمال مبارک جل جلاله والواح نازله از کلام مطهر حضرت عبدالیهما<sup>۶</sup> جل ثنائہ تصریح شده که حاجی میرزا هادی دولت آبادی در اصفهان بمنبر رفت و در محضر علمای اصفهان و آقا نجفی ابن الذئب برای حفظ مال و جان خود از حضرت رب اعلی جل ذکره بنام و نشان تبری کرد پسرش حاجی میرزا یحیی دولت آبادی<sup>۷</sup> بتصریح حضرت عبدالیهما<sup>۸</sup> در یکی از الواح مبارکه سرآمدی وصایت ازل بود و چند سال قبل بلا عقب وفات کرد شرح اعمال مذمومه اش در مجلد ثانی<sup>۹</sup> بدایع الآثار مرحوم زرقانی بتفصیل مندرجست مرحوم میرزا محمد صادق ادیب المالک فراهانی قطعه لطیفه خطاب بحاجی میرزا یحیی مزبور گفته که مقام را اقتضای نقل آن نیست و بسیار معزوفست حاجی میرزا یحیی دولت آبادی اشعاری هم دارد که مطبوع نیست و قسمتی را در کتاب اردیبهشت جمع کرده و طبع نموده است .

مرحوم میر محمد متوفی بسال ۱۳۱۷ هـ ق ۱۰ از عارفان زمان خود بوده که با مرمبارک مو من میشود و زیارت طلعت عظمت<sup>۱۰</sup> با فرزند خود جناب حاجی شاه خلیل الله فائز میگردد آثار متبرکه والواح اصل در نزد جناب حاجی شاه خلیل الله بسیار است

ومقرایشان فاران است این اسم رادالواح مبارکه جمال قدم جل جلاله بآن شهرکه سابقاً "تون" نامید میشد و امروز بفرودس - معروفست عنایت فرموده اند وقتی که خداوند بجناب میرمحمد فرزند عنایت میفرماید برای اسم او از دیوان شاه نعمة الله ولی کرمانسی تفأل میزند و صفحه را که باز میکند می بیند نوشته است "در نصیحت فرزند خود شاه خلیل الله فرماید" از این جهت اسم فرزندش را شاه خلیل اللهمیگذارند شاید بعضی از آقایان که تشریف دارند حاجی شاه فارانی را دیدند باشند خیلی مورد عنایت همگن مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه میباشد و در لوح مبارکی او را بخطناب ایها الرجل الرشید مخاطب فرموده اند قصص و حکایات و نوادر - شیرین بخاطر دارد و برای احبای الهی نقل میفرماید و همسب از استماع آن لذت میبرند .

اما شاه نعمت الله ولی که ذکرش در میان آمد ملقب بنورالدین پسر سید عبدالله حسینی است که در سال ۷۳۱ هجری متولد و در سال ۸۳۴ در قریه ماهان کرمان وفات یافته و مدفون گردیده وی از اجله و بزرگان عرفا و مؤسس طریقه خاصی در معرفت و سیروسلوک است که هنوز در ایران و عراق و هند و ستان و افغانستان و ترکستان و ترکیه تابعین و بنام نعمت اللهی معروف میباشد در علم کلام و حکمت الهی اطلاع کافی داشته رسائل و اشعار از او باقی

مانده قبرش در میان بسیار مجلل و باشکوه است سلطان احمد بن  
 بهمنی پادشاه دکن که از مریدان سید بود اولین مرتبه بر سر مقبره اش  
 بنا ساخت و شاه عباس کبیر و محمد شاه قاجار و اسمعیل خان و کیلی  
 الملك کرمانی هر یک بنائی در اطراف مقبره وی ساخته اند و موقوفاتی  
 برای حفظ آن معین کرده و امروز در ایران از اماکن معروف و مجلل  
 بشمار میرود (ملخص از کاتبنامه جلالی) این رباعی در دیوان —  
 خطی شاه نعمت الله دیده شد و بشارت از ظهور جمال قدم است  
 قوله .

این هفت حروف نام آن شاه من است

آن شاه که او مظهر الله من است

مجموع ۲۳۸ بشمارش

تا در یابین که نام دلخواه من است

امام مطلبی را که در لوح صنیع الشریعه درباره فساد مخالفین  
 فرموده اند در لوح عند لیب نیز بآن اشاره فرموده اند و فساد همین  
 مخالفین بود که بالاخره منجر بآن گردید که جناب شیخ محمد علی  
 ابن نبیل قزوینی خود را از غصه فساد مفسدین که باندیت جمال  
 مبارک و مو منین قیام کرده بودند مسموم نمود .

یکی از حاضرین فرمود این که فرمودید در لوح مبارک که از قلم

اعلی باعزاز مرحوم عند لیب درباره فساد و تفتین مخالفین در —

اسلامبول ایاتی نازن شده و در اثر رفتار آنان شیخ محمد علی خود  
رامسموم نمود آیا شرح این داستانرا ممکن است بیان کنید ؟

ناطق قبل در جواب گفت مرحوم سمندرقزوینی و میا لبر را  
عبدالحسین پسرش شرح این واقعه را بتفصیل نوشته اند من خلا  
آنرا همراه دارم و برای شما میخوانم . . . . . قبلا این مطلب را  
متذکر میشد که شیخ محمد علی مزبور پسر جناب شیخ محمد نبیل  
قزوینی و برادر مرحوم شیخ کاظم سمندراست شیخ محمد در دوره  
حضرت رب اعلی جل ذکره بتصدیق امرفائز و مورد خدمات و آزار -  
مخالفتین واقع شد و در تبریز و ماکو و چهریق بحضور مبارک حضرت  
اعلی رسید و بلقب نبیل که با محمد در عهد مطابق است سرافرازگشت  
توقیعات متعدده باعزاز اوصاف و مرجح خدمات گردید مرحوم سمند  
شرح حال پدر خود را مفصلا در آغاز تاریخ خویش نگاشته است  
شیخ محمد علی ملقب به نبیل بن نبیل در اسلامبول تجارت داشته  
و بواسطه اقدامات مفسدین و قیام آنان باذیت اهل بها خود را  
مسموم ساخت جمال قدم جل جلاله در لوح ابن ذئب اصفهانی  
اشاره باین مطلب فرموده اند .

از مرحوم نبیل بن نبیل فرزندی چند باقی ماند یکی از آنها

مرحوم آقامیرزا منیر نبیل زاده است که در لیله دوم رضوان سنه

۱۰۶ بدیع صعود فرمود . فرزند دیگرش مرحوم آقا شیخ احمد نبیلی



دست راست نفر اول آقا محمد حسین      نفر دوم جناب نبیل بن نبیل شیخ محمد علی قزوینی  
نفر سوم آقا شیخ احمد      نفر چهارم میرزا عبدالحسین ابن سمندر





بود که در سنه ۱۰۴ هجری قمری فرمود و دختر نبیل بن نبیل مسماة  
 بساز جیه چند سال قبل در رشت صعود کرد " باری خلاصه آنچه  
 پسر مرحوم سمندر در باب وقایع اسلامبول نگاشته است اینست .  
 از جمله مفسدین و مغرضین و حاسدین آقا محمد علی اصفهانی  
 است که پیش از ورود مرحوم عمو با اسلامبول وارد و بکسب جزئی  
 مشغول بود پس از ورود عمو از طرف آقایان افغان آقا سید احمد  
 و آقا میرزا محسن بمرحوم عمو رجوعاتی میشد بر حسد محمد علی  
 افزوده و بحقد و حسد پرداخت و از مرحوم عمو آقایان افغان و غیره  
 هم از طرف خود کاغذها نوشت و تهمتها زد و خیانتها نسبت داد  
 و کم کم باعد و الله محمد علی تبریزی، یار غار گردید و با آقا محمد طاهر  
 مدیر روز نامه اختر پیوست و با ازلیها و سید جمال متحد شدند و  
 دامنه افتراآت را توسعه میداد تا حاجی سید جواد یزدی از طرف  
 جمال قدم چل جلاله برای تفتیش آمد و حقیقت حال را پس از  
 مراجعت با حبان عکا که از تهمت های آقا محمد علی نسبت بمرحوم  
 عمو بد بین شده بود ند بیان کرد و جمیع را از شبیه بیرون آورد ولی  
 فساد مفسدین روز بروز زیاد تر میشد و با حاجی میرزا حسین خان سفیر  
 کبیر قزوینی هم ساختند آقا محمد علی بد روغ در هنگام شرکت داشتن  
 با مرحوم عمو شهرت داد که چهار صد لیره پول از صندوق مفقود  
 شده و در همان ایام جناب حاجی ابوالقاسم ناظر اصفهانی بامر

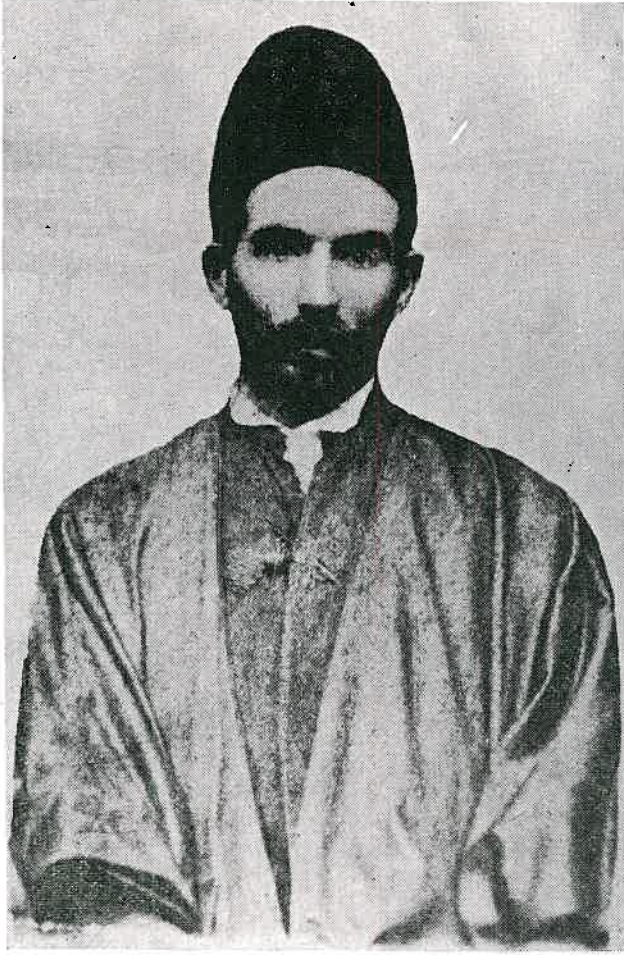
مبارك برای رفتن بعشق آباد وارد اسلامبول شد محمد علی خواست  
 او را با خود همراه کند لذا از حضور مبارك اجازه خواست که ناظر را  
 امر کنند در اسلامبول بماند اجازه فرمودند آقا محمد علی هر چه  
 خواست ناظر را با خود یا ر کند نشد بالاخره بدسیسه مخالفین  
 محمد علی اصفهانی جناب ناظر را بسرقت متهم کرد و بحضور مبارك  
 هم عرضه کرد و بسفارت هم عارض شد و در روزنامه اختر هم انتشار  
 دادند که در لوح جمال مبارك جل جلاله باین مطلب اشاره شد  
 بالاخره کار محاکمه کشید و عاقبت خائنین رسوا شدند مرحوم شیخ  
 محمد علی نبیل سه مرتبه از شرارت اشرار که نسبت باموالله متوجه  
 میداشتند قصد خودکشی کرد یکمرتبه خود را بدريا افکند و مرتبه  
 دیگر خواست خود را خفه کند ولی او را خلاص کردند مرتبه سوم در  
 مسجد قبرستان اعجام در اسکودا رسید احمد دره سی خود را  
 مسموم نمود که در لوح ابن ذئب بآن اشاره فرموده اند و این واقعه  
 در لیله نهم رجب سنه ۱۳۰۷ هجری بود انتهى .

مرحوم میرزا علی اشرف عند لیب لاهیجانی که در شیراز -

مدفون است پس از وقوع خاندانه مزبور در ضمن قصیده تاریخ  
 وفات نبیل بن نبیل را ذکر کرده چند بیت آن بقراردیل المست قوله دره

فغان که از غم مرگ نبیل بن نبیل

بسوخت جان سمند ریخت اشک خلیل



جناب علی اشرف عندلیب



نهیل قبل علی کافریده بود خدای

در اوصاف پسندیده و خصال جمیل

بدست خویش فدا کرد خویش را که نکرد

چنین معامله در عهد خویش اسماعیل

زبان بگفتن تاریخ عندلیب گشاد

که تا بماند باقی بروزگار طول

یکی بمصر ع تاریخ بر فزای و بکوی

بلی بر فراف اعلا عروج کرده نیل

( ۱۳۰۷ هجری قمری )

مرحوم عندلیب لاهیجانی در سال یکم هزار و سیصد هجری

قمری با جمعی دیگر گرفتار حبس و زنجیر شد توضیح آنکه در سنه

یکم هزار و سیصد هجری قمری بحکم کامران میرزا حاکم طهران که

جمال قدم جل جلاله در لوح مبارکی از مشارالیه به ( نون دیگر

تعبیر فرموده اند ) عده از احبای الهی را در نقاط مختلفه مانند

طهران ورشت و لاهیجان محبوس و مخلول ساختند . مرحوم استاد

عبدالکریم یزدی در دفتر یادداشت خود مینویسد نفوس را که

در ورشت محبوس ساختند از این قرار بودند .

۱- جناب حاجی نصیر قزوینی که از بقیة السیف قلعه

طبرسی بود .

- ۲- آقا علی اریاب پسر حاجی نصیر •
  - ۳- آقا میرزا مهدی جعفرزاده رشتی •
  - ۴- ملا یوسف علی رشتی •
  - ۵- آقا میرزا باقر بصار رشتی •
  - ۶- آقا علی اصغر عطار برادر بصار •
  - ۷- برادر دیگر بصار مشهدی علی •
  - ۸- آقا جوان عطار رشتی •
  - ۹- آقا رسول تاجر رشتی •
  - ۱۰- استاد اسمعیل کلوجه پز •
  - ۱۱- آقا محمد اسمعیل صباغ قزوینی
  - ۱۲- استاد ابراهیم کلوجه پز •
  - ۱۳- آقا محمد ابراهیم صباغ قزوینی
- بعد از گرفتاری نفوس مزوره سه نفر دیگر بحکومت مراجعه کرده گفتند یا حضرات را خلاص کنید و یا ما را هم در زنجیر افکند و حکومت آنرا محبوس کرد و آن سه نفر بقرار ذیل است •
- ۱- جناب آقا میرزا حسین هدی
  - ۲- آقا سید مهدی درویش •
  - ۳- جناب درویش •
- وس از سه روز در لاهیجان نیز جمعی را گرفته بمحبس بردند

بقرار ذیل .

آقا محمد صادق کلاه دوز قزوینی ۲۰ - میرزا علی اشرف ملقب

بصند لیب شاعر ۳۰ - کریلائی بابای وکیل لاهیجانی

از این ۱۹ نفر پنج نفر خلاص شده و اسامی آنان بقرار ذیلست

۱- محمد اسمعیل صباح ۲۰ - آقا محمد ابراهیم صباح .

۳- آقا محمد اسمعیل کلوجه پز ۴۰ - آقا محمد ابراهیم کلوجه

پز ۵۰ - کریلائی بابای وکیل .

بقیه با شجاعت بی‌هائی بودن خود اعتراف کرده و در حبس

میمانند بعد از نه روز حاجی نصیر که سنش زیاد بود در محبس بملکوت

ابهی سعود فرمود و جسدش را چند حمال بخانه ون می‌برند اشرا ر

رشت بخانه ریخته چشم آن بدن مطهر را بیرون آورده و دماغ و

گوشه‌هایش را قطع مینمایند و موی محاسنش را میکنند و میخواستند خانه

را آتش بزنند لکن صاحبخانه رعیت روس بوده و بواسطه قنسول روس

خانه خود را محافظت میکند و چند نفر فراش جسد حاجی نصیر را

بیرون شهر بردند در کنار رودخانه موسوی به کلسه رود بار در گودال

کوره آجریزی که خراب بوده افکنده مثنی خاک روی آن میریزند

بعد از مدت‌ها پسر حاجی نصیر آقا علی ارباب آن قطعه زمین را

خریده و بنائش در آن میسازد که قبر پدرش در آن محیط واقعست

جمال مبارک جل جلاله در لوح این الذئب بواقعه شهادت



حاجی نصیر اشاره فرموده اند " قوله تعالی " درمازندران ورشت  
جمع گیری را بیدترین عذاب معذب نمودند از جمله حضرت حاجی  
نصیر که فی الحقیقه نوری بود مشری از افق سما تسلیم بعد از—  
شهادت چشم او را کردند و دماغش را بریدند و ظلم بمقامی رسید که  
اهل مالک خارج گریستند و نوحه نمودند و دریا طن از برای عیال  
و صغار بعضی در اطراف مالک اعانت نمودند . انتهى .  
زیارتنامه از قلم مرکز میثاق جل ثنائہ نیز بعنوان وی و کربلائی  
هاشم که بعد از دفن بدنش را از قبر بیرون آوردند و آتش زدند نازل  
و عنواتش اینست .

( ۵ - سوال الله )

التحیة الزکیة المسکمة الشذامن ربك الاعلی تعطرمقدسک  
الساطع المنیر بالصبح المبین والنسیم الرخیم الشمیم الذی یرمن  
جنة الابهی یحف هذه البقعة النوراء یاسراج الشهداء بمنا  
امنن بالله ۰۰۰۰۰۰ الخ .

آقا محمد صادق کلاهدوز قزوینی را که از لاهیجان گرفته و  
حبس کرده بودند بعد از سه ماه در محبس صعود کرد و سرش میرزا  
اسدالله او را در قبرستان شهرک فن نمود و بقیه محبوسین بتدریج  
گدا هم بوسیله خلاص شدند و عده از آنها بعشق آباد مهاجرت کرد  
و میرزا یاقر برادر زحماتیکه در حبس دیده بود بعد از خلاصی از دو

چشم محروم و از لسان جمال قدم ببصار ملقب گشت مشارالیه سفرهای تبلیغی نمود و آخر کار در بار فروش مازندران که امروز ببایل معروفست رحل اقامت افکند و بخدمت مشغول بود تا در سنه ۱۳۲۹ هجری در بایل صعود فرمود پسرش دکتر فروغ بصاری امروز در آن اقلیم بخدمت مشغول و موفق است .

میرزا مهدی رشتی جعفرزاده نیز در عشق آباد بتجارت رسا پرداخت و مرکز پیمان جل ثنائیه را در تجارت خود سهم نمود و هر ساله نصف دخل تجارت خود را بساحت اقدس میفرستاد و مبلغ هشت هزار منات که در آن زمان مطابق چهار هزار و شصت تومان ایران بود برای تعمیر بیت بغداد در ریاضت گذاشت که اخیراً بسبب واسطه جناب محمود قصابچی بغدادی بامر مبارک مرکز میثاق جل ثنائیه بمصرف تعمیر بیت رسید و خود هیکل مبارک هم هزار تومان برای مصارف تعمیر بیت مبارک عنایت فرمودند و در لوح محمود قصابچی ذکر اقدام میرزا مهدی رشتی و امر بتعمیر بیت مبارک سزاوار مذکور است باری جناب میرزا مهدی در اوقات حرب عمومی بساحت اقدس مشرف و بعداً برشت مراجعت کرده در همان بلده وفات یافت و این واقعه در حدود سنه ۱۳۳۸ هجری بوده بازماندگانش عموماً مو من و ثابتنند .

جناب عنقلیب هم از حبس ایباتی چند بعبدالله خان

والی رشت میفرستد که مطلعش این است

گمان کرد آن کمان ابرو که من سالم نریمانم

کشیده زبر زنجیر و مگان داده بزند انم

و بعد مستغلام شده بتبلیغ مشغول و بالا خوه در شیراز سال

۱۳۳۵ هجری صعود نمود اشعار وی بسیار و در بین احبای معروف

و الواح مبارکه متعدد هم بعنوان او نازل و مشهور است .

ملا یوسف علی رشتی هم در عشق آباد بود تا در حدود سنه

۱۳۲۵ هجری وفات یافت و این همانست که تومانسکی در مقدمه

ترجمه کتاب اقدس بروسی از او و جناب ابوالفضائل گلپایگانی

اظهار تشکر کرده است .

دیوان مرحوم عند لیب در نزد بازماندگانش موجود و شرح

شهادت جناب نورین نیرین و شهادت ورقا و روح الله را در ضمن

دومثنوی مفصلاً منظوم ساخته و در این جا چند بیت از قصیده پائیه

او را برای شما میخوانم .

مرحوم عند لیب در ضمن قصیده پائیه خود فرموده .

نگار برده زرخسار برکشید و نمود

چو شمس جلوه در آئینه دل احباب

کشید پرده زرخسار خویش در شیراز

درید پرده عالم زیبا تا محراب

عجم بکینه قائم چنان نمود قیام  
 که مصطفی نه چنان کینه دید از اعراب  
 همه بسان ابوجهل و بولهب گفتند  
 که آن هذا سحر و آنه کذاب  
 تمام اهل کتاب از هوای خود گفتند  
 (مقصود علماء هستند) که است قتلش واجب بحکم شرع و کتاب  
 یکی نمود تشبیه بد کرد با لقا  
 یکی نمود تمسک بقصره سرداب  
 که گشته مهدی قائم بچاه سامره غیب  
 چه روی داده که گردیده ظاهر از اصحاب  
 یکی ضرورت مذهب نمود دستاویز  
 یکی ز نسخ شریعت نمود استعجاب  
 الی قوله  
 همه بلفظ گرفتار و از معانی دور  
 همه زاصل گریزان و ساجد القاب  
 مگر گروهی از ایشان که بوده اند بعدن  
 همیشه طالب حق آنچنانکه تشنه آب  
 ز زمره علماء شد نخست ساجد حق  
 ز روی صدق و حقیقت جناب باب الباب

جهان دانشملا حسین بشروئیی  
 که بد فرید بعلم ویگانه در آداب  
 لوی نصرت بریا نمود و دعوت کرد  
 تمام مردم آفاق رازشینخ و ز شتاب  
 ولیک عاقبت اندر جزیره الخضر  
 شهید گشت فطویبی له و حسن مآب  
 دگر وحید زمان ابن سید گشفی  
 که بود مولد آن نور پاک در آراب  
 چنان ز کاس لقامت شد که در نیریز  
 محاسنش شده از خون پاک حلق خضاب  
 دگر یگانه آفاق حجة الاسلام  
 که بود صاحب فتوی و مسجد واصحاب  
 کشید جام شهادت چنان بسرکه شده است  
 زمین زنجان از خون پاک اوسیرآب  
 خلاعه از علما چار صد نفر تصدیق  
 نموده اند بر این امری اولی الالباب  
 همه بدند بعلم و حکم مسلم کل  
 شدند کاسر اصنام و خارق احجاب  
 براین قوارس میدان انقطاع نمود ز هرکناره ز هر گوشه حمله خیل تان

هرآنکه ساجد امرید یح شد گشتند

بدان صفت که کشد گوسفند را قصاب

این نکته را هم بعرض یاران الهی برسانم که لقب سراج  
الشهداء \* از قلم مبارک مرکز میثاقی جل ثنائیه باعزاز د و نفر نازل شده  
یکن همان حاجی نصیر که شرحش نگاشته شد و دیگری مرحوم میرزا  
اسماعیل که در ملایر بشهادت رسید و شرح آن با اختصار از ایسن  
قرار است .

مرحوم میرزا اسماعیل خیاط کاشانی در ماه ربیع الثانی سال  
۱۳۲۱ هجری قمری در رهوف ضائیکه در ملایر واقع شد در زمان حکومت  
نیرالممالک بمقام رفیع شهادت رسید مرکز میثاقی جل ثنائیه او را  
بسراج الشهداء \* ملقب فرمودند در لوح مبارک نازل باعزاز میرزا  
عبدالحسین اردستانی این بیان مبارک نازل قوله الاحلی تفصیل  
شهادت سراج الشهداء \* آقا میرزا اسماعیل خیاط ملاحظه گردید  
از پیش زیارتی مختص آن شخص بزرگوار مرقوم شده بود یک نسخه  
از آن ارسال میشود تا آنکه تلاوت نمایند " انتهى .

زیارتنامه مزبور باین بیان مبارک شروع میشود " قوله الاحلی

( ۵ - واللله )

النور الساطع من النیر الاعظم یغشی مرقدك المنور ووجدت لك  
المطهریامن تمنی كاس الفدا \* حبا بالجمال الایهی و شرب رحیق

الوفا \* من كاس العطا \* وصعد روحه الى حديقه البقا \* محبوس  
اللقا \* المركز الاعلى وادراك المثل بين يدي ربه الغفور وتشرف  
بمشاهدة الجمال بعد كشف سبحات الجلال اشهد انك آمنت بم  
بريك الكريم واقبلت الى النبا \* العظيم وسمعت ندا \* مولاك الم  
الجليل . . . . . الخ .

و در خاتمه میفرماید قوله الاحلی " اثبات بریمان این زیارت  
نامه حضرت میرزا اسمعیل خیاط است باید احبا همیک در نهایت  
انقطاع وانجذاب والتهاب بنا را محبت الله از قبل عبد البهاء تلاو  
نمایند وعلیک التحیة والثنا "

((ع ع))

مرحوم میرزا اسمعیل خیاط کاشانی که در ملایر سکونت  
داشت و بیخیاطی مشغول بود پس از صعود مرحوم شاهزاده موزو  
ملایری حرم مشارالیه را بحباله نکاح خود درآورد و چند فرزند  
از او بوجود آمد که امروز به سراجی معروفند میرزا اسمعیل پس  
از تصدین با مراعات بحضور مبارک جمال قدم جل جلاله مشرف  
گشت و از دو ماه قبل از غروب شمس حقیقت تا دو ماه بعد از صعود  
مبارک در رازنی اقدس بود .

از جمله مطالبی که حکایت کرد \* این است که چون تب بر  
وجود مبارک جمال قدم مستولی گردید احبا همه محزون و دلخون

بودند روزی بصرف فضل اجازه تشریف با حباب داده شدند هم مشرف شدم دیدم هیكل مبارك در بستر تشریف دارند همه احباب که قلباً درخواست طواف حول هیكل مبارك را داشتند ایستاده بودند پس از لحظه چند بر حسب استدعای احباب اجازه طواف حول عرش اطهر داده شد من در حین طواف چون هیكل مبارك را بسا آن حال مرض مشاهده کردم بی اختیار اشک از چشمم سرازیر شد در آن وقت هیكل مبارك بمن اشاره فرمودند که نزدیک بروم من اطاعت کردم و نزدیک رفتم هیكل مبارك باد ستالی که در دست داشتند اشکهای مرایک فرمودند و اظهار عنایت کردند در آن حین بیاد نبوت اشعیای نبی و یوحنا ی حواری افتادم که مؤذنه داده اند خداوند خدا اشکها را پاک خواهد کرد بی اختیار بشکر و سپاس حق جل جلاله پرداختم که بوعده وفا فرمود . انتهى . ( نبوت اشعیای نبی در فصل بیست و پنجم آیه هشتم کتاب اشعیامذکور و نبوت یوحنا در مکاشفات باب بیست و یکم آیه چهارم مسطور است قوله ) خدا تراشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد . . . . . الخ مدفن جناب سراج الشهداء کاشانی در ملایراست .

یکی از حضار گفت درباره واقعه رشت که بیان فرمودید من هم واقعه را که سالها بعد از آن در رشت اتفاق افتاد بیاد دارم از جمله وقایعی که در رشت در سال ۱۳۲۱ هجری اتفاق افتاد



آن بود که مرحوم کربلایی هاشم قزوینی از احبای باوفادررشت وفات کرد و حاجی خمایی که منسوب بهخام از قرای رشت و از علمای متنفذ بود مانع از دفن او گردید مردم عوام هم هیجان کردند و کار سخت شد سپهسالار اعظم ولیخان دستور داد شبانه جسد آن مرحوم را فراشان درنیم فرسنگی شهربردند مدفون ساختند حاجی خمایی مردم را تحریک کرده و اشرار رفتند و جسد متصاعد الی الله را از قبر خارج کرده و آتش زدند و بر اثر این واقعه احبای الهی بعضی با اشاره سپهسالار اعظم از رشت کوچ کردند کربلایی هاشم مزبور برادر مرحوم میرزا باقر شاعر قزوینی متخلص به مسعود است که دارای اشعار بسیار است نسخه اشعار مسعود در بین احبای موجود است اشعار مسعود تماما در مواضع امریه و مدایح مظهر امر الهی است مشارالیه بامر مبارک بسیار متمسک بوده علیه غفران الله .

یکی از حضار فرمود جناب سمندر قزوینی در تاریخ خود شرح حال پدر خود جناب نبیل قزوینی را مرقوم داشته اند و من آنرا استنساخ کرده ام اگر میل احبای الهی باشد اجازه فرمایند تا آنرا که همراه دارم بخوانم زیرا شامل مطالب شنیدنی است . همه اظهار میل کردند و بعد از مختصر تنفسی شخص مزبور جزوه رایبه دست گرفته چنین خواند . خلاصه از تاریخ متصاعد الی الله

سمندر علیه رحمة الله در خصوص والد مرحوم مرفوعشان و بعضی  
الواح و آثار مبارکه از قلم اعلی و مرکز عهد و میثاق نیر آفاق روحی  
لا حیاة الفداء .

و این فصل دوم است که نوشته میشود در ذکروالد مرفوع  
حضرت نبیل اکبر علیه ۶۶۹ مالک القدر و برخی از حکایات  
محقق الوقوع برایشان و در عهد ایشان .

اولا مرفوع نبیل پسر مرحوم حاجی رسول پسر مرحوم حاجی  
رضاشه‌پور بخونینی بوده اند و از آثار مرحوم حاجی رضا طالب شاه  
یادگار و انسراویک حصار باقی است کاروانسرا را اولاد او فروخته اند  
در دست مردم است و حصار در دست اولاد و نواح و تبار است و اما  
حاجی رسول مردی تاجر بود و در او آخر عمرش تخمین ۲۲ سال در  
کربلای معلی مجاور بود و بیعتات و زیارت اشتغال داشته و مصارف  
آن سنین را والد مرحوم بروج و ریحان میفرستاده اند و در این  
سنین کثیره گوید و سفر باین ولایت آمده که دفعه آخرین این بند  
طافل بوده و ملاقات نموده و خدمتشان رسید و این مرد متزهده  
و عابدی بوده و از افراد شیخیه بود و با اینکه معاصر با جناب حاجی  
سید کاظم مرحوم صلوة الله علیه بود مراد نداشته ولیکن از قضا  
در زمان هائیکه حضرت رب اعلی جل ذکره و ثنائیه بکربلای معلی  
تشریف میبرده اند در اوقات زیارت کرارا مشرف بخدمت و چشم‌پوش

میشده اند و انوار جلال و جذبات جمال آن مظهر عز و الجلال در  
 آحیان زیارات و اوان مناجات و ابتهال در مرقد مطهر منور حضرت  
 امام حسین علیه الصلوة والسلام من الله الملك المتعال چنان  
 از قلب و فواد مرحوم حاجی رسول تجلی فرموده بود که بن هیچ  
 سابقه محض مشاهده این حالات و این صفات نیکو دلالات باخلا  
 صیمی مهم و یحیوب آن محبوب آقان متیم شده بودند و یا اینکه از  
 امری خبری بودند مع ذلك بآن همیکل مبارک خاضع و دستدار بودند  
 و بهرگونه فعل ایشان اجمالا اقرار داشتند شاهد این مقال اینکه  
 در سفر اخیر که بایران آمده بودند مرفوع والد از افراد پندگان  
 در بار حضرت اعلی جل شانہ شمرده میشدند و برادرشان در نرسد  
 پدر سعایت کرده و گفته بود که برادرم از فلان طائفه محسوب  
 است و پدر اظهار وحشت نموده که چرا باید چنین باشد بعد از  
 مقدمات وقتی که صحبت شده بود که صاحب این داعیه و رئیس  
 سلسله باییه کیست و اهل کجا و چکاره و چه اسم دارد بعد از ذکر  
 شدن اسم و شهر و نشان مذکور ساخته بود که این اسم و وصفی که شما  
 میگوئید مطابق این اسم سیدی تاجراعل شیراز معمم بکریلا  
 بزینارت آمدند و در وقت زیارت خدمت ایشان مکرر مشرف شده ام و  
 در این مدت مدید که در کریلا مجاور بودم و همه نوع و همه قسم  
 از اهل هر دیار زوار دیده ام چه از سادات و چه از علما و عرفا و

اقتاب واعیان و بزرگان و عامه و تجار بهیچ وجه چنین وجود مبارکی باین حالت و باین خضوع و باین جلالت ندیده ام اولگمان ندارم که ایشان ادعائی کرده باشند و اگر بر من معلوم شد که صاحب ندا و ادعا آن سید بزرگوار است او را دروغ گو نمیدانم و آن چهره و جبین جز بصدق مبین تکلم نمیفرماید . باری امثال این کلمات در تذکر آن بزرگوار یکمال حب و بی اختیار مذکور ساخته بودند .

واسم مرحوم والد محمد بوده از کمال امانت و تقوی و پرهیزگاری و اشتغال بعبادت و شب زنده داری علما واعیان و تجار لاهیجان لقب شیخ را باین جهات بر اسم ایشان افزودند باری مرفوع والد در ایام جوانی بعد از استماع علوم و حکم و زهد و تقوای محکم مرحوم شیخ اجل امجد شیخ احمد احسائی صلوات الله علیه خلوص و حب و ارادت پیدا نمود و از افراد ارادت کیشان ایشان مذکور شد و بعد از شیخ مرفوع اعلی الله مقامه بسید مرحوم علیه ۶۶۹ ارادت میورزیدند و بحسن عقیدت و صفای طویت در ساره ایشان میزیستند چنانچه اولاد ذکورشان نمیانداستند عا از جناب حاجی سید کاظم مرحوم نمودند و ایشان دعا نمودند این علیل راحق جل ذکره مرحمت و عطا فرمود و بنام مبارک سید مرحوم علیه ۶۶۹ بهمین مناسبت این بنده را نامیدند تا اینکه ظهور مبارک نقطه اولی جل ذکره ظاهر شد نمیدانم بجه تفصیل و بکدام واسطه

مرفوع نبیل اقبال بامر مبارک نمودند چه که اتفاق نیفتاد که در اوقات حضور بنده حکایت نمایند و اما با اکثر وجوه و اعیان و حروف نقطه جل ذکره معاشرت شان مسموع و مشاهد شده شد مثلا کسانی را که این بنده بخاطر ندانم ولیکن ملاقاتشان را با ایشان بشنیده ام جناب باب الباب و جناب وحید اکبر و جناب ملا جلیل و جناب آقامیرزا محمدعلی علیه ۶۶۹ از متقدمین و کسانی که صاحب نطق و بیان در امر نقطه بیان جل ذکره بوده اند و کذا که جمع می که خود این علیل بخاطر ندانم که در این بیت ملاقات نموده و — تشریف آورده اند جناب ملا یوسفعلی اردبیلی و جناب شیخ عظیم و جناب حاجی سیدعلی خال شهید و جناب دیان و جناب سیاح و جناب حاجی سلیمان خان علیه ۶۶۹ و غیر از اینها که اسامی مبارکشان درست بخاطر ندانم نیست خلاصه بهر وسیله که بود بشرف اقبال و ایمان فائز شده بودند و چون سنه تولد این علیل اتفاقا با سنه ظهور موافق بوده و در ۱۷ شهر محرم سنه ۱۲۶۰ تولد حقیر شده و حضراتی که عرض شد مثل خواب بخاطر ندانم و محل شرفیابی خود را در حضورشان نیز فراموش نکرده ام چه که طفل بودم و بعضی از آقایان مذکور تالفا مرا بغل می گرفتند و چون حب فطری و قلبی بوده اسامی مبارکشان یا صغرسن ملکه شده و — مرا حشمان فراموش نگشته است باری بعد از فوز بایمان مرحوم

ابوی کرارا بحضور مبارک حضرت اعلیٰ جل ذکره موفق بشرفیایی شده بودند از جمله در خود تبریز و در جبل ماکو و جهریق مشرف شده اند ( و در سفر ماکو لوحی از حضرت اعلیٰ جل ذکره بخط جناب مستطاب آقا سید حسین کاتب در جواب مسائلی بجهت ایشان مرحمت شده است و بعد از خطبه باین خطاب مستطاب عنایت ماب خطابشان فرموده اند " قوله جل شانہ " و بعد سلام الله عليك يا ايها المتعارج الى اوج الجلال والتمتع اعدالى قلل الجبال فى تلك الظلمات الصماء الدھماء العمياء اول مبدء الاحلال عند طلوع شمس الجلال ..... الخ )

و منجذب حالات و شیفته عنایات لانہایات بودند و بجزو بندگی و عبودیت بقدر استطاعت خود بتدگی میورزیدند و قرائت کلمات و آیات بیان رافرض میشمردند و در غربت و وطن مانوس بسہ کلمات بودند و از مذہب بیان مطلع تراز دیگران از امثال و اقرا ن بودند چنانچہ مخصوصا بغاظر دارم وقتی را کہ هنوز این علیل طفل بودم و فرق مابین خوب و بد نداده و از بیان اطلاع درست نداشته سخن در خصوص آیات اللہ بمیان آمد در حضورشان بنده ذکر کردم کہ نمیدانم فرق مابین آیات طلعة اعلیٰ جل ذکره و شانہ با آیات مرآت چه چیز است بکماں عقیدت از روی حقیقت بیان کردند کما آیات نقطہ اولی بمنزلہ مولی و آیات مرآت بمنزلہ عبد رقی است

چنانکه خود نقطه شمس حقیقت و مولی است و مرآت عبد رق و بنسده اوست و امثال این کلمات مکالمه شد و بواقع بعد از زیارت بیسان وقت در ابواب بیان ملاحظه شد که اصل جوهر مذاهب بیان همین است و حال اینکه آن زمان که این مذاکره شد ابد الامر مبارک ابهائی من دون حجاب مذکور نه و معلوم نبود مقصود اطلاق ایشان بود بر امر بیان .

باری از جمله حوادث و حکایات که برای والد مرفوع اتفاق افتاد این بود که خود حقیر از خود شان شنیدم و سایرین نیز مطلع و مذکور میساختند وقتی که حکایت قتل حاجی ملا تقی در قزوین اتفاق افتاده بود ایشان در تبریز بودند و اتفاقاً عازم قزوین در میانج میشوند که یکی از علما قزوین را بقتل رسانیده اند در زنجان معلوم میشود که مقتول کیست بخیال می افتند که شاید مردم فتنه جو تهمتی بنهند و سبب زحمت و گزند شوند باز خود همیشه مینمایند که تاریخ خروج من از تبریز در نزد جمعی از معارف و اعزّه معلوم است و استشهاد از آنها بوسائل رسائل بسی آسان باین خیال که بلکه تمیز در خلق باقی و تشخیص خواهد داد و رسیدگی خواهند نمود خلاصه بعد از ورود بقزوین هنوز سواره میان محلات میآمده اند که یکی از آشنایان رسمی ایشان بایشان بر میخورد و اظهار تحیرو تعجب و تحسّر از ورود در چنین وقت و

زمان مینماید و ایشان را از روی محبت مجبور ساخته پیاده از راهها کنارتر و خلوت تنمائی کند که بخانه بروید و من مال و احمان را میرسانم و باره از دیوار حصار شما هم بتازگی غراب شده از آنجا بخانه بروید ایشان هم قبول نموده از راههای کنار دیوار حصار بخانه تشریف میآورند و آن مرد هم اسباب سفراز درب خانه آورده بداد و مال را برد که بضا حبش بندند چه که بار گفته بودند بکه بدست و اما چون خود این بنده حقیر در آن وقت با این که صغیر بودم ولی مطالب را ملتفت بودم اولاً روی پدر را که در آن وقت صلاح ندیدند بنده ببینم ولی اسباب سفر را دیدم که مضبوط و ضابطه نمودند همین قدر از حالات مرحومه والده و سایر اهل خانه دانسته شد که والد آمده اند از سفر و اما بعد از ورود مرحوم والد بخانه بجای بهجت و سرور آه و ناله و حزن و اندوه بظهور رسید والده متحیر و مبہوت که این چه وقت آمدن است عمه مرحومه بی اختیار بسر و سینه میزد است که چرا در چنین وقتی آمده اید ایشان فرمودند میخواهید من همین قسم بالباس سفر نزد حکومت بروم و بنویسد به تبریز یوم خروج مرا از تبریز از جمعی از تجار معتبر عزیز که مسایه حجزه بوده اند و دریک سرا بوده ایم تحقیق نمایند حضرات صفا و والده و غیرهما عرض کرده بودند هیبت کار از تمیز و تشخیص گذشته و شمارا در سرد دفتر ثبت نموده اند و بجد تمام شمارا خاص و



عام می طالبند بطوریکه پراخوی شما با اینکه از افراد این امر مذکور نه بلکه بشما بهمیق سبب بغض دارد عرصه چنان تنگ شده که او در کمال خوف غیبت نمود و در زیر زمین مسکن گزیده است — خیزید که مجال درنگ و وقت نشستن نیست ایشان را رازنامه نمود بهخانه مشهدی یا قرصباغ که شود ختر عمه مزبوره بود و از آنجا بهخانه خود مان یک خانه فاصله بود و بردند وزیرزمینی در آنخانه بمصالحی چند سابقا صاحب خانه داشته که راه و روزن آن منحصر بود و بمیان اطان و تخته روی آن میاند اختند که آقامحمد رضای عمورابهمان جا منزل داده بودند خلاصه بآن محل برده ساعتی نکشید بود که جمعی فراشان بامیرغضب وسیدی که سید محسن نام داشت بدرب خانه آمدند و در ب خانه رایشدت گفتند در ب را باز نکردند نردبان از بیرون گذاشتند و جمع مذکور از بالای دیوار خانه با ویام خانه درآمدند و تفحص نمودند و اثری نیافتند و روانه شدند و در حین ورود آنها از بالای دیوار و پامها این بنده در صحن حیاط ایستاده و چون بید میلرزیدم و چون طفل بودم مهمل نظر و اعتنا نبودم و در محله هنگام مراجعت حضرات زنی از همسایه پانها گفته بود که ما دیدیم که ساعت قبل فلانی را یفلان خانه بردند فراشها و همراهان شان بهخانه معهود توجه نمودند و بودند عمه مرحومه میگفت وقتیکه بآنخانه ریختند من از شدت

اضطراب و کثرت انقلاب قلب زانوهایم بر زمین میرسید و باز خود داری نمودم برمیخواستم و با این جمع متکلم بودم که این جا چرا آمدند خلاصه بجد تمام آنخانه را هم جستجو نمودند چون خداوند عالم تقدیر فرموده بود پس بدر آن زیرزمین که در وسط اطاق بود نبردند زیرا که اطاق مفروش و روی در را هم گاهواره طفلی گذارده بودند بهر حال بعد از چند گاه که آن هنگامه اندکی آسوده شد بخاطر دارم که پدروالده در آنخانه مزبوره بحضور والد مشرف میشدم و بعد از چندی والد مرفوع به تبریز معاودت نمودند و قدری از قبیله ابریشم مال تجارت همراه داشتند بعد از ورود همه قسم مردم از تجار و آشنایان از اهل قزوین و تبریز و اصفهان و غیرهم که خصوصی داشتند دیدن میکردند از جمله وقتی هم در ضمن پرسشها از حالات بلاد کیفیت حاجی ملا تقی را می پرسیدند که چگونه بود و چگونه شد ایشان هم فرمودند که قاتل پیدا شد و اقرار نمود و مطلقا دخلی با اهل قزوین نداشت از اهل شیراز بود او را هم با جمع دیگر طهران بردند و امثال ذلك از آنچه واقع بوده چند کلمه بعنوان جواب گفته بودند بعد از یکی دو روز بفاصله روزی در حجره سرای حاجی میرحسین نشسته بودند که چند نفری پیدا میشوند و میپرسند حجره فلانکس قزوینی کدام است و از در حجره میگویند شما را جناب آقا میرزا احمد مجتهد خواسته است والد چون سابقه مراونه

نداشته اند میگویند شاید اشتباه کرده اید کسی دیگر را خواسته اند  
 میگویند مگر شما فلان کس نیستید میگویند چرا میگویند تو را خواسته اند  
 ایشان خیالشان پریشان میشود که آنها مجال فکر و خیال نمیدهند  
 میریزند از کمر و شالشان میگیرند و میکشند بعضی از مکارهای حماری  
 که از محال قزوین محسوب است شناسا بوده اند حمایتی مینمایند  
 که شاید ممانعت از بی حرمتی کنند که آن اشخاص آنها را هم میزنند  
 و مرحوم والد را در حالت افیت زدن میبرند چنانچه خودشان  
 فرمودند تخمین تا مرا بخانه مجتهد برسانند چهارصد پانصد توی  
 سری و شست گردن میزدند و قتیکه رسیدم نزد مجتهد گفتم اشهد ان  
 لا اله الا الله و اشهد ان محمدا (ص) رسول الله باری انسدك  
 جواب و سئوالی نمودند و امریزدن خوب مرا بردند در حیاط و بستند  
 و آدمهای مجتهد از سید و علمای مباشر خوب زدن بودند و بهیچ وجه  
 ملاحظه نمی نمودند و از زانوالی ناخن پای همه جا خوب میزدند  
 و واسر و فصل زمستان بود و مردم خارج از تماشاخانه هم بعضی  
 آب دهان می انداختند و برخی سنگ و سفال و امثال آن میپرانند  
 و جمعی بسنان لسان می آزرده و چون من ملاحظه نمودم که جمیع  
 اجمع برای نعیم جنان مرا عذاب کنند لهذا تضرع را بیفایده سر  
 دیدم و زمان درستم و صبر نمودم و قتیکه خیلی بی طاقت میشدم  
 چهار یا الله میگفتم و تا می توانستم در باطن از خدا و مظهر امر الله

و نقطه اولی جل شانہ نجات میطلبیدم و کار بجائی رسید که بعضی از ناخن ها شکسته و گسسته شد و وقتی چشم بیکی از ناخن پلا افتاد دیدم از پاکتده شده ولی هنوز بند است و از صدمات چوب مرقص مرا خنده گرفت و تبسم آمد و در این وقت داروغه ولایت راکه خواسته بودند حاضر شده بود و متوجه من بود خنده مرادیده تعجب کرد گفت تو را میکشند تو میخندی حایلی بروی من کشید فراشهای خود را امر کرد که چوب دست بگیرند و حضرات هاربین را - گفت پس است بمن بگذارید چوب راکه هر قدر باید زد میزنم خلاصه آدمهای مجتهد را کنار زده فراشهای خود را واداشت بچوب زدن و فراشهای داروغه بقاعده مرسوم چوب میزدند نسبت با حیان چوب زدن فراشهای مجتهد گویا راحت شد و آسوده گشتم و این دلالت بر شدت آنها دارند نه بر سستی اینها خلاصه گویا تخمین دوازده هزار چوب زدند و چون آن اوقات حکومت قبل تبریز معزول و رفته بود و حکومت جدید وارد نشده بود ولایت سپرده بهمان مجتهد و بعضی از بزرگان شهر بود که کلا اتباع او بودند و از جمله داروغه بهیچ وجه از رای او تخلف نمیتوانست کرد باری بداروغه سپردند و امر با خراج از بلد نمودند داروغه مرا بهر قسم بوده بمنزل خود برد از احوال و وطن و شغل و عمل پرسیدن گرفت و چون کلاه در سر نبود و بر ساد رفته بود گفتم شما بفرستید کلاهی برای من خریده بیاورند و حکیم

جراح حاضر نمود و بمعالجه پاها مشغول باشید و من از افراد پیلسه  
 و ران و تجار محسوب البته اجر شما ضایع نخواهد شد خلاصه مشغول  
 با اصلاحات شدید ولیکن فوق همه اینها ذکر اخراج از بلد بود که  
 ملاحظه میکردم بنظر چنین میآمد که هرگاه از این بلاد اخراج شویم  
 در بلد خود هم نمیتوانم کسب نمود بلکه هیچ جا و متحیر بودم و بحق  
 متوکل و از او چاره میخواستم بعضی از مشهریهام مطلع از حکایت  
 شده قلیل مراد میگردند و یکی از تجار بود که خیلی مایل بخروج  
 من بود چه که گمان میکرد که اگر من بروم ابریشم هائی که منسرا  
 آورد ام برای فروش باو خواهم تحویل داد او هم هر قسم از حیث  
 میل رانظر بضعف ما خواهد کرد لهذا مطلقا در چاره این کار اقدام  
 نمیکرد بلکه تحریر باخراج شدن مینمود و سخن از احتمال ضرر در  
 ماندن میراند و من ملتفت این نکته نیز بودم و چاره نداشتم و  
 متحر میزستم در این وقت حاجی سید مهدی نامی بود از مشهر  
 مشهریان که سابقا تجارت داشته بعد از شکست کارید لالی تجار  
 اشتغال داشت او نیز مرادت مینمود و از وضع کار و خیال و قیاس  
 مجتهد آگاه بود و استتگاف مرا از اخراج بلد شدن دانست گفت  
 تدبیری بنظر میسر شد اگر خدا بخواهد و موثر شود شده و الا چاره  
 دیگری بنظر نمیرسید خلاصه گفت جناب مستطاب حاجی میر محمد  
 حسین تاجراصفهانی که از اعظم و اعیان تجار محسوبند راضی

بحیف و میل حقون ناس نیستند و بقدر میسوریا س حقوق مردم را —  
 مینمایند و من واقع حال و کیفیت خیال مشهریها را بعرض ایشان  
 میرسانم شاید چاره نمایند خلاصه بعد از مرادیه ایشان داروغه  
 والد را خواسته بودند و امر نموده بودند که ایریشمها و اموا انشان  
 را از برای حاجی میرحسن بسرای خودشان که بسرای مبارکه  
 طباطبائی مشهور است انتقال دادند و با اینکه حجره خالی در  
 سرای ایشان یافت نمیشد بالا خانه در سرای مزبور بهر طور بود  
 خالی نموده ایشان رامع اموا محل دادند و حمایت نمودند تا  
 ایام عید نوروز و قتیکه با مجتهد ملاقات نموده بودند که در شفاعت  
 این فقره رانموده بودند و او هم قبول نموده پس از آن سالهای  
 بسیار سفر ای متعدد ده که مرحوم والد در تبریز تجارت و توقف  
 داشتند در مان سرای طباطبائی توقف و مسکن داشتند و مرحوم  
 حاجی میرمحمد حسین طباطبائی اصفهانی چون از ایشان جز  
 تقوی و امانت و برهیزکاری و اسلام و بزدیاری چیزی ندیده بودند  
 کمال احترام را منظور میداشتند چنانچه در اوقاتیکه خود این عبد  
 در او اخرد ر خدمت مرحوم والد طالب نراه در آنجا بود گاهی  
 اوقات هفته ای دو مرتبه گاهی کمتر و گاهی بیشتر تالفا و محبت  
 بمنزل و حجره والد مرحوم تشریف میآوردند و حال اینکه بسایر  
 حشرات تجار دیگر که شاید بحسب ما زیاد تر بودند نهایت سالی

یگمتر به بعنوان بازدید عید تشریف میبردند و یا خیر و شری دست میداد و لازم میشد میرفتند والا فلا خلاصه کمال ملاحظه را داشتند چه که سزاوار امید انستند .

باری بعد از چندی اتفاق افتاد بود و مرحوم والد بشرف حضور طلعة اعلی جل ذکره مشرف شده بودند و طلعة اعلی روح ما سوا ه فداه فرمودند شمار اجوب نزدند مراجوب زدند و والد میفرمودند که بعد از استماع این کلمه مبارکه که از جوهر مرحمت نازل شد گویا شد اید و صدقات مزبوره در مذان من احلی و الذ از هر شهید و حلوی گردید و تشکر این عنایت را همواره داشتند و یکمال خضوع شاگرد و حامد بودند .

و از جمله حوادث و وقایع که بر مرحوم والد واقع شده بود ه بعد از غروب شمس طلعت اعلی جل ذکره بوده است در فقسره تیراندازی و فتنه ارسطو\* که مرحوم والد در آن زمان نیز در تبریز در همان سرای مزبور تشریف داشتند و آقامیرزا محمد نامی از منسوبین در خدمتشان بخدمات مشغول بود روزی وقت عصر در نفر فرایش از جانب حکومت میآمدند بجزیره که ایشان را در ب خانه ببرند آقامیرزا محمد چائی بجهت آنها میریزد و خواهرش میکند که بنشینند و چائی بخورند و خود میرود بخانه سرکار آقای حاجی میرمحمد حسین مزبور حکایت را اظهار نمود از آدمهای ایشان همراه برداشته بسمت

حجره روانه میشود بین راه میبینند که فراشها جناب والد را میبرند خلاصه خواهی خواهی جناب حاجی ابوی رانمیگذارند فراشها بحکومت ببرند و از قضا همان شب را بعضی از اجزای حکومت در خانه حاجی میرمحمد حسین طاب نراه میهمان بوده اند جناب حاجی راهم نگاه میدارند در وقتی که مقتضی میشود جناب آقامیر محمد حسین عنوان صحبت را نمایند اجزای حکومت میگویند بسیار خوب مادر رفع رجوع این مطلب جهد خود را در خدمت شاهزاده مبذول میداریم هرگاه پذیرفته شد عین مراسم است و الا نمانی با ید داشته باشیم که حاجی را بماید هند سرکار آقا میفرمایند خود من ضمان میگویند زور ما بشما نمیرسد اما دشمنان دام عمره میگویند من ضمان باو هم جواب اول را میگویند لهذا میفرستند یکی از تجار اصفهان از همان سرمایه آورند ظاهر را همشیره زاده آقای میور بوده خلاصه او ضمانت مینماید و ایشان را وامیگذارند بعد را مختصر کلام که ۳۵ امیرال تعارف در جزو داده شد که اغمازی نمودند اجزای حکومت والحمد لله بخیری گذشته بود و جز این دو فقره امر عظیمی در امر مبارک برای مرحوم والد پیش نیامده لکن خدمات جزئی و بی اغایت نمودن و فرار از مالایطابق در حوادث خیره بسیار واقع شده تفصیل آنها جز تطویل ثمری ندارد.



ود یگر مرحوم والد در دارالسلام بغداد بحضور مبارک طلعت مبارک ابهی روح ما سواه وفداه مشرف شدند و مرآت رانیز ملاقات نمودند و در آن سفر لوح نأریه از مرآت همراه داشتند که از جمله مضمین آن این بود که هر که بگوید مرادیده است کافر است و هر که بگوید صوت مرا شنیده است مشرک و مراد مشرک بالله از این کلمات تحذیر بود که مباد کسی وقوف یابد و مطلع شود که او در دارالسلام است از غایت خوف نهایت ترس با اطمینان بمرحوم والدین همه تحذیر و تدبیر و تزویرات بکار برده بود محض مناسبت مقام اشاره و اشعاری شد و الله علی ما اقول شهیدا .

ود یگرا و خرایام مرحوم والد قصد زیارت و توقف دائمی در دارالسلام داشتند و همه نوح تدارکات دیده و دست و پای تجارت خود را از تبریز جمع کردند و بقزوین تشریف آوردند و خواستند به مراسلات قطاع شراکت با شریک خود نمایند میسر نشد و در اواخر از این علیل مشورت فرمودند که کرار نوشته ام بشریک خود که صورت حساب را بنویسد و عمل را رسیدگی نماید انجام نداده است و وقت مسافرت میگذرد حقیر عرض کردم چون در این وقت مرض چشم من شدت دارد چنانچه ملاحظه میفرمائید والا باذن شما میرقم کار را انجام میدادم حالا میترسم بسبب مسامحه او وقت سفر بیگذرد و زمستان بیاید لهذا خود سرکار عالی چند روز تشریف ببرید لاجان و بسا



نقطه عبودیت شماران اکر است و دیگر کاغذ جوف را بسید ابراهیم  
 نوشته ۱۲ اگر مصلحت دانستید بدید والا فلا و نوشته از خط  
 مبارک برای شما ارسال شد یکی مناجات و دیگر توفیق .  
 ( هـ والحبوب ) ( بخط مبارکست )

مستریحین بساطا حدیث و جالسین ساحت محبت و متکائین  
 وساید صمدانیت و ناظرین طلعت از لیت همه ران اکر سلام و بشمل  
 بخصوس اظهار مینمایم و زحمت میدهم که البته اهتمام فرمائید در  
 رساندن کتب که مشتری زیاد بهم رسیده است والرحمة عليك و علی  
 من معك فی افق البها \* . ( ۸۱۲۹۶ )

( هـ واللله ) ( بخط مبارکست )

در این وقت که سما \* قدرت الهی بقمر عظمت مؤین گشته  
 و عما \* قدس حضرت لایزال با نجم رفعت مطرز شده و سحاب  
 رافت از هویت غیب امطار مرحمت باریده و بحار غیرت در صد و رعایه  
 بامواج مکرمت تمهیج آمده این قلب افسرده حزن و این نفس  
 پژمرده غمین قلم حب برداشت که علم و دیر افزاد که شاید نسیمی  
 از شمال یمن جانان بوزد که بلکه از آن نسیم نسائم رحمت الهی  
 و نفایس عنایت ربانی بهیجان آید و بار بار محبت فائز گردیم که  
 شاید از زلال عذب تسنیم مشروب شویم و از طافی خمر تکریم مرزوق  
 آئیم کب ذلك تقدیر من الله العزیز المحبوب و بعد رسائل آن



معمدی سودالی

رجوع شود به صفحه ۲۴۸ و صفحه ۲۵۸



جناب واصل شد حمد خدا را که مشعر بر سلامتی مزاج عالی بود  
 انشاء الله همیشه در کمال راحت و خلوص باشید امور این ولایت  
 را رافع عرض خواهد نمود انشاء الله کثرات عوالم وجود که در لباس  
 حدیقه نفس محدودند فانی و هالک شوند تا طلعت باقی وجه  
 سرازیر واقع جمال بر آورد و وجه جلال کلشیئی هالک الاوجه از  
 خلف نقاب مستشرق و هویدا گردد قسم بخدا اگر همه امکان جمع  
 شوند در اقطار امرا لله بخوانند نفوذ کنند نتوانند و قادر نشوند آیه -  
 ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض را الی آخر بر  
 اصحاب تلاوت کنید اگر مستمع باشند والا ذرهم فی هویهم سئذ کسر  
 علیهم ما كانوا فیهِ ان یفرطون •

قسمتی از مناجات که در حق ایشان نازل شده (بخط مبارک

حضرت عبدالبهاء) • ( ( هو الله ) )

فسبحانک اللهم یا الهی هذا عبدک الذی طاف حرم جمالك  
 وزار بیت جلالک و کعبه ذابک و استرفع الی غیب الهیوة و العماء  
 و استعرج الی مکن القدس و القرب و البقاء حتی جلس بین یدیک و  
 سکن امام عینک و شرب عن بحور حبک و ذاق حلاوة و صلک و لقاءک •  
 الخ •••

( ( هو الله ) ) ( بخط مبارکست )

فسبحان الذی نزل الایات بالحق و یسبح له کل من فی

السّموات والأرض له الأمر والخلق يحيى ويميت ويبدؤ ملكوت كلشئى  
 وانه كان على بساطا القدس فى عرش الزوج مستويا وما من آله  
 الا وهب الملك على من يشاء من خلقه ويدبر امر كلشئى فى  
 الكتاب ويفصل الايات بالحق وانه كان على الامر فى اعلى البقاء  
 مقتدرا قل ان الذين هم كفروا بعد الذى آمنوا وظهر فى صدرهم  
 غل من عبد الله اولئك ما لهم من نصيب فى هذا الكاس وارجعهم  
 الى مقرالذى كان فى انفس المشركين مشتهرا قل اناسترنا امرنا فى  
 سما الغيب وماشهدنا احد النلقى عليه من آيات التى كانت عن  
 هوا القدس منتزلا وان يسمع الذين هم يمشون فى سبيل انفسهم  
 يجعلون اصابعهم فى آذانهم لئلا يسمعون سخام الفردوس عن  
 لحن الذى كان فى حجب القدس مستترا . ( ۱۵۲ )

(( واللّه العلى الاعلى )) ( بخط مبارکست )

قد حضرين يدى العبد ما ارسلت من سما حبك وارسلته  
 الى مقرالذى انت اردته ونسئل الله بان يقبل عنك ما ظهر منسك  
 ويرفعك الى رفرف القرب الذى كان فى اللوح عليا جناب ميرزا  
 محمد تفصيل امور راعرض ميكند ويرجميع احباب تكبير برسائيد . ب

۰۱۰ هـ

در لوح مبارک خطاب بجناب سمند دربارہ صعود جناب

شیخ محمد نبیل میفرمایند .

اهوالمحبوب جناب میرزا محمد وارد شد و ذکر عروج حمامه  
 معنویرا از خاکدان ترابی برضوان الهی نمود نهایت هم و غم و  
 حزن و اندوه روی نمود و لکن چون از گلخن فانی بفضای جانفزای  
 گلشن باقی شتافت و از ممکن ظلمانی بمان عنایت الهی ارتقا  
 جست و از خاکدان ترابی بوطن اصلی ربانی پرواز نمود و از مکان  
 تحدید بلامکان توحید و اصل گشت لهذا باید لوح قلب را از حزن  
 و اندوه پاک و منزّه نمائید و معرّوه الوثقای الطاف غیبی متمسک گردید  
 و انشاء الله در ظل مکرمات الهی تربیت شوید و از جام رحمت مکنونه  
 حضرت نامتناهی بنوشید و السلام .

در لوح دیگر در حق آن جناب میفرمایند . (انانذ کرفیهند ا  
 المقام ایاک الذی صعدا الی الرفیق الاعلی امرامن لدی الله رب  
 الارباب انا طهرناه من کوثر العفو والغفران و ادخلناه فی مقام  
 عجزت عن ذکره الا قلام البها \* من لذنا علیه و علی الذین ذکروه  
 بما نطق به القلم الاعلی فی هذا المقام الرفیع قد اخذته نسائم  
 العناية و الاطاب من کس الجهات هذامن فضل الله مالک الرقاب  
 در لوح مبارک حضرت عبد البها \* خطاب بجناب آقا میرزا -  
 اطراز الله سمندری میفرمایند .

آن خاندان را عبد البها \* منسوب بخویش دانند و جمیع افراد  
 رابندگان صادقان جمال ابهی می شمارد عبودیت آن عائله درآینده



ظاهراً آشکار میشود جمیع اینها از برکت خلوص جد محترم و پسر  
بزرگوار است و ما اخذتہم فی امر اللہ لئلا یل ثبتوا علی الصراط  
المستقیم ثبوت الشجرة التي اصلها ثابت فی الارض و فرعها فی  
السما ء لا تنزل من شدة الريح ولو كانت قواصف تقلم اعجاز  
نخل لیس لها ثبوت و استقرار انتهى .

و نیز حضرت اعلیٰ عز اسمہ الاعز الاعلیٰ در لوح جواب سئوال  
متعددہ جناب حاج شیخ محمد قزوینی معروف بہ نبیل پدر جناب  
سمندر و شیخ محمد علی نبیل کہ خود را در اسلا مبول مسموم نمود  
راجع بحضرت طاہرہ میفرمایند و ان ماسئلت من اختلاف الناس  
فی حق الطاہرة ان مجمل القول علی الكل ان یصمتوا فی شأنها  
وانها ورقہ آمنت بریہا و ان الحجة علی الكل والذی جعل اللہ  
حجة علی و علی الكل و لیس لاحد فرض اخذ الحکم الامن عند من  
جعل اللہ فی یدیه حجة وانها لما ترقت فی معارف آل اللہ  
فلا ینبغی للمو من جحدہا و لا اذا ما وانہا لم تحکم الا بما فتمصل  
فی الكتاب . . . . . انتهى .

در این وقت محفل بیایان رسید و حاضرین برخاستند و قرار  
اجتماع بہفتہ بعد موکول شد .

یکی از حضار کہ جوانی پرشور و با استعداد بود در ضمن راه  
از ناطق محفل پرسید کہ آیا در بارہ محمد احمد متمہدی سودانی

که ذکرش در محفل امروز گذشت و در لوح مبارک نیز اشاره باوشسه است اطلاعاتی دارید؟ من چون دیدم وقت محفل منقضی شده در آن جا سئوالی نکردم.

ناطق گفت شرح حال محمد احمد در تواریخ مسطور است و جرجی زیدان هم داستان او را در کتاب مخصوص بنام متمدی سودانی نگاشته است من چند ی پیش در مجله الهلال مقاله ای از جرجی زیدان دیدم که شامل مطالب مهمه بود و در ضمن مختصری از حالات سودانی هم نقل کرده است آن مقاله را چون مهم بود بفارسی ترجمه کردم اینک که بمنزل میروم شما بامن تشریف بیاورید تا نسخه آن مقاله را بشما بدهم در جریان آید هفته مطالعه کنید در روز جمعه با خود بیاورید و بمن مسترد نمائید جوان خوشحال شد و پس از دریافت مقاله بمنزل خود رفت و آن مقاله را مطالعه کرد و بینهایت از مطالعه آن مسرور شد و صورت آن ترجمه از این قرار است.

لم یزوں یا لیلًا \* علا امره و سنا ذکره

امثال این بیان مبارک که در لوح سلطان ایران از قلم حضرت سبحان نازل شده در الواح مبارکه بسیار و تشعیرات مختلفه ذکر شده است. من مدتها در این خصوص فکر میکردم که چگونه میشود یلا و مصیبت سبب پیشرفت و تقدم گردد بدیهی است

از جنبه ایمانی در این خصوص بهیچوجه شکی نداشتیم ولی میخواستیم بدانیم آیا این مسئله که بلا و گرفتاری سبب پیشرفت است جنبه علمی و طبیعی هم دارد یا صرف متکی بر جنبه روحانیست است چندی قبل یکی از مقالات مندرجه در یکی از شماره های سال هفتم مجله الهلال قدیم بقلم مرحوم جرجی زیدان برخوردیم که در ذیل عنوان ( بواسطه فشار و مقاومت قوای مکتونه آشکار میشود نوشته شده بود این مقاله زیاد در خصوص اثبات این مطلب که بلا سبب پیشرفت است از نقطه نظر علمی و طبیعی بمن کمک کرد اینک آنرا برای تشریح مطالب مزبور در این مجموعه بفارسی ترجمه میکنم و مینگارم و بیادگار میگذارم تا احبای الهی چون این اثر مشاهده فرمایند در باره من دعا کنند و غفران خدا را در باره روح من از جمال قدم جل جلاله مسئلت فرمایند .

### اینک آن مقاله

در میان بحث های مختلفه شیرین و جاذب ترین بحث ها مسئله تطبیق قواعد ادبیه بر قوانین و نوامیس طبیعیست . . . . .  
 اکنون بمن گوش کنید و آنچه را میگویم درست بخاطر بسپارید .  
 یکی از اسرار طبیعی آنستکه در ماده قوه واحد موجود است که از تنوعات مختلفه آن قوه واحد قوای طبیعی مختلفه از قبیل جاذبیت و حرارت و نور و کهربا و مغناطیس حاصل میشود . . .

این قوای طبیعی که ذکر شد تنوعات و تفاوتها مختلفه قوه واحده هستند که در ماد مکنون است .

ساده ترین راهی که میتوان بوسیله آن مکنونات مزبوره را آشکار کرد فشار و مالش و عبارت دیگر مقاومت است اگر تحت تاثیر طبیعی یک قطعه آهن نظر کنیم نه حرارتی در او من بینیم و نه انوری و نه مغناطیسی در آن مشاهده میکنیم و بطوری بنظر میسرسد که فاقد جمیع این صفات است حال اگر این قطعه آهن تاریک و سرد را با چکش بکوبیم و یا با سوهان بسائیم خواهیم دید که نور آبی اثر کویدن و سائیدن گرم و داغ میشود و اگر فشار بر آن شدیدتر باشد نورانیت پیدا میکند و برقی میزند . پس در این قطعه آهن در حرارت و نور مکنون بود و اگر مقاومتی در میان نماید و فشار و مضیبتی بآن آهن نرسید حرارت و نوریکه در آن مکنون بود نمیتواند بیرون آید و آشکارا نمیشد و این فضل و منقبت برای قطعه آهن مسجل نیگشت شاید همه شما سنگ چخماق را دیده اید که چون قطعه آهنی بآن بزنند بر اثر این مقاومت برق از آن میجهد و آتش از آن بر میافروزند این حرارت در آن مکنون بود و بواسطه فشار و تضاد فضیلت مکنونه در او بروز کرد و آشکار گردید . مردم پیش از آنکه کبریت اختراع شود هر وقت میخواستند آتش برافروزند با همان سنگ چخماق بود که در سوخته داین جای داشت . بدینجهت است که

.....

.....

.....

از حیث مقدار در بین چرخان و چوب کبریت فرق و امتیاز موجود است و لکن کیفیت هر دو یکی است یعنی پیدایش جرقه آتش در هر دو مبنی بر یک قانون است منتها مقدار یکی بیش از دیگری است چه چوب کبریت هم بواسطه کشیدن آن بچوب قوطی آتش میگیرد جز اینکه چون در سرچوب کبریت مقداری فوسفور موجود است و فسفر زود مشتعل میشود زودتر آتش میگیرد و مختصر مقاومتی برای اشتعال آن کافی است ولی این مقدار مقاومت البته برای چرخان که فاقد فوسفور است کافی نیست و مقدار بیشتری لازم دارد تا مشتعل شود. پس فرق بین آن دو و چنانچه گفتیم از جهت مقدار است نه از جهت کیفیت. جاذبیت نیز بر اثر مقاومت آشکار میشود اگر یک قطعه کهریا یا مووم ترمز یا شیشه را بقطعه پارچه پشمی بمالیم فوراً گرم و داغ میشود و در این حال میتواند اشیا را ریز و کوچک را بخود جذب کند و بجانب خود بکشد و اگر بقوت مالش بیفزائیم برق تولید میشود و امروز هم قسمت اعظم برقی در دنیا بوسیله مقاومت آلات کهربائی بدست میآید ملاحظه فرمودید که حرارت و کهریا در اجسام مزبوره مکنون بود و بواسطه مالش و مقاومت ظاهر و آشکار گردید و اگر مواد مزبوره تحمل مصیبت مقاومت و مالش را نداشت هرگز حرارت و کهریا مکنون آشکار نمیشد و این فضیلت آنان همانطور مستور و پنهان میماند و ما نمیتوانستیم از آن قوای مکنونه استفاده کنیم و

برای انجام مقاصد خود آنها را بکار ببریم . اثر مقاومت مادی به ظهور قوای مکتونه در ماده بود که بدون مقاومت ظهور قوای مزبوره ممکن نبود .

در مقاومت ادبیه نیز عین این اثر و نتیجه موجود است ممکن است یکتفر دارای ذکاوت و شوهر و همت و اقدام باشد و لکن چون مقاومتی پیش نیامده باشد همه آن فضائل در وجود او مکتون باشد و انسان خیال کند که او به هیچوجه دارای فضیلت و مزیتسی نیست و بنظر کودکان و بیمصرفان برسد ولی همین شخص چون در میدان حیات دچار مشکلات شود و مقاومتهای شدید برای او پیش آید و او را با آنها تصادم کند و بمبارزه پردازد در چنین وقتی قوای مزبوره که در وجود او مکتون بود آشکارا شود و فضائل و مواهب مستوره در ذاتش واضح و پدیدار گردد و اگر این مقاومتها برای او پیش نیامد تا آخر حیات بیمصرف و بلید بنظر میرسید و از فضائل و مواهب مکتونه اثر هم خود او و هم دیگران بی خبر بودند در میان افراد جامعه آن کسی که مقاومتش در میدان زندگانی بیشتر و شدیدتر باشد تاثیرش در جامعه بیشتر است .

از تواریخ گذشته و حال شواهد بسیاری برای اثبات این معنی در بین نوابخ رجال میتوان بدست آورد . مقدم بر همه این نوابخ رسولان الهی و پیغمبران و شارعین ادیان و پیروان فداکار و

جانفشان آنان هستند . رنج و زحمت و بلايا و مصائبی که از ناحیه مخالفین بشارعین اديان و بیروانشان متوجه میشود سبب پیشرفت امر و اعلا<sup>۶</sup> کلمه و تقدم مقاصد و ترقی نام و شهرت و بزرگواری آنان میگردد . اگر مخالفت مخالفین نبود و آن نفوس مهمه مورد افترا و اذیت و رنج مخالفین قرار نمیگرفتند و بحال خود وا گذاشته میشدند به هیچ وجه تقدم و پیشرفتی برای منظر آنان و ارتفاع مقامشان حاصل نمیشد و بهمدیة موفقیتی که در سایه مخالفت اعدا و مقاومت ندیبیشان شد موفق نمیشدند . رنج و مقاسات حواریون حضرت مسیح برای اثبات این مطلب بزرگترین نمونه است این نفوس مقدسه در نگاه تبشیر مردم انواع مصائب و یلیات را تحمل کردند و جان خود را اکثری در راه خدا دادند و از این راه بود که بزرگواری آنان ظاهر و فضائل مکتونه در وجودشان با آتشکار گردید .

گاه میشود که مقاومت و تحمل فشار و مصائب سبب میشود که امت و جامعه ضعیف و مغلوبی بهیجان میآید و برای خلاصی خود قیام میکند و با استقلال میرسد . ملاحظه فرمائید مردم امریکا چون در چنگال ظلم و عدوان انگلیس خود را گرفتار دیدند و وقتی که در زیر فشار بیوغ ستم آنان خویش را اسیر و گرفتار مشاهده کردند برای خلاصی خود اقدام نمودند و قوای مکتونه و استعدادات فائضه مستوره در آن بهیجان آمد و ظاهر و آشکار شد و در نتیجه با انگلیسها

بمباریه و جزک بر خاستند و از ظل فرمانروائی آنان خود را خلاصی کردند و امثال این وقایع بسیار است .

چه بسیار از نوایع رجال و سیاستمداران بزرگ که در آغاز حال گمنام و بی اثر و ثمر میزیستند و بر اثر پیش آمد واقعه مجبور بمقاومت شدند و در نتیجه استعداد و مواهب مکنونه آنان بعرصه شهود قدس گذاشت و باعلی درجات سیاست و حکومت و فرمانروائی رسیدند و جمعی از مردم جهان را باطاعت خود در آوردند و حتی بتأسیس سلطنت و پادشاهی موفق شدند .

از نمونه های کامل این مسئله یکی محمد علی پاشا خدیو مصر است . مشارالیه در آغاز حال باجمعی از رجال دربار عثمانی بمصر آمد تا بحکم باب عالی فرانسویها را از آنجا اخراج نماید چون بمصر رسید بخاطرش گذشت که خوب است اقدام برای تشکیل دولتی نماید که حکومت در نسلش سالیان دراز باقی ماند و ضمناً آبادی آن حدود واحیا<sup>۱</sup> مراسم مهمه آن سرزمین پردازد وقتی که محمد علی در مراتب نظام ترقی کرد و بتدریج برتبه (سرششم) رسید و فرمانده فوج چهار هزار نفر نظامی شد خود را در نهایت درجه ترقی میدید و خیلی خوشحال بود که بچنین رتبه رسیده و اگر وقایع بعدی اتفاق نیافتاد و او مجبور بمقاومت نمیشد تا آخر عمر در همان رتبه باقی میماند و ترقی دیگری برای او بظهور نمی رسید



و بالا اقل بیکی در مرتبه بالاتر ترقی میگرد و لکن تقدیر برای او -  
اسبایی فراهم آورد تا آنچه در استعداد او مکنون بود بظهور  
رسید و عالیترین درجات نائل شد . خسرو پاشا در آن ایام والی  
مصر بود خسرو پاشا کسی بود که بعد از خروج فرانسویها از مصر  
ممالیک را از مصر بیرون کرد ممالیک بصعید مصر پناهنده شدند  
خسرو پاشا باطنا از باب عالی ماموریت داشت که جمیع ممالیک  
را اعدام کند و برای این منظور جمعی از رجال و افراد خود را مأموریت  
داد محمد علی پاشا که آنوقت فرمانده چهار هزار نفر نظامی آلبانی  
بود از طرف خسرو پاشای مزبور مامور شد که با رجال مزبور مساعدت  
کند و ممالیک را جمیعا اعدام نمایند پیش از آنکه محمد علی و فوج -  
او بمساعدت افراد مأمورین روانه شوند افراد مزبور بممالیک حمله ور  
شده ولی شکست سختی خوردند و بمقصود نائل نیامدند سرکرد  
افراد مأمور این مطلب را بخسرو پاشا گزارش داد و تقصیر را متوجه  
محمد علی نمود و گفت چون او دید بمساعدت ما آمد ناچار ما مغلوب  
شدیم خسرو پاشا که باطنا نسبت به محمد علی بغض و عداوت داشت  
موقع را برای انتقام مختتم شمرد و وعظمت گماشت که محمد علی را بی خبر  
و غفلة بقتل برساند و از این جهت بمحمد علی پیغام فرستاد که نیمه  
شب برای مشورت در امر مهمی بقلعه حکومتی بروید محمد علی که این  
پیغام را شنید بشبیه افتاد و دانست که خسرو پاشا خیال دارد او

را از بین بردارد لهذا سخت بخرم و غضب درآمد و خواست انتقام خود را از خسرو پاشا بستاند و چاره برای اجرای منظور خود جز این ندید که بممالیک پیوند دهد ریاطن با آنان بنای مخابرات را نهاد و ریاطن حال مقصودش آن بود که بدینوسیله خسرو پاشا را از کار برکنار کند و خود زمام حکومت مصر را بدست بگیرد و بمساعدت ممالیک باین منظور فائق آمد و بالاخره خدیو مصر شد بشرحی که در تاریخ حیاتش مسطور است .

این موهبت و شجاعت که در وجود او مکتون و مستور بهسیبند بواسطه مقاومت یا بعرضه ظهور گذاشت و اگر این وقایع شدیده رخ نمیداد البته قوای مکتونه در وجود محمد علی هرگز ظاهر نمیشد و نهایت ترقی درجات او همان بود که فرمانده چهار هزار یاده هزار نظامی باشد و پس .

نمونه بارز دیگری در این موضوع لوتر موسس مذہب پروتستان است که بمذہب انجیلی معروفست قیام لوتر در اوائل قرن شانزدهم میلادی از بزرگترین نهضت های اصلاحی اروپا محسوبست پاپ لئون دهم چون بمخالفت لوتر قیام کرد او را از گیمه منصب روحانی محروم کرد و اتباعش را تکفیر و او را بیدین شمرد و هرچه در قوه داشت برای از بین بردن بکار برد . همه اینها سبب شد که لوتر در کنار خود پیشرفت سریع نماید و موفقیتی شایسته بدست آورد و آنچه را که

باید در طی قرن‌ها بدست آورد در ضمن چند سال بدست آورد و —  
 نهضت لوتر و مخالفت پاپ سبب شد که بین کاتولیک و پروتستان  
 تصادم شدید حاصل گردد علی‌هذا طرفین در مقابل یکدیگر صرف  
 آرائی کردند و کاتولیک ۱۵ برای حفظ اساس و حیثیت خود دست  
 با اقداماتی زدند و جمیع متعده تشکیل دادند که پشتیبان —  
 کاتولیک باشند و از جمله این مجامع یکی جمعیت رزویت ها بودند  
 که مبدء امور عجیبه مهیبه شدند . باری مقاومت لوتر سبب بروز  
 استعداد مکنون او شد و گرنه تا آخر عمر جز کشیشی حقیر بیش نبود  
 و در نهایت گمنامی عمر خود را بسر میبرد و در نهایت گمنامی میبرد .  
 دیگر از مصادیق بارزه این موضوع محمد احمد سودانسی  
 است که مدعی مهدویت گردید و فتوحات عجیبه نائل آمد و شهرت  
 و جلالتی عظیم یافت و این همه موفقیت که برای او حاصل گردید  
 در بر تو مخالفت و مقاومت حکومت مصر با او بود اگر حکومت مصر با  
 محمد احمد مزبور مقاومت نمی‌کرد و او را بحال خود وامیگذاشت هرگز  
 بعشری از اعشار این شهرت و جلالت و فتح و غلبه که رسید نمی‌رسید  
 و نهایت درجه ترقی او اگر او را بحال خود می‌گذاشتند این بود  
 که یکی از شیوخ طریقت محسوب شود و جمعی با او ارادت ورزند  
 و در ردیف شیخ سنوسی در مغرب و شیخ مرغنی در سودان محسوب  
 بود و لکن مقاومت و مواجهه با مخالفت و تحمل بلایا و پیشامد و قایع

مهمه خطیره سبب شد محمد احمد سودانی سودان را فتح نمود  
و بر آن نواحی تسلط یافت و سپس بفکر افتاد که مصر و عراق و شام را -  
نیز مسخر کند و ضمیمه قلمرو حکومت خویش نماید و بآن درجه از عظمت  
و سیطره و شهرت برسد که رسید \*

این مرد چنانچه از مطالعه تاریخ حیاتش آشکارا است در  
آغاز حال هرگز خودش خیال نمیکرد که روزی باین مقام برسد و در  
اول کار غرضش تعبد و زهد و ترک دنیا بود هرگز خیال نمیکرد روزی  
بیاید که مدعی مهدویت شود و آن همه فتوحات عظیمه بنماید تمام  
این مقامات و اقدامات و فتوحاتش در بر تو مقاومت و تحمل بلا یا  
و مواجهه با اخطار و مخالفت مخالفینش بود و اول و همه رفتار استانش  
محمد شریف علت بروز مقاومتش گردید و شرح این داستان از این  
قرار است که محمد احمد سودانی در آغاز حال و جوانی بفکر زهد  
و تعبد بود و برای وصول بحقیقت و کسب روحانیت بخدمت جمعی از  
مشایخ طریقت مشرف شد و بالاخره در حلقه مریدان شیخ محمد  
شریف که شیخ طریقه سلمانیه بودند درآمد و روز و شب بدعا و نیاز و  
زهد و عبادت بسر میبرد و بسیار خوش رفتار و نیکو محضر بود و تمام  
مریدان شیخ او را دوست میداشتند پس از مدتی که مطابق معمول  
شیوخ طریقت شیخ محمد شریف به محمد احمد را اعتماد داد  
و محمد احمد با او عهد بست بجزیره ابا \* ماورای خرطوم رفت و

عهدده دارنظم و نسق حلقه مخصوصی شد که از فروغ وحلقات  
منشعبه از حلقه شیخ شریف محسوب بود روزی یکی از مریدان که  
میخواست فرزند خود را مطابق سنت شریعت ختنه نماید مجلس  
جشنی بپا داشت و جمعی از اهل طریقت را دعوت کرد و  
وحسب المعمول حاضرین مجلس برقص و غنا و انجام مراسم سماع  
پرداختند زیرا معتقدند که سماع ورقص از جمله عبادات محسوب و  
خداوند بواسطه این عمل گناه بندگان خود را میآمرزد محمد احمد  
چون این رفتار از آنان بدید نهی شدید نمود حاضرین گفتند که  
تو چگونه توانی نهی از سماع ورقص نمائی در صورتیکه حضرت شیخ  
شریف بنفسه ما را اجازت اجرای این مراسم داده است محمد احمد  
گفت آنچه را شریعت الله جایز نمرده شیخ شریف چگونه تواند  
بدان اجازت دهد؟ جمعی این سخن محمد احمد را بسمع شیخ  
محمد شریف رسانیدند شیخ شریف محمد احمد را احضار کرد محمد  
احمد بانهایت خضوع و خشوع بنزد شیخ شریف رفت و از گدشته  
عذر خواست و از گستاخی خود عفو شیخ را درخواست کرد و بی اندازه  
اظهار فروتنی و خضوع در نزد استاد نمود و لکن شیخ محمد شریف  
اعتنائی بخضوع و معذرت خواهی های مکرر او نکرد و بندامت و  
پشیمانی و اظهار عجز و نیازش قدر و قیمتی نداده محمد احمد چندین  
مرتبه با وجود معذرت خواهی و اظهار بندامت چون خود را بسا



اخبار بشیخ شریف رسید از عاقبت کار ترسید و از کرده خود پشیمان  
 گردید و نفسی را نزد محمد احمد فرستاد تا رخصت خاطر او را جنب  
 نماید و عفو و صفح خود را با او پیغام داد که تو را بخشیدم و از قصورت  
 درگذشتم اینک بنزد من باز آ تا با هم ملاقات کنیم محمد احمد چون  
 این بدید دانست که شیخ شریف از اوسخت ترسیده است و از این  
 غلبه و ظفر که نصیبش شده بود بی اندازه لذت برد و پیشخصی که  
 پیغام شیخ شریف را برای او آورد و بود گفت برو بشیخ شریف بگو  
 شایسته مقام چون شما شیخ محترمی نیست که با در نقلاوت ماننسد  
 من معاشرت کند و مراد را محضر خود راه دهد ( محمد احمد اعتنائی  
 بشیخ شریف نکرد و این مسئله در سرتاسر سودان پیچید و شهرتسی  
 عظیم از این راه نصیب محمد احمد گردید این اولین مقاومتی بود که  
 برای محمد احمد پیش آمد و استعداد باطنی او را بروز داد و تند ریج  
 کارش بالا گرفت تا یاد عای مهدویت برخاست و رسید به مقامی که رسید  
 و حصول این همه موفقیت و ذکاوت و عجز و کیاست او بر اثر مقاومت  
 بود و اگر مراحل شدید و تحمل مصائب و مقاومتهای عثیفه برای او -  
 پیش نمی آمد هرگز باین درجه از شهرت و موفقیت نمیرسید و با المال  
 یکی از مریدان خلقه شیخ شریف محسوب و در ردیف سایر مردم -  
 گننام و بی استعداد بشمار رفته بود هرروزه نمونه های چندی از این  
 قبیل را برای خود و دوستان و همسایگان خود می بینیم و بصحت

این مسئله ما را بیش از پیش مطمئن میسازد .

یک نکته دیگر که باید تذکره داد این است که همانطور که مقاومت و فشار و تعداد سبب بر وز استعداد و مواهب مختلویه در افراد انسان است همین طور هم سبب ظهور و آشکار شدن بی عرضگی و عدم صلاحیت و عدم استقامت مدعیان است برخی از مواد ملاحظه میفرمائید که مانند شیشه تاب و توان مقاومت ندارند و در اول ضربت در هم شکسته شده محو و نابود میشوند و سفال مثلا اگر بجیزی بر خورد کند از هم میپاشد و بهیچوجه نور و حرارتی از آن ظهور نمیکنند در عالم انسان هم همینطور است بدنش مردم چون در فشار و سختی میافتند و بمقاومتی دچار میشوند ضعف آنان فوراً آشکار میشود و — حقارت و ذلتشان پدیدار میگردد و معلوم میشود که بکلی فاقد هر قسم موهبت و استعداد هستند .

مقاومت سبب میشود که نفوس دارای استعداد مکنون بدرجه نبوغ و کمال میرسند و نفوس ضعیف و ناتوان بر اثر مقاومت و فشار از بین رفته میمیرند در اینجا است که مدعی صادق از کاذب متمیز داده میشود چه بسا نفوسی که بکارهای مهمی اقدام کردند و چون با مشکلاتی مواجه شدند و بمقاومت دچار گشتند از یاد آمدند و زحمتهای آنها همگی بیاد رفت فی المثل تعایشی وارث تخت و تاج مهدویه سود انیه چون مردی ضعیف بود و تدبیر و سیاست کامل



وافی نداشت در مقابل مقاومت حکومت مصریه بکلی از یاد رآمسد  
 ارکان سلطنتش فروریخت و بنیاد حکومتش متزلزل گشت جمیع مردم  
 را در هر رتبه و مقامی که هستند بقدر مقام هر يك میتوان مضمحل  
 همین قانون کلی طبیعی دانست مقاومت و فشار بمنزله محسوس  
 است که حقیقتاً فردی را میتوان با آن تشخیص داد اگر دارای  
 مواهب خفیه الهیه باشد در اثر فشار و مقاومت ظاهر و آشکار میگردد  
 و اگر فاقد مناقب و فضائل باطنی باشد در اول وجه در هم شکسته  
 و ازین میروند فشار و تصادم در آهمن حرارت ایجاد میکند و سفال را  
 در هم میشکند و از بین میبرد . حکمت الهائی را که خالق قدیر در  
 خلق خود مراعات فرموده باعث حیرت عقول و سرگردانی ادراکات  
 است . ( مقاله پیاپی رسید )

اینکه گوئیم پس از این شرح و تفصیل که مرقوم گردید سر  
 بیان مبارک که فرموده اند لم یزل بالیلا<sup>۱</sup> علامه بخوبی واضح  
 و آشکار گردید و وجه علمی و طبیعی آن نیز بوضوح پیوست  
 خداوند بلا و مصیبت و رنج و محن و اسارت و کربت و زندان و قتل  
 و غارت و تاراج را سبب و علت پیشرفت امر خود قرار داده تا بدینوسیله  
 که جنبه طبیعی و علمی آن مشهود گردید مدعیان صادق مواهب  
 و فضائل غیبیه الهیه خود را ظاهر و آشکار کنند و مدعیان کاذب هم  
 بهمین وسیله بعینه در هم شکسته و زائل و محو و فانی گردند اینک

میگویند آب برای پیروان موسی آب و برای فرعونیان خون بود از سبک  
جهت اشاره بهمین مطالب است مقاومت و تضاد برای آهن فی المثل  
نعمت برای سفال و کلوخ بی بنیاد نعمت و عذاب است .  
میفرمایند ( بلائی عنایتی ظاهره نار و نعمة و باطنه نور و رحمة )  
( کلمات مکنونه ) اما از آن جهت نار و نعمت است که سبب حصول  
گرفتاری و درد ورنج و انواع عذاب است و اما از این جهت که همین بلا  
و مصیبت سبب بروز فضائل و مواهب مکنونه و علت اثبات ادعای مدعی  
صادق و رسوائی و زوال مدعیان کاذب و نفوس ضعیفه بی عرضه  
است عین رحمت و نورانیت است اگرچنین نبود یعنی اگر مقاومت و  
بلا را خدا سبب بروز استعدادات مکنونه قرار نمیداد مدعیان  
کاذب و نفوس ضعیفه را نیز میدان جولان و خود نمائی مهیا بود ولی  
چون کاذبان و ضعیفان را تاب مقاومت نیست در اول و اوله تضاد با  
مشکلات از یای در میآیند ولی نفوس عالیه مستعدده را بلا عین نعمت  
و عنایت است زیرا سبب حصول مواهب مکنونه در حقیقت آنهاست  
حکمت بالغه الهیه را ملاحظه فرمائید که چه مطالبی را سبب حصول  
عزت ارباب استعداد و علت تحقق ذلت و حقارت نفوس ضعیفه و  
مدعیان بی مایه و یایه قرار گرفته است نفس مقاومت سبب حصول  
موفقیت تامه برای مدعیان صادق است زیرا اگر مخالفت و مقاومت  
دشمنان و مخالفین نبود رگر امرالهی بسرعت پیشرفت نمینمود از

این روح جمال قدم در لوح مبارک میفرمایند ( ان الاعوان من كل  
 معرض منادی لهذا الامر ) و حضرت عبدالبهاء میفرمایند ( منكران  
 منادیان امرند ) عجب حکمت بالغه ؟ تا مدعی کاذب نتواند بهیچ  
 وجه خود را بصرف ادعا در ردیف مدعی صادق قرار دهد و نفوس  
 ضعیفه نتوانند خود را در جرگه نفوس با استعداد مردم دارای —  
 مواهب غیبیه در آورند . عجب محکی را خداوند بحکمت سابقه خود  
 تعیین فرموده است . که ضعیف و ناپایدار و کاذب جرئت نمیکند  
 که با وجود این محک لب بادعای بیجا بگشاید و اگر هم جسارت  
 کند و لب بادعا بگشاید تند باد مقاومت و سیل بلا و مصیبت که محک  
 الهی است او را بیک طرفه العین از یاد آورده در هم میشکند آری  
 طلای خالص در آتش رخ بر میافروزد و مغشوش رسوا میشود و سیاه  
 و افسرده و مخمود میگردد و ضعف و عدم استعداد و کذبش بر عالمیان  
 واضح و مدلل میگردد .

بفرموده مبارک در لوح سلطان . قد جعل الله الیلاء —  
 غادیه لهذه الدسکرة الخضراء و ذبالة لمصباحه الذی به اشرفت  
 الارض او السماء والسلام

## مقصود

احبای الهی بتدریج تشریف آوردند یکی از حضار فرمود در هفته قبل در ضمن اشعاری که از مرحوم عندلیب خوانده شد این مصراع بود " بسوخت جان سمندر بر پخت اشک خلیل " مقصود از خلیل و سمندر کیست یکی از یاران الهی در جواب سائل مزبور فرمود .

مقصود از سمندر مرحوم شیخ محمد کاظم قزوینی پسر جناب شیخ محمد نبیل است که شرح حالش در هفته قبل تلاوت شد و مقصود از خلیل مرحوم حاجی محمد ابراهیم قزوینی است که از احبای قزوین بوده و از لسان عظمت جمال قدم جل جلاله بلقب خلیل ملقب شده است لوح مبارک نازل از قلم اعلی در جواب سؤال خلیل مزبور از اینها " و سایر سئوالاتش باعزاز او نازل شده است شرح حال جناب سمندر و الواح مبارکه را که از قلم مبارک جمال قدم جل جلاله و کلک اطهر حضرت عبیدالیه \* جل ثنائیه نازل شده جناب میرزا طراز الله سمندری پسر مرحوم سمندر

قزوینی بدرخواست این عبد لطفاً از روی اسناد و مدارك موجوده جمع آوری فرمودند مجموعه نفیسه ای فراهم شده است اگر مایل باشید آن رساله و مجموعه تاریخی را برای شما بخواهم احباً بشنیدن آن اظهار میل و اشتیاق کردند ناطق مزبور جزوه را بدست گرفته چنین خواند .

( شرح حال جناب آقا شیخ کاظم سمندر )

جناب آقا شیخ محمد کاظم سمندر فرزند ارشد جناب آقا شیخ محمد نبیل در ۱۷ شهر محرم سنه ۱۲۶۰ قمری در شهر قزوین متولد شده و نظریار ادبی که والد بزرگوارشان نسبت به حضرت سید کاظم رشتی داشته اند ایشانرا کاظم نامیدند و خود جناب سمندر در شرح حال والد خود چنین مرقوم داشته اند .

( و بعد از شیخ مرفوع اعلی الله مقامه بسید مرحوم علیه بها ء الله ارادت میورزیدند و بحسن عقیدت و صفای طوینت در باره ایشان میزیستند چنانچه اولاد ذکورشان نمیانداستدعا از جناب حاجی سید کاظم مرحوم نمودند و ایشان دعا نمودند این علیل را - حق جل ذکره مرحمت و عطا فرموده و بنام مبارک سید مرحوم علیه بها ء الله بهمین مناسبت این بند را نامیدند )

در ایامی که والد ماجدشان در تبریز حجره داشتند و سفر بانجا تشریف برده و نزد جناب ملا علی اکبر اردستانی که در آن



جناب سمندر قزوینی واحبای قزوین



موقع در آن شهر به تبلیغ و تعلیم مشغول بود ندمت دو سال پس  
 ابتلای برمد چشم به تحصیل مشغول گردیده و چندی در لاهور ایچان  
 که حجره تجارت شریک والد ایشان آقامرتضی قلی بود تشریف برده  
 و سپس در تبریز بمد اوای چشم برداختند و برای آنکه از زیارت الواح  
 و آثار مبارکه حضرت اعلیٰ حفظ نصیب وافر برده باشند بتحصیل  
 صرف و نحو مشغول گردیده و سعی کامل میدول داشتند و باتفاق  
 جناب ملا علی اکبر اردستانی بقزوین معاودت نموده و طولی نکشید  
 که صعود پدر بزرگوارشان جناب نبیل در سال ۱۲۷۸ هجری  
 واقع و کفالت و سرپرستی امور مادی و معنوی عائله و برادرشان آقا  
 شیخ محمد علی نبیل بن نبیل که در آن موقع پیش ازده سالگی  
 داشتند بعهده کفایت ایشان واگذار شد در حالیکه سن ایشان  
 قریب به بیست و سه سال بود جمال قدر جل جلاله در لوح مبارک راجع  
 بصعود والد ایشان میفرمایند \*

انانذ کرفهذ المقام ایاک اللہ صعدالی الرفیق الاعلیٰ  
 امرامن لدی اللہ رب الارباب اناطہرناہ من کوثر العفو والغفران  
 وادخلناہ فی مقام عجزت عن ذکرہ الا قلام البہاء من لدنا علیہ وعلی  
 الذین ذکروہ بمانطق بہ القلم الاعلیٰ فیہذ المقام الرفیع قد اخذتہ  
 نسائم العنایة و الالطاف من کل الجهات ہذا من فضل الہ مالک  
 الرقاب \*



لذا این شخص فیور با نهایت همت و شجاعت بخدمت پرداخته  
 و خود را جهت دفاع از مغرین و منکرین حاضر و مهیا نمودند و آنچه  
 از آثار و الواح مبارک از سما<sup>۴</sup> فضل و عنایت عطا میشد در محافل  
 احبا تلاو و مطالب آنرا تشریح و بیان مینمودند و بهترین احببا  
 میبود اختند و بالاخص رابطه مکاتبه با جمیع نقاط و مراکز امریسه و  
 کسب اخبار از عابرین و مبلغین و عرض عرایش لازمه بحضور مبارک در  
 عهد همت ایشان بود مخصوصا وقتیکه یحیی از ان شمس حقیقت  
 منحرف و یالقا<sup>۵</sup> شبهاست پرداخت رساله در سن ۲۳ سالگی در سنه  
 ۱۲۸۳ بلسان عربی در رد اعتراضات و حل شبهاست او تحریر و  
 بحضور مبارک تقدیم داشته مورد قبول واقع گردید و عنایات لاتحصی  
 درباره ایشان در الواح مبارک نازل گردیده از جمله در رساله  
 مبارک که در جواب علیه محمد سراج نازل شده میفرمایند "ابن  
 نبیل مرفوع در اثبات امر الله بما لقی الله علی فواده الواحی  
 نوشته در ابتدا باین آیه که از سما<sup>۶</sup> مشیت ظهور قبلم نازل شده  
 استدلال نموده قوله عزذکره "قل اللهم انک انت الهمان الی  
 لا همین لتوتین الالوهیه من تشا<sup>۷</sup> و تنزعن الالوهیه عن تشا<sup>۸</sup> . .  
 الخ" تا اینکه میفرمایند "و کاش اهل بیان در آیه مبارکه که ابن  
 نبیل ذکر نموده تفکر نمایند انتهی .  
 و نیز در لوح مبارک خطاب بجناب سمندر درباره رساله

مزبور میفرمایند "وقد حضر بين يدي العرش منك كتاب ثم بعده كتاب ووجدناهما مطهران اشاره كل ذي اشارة ومقد ساعن دلالة كل ذي دلالة ومنزه عن ذكره ونى وكذلك ينبغي لك و — للذينهم بعثوا بارادة من لذنا وروح من عندنا كذلك كنا مبعثين اخذيد القدرة كتابك وتوجه اليه طرف الله ربك فضلا من عنده عليك لتكون من الشاكرين وامرنا الذي كان حاضرا لدى العرش بان يقرئه فلما قرء \* سطع منه رايحة القدس التي هب عن شطر قلبك وكذلك نعلم من نشأ \* ونلهم من نشأ \* من عبادنا المقربين ونيز در لوحى میفرمایند "واستد لاليه جناب ابن نبيل رسيد لذا لوحى پارسی از سما \* عز نازل وارسال شد ابلاغ فرمایند .

پس از وصول رساله مزبور بحضور مبارک و صدور الواح و — اظهار عنایات والطاق لالتحصی از آن ببعد آن جناب بلقب سمندر ملقب وبخطاب یا سمندری مخاطب گشتند و پانهیلیا است اشتیاق عارفانه وعاشقانه کمر خدمت رامحکم بستند و در ظهور حواد وآلام وبروز امتحان وافتتان بنحوی صبور وشکور بود که غالبا خفیا در محل خلوتی برآز و نیاز پرداخته اشک میریخت در لوحى نسبت بایشان میفرمایند "یا اسم جود عليك بهائی نامه جناب سمندر علیه بها \* الله ملاحظه شد طوبی له ولقلمه ولمن یحبسه لوجهی از قبل وبعد آنچه در اثبات کلمة الله از قلم او جاری شده

لدى المظلوم مقبول قد نطق بالحق يشهد بذلك لسان عظمى و  
من معى فى ملكوتى ويطوف حولى نسل الله ان يحفظه عن  
الظالمين والمعتدين انه هو القوى القدير "

و در مقام ديگر ميفرمايند " يا اسم جود فى الحقيقه جناب سنيدي  
عليه بهائى بمنظر اكبر ناظر ند و برخدمت قائم حرارت محبتش را  
حجيات حايل نشود و سيجات اثر آنرا منع نمايد اگر طالب صادقى  
از اماكن بعيدة دست فرادارد يعنى اثرش را يابد عبد حاضر  
مطالبش را عرض نمود و يشرف اصفا \* و جواب هر دو فائز سبحان  
من ينطق ويسمع ويجيب و سبحان من او قد فى الافئدة والقلوب ما  
اجتذبها الى الحق علام الغيوب انتهى "

استدلاليه مرحوم سمند در اثبات امر الله ورد من رد على  
مورد عنايت گرديد و اجر جزيل دارا بود زيرا در لوح سلمان جمال  
قدم جل ثنائيه ميفرمايند " قوالذى ينطق حينئذ فى كل شئ يانه  
لا اله الا هو كه اگر نفسى در رد من رد على الله كلمه مرقوم دارد -  
مقامى با و عنايت شود كه جميع اهل ملا \* على حسرت آن مقام  
برند و جميع اقلام ممكنات از ذكر آن مقام عاجز و السن كائنات از  
وصفش قاصر چه كه هر نفسى اليوم براين امرا قدس ارفع ارفع مستقيم  
شود مقابل است باكل من فى السموات و الارض و كان الله على  
ذلك شهيد و عليم انتهى .

در سال ۱۲۹۰ هـ جری قمری باتفاق جناب حاجی نصیر قزوینی برای کارهای تجارتی وتشرف باستان مبارک عزیمت نموده و پس از انجام امور در اسلامبول بحضور مشرف گردیده و مدت دو ماه متجاوز بقیس لقا نائل ویا صفا ۶ ند افائز ونعمات وترنمات بس ربانیه رابسمع جان شنیده و عظمت و قدرت الهیه راببصر وجدان مشاهده نمودند و سپس مراجعت نموده در طی طریق در هر نقطه و مکان راملاقات و به بشارات الهیه مستبشر و در قلوب مستعدده بذر معرفت ومحبت پاشیده جناب حاجی نصیر را در تجارتخانه رشت خود گذاردند که ایشان بافرزند خود آقاعلی ارباب امور تجارتی را اداره وضمناً بخدمات مهمه امریه و تربیت نفوس پردازند و خود بوطان اصلی شهر قزوین مراجعت کردند و دوستان آن مدینه از زیارت ایشان واستماع بشارات شوری دیگر یافته و ایشان با فرج و سروری زائد الوصف در ضمن اشتغال با امور تجارت بخدمات تبلیغیه و هدایت نفوس قائم وحسب الامر مبارک بانقاط امریه بمکاتبه ومبالغه اخبار وبشارات امریه پرداختند و خصوصاً باجناب آقا سید حسن سلطان المشهدا ۶ رابطه مکاتبه داشته و پس از وقوع حادثه حائله شهادت آن حضرت و برادر بزرگوارش جناب آقا سید حسین محبوب المشهدا ۶ در اصفهان در لوحی خطاب بایشان میفرمایند

یا سمند ر لعمرک قد تجد دت مصیبه محمد رسول الله فی

الجنة العليا ووزية البتول العذراء \* في المقام الاعلى وهى تسمع  
وتقول تبا لكم ياملاء الفرقان قد فعلتم ما فعلتموه من قبل اين حسنى  
واين حسينى بينوا ولا تكونوا من المدبرين هل حسنى كان خائنا  
فيكم ام اكل اموالكم ام سفك دمائكم ان انصفوا ياقوم ولا تكونوا من  
الكاذبين ان اذكروا ياملاء الفرقان باى جرم قتلتم حسينى فى  
ارض الصاد لعمري يا ايها الناظرالى وجهى قد كسرت السفينة  
وعقرت الناقة بما اكتسبت ايدى الظالمين قد رجح حديد  
الطاف ولكن القوم فى حجاب ميين اناسترنا شان اسمى الحسن  
لضعف العباد فلما ارتقى بجناحين الروح الى الرفيق الاعلى  
ذكرنا بعض ما اعطاه الله بفضل من عنده انه لهوا لفضائل الكرم  
ثم اعلم لما ظهر اثر فى العالم سوف يظهر سلطان من لدى الله  
المقدر القدير \*

ونيز در لوح مبارك ديگر خطاب بجناب سمند رميفرمايند \*  
تفكر يا سمندرى فى صبرى بعد قدرتى واصطبارى بعد  
اقتدارى وصمتى بعد نفوذ كلمتى المهينة على العالمين لو اردنا  
اخذنا الذين ظلموا فى ظواهر الظاهر بعيد من العباد او ملاءكة  
من المقربين انا نعمل بما تقتضيه الحكمة التى جعلنا سراجا  
لخلقى واهل مملكتى ان ريك لهو العليم الحكيم فسوف ناخذ  
الذين ظلموا كما اخذنا هم من قبل ان ريك لهو الحاكم على

مایرید \*

هنوز این نائره خاموش نشده بود که حادثه گرفتاری عده  
 از احباب در سال ۱۳۰۰ واقع و در حوادث مزبور که آتش فتنه در  
 سراسر ایران سرایت کرده بود در رشت جناب حاج نصیر و آقا علی  
 اریاب نجل جلیل ایشان دستگیر و اسیر گند و زنجیر شدند و حجره  
 جناب سمندر در رشت که بواسطه این دو وجود بزرگوار دایر بود  
 بسته و مهر و موم نمودند و چندی نگذشت که جناب حاجی نصیر  
 شریعت شهادت نوشید و فرزند ایشان جناب آقا علی مدتی در  
 حبس باقی و سپس بوسائلی رهایی یافته در همان حجره پدر با  
 اخوی دیگر خود آقامیرزا فضل الله زمام امور تجارت را بدست  
 گرفته بنهایت صداقت و امانت و حسن شهرت در میان مردم موسس  
 میزیستند. در سال ۱۳۰۷ خیر حادثه صعود جناب حاجی  
 شیخ محمد علی نبیل ابن نبیل که تنها برادر ایشان بود و سالها  
 در اسلالمبول متوقف و مشغول تجارت اشتغال داشتند رسید ایشان  
 یکدفعه خود را در دریا غرق نموده و نجات یافته بودند ولی در این  
 دفعه خود را مسموم نمود و بجهان باقی شتافتند این خیر جانگداز  
 سمند را قرین احزان و آلام بیشتر نمود راجع باین حادثه  
 در لوح مبارک خطاب بایشان میفرمایند \*

قل یا سمندر مالک القدر کان ان یمشی فی المنظر الاکبر

متفكرافى اسرارالقدراندا ارتفع النداء من الشطرالايمان من  
الافق الاعلى ياملا الارض والسما هذا يوم فيه قصد نهراالوقاء  
بحرالعطاء والنور مشرق الظهور وهذا يوم فيه ينادى الطور  
ويقول افرحوا قوم بما اشرق نورالانقطاع من افق الابداع وظهر  
ماكان مستورا عن العيون والابصارثم ارتفع ندا آخراندا اسمعنا  
ان رضوان الفردوس الاعلى يبشر رضوان الجنة العليا ويقول  
ياطلعات الغرف الحمراء وياقاصرات الطرف فى قباب العظمة ولد  
الكبرياء زين ياكلكن با الحرر النورا وروسكن با كليل من  
الياقوته الرطبة الحمراء ثم استعدن للاستقبال بما سعد الروح  
الالطف الاقدس الانور الارفع الاعلى من اعلى مقام مدينة العشاق  
ويتوجهه واقباله تعطر الوجود من الغيب والشهوات الى قوله  
تعالى "كذلك ماج بحرالبيان فى ذكرمن يسمى بمحمد قبل على  
فى اللوح المقدس الابهى لعمرى به سطع نور الامرو سمرت  
نسمة الفضل ونادى روح الامرامام وجهه هذا الذى ماتقبض  
عهد الله وميثاقه وهذا الذى شهد باستقامة لسان اله الابهى  
فى الافق الاعلى قد شهدت الذرات باقباله وتوجهه وانفاقه  
ماغندهوله فى سبيل الله المقتدر العزيز الوهاب .....

"چون حضرت مرفوع در وصيت نامه اينكلمه را ذكر نمود .....

"سبحان الله غالبا من نفسى ذكر موت شنود حزن واقسر دگى وى را

روی نماید و این کمترین عباد از ذکر سرور و مفکرش مبرور و روفی  
 مقام آخرا گرچه از مردم دوستان محزون و دشمنان سرور شوند  
 ولی چون خود سرورم دوستان هم سرور باشند .

جناب آقا شیخ محمد علی بعد از سنوات عدیده که در -  
 اسلامبول متوقف و مشغول تجارت مشغول بودند و یک دفعه خود را -  
 در دریا غرق ولی نجات یافته بودند در این سال بارخ اقدس  
 احضار و شرف لقا فائز گردیده و حسب الامر مبارک عازم سفر بایران  
 و ملاقات عائله و اقربای خویش گردیدند و بعد از صدور اجازه مرخصی  
 تاکید فرمودند در حرکت بایران سرعت نمایند در اسلامبول ناگزیر  
 چند روزی برای رفتن و رفتن بقیه امور تجارتنی خود توقف نموده و کم کم  
 بدلول انجامید تا آنکه منجر بخودکشی ایشان گردید ( در رساله  
 ابن نئب بقلم مبارک راجع بهمین موضوع بیاناتی نازل گردیده )

در چنین حالی حادثه دیگر رخ داد و آن فوت ضلع اولیه  
 جناب سمندر والده آقا میرزا عید الحسین بود که احزان را تجدید  
 و تولید مشکلات و زحماتی در امور جاریه زندگانی ایشان نمود در  
 این حال مصمم بر تشریف باستان مبارک گردیده و قبل از حرکت  
 مجلسی از نفوس مهمه احبا ترتیب داده و ساندجیه خانم دختر  
 متصاعد الی الله جماب آقا شیخ محمد علی برادر خود را برای آقل  
 میرزا عبد الحسین فرزند ارشدشان خطبه نکاح طبق مراسم امری



خواند هونیز دختر خود ذکریه خانم رابزوجیت جناب آقا شیخ احمد  
 فرزند جناب آقا شیخ محمد علی برادر زاده شان در آوردند  
 وبعد از انجام این امور حجره تجارت را با آقا میرزا عبد الحسین  
 سپرده در سال ۱۳۰۸ با تفتان جناب ملا علی ملقب بمعلم عازم  
 کوی دوست و کعبه مقصود گردیدند و مدت پنجاه این سفر بطول  
 انجامید که دو ماه از آنرا بفیض لقا و زیارت فائز بوده سپس حسب  
 مبارک با تفتان حضرت ورقا \* شهید و آقا میرزا عزیز الله خان و حضرت  
 روح الله شهید بایران مراجعت نمود و امور تجارتی را بعهده  
 جناب آقا میرزا عبد الحسین واگذار و خود یکسره بخدمات روحانیه  
 و مکاتبه بانفوس و مراکز امریه و تبلیغ و صحبت با طالبین و تدریس  
 جوانان احیا مشغول گردیدند .

در رساله شی که جناب سمندر در شرح حال متقدمین  
 مرقوم داشته راجع باین مسافرت مینویسند ( و در سال ۱۳۰۸ بیه  
 مصاحبت ایشان ملا علی معلم از راه اسلامبول واسکندریه مسافرت  
 نموده در عکا بحضور مبارک مشرف شدیم و پس از توقف دو ماه مرخص  
 فرمودند در مراجعت حضرت ورقا \* شهید و دوا بنشان علیهم ۱۶۹  
 و جناب حاجی ملا محمد خوانساری که از علما و مجتهدین بودند  
 تارشت و قزوین همسفر بودند .

پس از گذشتن یکسال از تاریخ مراجعت نظر بعد اگراتی که

قبلا وبعدا در ساحت اقدس پيمان آمده و مطرح شده بود و اجازه  
 صادر گشته بود قرار شد ايشان سببه خود مسماة به نوريه راکه  
 بعدا بامبارك ثريا ناميده شد باتفاق جناب آقا ميرزا طراز الله  
 سمندري و جده ايشان محترمه صاحب خانم بارسي اقدس اعزام  
 دارند ولي طولي نكشيد كه صاحب خانم مريضه شده و بعد از يانزد  
 روز بملكوٓت الهى صعود نمودند ( پس از صعود صاحب خانم  
 زيارتنامه از قلم مبارك جمان قدم جن جلاله نازل شده كه در جزو  
 الواح مبارك كه بعدا نقل ميشود موجود است ) لذا محترمه حاجر  
 خانم مشيره عيال خود را همراه آنان نموده در اول ربيع الاول  
 سنه ۱۳۰۹ هجري روانه داشتند .

پس از حركت آنها لوح مبارك از ساحت اقدس رسيد كه  
 ميفرمايند " ياسمندر عليك بها \* الله و عنايته نسل الله تبارك  
 و تعالی ان يفتح على وجودكم ابواب فضله و عطاءه و يوفقكم على  
 اعلاء كلمته و يحرسكم بسلطانه و يحفظكم بجنود حكمته و بيانه انه  
 والقوى الغالب القدير و آنچه در باره امانت جناب عبد حاضر لدی  
 العرش عرض نموده اين ايام حكمت اقتضای حركت ننموده و نمينمايد  
 " الى آخريانه الاحلى " مقصود از كلمه امانت همان ثريا صبيبه  
 جناب سمندراست . چنند در اين لوح مبارك اجازه حركت  
 نميفرمايند ولي نظر باینكه آنعده حركت نموده و از حد ايران خارج

شده بودند مراجعتشان میسر نگردیده و بتشرف آستان مقدس -  
 نائل میگردد و حسب الامر مبارك نام نوریه به ثریا تبدیل و بنام  
 میرزا ضیا ء الله نامزد فرمودند و این لوح مبارك بافتخار جناب  
 سفدرنازل گردید .

"هوالمقتدر علی مايشا ء الله الحمد فائز شدی بآنچه که  
 سبب فرح ملا ء اعلی و جنت علیا بوده طوبی لعملك بما فاز بالقبول  
 لدی الله المهیمین القیوم قل لك الحمد یا الهی بما ایدتنی و  
 علی عمل تضرع مند عرف رضائك استلک یا مذل ب الاحزان باسمک  
 المقدس عن الامکان ان تقدری ولا ولیائك ما تفرح به القلوب انک  
 انت المقتدر العزیز المحبوب "

چند ماهی نگذشت که در ماه ذی قعدة سال ۱۳۰۹ هجری  
 صعود مبارك حضرت بها ء الله جل اسمه الاعلی واقع و قلسوب  
 مستظلمین در ظل عنایت و مكرمت آن هیكل مكرم قرین احزان بیپایان  
 گردید ولی طلوع آن شمس حقیقت از افق مرکز عهد و پیمان سبب  
 التیام قلوب حسرت زدگان گردیده و بشکروثنای الهی بود اختنند  
 با این حال چون مواعیدی نسبت به سنه شداد ( ۱۳۰۹ ) فرمود  
 بودند تدریجا آثا رنقص ظاهر و علم مغایرت و مخالفت بلند گردید  
 برادران بیوفائی نموده و گرد باد فتنه و فساد از هرسو بریان نمودند  
 ولكن قوت میثاق و قدرت نیر آفاق چنان اساسش محکم و متین بود

که مخالفین مرتیسه ئی برای قطع آن شجرالهی بلند نمودند خود را متلاشی و از اصل شجره مقطوع نمودند ۰۰۰۰۰۰ و چون میرزا غیاث الله نیز بدسته ناقصین پیوست ثریا صبیبه سمندر نیسز تبعیت از شوهر نمود و سبب تاثرات شدید و آنشخص بزرگوار گردید ولی چهار سال پیشتر نگذشت که قرین مذکور فوت کرد و صبیبه مذکوره مکاتیبی به پدر حاکی از جزع و فزع و بیقراری خود نوشت در این وقت در سال ۱۳۱۵ با اینکه از حضور مبارک حضرت عبدالبها<sup>ع</sup> اجازه تشریف صادر و مهیای عزیمت گردیده بودند ناگاه دستخطی پامنه ای حضرت ورقه علیا رسید مفاد اینکه حسب<sup>لا</sup> حضرت عبدالبها<sup>ع</sup> مینویسیم فعلا در توجه و حرکت بساحت اقدس توقف نماید و سکون اختیار کنید ارض اقدس در سر منقلب است بعدا اجازه داده میشود معلوم است این محرومیت چه تاثیری در افتده ایشان و همراهان نمود ولی در برابر اراده الهی تسلیم و اظهار داشتند الامر بیدالله

لذا عزم حرکت ایشان بدل یا قامت گردید و چون جناب آقا میرزا طراز الله فرزند ارجمند ایشان که در آن زمان بیست و یک ساله بودند از پدر بزرگوار تقاضا نمودند حالا که تشریف شما موقوف گردیده اجازه دهند ایشان برای آوردن همشیره باره<sup>م</sup> مقصود حرکت نمایند و باین جهت بامشورت اعضای محفل روحانی قزوین

که همه بالاتفاق این نظر را تصویب نمودند ایشان را باتفاق آقا میرزا اسد الله یزدی صباح که بعد از درسنه ۱۳۲۱ در واقع یزد بمرحله شهادت رسید رهسپار کوی مقصود داشتند و آنها در بیروت بوسیله جناب آقا محمد مصطفی بغدادی و اذن حضور طالب نموده و پس از صدور اجازه بشرف زیارت هیکل مبارک مرکز عهد و میثاق نائل و مدت اقامت چهار ماه و ده روز بطول انجامید ولی مرکز نقی مانع از ملاقات همشیره با ایشان گردید . و حضرت عبدالبهاء<sup>ع</sup> ایشان فرمودند که " جناب سمندر را میطلبم مطمئن باش حال او را قنقش در جمیع بلاد ایران پراکنده شده و وجود ایشان در قزوین مانند کنده است اجوبه مرقوم میدارند و حراست مستضعفین مینمایند نتایج توقفتشان عظیم است بعد ایشان را — مخصوصا خواهم خواست " لذا در اوائل سال ۱۳۱۷ هجری قمری لوح مبارک دلیل یافتن جناب سمندر نازل و ایشانرا احضار فرمودند  
( (حوالای بهی ) )

" ای سمندر بر سر زینار موقده الهیه آنچه مرقوم گشته مضمون معانی جانپور بود و مال سلسال خوشگوار سراج ابتهاج برافروخت و آتش اشتیان روشن کرد زیرا کلمات آیات شوق بود و عبارات اشارات احتراق و فراق لهذا احرام کعبه مقصود برینند و قصد طواف مطاف ملا<sup>ع</sup> اعلی کن چون بارش مقصود رسیدی حکمت عدم موفقیت در —

سنه ما غيبه رامشاده خواهی نمود و حیران خواهی گشت که این چه لطف و انعامی بود و این چه فضل و احسانی که زیارت معلوق بچنین ایامی گشت و کذ لك يجزى الله المحسنين و يقدر لهم كل خير في ملكوت الغيب والشهود و انه بعباده الثابتين لرؤف رحيم والحمد لله رب العالمين . (ع ۴)

پس از زیارت لوح مبارك و صدور اذن و اجازه تشریف جناب سمندر با اتفاق ضلع محترمه معصومه خانم و فرزندشان غلامعلی که در الواح جمال مبارك غلام بها \* ملقب شده و عیال متمتعاً الی الله جناب آقا شیخ محمد علی نبیل بن نبیل برادرشان و جناب آقا علی ارباب بارش مقصود حرکت نمود به شرف لقا فائز و بزیارت اماکن متبرکه نائذ گردیدند و چون روز دوم از ورودشان رسید امر و مقرر فرمودند که برای زیارت روضه مبارکه مهیا شوند لذا اطاعت نمود و چون داخل محوطه روضه مبارکه شدند صیبه خود را در آنجا آنجا مشغول زیارت و تشریح وزاری دیدند طرفین در مدت نسه سال بود یکدیگر را ملاقات ننموده بودند از دیدار هم منقلب و آغاز گریستن نهادند و پس از استمالت و دلداری ایشان و والده او خواستند مشارالیه را حاضر نمایند که بآنها بعکا بیاید و اواصرار درنگا در داری پدر و مادر خود در قصر مینمود تا آنکه آثار رضایت در او ظاهر و حاضر برای آمدن گردیده بود و وقتی اظهار داشته چادر

ندارم و عیال آقا شیخ محمدعلی حاضر شدند چادر خود را باو بدهند و عیای جناب سمندر را بر سر خود بپانند از ندنا گاه پیسرزنی که مواظب و مراقب مکالمات بود ( این پیروزن والدہ میرزا عبد اللہ متخلص به بہاج مقیم عکا و منسوب بجناب سمندر است ) روبہ ترسا صدا ببلند نمود و در اثر صدا ی او جمعی از ناقضین کہ در پشت درعا منتظر بود ندریخته جناب سمندر و ہمراہان را بسختی حرم مضروب و ایشانرا با طاقی بردہ بہیا ہ و گفتگو برداختند و حتی ایشانرا تہدید بقتل نمودند و ایشان ناگزیر سکوت اختیار نمودہ و در موقعیکہ از شنیدن مہملات آنان طاقتشان طاق شد جوابہائی دادند و شرح این ملاقات و گفتگوہا و اقدامات ناقضین را در رسالہ سالہ مخصوصی کہ بوسیلہ جناب حاجی میرزا حسن خراسانی در مصر بطبع رسید مرقوم داشته اند .

این سفر ایشان ۲۲ روز بیشتر امتداد نیافتہ زیرا فتنہ و فساد ناقضین شدید و طوفان شدائد و مصائب از ہر طرف مہاجم بر ہیکل مبارک مرکز عہد و میثاق بود .

و حضرت عبد الہیہ<sup>۴</sup> در لوحی خطاب بجناب آقامیہرزرا طراز اللہ کہ همان ایام نازل گردیدہ راجع بوقایع و صد ملات و لطامات واردہ بجناب سمندر میفرمایند .

ای نہال بیہمال بوستان الہی حضرت ابوی باکمال شوق

وشادمانی طی مسافت نمود و قطع جبال و تلال و دریا و دره و صحرا  
 پر مشقت فرمود. فنعلم ما قال ریگ ه امون و درشتیهای آن پای سا را  
 پرنیان آید همی ولی چه فائده که بمحض ورود با والده و اخوی قصد  
 زیارت تربت محمود نمود و بمجرد وصول و ملاقات همشیره مخدوع  
 لقمه چرب و شیرینی میل فرمود و ورقه مظلومه امة البهاه و والده و  
 جوان نور سیده جناب اخوی يك فصل كامل با آنچه وكتك و سیلی  
 و دگنك میل فرمودند. هینئا مرثئا جای شما خالی سفره بسیار  
 رنگین بود و نقل شیرین و بسته و بادام مقشر و نمکین و بعد از آن —  
 محض هضم طعام دعوی افترائی نیز در حقشان قائم شد که دست  
 تعدی گشودند و دادستم و خود پرستی دادند اشخاص بهمراه  
 خویش یعنی ابوی آوردند پرده عصمت فرزند خویش دریدند و مراعات  
 عفت نپسندیدند دست بگیسو دراز نمودند و بیگسو سراسیمه کشیدند  
 زدند و بستند و بدن خستند و آنچه خواستند کردند خلاصه آن —  
 حضرت ابوی از گیر کرام کاتبین مستنطق رستند تو مفت جان بسدر  
 بردی از برای تو این کتک و دگنک مهیا بود و سفره نیافت مهتئا  
 جانی رایگان از این احسان نجات دادی اگر میل داری بسم الله  
 تا در پیشه ترکه و دگنک موجود پیشه حضرات این اندیشه منما  
 نهایتش سرودستی شکسته یابی و دست و پا بسته بینی و تن خسته  
 گرد و وشکایت و فریاد از ظلمت بحکومت پیوسته گرد و از این ماجری



چون پسته خندان گردی و چون نرگس دیده حیران گشائی و چون  
بنفشه از کثرت درد و تعب خراب بر زمین افتی و چون گل از پیرامنی  
خار نازنین گردی اگر میل داری زودی بیازودی بیا سفره حاضر  
است و میزبان منتظر دیگر گله مکن و شکایت منمانه‌بیت بدل و بخشش  
و کرامت در ضیافت دارند بر عکس سفر سابق معامله خواهند نمود و  
البها \* عليك \* (ع ع)

پس از مراجعت از این سفر که بر مصائب و بلاهای وارده بر  
هیکل مبارک آگاه و در حقیقت از این جام بلا سهم و نصیبی بردند  
کافی السابق رشته امور خدمات روحانیه را بدست گرفته بدو ن  
اندک فتوری قیامی عاشقانه نموده و در سنه ۱۳۲۱ از برعه فضل  
و عنایت مرکز میثاق لوح مبارکی بافتخارشان نازل گردید که  
میفرمایند " یاسهیمی العزیز و انیسی الکریم و ندیمی الوجیه فی  
العقبته الربانیه اذ انجروه الامور لا تخزن ستطفح عليك کاس السرو  
بفیش موفور فی هذا الیوم المشکور یا حییی ما من نفس الا و تتکد را لک  
علیها یوما ما بقدر مقدور حتی لا تطمئن النفوس بالفیوضات الایدیه  
ولها حکم غامضه اسرار خفیة الی آخر بیانہ الالطف الاحلی .

لذا بواسطه الواح دیگری که از ساحت اقدس زیارت شد  
و امر مسافرت آنرا بایجان فرمودند ابتدا حاجی عبدالکریم قزوینی  
اخوی زاده حاجی خلیل رابآن سمت روانه داشته و موقعیتسی

حاصل نمود و سپس بعد از مراجعت ایشان خودشان باتفاق برادرزاده خود جناب آقا شیخ احمد نبیل زاده سفری بزنجان و تبریز و میلان و سایر ولایات آن دریاچان نموده بملاقات دوستان و سر یاران رحمان پرداخته و همه رایه تشبیت بر امر و توجه بمرکز عمده و ایمان الهی تشویق و ترغیب فرموده و بذر کلمه الهی را در قلوب مستعد و افشاندند و با آنکه تمام صفحات ایران در اثر حقد و حسد علما \* سو \* و فتنه انگیزی آنان بر علیه امر الهی منقلب و احباب در تمام ولایات دچار هجومات سخت و شدید اهل طغیان گشته و در بعضی نقاط مانند یزد منجر بشهادت جمعی کثیر از مظلومین گردیدند معینا ایشان با نقطه‌ای عجیب در آن صفحه بخدمات تبلیغیه و تشویق و تسریر قلوب یاران اشتغال داشتند .

و در لوحی که از قلم مبارک حضرت عبدالبها \* راجع باین مسافرت خطاب بایشان نازل گردیده میفرمایند : ..... زیرا در زمان امن و آسایش نفسی کوشش تواند و بر سرش کند و ستایش و نیایش نماید در موسم بهار مرکب سیر و تنزه کو مسار الطلبد و بدشت و صحرا رود و سیرد ریاجوید اما در موسم شتا و شدت طوفان و سرف و باران و سیل روان اگر نفسی سیر صحرا کند یا سفر دریا نماید کاری از بیش برده و متی نموده و خدمتی کرده و کرامتی فرموده الحمد لله آن بنده با وفادار بحبوحه بلا سفریان منعمات نمود تا سبب اعلا \*

کلمة الله گرد و نشر نفعات الله نماید این همت را کرامتی در عقب  
و این مشقت را موهبتی در پیش عنقریب ظاهر و آشکار گردد .  
پس از مسافرت آذربایجان سفری به رشت و طهران نمودند  
و نظر باطلاعات کافی که نسبت با مرحضرت اعلی و آثار مبارک  
داشتند عده از جوانان بمحضراشان حاضر و کسب اطلاعات  
لازمه تبلیغی مینمودند و رساله تیز در باره رد اعتراضات یحیائیه  
بنحو سؤال و جواب برای استفاده محصلین مرقوم داشته اند که  
موجود است و نیز دفعه دیگر حسب الامر مبارک حضرت عبدالبهاء  
برای تهیه جواب مندرجات کتاب نقطة الکان عازم طهران گردیدند  
که باتفاق آقا سید مهدی گلپایگانی و جناب آقا شیخ محمد علی قانع  
و جناب نعیم باین امر مهم بپردازند لذا چند ماه بمصاحبت آن  
نفوس مقدسه شب و روز جهت انجام مقصود کوشیده و بقدر مقدور  
نشر نفعات طیبیه الهیه مانوس و مالوف و سپس مراجعه بقزوین نمودند  
در لوحی که از کشتی سلتیک امریکا خطاب بایشان ننازل  
گردیده میفرمایند " ای سفند زار فاران الهی ۰۰۰۰۰۰ خدمات  
آن خاندان از بدایت طلوع صبح حقیقت تا این اوان مشهور  
جهان است و مشهور روحانیان گواه عاشق صادق در آستین باشد  
احتیاج بییان نه فی الحقیقه آن خاندان سزاوارشایان هرگونه  
عنایت است و این خدمت اخیره ضمیمه آن خدماتست والحمد لله

نیت صادق و همت بارقه و عبودیت دائمه بقول شاعر باشیر اندرون  
 شد و با جان بد رشود ظاهر و ممد اقی این شعر تحقق یافت .  
 پس از مراجعت موبک مبارک حضرت عبدالبهاء از سفر  
 اروپا و امریک در سنه ۱۳۳۲ چون در طهران مشکلاتی تولید  
 شده بود حسب الامر مبارک باتفاق جناب حکیم باشی بطهران  
 مسافرت و در رفع مشکلات اقدام نموده مراجعت کردند و کلماتی در  
 قزوین بخدمات روحانیه مالوف و در اثر همت و فدکاری ایشان  
 وعده از نفوس مقدسه دیگر اوضاع امری آن شهر بکمال روحانیت  
 جریان سریعی یافته و احباب بنهایت حب و ذوق یاداره امور مدارس  
 بنین و بنات و تسریر قلوب مستضعفین و تهیه وسائل آسایش مسافرت  
 اشتغال ورزیده از هر جهت مشمول عنایت و رضایت مبارک واقع  
 گردیدند و این لوح از قلم مبارک که مشتمل بر برابر از رضای خاطر  
 انور از احبابی آن مدینه است نازل شد .

قوله الاحلی " حضرت سمندر نارموقده و حضرت حکیم کریم  
 و حضرت حاجن آقا بزرگ و حضرت عبدالکریم و حضرت آقا محمد جواد  
 علیهم بها " الله الابهی .

ای یاران عزیز عبدالبهاء از یاران آن کشور بینهایت  
 راضی و مسرور و خوشنود و مغمون ز برادر نهایت وحدتند و در منتهای  
 یگانگی و ایلیت و محبت مبارک دیگر را جانفشان است و هر نفس

پاکی سائیرین راموہتی تابناک ایکاش جمیع مدن و دیار چنیسن  
رفتار مینمودند وللکل فیکم اسوة حسنة طوبی لمن تاسی بکم واتبع  
اثرکم و سلك فی منها جکم و تہافت کالفراش علی سراجکم باری آن  
چہ بخوایم بیان مسرت از احبای قزوین نمایم تحریر نتوانم پس  
بہتر آنست کہ توجہ بملکوت اعلیٰ نمایم و طلب موہبت بیمنتہی کنم  
تا در ہر دمی عنایتی بینید و در ہر نفسی موہبتی مشاهده کنید  
ای یاران عزیز عبدالبہا ء شب و روز بفرح و شادمانی و سرور و  
کامرانی بگذارید زیرا جمال ابہی از شماراھی و اینعبید مبتلا  
منون وقت سرور است ہنگام حبور است ایام شادمانی است و موسم  
کامرانی الہی الہی ہولا ء عبادک المخلصون وعن غیرک معرضون  
و علی عہدک ثابتون قدرلہم کل خیر فی ملکوتک الابہی وایدہم  
بجنود لم یروہا وانصرہم بملائکتک المقربین و اشد داء زورہم علی  
امرک المبین و اجعلہم آیاتک الکبریٰ بین الوری و کلماتک الثابتہ  
فی الصحف الاولی انک انت الکریم انک انت الرحیم انک انت  
العزیز الوہاب . ( ع ع )

جناب سمندر در سال ۱۳۳۶ بملکوت ابہی صعود و در  
قبرستان عمومی مدفون گردیدند ولی بعد ا پس از گذشتن چند  
سال ہنگامیکہ در قبرستان مزبور بموجب دستور دولت تصمیم بہ  
تغییراتی داشتند بگلستان جاوید قزوین منتقل نمودند در سال

١٣٣٧ زيارت نامه بقلم مبارك در حق ايشان نازل گرديد .

(( هوالله ))

النفحة المعطارة والرائحة المعنبره الساطعة من جنقلا بهي  
 تمر على جدتك المنور ايها السمندر والنار الاشهب وعقاب الاوج -  
 الاكبر اشهد انك هتكت السبحات وخرقت الحجابات وكشفت الظلمات  
 بقوة الايات البيئات ولبيت للندا \* المرتفع من ملكوت الابهس و  
 هديت النظماء \* المعطائر على عين اليقين وينبوع الحق اليقين و  
 دعوتهم الى النور المبين وارشدتهم الى الصراط المستقيم واعطيت  
 ذكرك بين العالمين وما وهنت منك القوى اذا اشتد اللوم من  
 اهل الشقاء وكنت في كل يوم على خطر عظيم تحت سيوف الظالمين  
 وفديت روحك في كل حين ونطقت بالبرهان العظيم واقمت الادله  
 القاطعة والحجة الدامغة للملحدين اثباتا للحق وازهاقا للباطل  
 استغراقا في بحر الهدى وقضيت ايامك متجرعا الكاس المر العذاق  
 في سبيل نير الافاق مع ذلك ثبت على الصفاق وتبرئت من اهل  
 النفاق واجتنبت زمرة الشقاق ودلت الكل على ثبوت الاقدام وحده  
 مقاومة الاقوام والمنافرة من اللئام الناقضين للعهد والمعارضيين  
 للحق اسئل الله ان يجعل سلالتك سالكين في المنهج القويم  
 ثابتين على الصراط المستقيم حتى يصفوا زجاجك وينوروا سراجك  
 ويسلكوا في منهاجك ويجعلوا امشجعك محفوقا بطبقات النور النازلة

من سما \* ربك الغفور ويطهرها تلويح مع والاك ومن يحوم حول  
حماك ويشكروا من خلقك وسواك ان ربي حنون عليك وائني ولوع  
بك ومتمن زيارة وسك وعليك البها \* الابهى \* ( ۲۸ ) ذيقعه -  
۱۳۳۷ ( ( عبد البها \* عباس ) ) ح ..... ۰۰۰۰۰۰

تاریخ صعود جناب سمندر د راین بیت برسنگ قبرایشان  
منقوش است .

همینکه کرد سمندر صعود بر ملکوت ۱۳۳۶

نداشتید ز سلطان غیب "مغفوری"

یکی از احبای الهی از کتاب هیاکل واحد که از قلم مبارک  
حضرت اعلیٰ جل ذکره الاعلیٰ نازل شده سؤال فرمود که هییکل  
مبارک رب اعلیٰ در مقامی میفرمایند " قوله تعالی " از جمله ادله  
متقنه علم کلشنی است در نفس واحد که در کتاب هیاکل واحد بیان  
این علم مکنون مخزون شده و احدی از قبل از این مطلع نشده  
و شمره آن آنکه در حروف مشاهده مینمائید که چگونه کلشنی در یازده  
درجه که هییکل هویت باشد جمع گردد و هییکل اول را که در محراسما  
سیردهی بنورده منتهی میشود و داخل عدد بیست نمیشود و اظهار  
این علم حجتی است بالغه بر کل اگر تعقل نمایند . انتهی ایسن  
بود نص بیان مبارک که تلاوت کردم خواشمندم در اطراف ایسن  
مسئله بیاناتی بفرمائید ؟

یکی از حاضرین در جواب سائل فرمود کتاب هیاکل واحد که در آیات الهیه بآن اشاره شده همانست که در جبل چهریق باعزاز جناب میرزا اسدالله دیان از قلم مبارک فازل گردیده و شرح آن در تاریخ نبیل مسطور است و اهل بیان چون مقصود اصلی از آن را نفهمیدند بعلم جفر و سایر شعبون نسبت دادند بآنکه اصل مقصود از نزول کتاب هیاکل اثبات عظمت جمال قدم و اشاره بظهور آن بزرگوار در سنه انقضای واحد بعد از ظهور حضرت رب اعلی جل ذکرة الاعلی است در باره اهمیت کتاب هیاکل واحد در مقامات متعدده از قلم مبارک حضرت رب اعلی جل ذکرة بیانات مفصله نازل شده و از جمله لوحی است مفصل که باعزاز جناب دیلان میباشد و در ضمن بیانات مبارکه بتلویح رموز و اسرار کتاب هیاکل را بیان میفرمایند جناب متصاعد الی الله حاجی محمد ابراهیم یزدی ملقب بخلیل و مشهور به جناب مبلغ که از قدماى احبای الهی و ساکن در ریلده یزد بوده است اسرار کتاب هیاکل را از ساحت اقدس جمال قدم جل جلاله سؤال نموده و لوحی مفصل در شرح و تبیین کتاب هیاکل بعربی و فارسی از قلم مبارک جمال قدم در جواب مبلغ مزبور نازل گردیده است که نسخه آن موجود و در کتاب رحیق مختوم مندرج گردیده است .

من خیلی از جناب سائل منونم که این مطلب را مطرح -



فرمودند زیرا طرح این مطلب سبب میشود که درباره این لوح مبارک بحث شود و اسرار آن مکتشف گردد و پس از آن وقتی که لوح جناب مبلغ را که از الواح مهمه محسوبست تلاوت کنیم کاملاً میفهمیم و بمقصد الهی پی میبریم و از فهم لوح روح و روحان برای ما حاصل میشود البته این الواح و آیات نازل شده است که ما اهل بها بخوانیم و بفهمیم و پس از درک مقصود و فهم مقصد لذت ببریم هیچ يك از لذائد مادی با این قبیل لذات روحانییه مقابله نمیتواند کرد .

هر چند اسرار کتاب هیاکل واحد در الواح مبارکه نازل شده از قلم مبارک حضرت رب اعلی و جمال قدم جل ذکره هما العلی الابهی بتلویح نازل گردیده فهم آن آسان نیست خیلی باید فکر کرد و با اصطلاحات آشنا بود تا بتوان اصل مقصود را بدست آورد — اینک با اجازه حضار محترم اگر مایل باشند چون وقت محفل گذشته است بر سبیل مقدمه مطلبی چند را بعرض میرسانم و پس از آن بمطالب مهمه مندرجه در ضمن الواح مبارک میپردازم خواهشمندم یاران الهی درست دقت فرمایند و پس از آنکه مقدمات لازمه را بخاطر سپردند و تا اندازه بر موز کتاب هیاکل واحد آشنا شدند الواح مبارک حضرت رب اعلی و جمال اقدس جل جلاله را تلاوت فرمایند و از فهم آن آیات منیعه لذت

ببرند .

تا اصل کتاب هیاکل در دست نباشد و بانصوص الواح مبارکه منطبق نشود فهم الواح مبارکه خیلی مشکل است من مدتها در باره کشف این رموز فکر کردم و چندین نسخه از کتاب هیاکل واحد بدست آوردم اغلب نسخه ها غلط و اشتباه داشت که کاتبین بواسطه نفهمیدن اصل مقصود بخیال خود تصحیحاتی کرده بودند در اوائلی برای فهم آن بقدمای احبای مراجعه شد و بمطالعین متوسل گردید ولی بسیاری از آنان کتاب هیاکل و الواح مربوط بآن را زیارت نکردند و برخی هم برموز و اسرار پی نبردند و باری در صدد برآمدیم که بگنج عنايت الهیه در اطراف آن بتفکر پردازیم آخر الامر بدرقه عنايت الهیه رسید و اسرار مستوره بعدد الواح مبارکه کشف گردید و چنان سروری حاصل شد که از تملك ثروتهای جهان این سرور ولذت هرگز حصول نپذیرد .

باری شرحی در باره کتاب هیاکل در ضمن مقاله ئی نوشته ام اگر مایل باشید تلاوت شود هر چند ممکنست قدری طول بکشد .  
حاضرین جمیعا فرمودند ان فی التاخیرافات همه ما حاضرین  
که استماع کنیم و استفاده نمائیم اگرچه تا صبح هم بنشینیم مانعش  
ندارد . ناطق پس از تشکر از عنايت احبای الهی چنین گفت .  
حضرت اعلیٰ جل اسمہ الاعلیٰ در ایام حبس چهارمیک کتاب

هیاکل واحد را با اعزاز جناب دیان نازل فرمودند مقصود از کلمه واحد عدد نوزده است و هیاکل واحد یعنی هیاکل نوزده گانه و هر هیاکلی دارای یازده سطر و هر سطر دارای عددی معین و از هر عددی اسمی از اسماء الله استخراج و مرقوم فرموده اند هیکل اول موسوم به هیکل بلا عدد است زیرا مبدأ اعداد و اسمی میجده هیکل دیگر است پنج سطر یا پنج خانه اول هیکل مطابق عدد "ه" و موسوم به ظاهر هیکل اول است و شش سطر یا شش خانه بعد از آن مطابق عدد "واو" و موسوم به باطن هیکل اول است و از مجموع آن یازده سطر یا خانه بدست میاید که مطابق عدد "ه" و میباشند که عبارت از هیکل هویت است .

یازده سطر یا خانه این هیکل اول از آخرین اسم هیسکل نوزدهم استخراج گردیده و اخذ شده بشرحیکه در محل خود ذکر خواهد شد .

در سطر اول از هیکل اول حروف ۲۸ گانه را بترتیب ابجد هموزحطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ "مرقوم فرموده اند و مقابل آن در آخر سطر عدد کلیه آن حروف را که ۲۸ میباشد مرقوم فرموده و از آن اسم الله "وحید" را استخراج فرموده اند زیرا عدد "وحید" بحساب جمل ۲۸ میباشد . در سطر ثانی برای اعداد حروف جمل که در رتبه احاد هستند یعنی از "الف

تا طاء " که نه حرف میشود هر يك يك نقطه ( ۰ ) و جمعا برای  
 نه حرف نه نقطه مرقوم فرموده اند و برای حروفی که عدد آنها در  
 رتبه عشرات است یعنی از " ی تا ص " هر کدام دو نقطه مرقوم  
 شده که جمعا ۱۸ نقطه میشود و از آن جهت برای هر حرفی دو  
 نقطه مقرر شده است که در رتبه عشرات هستند ۰ پس از آن برای  
 حروفی که اعدادشان در رتبه مات است یعنی از " ق تا ظ " چنان  
 در رتبه سوم یعنی مات هستند برای هر يك سه نقطه مقرر شده  
 که جمعا ۲۷ نقطه میشود و برای حرف " غ " که شامل مراتب آحاد  
 و عشرات و مات و الف میباشد چهار نقطه مرقوم فرموده اند که هر  
 نقطه اشاره برتبه از مراتب آحاد و عشرات و مات و الوف است و  
 مجموع جمیع نقطه ها از الف تا " غ " بالغ بر " ۸۰ " عدد میشود که  
 آنرا در سطر ثانی مقابل نقاط مماثل نوشته اند و از آن عدد اسم  
 " محبوب " استخراج فرموده اند ۰

در سطر سوم " الفات مماثل " را مرقوم فرموده اند یعنی  
 الف را با نقطه مجتمع ساخته و در مراتب مختلفه اعداد از آحاد  
 و عشرات و مات و الوف و آحاد و عشرات و مات و الوف ترکیب و مرقوم  
 فرموده اند مثلا اول الف را تنها نوشته اند و بعد الف را با يك نقطه  
 ترکیب کرده عدد " د " را نوشته اند و بعد د و الف را پهلوی هم  
 نوشته عدد د یازده مرقوم فرموده اند بعد الف را با دو نقطه ترکیب



والوف سیر داده اند مجموع دوازده تا عدد ۳ که عدد جیم است  
 بالغ بر ۳۶ میشود که آن عدد را در آخر سطر پنجم مرقوم و از آن -  
 عدد اسم اله " راکه عدد حروفش ۳۶ میشود استخراج و مرقوم -  
 فرموده اند . در سطر ششم حرف چهارم سطر اول یعنی دال را  
 با نقطه آمیخته و در مراتب اعداد سیر داده اند مجموع دوازده تا  
 عدد ۴ که در سطر ششم مرقوم شده بالغ بر عدد ۴۸ میشود که  
 عددش را در آخر سطر ششم مرقوم فرموده و از آن اسم لیوب استخراج  
 استخراج فرموده اند . در سطر هفتم حرف پنجم سطر اول که  
 ه باشد عددش را که ۵ میباشد با نقطه آمیخته و در مراتب اعداد  
 سیر داده و عدد جمیع آنرا که شصت است در آخر سطر مرقوم و از آن  
 اسم " دوم " را استخراج فرموده اند . در سطر هشتم حرف ششم  
 سطر اول را که واوا است مرقوم و عدد واوات مماثل را که بالغ ۷۲  
 میشود مرقوم و از آن اسم " باسط " استخراج فرموده اند در سطر  
 نهم هیکل اول حرف هفتم سطر اول یعنی " ز " را در مراتب اعداد  
 سیر داده و عددش را که ۸۴ میشود مرقوم و از آن اسم " وازع " -  
 استخراج فرموده اند در سطر دهم هیکل اول از حائات مماثل  
 که حرف هشتم سطر اول است عدد ۹۶ را استخراج و از آن اسم  
 ملوک را استخراج فرموده اند سطر یازدهم هیکل اول مخصوص  
 حرف نهم سطر اول است که حرف ط باشد و عدد آن ۹ میباشد



١٠٠-١١-١٠٠-١٠١-١١٠-١١١-١٠٠٠-١٠٠١-١٠٠١  
١٠١-١٠١١-١٠٠٠-١١٠١-١١٠٠-١١٠١-١١١٠-١١١١-٢٣٠١ بيدوي

## السطر الرابع في الباءات المماثل

٢٠-٢٢-٢٠٠-٢٠٢-٢٢٠-٢٢٢-٢٠٠٠-٢٠٠٢-٢٠٠  
٢٠٢-٢٠٢٢-٢٠٢٢-٤٠

## السطر الخامس في الجيمات المماثل

٣٠-٣٣-٣٠٠-٣٠٣-٣٣٠-٣٣٣-٣٣٣-٣٦

## السطر السادس في الدالات المماثل

٤٠-٤٤-٤٠٠-٤٠٤-٤٤٠-٤٤٤-٤٤٤-٤٨ ليوب

## السطر السابع في الهاءات المماثل

٥٠-٥٥-٥٠٠-٥٠٥-٥٥٠-٥٥٥-٥٥٥-٦٠ دويه

## السطر الثامن في الواوات المماثل

٦٠-٦٦-٦٠٠-٦٠٦-٦٦٠-٦٦٦-٦٦٦-٧٢ باسط

## السطر التاسع في الزائات المماثل

٧٠-٧٧-٧٠٠-٧٠٧-٧٧٠-٧٧٧-٧٧٧-٨٤ وازع

## السطر العاشر في الحاءات المماثل

٨٠-٨٨-٨٠٠-٨٠٨-٨٨٠-٨٨٨-٨٨٨-٩٦ ملوك

## السطر الحادي عشر في الطاءات المماثل

٩٠-٩٩-٩٠٠-٩٠٩-٩٩٠-٩٩٩-٩٩٩-١٠٨ حق

٦٦٢ متكبر

الهيكل الاول



چنانچه گفتم هیکل اول مبدأ هیاکل واحد است و پس از آن هیکل  
 ثانی از هیکل اول مبعوث میشود باین معنی که عدد هرسطری  
 از سطر یازده گانه را در هیکل ثانی دوبرابر فرموده اند و از آن عدد  
 که حاصل شده اسمی استخراج کرده اند و عبارت دیگر هیکل ثانی  
 بحساب باء تمهید گفته یعنی دوبرابر هیکل اول است و در زیر  
 آن مرقوم شده الهیکل الثانی علی حساب الباء مثلا در هیکل  
 اول عدد سطر اول ۲۸ بود و از آن اسم "وحید" را استخراج فرمودند  
 و در هیکل ثانی عدد ۲۸ را که عدد سطر اول هیکل اول بود دو  
 برابر فرموده یعنی عدد ۵۶ نوشته اند و آنرا عدد سطر اول هیکل  
 ثانی قرار داده اند و از آن اسمی استخراج فرموده اند که عبارت از  
 اسم هالك است که عدد آن ۵۶ است و همچنین عدد سطر دوم -  
 هیکل اول که عدد ۵۸ بود دوبرابر ساخته یعنی عدد ۱۱۶ مرقوم  
 فرموده اند و از آن اسم قوی استخراج فرموده اند که عددش ۱۱۶  
 میباشد و بر همین قیاس از سطر سوم هیکل دوم اسم دین (۶۴)  
 و از سطر چهارم "حسیب" (۸۰) و از سطر پنجم اسم باسط (۷۲)  
 و از سطر ششم اسم وفی (۹۶) و از سطر هفتم اسم مسك (۱۲۰) و  
 از سطر هشتم اسم صمید (۱۴۴) و از سطر نهم اسم قیوس یا حفف  
 (۱۶۸) و از سطر دهم اسم "نافس" (۱۹۲) و از یازدهم اسم  
 حارز (۲۱۶) استخراج فرموده اند و مجموع اعداد اسمی مطابق

باد و برابر عدد متکبر هیکل اولست یعنی عدد (۱۳۲۴) است که  
 د و برابر (۶۶۲) میشود که عدد متکبر هیکل اول بود و چون هیکل  
 اول مبدا<sup>۶</sup> هیاکل است و اعداد آن مید<sup>۶</sup> اعداد سایر هیاکل است  
 و بر اعدادش چیزی افزوده نشده از این جهت آنرا یعنی هیکل اول  
 را هیکل بلا عدد نامیده اند ولی سایر هیاکل بترتیب بحساب با<sup>۶</sup>  
 و جمیع ودال ۰۰۰۰۰۰ الخ نسبت به هیکل اول مرتب و مبعوث  
 شده اند .

هیکل سوم نیز از هیکل اول مبعوث شد بحساب الجیم  
 یعنی اعداد سطور یازده گانه در هیکل سوم سه برابر اعداد سطور  
 هیکل اول است و از هر عدد اسمی استخراج فرموده اند مثلا عدد  
 سطر اول هیکل اول که ۲۸ بود در هیکل سوم سه برابر شده  
 یعنی عدد ۸۴ بر آن تعیین و از آن عدد اسم مدیل را استخراج  
 فرموده اند و همچنین از اعداد سایر سطور اسمی مخصوص  
 استخراج فرموده اند و در این جا صورت اسمی در هیکل را با  
 اعداد هر سطری از هر هیکل که در جدولی نگاشته شده بنظر شما  
 میرسانم تا خوب ملتفت شوید و قبل از اینکه بجدول مزبور مراجعه  
 کنیم عرض میکنم که .

اولا اعداد سطور در هیکل نسبت برتبه او که هیکل چندم  
 باشد از هیکل اول ایجاد میشود یعنی مثلا اعداد سطور هیکل

چهارم علی حساب الدال یعنی چهار برابر هیکل اولست و اعداد  
 سطور هیکل پنجم پنج برابر یعنی علی حساب الها \* و همچنین  
 هیاکل بعد هریک بترتیب علی حساب الواو والزاء والحاء والطاء  
 والیا \* است که عبارت از هیاکل ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم  
 باشد و بترتیب سابق از اعداد سطور هر هیکلی اسمی استخراج  
 فرموده اند و هیکل یازدهم علی حساب الالف والیا \* و دوازدهم  
 علی حساب الیا \* والیا \* و سیزدهم علی حساب الجیم والیا \* و  
 همچنین میرود تا هیکل نوزدهم که علی حساب الطاء \* والیا \*  
 میباشد یعنی اعداد سطور یازده گانه اثر نوزده برابر اعداد سطور  
 هیکل اول است مثلاً عدد سطر چهارم هیکل اول را که چهل بود  
 در سطر چهارم هیکل نوزدهم نوزده برابر فرموده اند یعنی عدد  
 ۷۶۰ هفتصد و شصت مرقوم و از آن اسم مخلص را که عددش ۷۶۰  
 میشود استخراج فرموده اند سایر سطور بر همین قیاس محسوب  
 شده است ثانیاً در بعضی از هیکل ها عدد اسمائی که از عدد هر  
 سطری استخراج شده است زائد یا ناقص است مثلاً در سطور دهم  
 هیکل دوم از عدد ۱۹۲ یکصد و نود و دو اسم ناقص استخراج شده  
 که عدد یکصد و نود و یک است و یکی از عدد سطر دهم نقص دارد  
 جمال قدم جل جلاله در لوح مبلغ یزدی باین معنی اشاره —  
 فرموده اند قوله تعالی "در بعضی اسما \* زاید و ناقص مشاهده



بیان مبارك خلق الله الاشياء بالمشية والمشية بنفسها وانا لله  
وانا اليه راجعون وهو الاول والاخر ونيز اشاره است که ظهور من  
يظهره الله وانى انا حتى فى الافق الابهى است .

جمال قدم جل جلاله در لوح جناب مبلغ یزدی در باره کسر  
یازده عدد اسم المستغیث میفرمایند قوله تعالى ومعلوم بوده که  
یازده عدد از اعداد اسم المستغیث ناقص است میفرمایند از آن -  
یازده عدد اسم المستغیث که متعلق بسلطان الاسماء است خلق  
خطوط احدی عشر شده و از آن هیکل واحد اول بوجود آمده  
طوبی لمن شرب زلال سلسال البیان من هذه الكاس التي يهنا  
علقت حیات العالمین "انتهی .

رابعا - در سطر یازدهم هیکل اول که هیکل هویت و هیکل  
بلاعد د بود طائثات مماثل مرقوم بود که از آن حق استخراج شده  
بود "ط" همان طا "مدله است که اشاره با اسم اعظم است و همین  
طا " بود که در سطر یازدهم هیکل نوزدهم با اسم المستغیث  
تجلی کرده بود و این مطلب اشاره بآنستکه در خاتمه سال نوزدهم  
از ظهور نقطه اولی صاحب طا " یعنی حضرت بها " الله کسه  
مظهر هویت الهیه است در عالم ظاهر و آشکار خواهد شد و -  
لله الحمد که وعده الهیه بانجاز پیوست و این معنی در لوح جناب  
مبلغ بصراحت مذکور گردیده است قوله تعالى "فاعلم قد ظهر

اسمنا المستغيث من الحق الظاهر من الطائات المدلة على  
 الاسم الاعظم اذن فانظر المستغيث الظاهر من الاسم البارز من  
 سلطان الاسماء في المستغاث وقل لك الحمد يا مبدع العالمين  
 ..... انتهى .

که  
 برای اطلاع بر اسرار و رموز کتاب الهیاکل باید بنصوص مبار  
 نازل از قلم الهی مراجعه کرد حال اگر هر یک از شما بعد از ایسین  
 شرح و بسطی که عرض کردم بالواح حضرت اعلی و جمال قم جل  
 جلالهما مراجعه فرمائید کاملاً مقصود مبارک را که در آن الواح  
 مبارکه نازل گردیده است ادراک خواهید فرمود اینک جدول هیاکل  
 واحد را که عرض کردم بشما ارائه میدهم که ملاحظه فرمائید این  
 جدول ۵ مانسته در نسخه ۵ ای متعدد ۵ مشاهده شد و یکی از  
 آنها را من استنساخ کرده ام که اینک ملاحظه میفرمائید و با سایر  
 نسخه ها ناچار تفاوتی در ذکر بعضی از اسما ۶ دارد ولی اعداد  
 جمیعاً صحیحست زیرا با محاسبه دقیق نگاشته شده است اینک  
 این جدول را ملاحظه بفرمائید و پس از آن قسمتی از لوح جناب  
 مبلغ که عرض کردم ۵ همچنین قسمتی از الواح مبارکه حضرت رب  
 اعلی جل ذکره که در خصوص کتاب الهیاکل نازل شده بسمع حضار  
 محترم خواهد رسید .

این را فراموش کردم عرض کنم که جناب مبلغ مرحوم حاجی

محمد ابراهیم یزدی المسکن شیرازی الاصل پسر مرحوم حاجی  
 عبدالرسول تاجر شیرازی است که لسان عظمت جمال قدم جل  
 جلاله مشارالیه رابه "مبلغ" ملقب فرموده والواج بسیاری دارد  
 این پسر و پدر در یزد بتجارت مشغول بوده اند و جناب مبلغ دارای  
 کمالات صوریه و معنویه هر دو بوده است جناب خال اصغر حاجی  
 میرزا حسنعلی افغان صبیبه حاجی عبدالرسول مزبور را بحیالسه  
 نکاح پسر خود مرحوم حاجی سید مهدی افغان در آورد و احفادش  
 امروز موجودند . جناب مبلغ تا آخر حیات مستقیم و بیخدا مات با بهره  
 موفق بوده است علیه الرحمة والرضوان "ایتمک جد ولی را که عرض  
 کردم ملاحظه فرمائید . حاضرین آن جد و لها را دیدند ناطق  
 فرمود چند مطلب دیگر بضمیمه الواح مبارکه که درباره میاکل نازل  
 شده در هفته های بعد برای شما ذکر خواهد شد . یاران الهی  
 محفل را خاتمه دادند و رفتند .

---

۱- شرح حال جناب مبلغ یزدی علیه بها \* الله از تاریخ جناب  
 حاجی محمد طاهر المیرزا خلاصه شده

## مفتم

احبای الهی تشریف آوردند و یکنفر از یاران محفل را بتلاوت  
لوحی از الواح نازله از کلك اطهر جمال قدم جل جلاله افتتاح  
نمود و چنین تلاوت کرد . قوله تعالی

هو الشاهد الخیر

یا موزون تالله قد وضع المیزان و نصب الصراطو النابی فی  
رب مبین قل هذا میزان الله الذی ینطق بالحق زنوه یا ملاً  
الارض بما عنسکم ولا تكونوا من الجاهلین امروز میزان یا علی النداء  
ناطق و صراط یا علی البیان ذا کر و افق بانوار وجه منور و لکن اذان  
و ابصار بمثابه کبریت احمر نایاب تازه سردمه ذتاب از آجام نفس  
و هو ی بیرون تاخته اند و سیوف او هلمات قبل قصد اهل ایقان  
نموده اند اهل مدائن عدل و انصاف بنوحه و ند به مشغول لعمرا  
قلمی ینوح و ینطق و القوم هم لا یسمعون هزارود و بست سنه عبد  
او هلمات خود بودند خود را از اهل حق و یقین می شمردند ارتکاب  
نمودند آنچه راهیچ حزبی از احزاب عالم ارتکاب ننموده قبل



لعمرالله تا از اسما<sup>۶</sup> فارغ و آزاد نشود لایق اصغای این ندا و—  
 مشاهده این افق نبود و نیستید تازه ذکر تحریف بیان آمده و  
 ذکر اولی و وصی و مرآت تجدید شده بگو امروز باید قلب از جمیع  
 اسما<sup>۶</sup> منزه شود تا قابل عرفان مقصود عالمیان گردد جنگ وجدال  
 هزارود بیست سنه از نظر همارفته بحرراگذارده اند و بخدیر توجه  
 نموده اند الا انهم من الغافلین فی کتاب الله رب العالمین انظر  
 ذکرناک من قبل بمالاتعادله اذ کارالعالم اشکر و قل الهی الهی  
 لک الحمد بما عرفتنی مشرق آیاتک و مطلع بیناتک و مظهر نفسک و—  
 مصدر امرک استلک یلتالی بهر علمک و بانجم سما<sup>۶</sup> حکمتک و پاسرار  
 کتابک یان تویدنی فی کل الاحوال علی ذکرک و ثنائک . . . انتهی  
 سائلی فرمود مخاطب این لوح مبارک کیست ؟

یکی از احبای الهی در جواب فرمود این لوح مبارک باعزاز

مرحوم موزون ملایری از قلم مبارک نازل شده است .

ملایر که بدولت آباد معروفست امروزه مرکز ولایات ثلاثه  
 نهاوند توسرگان و ملایر است در مجلد چهارم کتاب مرآت البلدان  
 ناعری که از تالیفات مفیده محمد حسن خان اعتماد الدوله است  
 در صفحه ۲۷۷ راجع بملایر و وجه تسمیه آن بدولت آباد چنین  
 مسطور است " قوله " چوین شهری بوده از ابنیه کیانی و برخی  
 نسبت بنای آن را ببهرام چوین داده اند بهرحال گویند چوین

در زمان صفویه خراب شد و پس از خرابی قلعه در آن ساختند در —  
 عهد خاقان مغفور فتح علی شاه طاب الله ثراه حسیب خان  
 حاکم بلوکات ملایر بنای آن قلعه را تجدید کرد که حالا هم آباد  
 است بعد از آن مرحوم شیخ علی میرزای معروف بشیخ الملوك  
 بملایر آمده در چوبین بنای شهر گذاشت و مصارف حصار آنرا  
 مرحوم محمد علی میرزای معروف بدولت شاه ابن خاقان مغفور  
 فتح علی شاه طیب الله مضجعه دادند لهذا این شهر موسوم  
 بدولت آباد شده قاعد مودار الحکومه ملایر گردید در دولت آباد  
 سه مسجد هست یکی از بناهای شیخ علی میرزا که آباد و محل  
 تدریس و تحصیل طلابست يك مسجد هم از بناهای حسیب خان  
 است که حالا بکلی خراب میباشد ۰۰۰۰ مدرسه در این عهد  
 ایدمهد در حکومت نواب اعتضاد السلطنه وزیر علوم و معارف میرزا  
 اسد الله خان نایب اول وزیر علوم که نیابت حکومت ملایر داشت  
 بنا کرده و موقوفه جزئی دارد بازاری و حمام و کاروانسرای شیخ  
 الملوك بنا کرده که وقف مدرسه است سه حمام و يك کاروانسرای —  
 اریایی هم در دولت آباد هست پنج محله این شهر را است یکی  
 موسوم به "زور آباد" و یکی دولت آباد که رعایای خالصه  
 می نشینند یکی محله "فراوانی ها" یکی محله "زندیه" یکی  
 محله دروازه ازنا و ۰۰۰۰ در سمت شرقی شهر کوه سخت سنگی

است موسوم بکوه بنه بالای کوه زمین دیم زار است از جنس شکار کمی بزوکیک بسیار دارد چشمه وآب در این کوه نیست سمت شمالی شهر گرم کوه است در طرف شرق مابین این دو کوه دریندی است که عرض آن پانصد قدم بیشتر نیست قریه ازنا وخالصه در همین جهت دریند واقع است در دره مانیزان و جوزان این کوه ( کوه بنه ) بریده شده است " از ناوله " در این دره واقعست و قریه خوبی است در این ده مخصوصا از انگور شیره و سجوق و پاسلق خوب بعمل میآورند طرف شرقی آن کوه لشگر دره است قسمت جنوب کوه لشگر دره دره کمازان میشین وبری از دهات خالصه است سمت شمال دره مانیزان جوزان است ۰۰۰۰ هوای دولت آباد نسبت بدلت گرم است خندق وحصاری داشته که حالا خراب است ۰۰۰۰ جوراب قریه ایست از قرای ملایر ۰۰۰۰۰ در جنوب شرقی دولت آباد واقع ۰۰۰ قلعه معروف بفولاد قلعه مرحوم شیخ علی میرزا بالای تپه ساخته که حالا خرابست ۰ انتهی

در دولت آباد امروز خرابه های عمارت و قصر شیخ الملوک در کنار میدان شهر هنوز باقی و بیبشت آئین معروفست از دست گردشگاههای دولت آباد پارک سیف الدوله است که محلی بسیار صفا و بیسافست قریب یک میل از شهر واقع است مردم شهر برای تفریح بدانجا میروند در پارک مزبور آب فراوان و عمارتهای مجلل



شاهزاده حسینی میرزا موزون

ببین چون زره ز شمس ظهور جلوه طور  
 جبر برگ خشکی از آن غصن سدره سینای  
 رسد ترانه هذالاله ضابط کل  
 بسمع اهل معانی ز کشف یوحنا ی  
 مدینه ئی که نه محتاج آفتاب بود  
 در آن مدینه بها ء الله آفتاب آسای  
 نه ه وجود بود مستعد درک رموز  
 طیور لیل کجا اوج آشیان همای  
 هماره در برابنای روزگار یکی است  
 فضول و فاضل و یک رنگ گاه و گاه همای  
 سیف الدوله حکومت ملایم موزون را بجرم انتساب با مرمبارک  
 چوب بسیار زد و بحبس افکند موزون از محبس قسیدۀ سیف الدوله  
 فرستاد که از جمله این چند بیت است قوله ره  
 ای همایون پیک جان ای ناطق گوئی من  
 این رسالت بر حضور حضرت والای من  
 گای فروزان آفتاب برج دانش تا بچند  
 از عناد خلق خواهی مرتعش اعضای من  
 حق مطلق شاهد و نفس الوهیت گواست  
 کز صفات زشت عاری سیرت زیبای من

من همای ساحت قدس ز آلايش برى  
 وز صفات عشر بيند دیده بينای من  
 خوی حیوان هشتم و گشتم مقدم بر ملک  
 خود صفاتم بين و اخلاق ملک آسای من  
 لحن ورقا ۶ حقیقت راشنید ستم بجان  
 زان شده محسود مرغان بلبل شیداى من  
 من نه آن شخصم که جان آلوده دارم برفساد  
 برخلاف عقل عنقای فلک پیمای من  
 گر خطائی گفته اند از من خدا دادند غا است  
 لطفی آخری من و بر طبع گوهرزای من  
 جرم موزون گرفزونست و خطایش بیشمار  
 بخش او را بر علی عالی اعلاى من

ی  
 باری موزون که شرح حالش مفید است در سال ۱۳۱۳ - ۱۳۱۴  
 قمری در ملائیر درگذشت فرزندان بسیار از سرود ختر یادگار  
 گذاشت که امروزه در ظل امر مبارک هستند در دوره حیات موزون -  
 احبای بسیار در ملائیر بوده اند و او همه را تشویق مینموده است  
 اسامی بعضی از احبای آن دوره در ضمن لوحی از ظلم مقدس  
 جمال مبارك جل جلاله نازل گردیده از این قرار .  
 قدارادت اراد قالله ان یدکرمن سمی پمهدى قبل قلبى

( مهد یقلى میرزا پسر شاهزاده موزون )

یا علی امیران المظلوم یدکرتک والذین آمنوا ( علی اصغر  
یکی از احباب است )

یا استاد قبل علی ان ملیک الایجاد یدکرتک بین العباد . . . . .

( استاد علی زرگرکه بوسیله موزون تبلیخ شده )

یا کلبعلی قد حضر اسمک لدی المظلوم . . . . . ( کلبعلی خان )

یا لسان العظمة اذ کرمن سمی بابر اھیم . . . . . ( میرزا ابراهیم )

معروف بکلمسی )

وند کرمن سمی بفضل الله . . . . . ( آقا فضل الله )

یا محمد سمعت النداء \* . . . . . ( محمد خان برادر شاهزاده )

( موزون )

" یا شهباز امروز بازالهی عالم راز بر سر گرفته سوف تجد هم فی

ظل الله رب العالمین . . . . . ( شهباز خان )

" یا حکیم یا اقا بابا مرض نفاق عباد را از اتفاق منع نموده . . . . .

( حکیم آقا بابا )

" یا حسن اسمع ندائی . . . . . ( آقا حسن سبدری )

یا علی قبل اکبران المظلوم یدکرتک . . . . . ( آقا علی اکبر )

یا حسن اسمع النداء \* . . . . . ( شاهزاده محمد حسن میرزا )

وارد نان نذ کرمن فازایام ربه وسمع ندائه اذا ارتفع بین خلقه

الذی سعی بعلاء الدین فی کتابی المبین . . . . .

( شاهزادہ علاء الدین میرزا )

یا ناصر اللہ قداستی النسر . . . . . (آقا ناصر اللہ)

یا سلطان علی طویلی لسمع سمع ندائی . . . . . (سلطان علی)

یا مراد انشاء اللہ از مراد خود عجرت نمائی و مراد الہی فائز شوی

. . . . . (خد امراد پسر فرا شباشی ملایر و مادرش مسماة بہا جری

از اسراء زنجانست کہ بعد از شہادت حضرت حجت زنجانی اورا

با جمعی باسیری بردند )

یا جعفر فل الہی الہی زین بیکلی . . . . . (مشہدی جعفر)

یا داود رب ودود میفرماید . . . . . (حکیم داود) ایضا یا حکیم

این دریا ک . . . . .

یا فضل اللہ فضل الہی موجود . . . . . (آقا فضل اللہ)

یا میرزا قبل رحیم حزب قبل خود را از اعلی و ازہد . . . (میرزا رحیم)

یا علی قد حضر اسمک لدی المظلوم . . . . . (شاهزادہ علیخان)

یا حسین ان المظلوم . . . . . (استاد حسین زرگر)

یا محمد قبل ہادی نسئل اللہ ان یزینک یطر از التقوی . . . . .

( گریلائی محمد ہادی نخود بریز )

این بود اسامی جمعی از مومنین آن دورہ کہ در ضمن لوحی نازل

گردیدہ است .



ملا خان بابای جووانی رئیس دزدان جووان نیز بواسطه  
 موزون بامبارك مومن و سر از تمدین اموال مردم را که نزدش  
 بود مسترد داشته و رضایت احبان اموال را جلب کرده است.  
 اما شیخ الملوك پسر فتحعلیشاه نامش شیخ علی میرزا است  
 که در روز چهارشنبه دهم رجب سال ۱۲۱۰ قمری هجری متولد  
 شد مشارالیه چهل و شش اولاد داشته که ۲۵ نفر پسر و ۲۱ نفر  
 دختر بوده اند شرح گیمیاگری و موعود پرستی شیخ الملوك و  
 اقدامش برای نکاح کردن دختر شاه پریان و فریب خوردنش از مرد  
 جهانگرد بتفصیل در مجلد قاجاریه ناسخ التواریخ سپهرکاشانی  
 در ضمن وقایع سال ۱۲۴۰ هجری مذکور است.

حکیم داود که در ضمن لوح مبارک نامش از قلم اعلی نازل  
 شده از احبای کلیمی نژاد ساکن ملایر بود شبی بیخبر دزدان به  
 منزل او رفته حکیم را بازش دست و پا بریسمان می بندند و در میان  
 صندوق بزرگی که در میان اطاق بود مرد و را رویهم میگذارند  
 و در صندوق رابسته آنچه اثاث و خواسته قیمتی بوده بر میدارند و  
 میروند صبحگاهان که برخی همسایگان در منزل حکیم را غیر معهود  
 بازمی بینند وارد منزل شده از قضیه آگاه میگردد وزن و شوهر را  
 از صندوق بیرون میآورند.

اما کلبعلی خان که در لوح مبارک مذکور شده مقصود مرحوم

میرزا یوسف خان ثابت وجدانی است مشارالیه در اول کلبعلی نام داشته است و در یافتن حن و حقیقت زحمتها میکند و رنجها میبرد تا بالاخره در ملایم بنحو عجیبی بتصدیق امر مبارک فائز میشود شرح حال خود را بخط خویش در کتابی نگاشته و نگارنده آن را دیده است در این مقام سطری چند که راجع بتصدیق اوست از آن کتاب بعینه نقل میشود .

در آغاز کتاب میگوید قوله علیه البها<sup>۶</sup> والرحمة .

بنده جان نثار خاک پای ثابتین بر عهد و پیمان الهی یوسف بن مرحوم حاجی محمد حسن آقای قزوینی از طرف مادر نوه خاقان مغفور فتح علی شاه قاجار که اسم اولی و طفولیت بنده کلبعلیخان بود و بعد در زمان شرف لقا<sup>۷</sup> و تقبیل آستانه مقدسه نورا<sup>۸</sup> حضرت عبدالبها<sup>۹</sup> روح ما سواه قدها تفضلا تغییر فرمودند و یوسف نامیدند و راجع بقضیه تکمیل تصدیق خود چنین مینویسد قوله " در عالم رویا<sup>۱۰</sup> دیده شد که صبح صادق صادق روشنی است و در صحرای با فضائی در کمال لطافت و طراوت و صفا این عبدایستاده و حسدای جانگدازی باعلی النداء<sup>۱۱</sup> از آسمان بگوش دل و جان مکرر میرسد که میفرماید " قد اظهر مشرق الظهور و مکلم الطور " فدوی هم از شدت شوق و ذوق باعلی النداء<sup>۱۲</sup> و بلحن خوش همراهی نموده و تذکر بآیه شریفه گشتم و چون چند مرتبه تلاوت شد از خواب بیدار

شده و همین آیه شریفه بر لسان جاری بود در همان حین صدای  
 مودن بگوش رسید که میگفت "حی علی الفلاح حی علی الفلاح  
 سبحان الله این عبدالرآن حین چه حالی دست داد و چه فرح  
 و سروری رخ نمود که چندین مرتبه بی اختیار سر بسجده شکر گزار گ  
 تا وقتی که جناب استاد (مقصود استاد علی زرگراست که بواسطه  
 مرحوم موزون بتصدیق امر الله فائز شده بود) بیرون تشریف آورد  
 و بملاقات آمدند و چون این حالت را مشاهده نمودند زیاده از حد  
 سرور و مشعوف گشتند این عبد رؤیای خوش را بجهت ایشان بیان  
 نکرد و بر لسان دل و جان متذکر بآیه شریفه قد اظهر مشرق الطهور  
 و مکمل الطور بود تا اینکه ساعتی گذشت که حضرت موزون روحی قد  
 وارد شدند و بعد از تعارفات رسمی این بنده تمنای تذکر و فکری  
 بقانون درویشی نمودم ایشان فرمودند در این امر مسئله درویشی  
 و ذکر معمول نیست مگر کلمه مبارکه اسم اعظم الله ابهی که بره —  
 مومنی فرض است روزی ۹۵ مرتبه متذکر شود و لکن صورت صلات —  
 موجود است از این کلمه بنده بسیار حیرت نمودم چه اید ا تصور  
 نمیکردم که تغییر احکام فرقان شده و نماز دیگری نازل شده باشد  
 در هر حال مشاهده صلات را تمنا نمودم ایشان بدون ملاحظه  
 حکمت فرمودند برای یک نفر از احبای قریه مانیزان نوشته ام  
 حاضر است بشما میدهم و یکی دیگر بجهت آن شخص مینویسم در این

حال دست بجیب بغل نموده ید بیضا<sup>۴</sup> آشکار شد و شمس احکام و اوامر الهی ظاهر و عیان گردید و قلب این عبد ذلیل زالا من استحقاقاً از تفضل و عطای بی انتهایش چون روز روشن و منیر فرمود له الحمد و الشکر و الثناء وله المجد والیهما<sup>۵</sup> از دست زیان که برآید کر عهده شکرش بدرآید<sup>۶</sup> و چون مشاهده در ورقه مبارکه شد ملاحظه گردید که از سما<sup>۷</sup> مشیت و عنایت جمال قدم و اسم اعظم جلوت عظمته و اقتداره چنین نازل و درآں ورقه نورا<sup>۸</sup> عماد ر قوله تبارک و تعالی<sup>۹</sup> "شهد الله انه لا اله الا هو له الامر و الخلق قد اظهر مشرق الظهور و مکلم الطور . . . . . سبحان الله از مشاهده این کلمات عالیات چه حالتی رخ نمود و چه انجذابی دست داد که ساعت دیگر بعد از مفارقت یاران بکوچه و بازار آمد و چون ایام محرم و . . . عاشورا (سال ۱۲۰۶ هـ) بود لهذا نعره زنان در مجلس روضه خوانی نواب و الاسیف الدوله حکمران ولایت حاضر شدند و در حضور جمع کتیری باعلی النداء<sup>۱۰</sup> بدین ابیات ناطق گشتم .

غرق عشقی شو که غرقست اندرین

عشقهای اولین و آخرین

ما بهما و خون بهار یافتم

جانب جان باختن بشتافتم

من حسین اللهم زنجیرکو کار این دیوانه راتد بیرکو

تا چند روز بدین منوال میگذشت . . . . . الخ . . . . . انتهی  
 باری این کتاب شرح حال جناب وجدانی خیلی خواندنی  
 است ولی بطبع نرسیده و جز یک نسخه که بخط خود آن مرحوم است  
 دیگر موجود نیست .

مرحوم وجدانی چند سال قبل صعود فرمودند و در گلستان  
 جاوید طهران مدفون و قبرش مشخص و معلوم است و بنائش عالی  
 بر سر مزارش ساخته شده است .

غیر از کتاب مزبور که وجدانی در شرح حال خود نگاشته مراسله  
 مفصله دیگری هم از او بیادگار است که شامل شرح صعود هیکلی  
 مبارک حضرت عبدالبها<sup>ع</sup> است مرحوم وجدانی خودش در آن ایام  
 مشرف بوده و وقایع را بچشم خود دیده و نگاشته است حقیقتاً آن  
 رساله هم خواندنی است و هم مطالب مفیده دارد . نسخه آن -  
 خیلی کمیاب و شاید اغلب احبای الهی ندیده باشند مطالب مفیده  
 را شامل است که اطلاع یاران الهی بر آن مطالب موجب روح و -  
 ریحان دل و جان است قسمتی از آن را در کتاب اسرار ربانی که  
 قاموس لوح مبارک ۱۰۵ میباشد نگاشته ام برای اطلاع بآن کتاب  
 مراجعه شود .

واینک یکی دو موضوع از آن رساله را که شامل مطالب است  
 برای شما میخوانم . قوله رحمت الله علیه . ( در آغاز رساله )

## نور چشم مکرم .....

یکد من خواهم بیمنای فلك تا بگویم شرح آنرا یک بیک نمیدانم  
 چه نویسم از محشر عظمی و قیامت کبری که در این سفر اخیر در ارض  
 مقدس حیفاً خود مشاهده نمودم و برای العین دیدم آنچه را که  
 تا کنون چشم روزگار ندیده و گوش احدی نشنیده .

در اوایل ورود و تشریف بساحت اقدس و مقام مقدس شرح مبسوط<sup>طی</sup>  
 در جواب مکاتیب واصله شما مبنی بر عنایات مبارکه در باره کل دوستان  
 الهی روحی فدا هم عموماً و جناب عالی خصوصاً عرض و ارسال داشته  
 و حال نیز مجبورم در اینکه شمه‌ئی از واقعه مولمه جانگداز و ...  
 رستاخیز عظیمی که بفاصله ۱۵ روز بعد از تشریف بساحت اقدس  
 رخ داد عرض نمایم که هم با حزن و اندوه این پدر پیر دلسوخته  
 خودت شریک و سهیم گردی و هم از عظمت و قدرت و قوت ام‌الله تا  
 درجه‌ئی اطلاع حاصل نمائی پسر جانم پس از ورود بارش اقدس  
 حیفاً با وجود نوازل و کسالتی که بوجود مقدس طلعت من طاف حوله  
 الاسماء ارواح العالمین لمظلومین الفداء<sup>۶</sup> عارض شده بود هر روز  
 و شب با جمیع مسافرین ایرانی و امریکائی و مهاجرین ارض اقدس -  
 حیفاً و عکا بشرف لقا<sup>۶</sup> فائز شده و مورد عنایات مبارکه چنانکه شایسته  
 و سزاوار او تعالی است بودیم حتی شیعی این عبد ذلیل و کلب  
 آستانش با کمال تضرع عرض نمودم که تصدقت کردم مسافرینی که

از طریق هندوستان آمده اند و این بند به بخد متگذاری مشغول بود. ام صحت مزاج مبارک و اراده و رزقهای مبارک را منتهی آسایش و آرزوی خود میدانسته و اگر در روز ده روز مشرف نشوند ابد امکدر نخواهند شد مقصود از این عرض و استدعا این بود که وجود مقدس قدری راحت فرمایند و با وجود مشاغل عظیمه و نزول الواح مقدسه و جواب مسائل غامضه و اجوبه عرایض واصله که هر روزی بقدر چند جز قرآن نازل میشد و ضعف نیه مبارک خودشان را مجبور بر ملاقات و دلجوئی و اظهار مکرمت بر مسافرین نفرمایند.

فرمودند راست است میدانم ولی من خودم که مشتاق ملاقات احباب هستم این را چه باید کرد این بیان مبارک را با کمال رافت و مظلومیت مکرر فرمودند و فرمودند چه موهبتی اعظم از سرور احباب است انسان باید یا فائض باشد یا مستفیض بعد فرمودند جمیع کائنات هم فائضند هم مستفیض مثلا این چراغ از حیث نور فائض است که افاضه نور مینماید و خودش هم از فتیله و روغن کسب فیض نموده - مستفیض میشود همین طور این دور و تسلسل هست تا میرسد بحق و حق جلت عظمته فائض است و مستفیض نیست پس از این بیانات مبارکه که مجملی از آن عرض شد ..... شروع فرمودند به اظهارات صدمات وارده و انذیات شدیدیه شی که از ناقضین به میکمل مقدس وارد شده بنوعی که جمیع حاضرین و مستمعین از

بغض و فساد و وسائل و حیل آن بی انصافها متحیر و مبہوت گشتند و شبی نبود که شرحی از تعریف آیات بلکه محو نمودن آثار مقدسه جمال قدم جلت عظمتہ و اقتدارہ بد سائس مخصوص کہ اخیرا شیطان اکبر میرزا محمد علی اختراع نموده و ترتیب داده ذکر فرمایند و مکررہ فرمودند خط جناب زین سند است جناب زین کاتب جمال مبارک بود هر لوحی کہ بخط اوست صحیح و درست است.

در آن حین قدوی وقت را مقتضی دانسته عرض کردم قربانت کردم یکی دو نفر از مردمان بی دانش در میدان هستند و بعضی زمزمہ می‌دارند باینکہ طرف نشدہ اند ولی با حضرت فاضل شیرازی طرف شدہ اند و حضرت فاضل از آثار و آیات مبارکہ استدلال بر وحدت بشر و اتحاد من علی الارض بکلمہ واحدہ نموده و آنها لوحی را نسبت بجمال قدم داده و اراکئہ داده بودند کہ در آن جا نعوذ باللہ صراحة تشمت و تفرق امر مبارک را بعدد کل شئی معین نموده بہر وسیلہئی بوده است سواد ی بدست آورده بچشمور مبارک ارسال داشته اند فرمودند از این قبیل شما بسیار پیدا میشود تحیر ندارد بیت العدل درست میکند بیت العدل جمیع آثار و الواح مقدسه را جمع نموده و بدقت ملاحظہ کردہ حکم قطععی مینماید و مرکب حرفی بزند دانش را میسکند و بعد شرحی در خصوص اینکه چنین لوحی اصل ندارد و از جمال مبارک نبودہ و



اصطلاح مبارك نيست بيان فرموده و فرمودند اين مکتوب نرسیده است بعضی از مکاتیب در بين راه مفقود ميشود و لهذا فرمودند کلمه کل شئی فی کل شئی من کل شئی در توقيعات حضرت نقطه اولی است .

فرزند عزيزم اينکه مطلب سر بسته حضور مبارك عرض شد برای اين بود که اين رايحه کریمه از ناحیه بعضی از صوفي مشرکان احبا<sup>۱</sup> همدان سرايت کرده و در آن ساعت با حضور جمعی از احبا سزاوارنديدم که اسم شخص معینی را ذکر نمايم (۱) چه که در ساحت اقدس واضح و معين بود والحمد لله ريشه درویشی و خرافات صوفی گری بکلی کنده شد بلی در او ایل طلوع نیر میثاق جمعی بودند و حال دوسه نفر بیشتر باقی نمانده اند و اين یکی د و نفر بی انصاف محض اينکه خود شان بلباس درویشی هستند نعوذ بالله استغفر الله جميع مطاهر مقدسه راعوما و جمال قدم و طلعت میثاق روح ما سواه فدا را خصوصا بدرویش معرفی مينمايند و استدلال به غزليات مبارك جمال قدم جلت عظمة و اقتداره میکنند که تخلص مبارك در غزليات مقدسه درویش است ديگر ملتفت نيستند که اين

مقصود از اين شخص درویش مونس قزوینی و بوقده و پيروانش بودند که در همدان اقامت داشتند نگارنده

تخلص در آن وقت نظر بحکمت‌های بالغه بوده چه که اراده مبارک  
 در سفر سلیمانیه بر این قرار گرفته بود که احدی از احباب و اغیار  
 از محل و مکان و مسافت مبارک و توقف مبارک که در چه نقطه است  
 ابدا ملتفت نشوند و در آن جا باجماعت سوفیه و یاد رویش نقش بندی  
 طرف بودند و اگر بحضور مبارک مشرف میشدند در ساله مبارکه  
 سیروسلوک یعنی هفت وادی و چهار وادی و فزلیات مبارکه در آن  
 جا نازل شده است باری امید است حقیقت طاعت میثاق روح ما  
 سواه قداه کل راز هوای و هوس محافظت و محارست فرماید ۰۰۰  
 باری فرزند عزیزم برویم بر سر مطالبی که جان عالمی را گداخته  
 و میگدازد جناب آقاسید ابوالحسن افغان عموی حضرت آقا  
 میرزا هادی افغان روحیفداه و پدر عیال مرحوم مغفور موقرالدوله  
 که سنوات عدیده با حرم محترمه خودشان در ساحت اقدس سد  
 مجاور و بدرجه کمال مورد عنایت و مرحمت بودند و چندی قبل حرم  
 ایشان صعود نمودند بواسطه اشارات و کنایات مبارکه که ابلغ از  
 صراحت بوده از قرب غروب شمس عبودیت عظمی مطلع شده صبح  
 شنبه ۲۷ برج عقرب ۱۳۰۰ مطابق ۱۸ شهر ربیع الاول ۱۳۴۰  
 با وجود عقل و فرسنگ و سکون و قرار خود را در دریا غرق نمود و غریق  
 بحر قلزم مواج رحمت میثاق شدند طوبی له و حسن مآب که خود را  
 بدست خود فدای طاعت میثاقی روح ما سواه قداه فرموده و شهدا<sup>تش</sup>

بسیار مقبول شد چه که هیکل مقدس با وجود ضعف بنیه و کسالت مزاج بتشییع جنازه تشریف آورد و چند قدمی یکپایه صندوق آن - متصاعد الی الله را بد و ثمر مبارک گرفته مشی فرمودند و در همان شب بیرون تشریف آورد و اول کلمه از فم مطهر این بود جای افنان بسیار خالی و نمایان است و بدرجه ثی اظهار عنایت فرمودند که بنده عربی کردم الحمد لله برضای مبارک فائز شد فرمودند که کمال رضایت را از او دارم و این کلمه مبارکه را مکرر فرمودند محرم راز و - رفیق من بود ..... الخ .

چون قرائت رساله وجدانی بپایان رسید از استماع مطالب متنوعه مفیده جمیع احبای الهی با روح و ریحان ممدوم شدند و پس از مختصر تنفسی یکی از احبای الهی فرمود سئوالی دارم اگر اجازه میفرمائید عرض کنم حدیث فرمودند بفرمائید سائل فرمود در لوح مبارکی که از قلم جمال قدم جل جلاله خطاب بمهدی درباره سبب انقلاب عالم نازل شده و در مجلد چهارم کتاب مائده آسمانی در ردیف "س" مندرج است ذکر صد رایران وارد بفرمائید مقصود از صد رایران کیست ؟

یکی از احبای الهی فرمود مقصود از صد رایران که در لوح - مبارک مزبور نازل گردیده میرزا حسین خان صدراعظم قزوینی است که بسپهسالار و مشیرالدوله نیز معروف بوده است و در الواح

مختلفه ذکر او نازل گردیده است در همین لوح مبارک که ذکر صدرایران در آن نازل بیانی باین نمون موجود که خداوند او را بواسطه نسبتی که بایکی از احباب \* الله دارد مشمول غفران فرماید و تصریح مرحوم سمند مقصود جناب آقا محمد علی کد خدای قزوینی است که از اقربای نزدیک مرحوم حاجی میرزا حسین خان صدراعظم بودند شرح تصدیق مرحوم کد خدا را جناب حاجی در ————— بهجت الصدور بنحو اجمال ذکر فرموده اند و آغاز الواح مبارکه نازله از قلم جمال قدم جل جلاله که "ق" "ك" "د" مذکور گردیده مقصود از ق قزوین و از ك و د کد خدا میباشد .

مرحوم حاجی در ص ۶۵ بهجة الصدور میفرماید قزوین جناب متصاعد الی الله آقا میرزا محمد علی کد خدا علیه بها \* الله را که از اعیان و امرای قزوین است ملاقات نمودم و در منزل ایشان بعضی احباب را زیارت نمودیم و این شخص میفرمود درویش بودم و جناب حاجی میرزا کوچک نایب الصدر شیرازی ارادت داشتند و او را قطب و ولی زمان میدانستم و حضرت طاهره علیها بها \* الله قزوینی که بعلم و فضل و محسن تقوی و تحریر شهیر و مبشر نادى و منجذب و فدائی امرالله بود و بواسطه ایشان وقایع عظیمه قزوین واقع شد که محیر عقول و حقیقه خارق عادت بود لذا از جناب مرشد مذکور حال و مقصد و مقصود سید یا برا سؤال نمودم در حالی که

تکیه کرده بود برخاست و نشست و با کمال جرئت فرمود شرحی بر سر سوره کوثر نوشته است که اگر قلمش را ببیند از دویگوید اینست معجزه من اولین و آخرین از برداشتن قلمش عاجز و لکن خدمت مرشد نکرده بود که خدا فرمود باین صحبت بحضرت اعلی مو من شدم و در سر سر تعجب و تحیر نمودم و بعقل و ادراک او خندیدم که اولین حضرت آدم بود و آخرین جمال مبین خاتم النبیین نمیتوانند قلمش را بردارند یا این گونه بزرگواری و علم لدنی خدمت تو و امثال تو را نماید؟

بیرون آمدم و ملحق بحضرت شدم و تفسیر کوثر و کتب آیات مبارک را زیارت نمودم و موقن و مطمئن القلب شدم انتهی اینک لوح مبارک مهدی را برای شما میخوانم قوله تعالی

یا مهدی عالم منقلب واحدی سبب آنرا ندانسته با سا \* و -  
 شما \* احاطه نموده ارض آرام نخواهد گرفت مگر بندای اسکنسی و  
 لکن نظر باس اساس سیاست الهی و اصول احکام ربانی در القای  
 کلمه توقف رفته و میروید و از قبل این کلمه علیا از قلم اعلی جاری و -  
 نازل خیمه نظم عالم بد و ستون قائم و بریا مکافات و مجازات نظر  
 بجزای اعمال خلق در خسران و وبال مشاهده میشوند . . . .  
 یا اسمی مهدی تفکر در انقلابات دنیا نماند عمری لاتسکن بل تزداد  
 فیکل یوم هذا ما یخبرک به الخیر خلق از ندای حق و حلالت  
 آن محروم بوده و هستند عجب در آن است که از ندای عالم هم

محرورند چه که عالم با مرما لك قدم در كل حين باعلى! لندا اند آمینمايد  
يك ندای او صد رایوانست که بمثابة برق متحرك بود گاهی در مغز  
و وقتی در مشرق و جنوب و شمال وارد و سائر و در لیالی و ایام در نظم  
مملکت و کثر ثروت ساعی و جا. ۵. د. و آخر یکف صفر راجع شد قسم بحقیف  
سدره منتهی اگر مالک يك کلمه از نزد حق میشد بهتر بود از آنچه  
دید و شنید و عمر را صرف آن نمود و لکن در سنین اخیره امریکه  
سبب حزن شود از او صادر نه لذا باید درباره او جز بکلمه خیر  
تکلم ننمائید و چون بنسبت یکی از احبای الهی فائز شاید کلمه  
غفران از ملکوت عنایت رحمن درباره اش نازل شود و در بعضی  
مواضع کلمه طیبه هم از لسانش جاری لا اله الا الله و الغفور الکریم .  
انتهی

این لوح مبارک در شصت سال قبل نازل شده و مقصود از  
صد رایران مرحوم میرزا حسینخان صدراعظم قزوینی است  
صنیع الدوله مراغه در جلد ثانی کتاب مرآت البلدان ص ۶۲ در ضمن  
وقایع سنه ۱۲۶۷ هجری مینویسد قوله "میرزا حسینخان ولد میرزا  
نبی خان امیر دیوان مامور بمیثی و کاربرد از امور تجارت رعایای  
ایران که در هندوستان بودند شد" مقصود جناب اشرف حاجی  
میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار اعظم وزیر جنگ و وزیر امور  
خارجه میباشد جناب معظم الیه از همین وقت که ابتدای ماموریت

و خدمت ایشان بدولت علیه بود. هـ روزه در مدارج ترقیات کامله صعود نموده سفارتهای بزرگ و وزیر مختاری کرده بتفویض وزارت عدلیه عظمی نائل و از آن مقام منیع ارتقا جسته سپهسالار اعظم و از سپهسالاری بمسند جلالت صدارت عظمی ایران قعود نمود و هم اکنون سپهسالار اعظم و وزیر جنگ و وزیر امور خارجه میباشد  
..... انتهی

و در ص ۲۳۵ هـ مین کتاب میگوید "میرزا حسینخان و زسر مختار دولت علیه در اسلامبول از جانب سلطان عثمانی نشان مجیدیه مرحمت شده با اجازه اعلیحضرت شاهنشاهی قبول آن - نشان نمودند ."

و در ص ۲۳۶ هـ م ذکر وزیر مختاری او شده زمانیکه جمال مبارک جل جلاله در بغداد تشریف داشتند و شیخ عبدالحسین طهرانی با قساد و تفتین مشغول بود میرزا حسینخان در اسلامبول سفیر کبیر بود و میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه و میرزا بزرگخان کاربرد از ایران در بغداد بود چنانچه در جلد دوم مرآت البلدان ص ۲۵۴ در ضمن وقایع سنه ۱۲۷۶ هـ جری مینویسد قوله "میرزا بزرگخان کاربرد از سابق ارزنة الروم بکا بردازی اول و مخصوص ایندولت مامور اقامت بغداد گردیده" انتهی

بعد از قیام شیخ عبدالحسین طهرانی بمخالفت و مخابرات

با درباردولتین ایران و عثمانی عریضه از میرزا سعید خان وزیر امور خارجه در خصوص خروج ۵۰ یگل مبارک از بغداد و توطن در دیار آخری بساحت اقدس تقدیم شد و لوح مبارک معروف بسه "شکرشکن" در جواب وی از قلم مبارک نازل گردید و بعد امیرزا سعید خان بامیرزا حسینخان مخابرات کرده و کار منجر بنفسی طلعت عظمت بدیار صفلات و سجن عکا گشت صورت مکتوب میرزا سعید خان وزیر امور خارجه بمرحوم حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله که آن اوقات بسمت سفارت دولت علیه ایران درمدینه کبیره اسلامبول اقامت داشت راجع بحکم نفی و تبعید جمال قدیم جل جلاله و اصحاب از بغداد ایاتسلیم ایشان بحکومت گرمانشا در ص ۳۳۲ کتاب کشف الغطاء عن حیل الاعداء \* مسطور است میرزا سعید خان لقب موتمن الملك داشت نصب وی بوزارت امور خارجه در سنه ۱۲۶۹ بود چنانچه در جلد ثانی مرات البلدان ص ۱۲۲ مینگارد قوله "سنه ۱۲۶۹ در ماه ربیع الثانی اینسال میرزا سعید خان موتمن الملك بمنصب جلیل وزارت امور خارجه ولقب جنابی و خلعت همایون سرافراز شد" انتہی

میرزا بزرگخان هم اول پیشگار حاجی میرزا آقاسی بود و بعدا بکاربردازی ارزنة الروم و بغداد نصب شد (مرات البلدان ج ۲ ص ۲۵۴ و ص ۱۲۲)



یکی از احبای پرسید مقصود از شخصی که در آیه کتاب اقدس

راجع باو میفرمایند " قد اخذ الله من اغواك کیست ؟

یکی از یاران رحمن در جواب گفت این آیه مبارکه خطاب

بمطالع اعراض یعنی میرزا یحیی از لست و مقصود از من اغواك سید

محمد اصفهانی است که یحیی را بمخالفت با جمال مبارک جل جلاله

برانگیخت جمال مبارک جل جلاله در لوح ابن الذئب ( یعنی

شیخ محمد تقی معروف باقانع فی اصفهانی متوفی در سال ۱۳۲۶

۵۰ ق پسر شیخ باقر اصفهانی ملقب بذئب که فتوای قتل نورین نیرین

سلطان الشهداء \* و محبوب الشهداء \* را داد و در سال ۱۲۹۶ -

هجری قمری در اصفهان بشهادت رسیدند ) میفرمایند قوله تعالی

" یا شیخ ان قلنی ینوح لنفسی واللوح یبکی بما ورد علی من الذی

حفظناه فی سنین متوالات و کان ان یخدم امام وجهی فی اللیالی

والایام الی ان اغواه احد خدامی الذی سمی بسید محمد یشهد

بذلك عباد یوقنون الذین هاجروا معی من الزورا \* الی ان وردنا

فی هذا السجن العظیم "

شرح فساد وقتنه سید محمد در الواح مبارکه مندرج و صورت

آن الواح منیع در کتاب رحیق مختوم موجود و در ضمن لسبوح

استنطاق نیز مذکور است که درمآئده آسمانی مندرج گردیده .

در لوح مبارک قرن امریکا حضرت ولی امر الله جل سلطانه

شرحی ذکر فرموده اند که قسمتی از مضمون آن درباره سید محمد اصفهانی در حقیق مختوم جلد اول نقل شده است مراجعه فرمایند و قسمتی از الواح مبارکه هم در این خصوص در مواضع دیگر کتاب مندرجست یکی از احبای الهی فرمود در یکی از الواح نازله از قلم مبارک جمال قدم جل جلاله که آغازش "الحمد لله الذی وفی با لعهد" است چنین میفرمایند قوله تعالی "وهم چنین ذبیح ارضین رد رارض تا الذی سمی بمیرزا مصطفی علیه بها" الله الایهی ونفوسیکه با او بودند بکمال استقامت و منتهای رضایتمندی فدامتوجه . . . . . الخ

مقصود از شهید مزبور و همرا هانش که بود ؟

یکتن از قدمای احبای در جواب سائل فرمود "مقصود جنس اب میرزا مصطفی نراقی است که در تبریز یاد و نفر دیگر بشهادت رسیدند مرحوم سفند در تاریخ خود مختصری در این باب نوشته که نقل میشود قوله ره "همچنین حضرت فخر العرفا و اشرف الاتقیا " آقامیرزا مصطفی شهید نراقی بودند که در بغداد چندی شرفیاب بوده و یگشردم تا اسلامبول رفت و با مر مبارک مراجعت نمود و چندی در قزوین و تبریز بتحریر کتاب ایقان و سایر الواح رحمن مشغول بود در فتنه تبریز ایشان را گرفته حین شهادت یا بها " الایهی گفت و بوسوی جمال مبارک نشسته مهیا شدند میرغضب گفته بود و بقبله



آمد و پیاران روحانی پیوست و بشرف لقا فائز گشت مدتی در نهایت روح و روحان در جوار الطاف بی پایان گذران مینمود تا آنکه مرخص گشت و پیران شتافت و بقدر قوه خویش بخدمت پرداخت شخص کامل بود وثابت و راسخ مانند جبل شامخ متین و ورزین بود و مکی و امین در شدت انقلاب و اضطراب نباح کلاب او را طنین ذباب بود و — آزمایش سبب آسایش در آتش افتتان مانند ذهاب خالص رخ بر افروخت باری روزی که موکب مبارک از قسطنطنیه رویا در نه برخاست آن شخص بزرگوار از ایران وارد گشت فرصت نشد مگر یکدفعه بحضور مبارک رسید بعد مأمور بمراجعت ایران گشت در چنین حالتی بشرف لقا<sup>۴</sup> فائز گردید و چون بآذربایجان رسید در آنجا بتبلیغ پرداخت شب و روز بحالت مناجات بود تا آنکه در تبریز جامی لبریز نوشید شور انگیز گشت و از تبلیغ رستخیز برخاست و چون جناب فاضل کامل و عالم نحیر شهیر حضرت شیخ احمد خراسانی بسه آذربایجان رسید بآن شخص بزرگوار<sup>۵</sup> مدد استان شد و هم نغمه و هم آواز گشت بدرجه شور و وله احاطه نمود که چهار ایتبلیغ پرداخت و اهل تبریز بستیزه برخاستند فراشان تجسس آن نفوس مبارکه نمودند آقامیرزا مصطفی رایافتند عوانان گفتند میرزا مصطفی زلف داشت یقین این او نیست فوراً کلاه برداشت و زلفها بیرون ریخت و گفت ببینید من خود او هستم پس او را گرفتند و آن د و بزرگوار را

نهایت ظلم و اذیت نمودند عاقبت جام شهادت لبریز را در تبریز  
 نوشیدند و بافق اعلی شتافتند در قتلگاه آقامیرزا مصطفی رجانیسمود  
 که من راپیش از جناب شیخ شهید نمائید تا شهادت او را نبینم  
 در الواح مبارک ذکر بزرگواری آنان الی الابد باقی زیرا توقیعات  
 متعدده داشتند بعد از شهادتشان از قلم اعلی ذکر مصیبتشان  
 گشت این شخص شخیص از عنفوان جوانی تا زمان ناتوانی جمیع  
 اوقات را در سیل ربالات بخدمات گذراند والیوم در مملکت الهی  
 در جوار رحمت کبری در نهایت شادمانی وفرح و مسرت و کامرانی  
 بتسبیح و تقدیس کبریا مشغولست طویب له وحسن ما ب بشری له  
 من رب الارباب جعل الله له مقاما علیاً فی الرفیق الاعلی انتهى  
 یکنفر دیگر از احبای رحمن فرمود . که در تورات سفر خروج  
 مسطور است که در زمان غیبت حضرت موسی (ع) برای آوردن -  
 شریعت از نزد خداوند بنی اسرائیل بواسطه طول غیبت آن حضرت  
 بپرستش گوسا له زرین اقدام نمودند و در قرآن مجید نازل گردیده  
 که سامری بنی اسرائیل را بپرستش گوسا له زرین وادار کرد با آنکه  
 بعقید مورخین گوسا له زرین در شهر شومرون بعد از حضرت سلیمان  
 (ع) ساخته و گروهی از یهود بپرستش آن وادار شدند زیرا بعد  
 از حضرت سلیمان در میان امت اختلاف افتادده سبط بنس  
 اسرائیل بحکومت یاریعام بن نابا طسرفرود آوردند و وسیطیمو

و بن بامین پسر سلیمان رحبعام را پادشاه خود ساخته و این مسئله سبب شد که اختلاف بنی اسرائیل آغاز گردید و جنگ وجدال بین آنان شروع شد یاربعم قوم اسرائیل را از رفتن بیت المقدس که پایتخت رحبعام بود مانع آمد و برای انجام مراسم حج و قربانی در شهر سامره که بعبوری شومرون نام داشت مذبحی بنا کرد و دوگوساله زرین بر مذبح قرار داد و بنی اسرائیل را بپرستش آن دوگوساله وادار نمود و این مسئله سبب شد که یهود متدرجا پرستش خدای جهان را فراموش کرده و بپرستش اشیام اقوام مجاوره خود مانند فینیقییسن و مصریان پرداخته اشیام موالک و عشتاروت و بعزل را پرستش میکردند و بنصائح انبیای الهی اعتنا ننمودند تا آنکه پادشاه آشور بر شومرون غلبه کرد و سلطنت این سلسله از بنی اسرائیل منقرض گردید امروز هم عده از سامریها در نابلس شام موجود و معبدی در جبل جزریم دارند سامریها اسفار خمسه را معتقدند ولی بکتب انبیای بنی اسرائیل عقیده ندارند "باری عده از معتزنین بر قرآن شریف ایراد گرفته اند که چگونه قنیه گوساله سامری پس از دوره سلیمان در قرآن مجید بزمان حضرت موسی (ع) نسبت داده شده با آنکه در آن دوره - سامری وجود نداشت حال در مقابل این اعتراض چه باید جواب داد ؟

یکی از احبای الهی در جواب سائل فرمود که این اعتراض

معترضین ناشی از عدم اطلاع آنان است و حقیقت مسئله این است که کلمه "سامر" با سامره که نزد اعراب معروفست معرب کلمه "شمرون" بکسرشین و ضم آن است که در عبری مصطلح است یعنی عرب شمرون را سامر میگوید کلمه شمرون بکسرشین در عهد عتیق اسم شخص معین و اسم شهری معین استعمال شده چنانچه در کتاب اول تواریخ ایام فصل ۵۴ آیه اول وارد شده است "اما پسران" یساکارثولاع" و فوه و باشوب و شمرون چهار نفر بودند ۰۰۰۰۰۰ در این جا شمرون اسم شخص است و در کتاب یوشع فصل ۱۱ آیه اول "ملك شمرون" ذکر شده و در اینجا شمرون اسم شهرست شمرون بضم شین نیز اسم کوه و اسم شهر است چنانچه در کتاب اول ملوک فصل ۱۶ آیه ۲۴ مذکور است "پس کوه سامره را از سامرید و وزنه نقره خرید و در آن کوه بنائی ساخت و شهریرا که بنا کرد بنام سامرو مالک کوه بود سامره نامید" این مرد و لفظ شمرون و شمرون بضم و کسر شین مرد و از یک ماده و بیک معنی است و معنی این کلمه در عبری حفظ و نگاهداری است در زمان حضرت موسی (ع) از جمله عشائری که در لشکر بنی اسرائیل بودند و یا حضرت موسی (ع) از مصر بیرون آمدند اولاد شمرون بن یساکرین یعقوب بودند که آنان را عبری شمرونین میگفتند و معرب آن سامرین است در سفر اعداد فصل ۶ آیه ۲۴ درج—ز

قبیله هائیکه منتخب آنان باید بجنگ بروند مذکور است " و از شمرون قبیله شمرونیان در اینجا شمرون اسم قبیله بوده است که ذکر شده و اینها اولاد شمرون بن یساکرین یعقوب اند چنانچه در سفر تکوین فصل ۴۶ آیه ۱۳ ذکر شده که یساکر چهار سر داشت یکی شمرون بود و یساکر سر یعقوب بود ( تکوین ۴۶ آیه ۸ ) و در سفر اعداد - فصل ۲۶ / ۲۱ شمرون را از بی یساکر شمرده بنا بر این واضح شد - که در زمان حضرت موسی ( ع ) قبیله از اسرائیل بنام سامریین ( شمرویین ) موجود بوده اند و بنص قرآن مجید یکی از اغراد همین قبیله بود که یساختن گوساله زرین اقدام کرده است و بیچوجه مربوط بگوساله زرین شهر شوامرون بعد از حضرت سلیمان نبوده و نیست در این خصوص بحث مفصل و مفیدی در کتاب " النظرة فی - کتب العهد الجدید ص ۲۲۸ طبع مصر تالیف دکتر صدقی مسطور است که مطالعه اثر بسیار مفید و شرح آنچه بنحو اجمال ذکر شد در آن کتاب بتفصیل مذکور گردیده است .

یکی از احباب فرمود در تورات نسبت درست کردن گوساله رابهارون برادر موسی ( ع ) میدهند .

ناطق قبل گفت بموجب نص صریحی که در امر مبارک موجود است مسائل تاریخیه مندرجه در اسفار تورات مورد اعتماد نیست زیرا مطالب غیر صحیحیه بسیار در آن مذکور است آنچه از احکام حضرت



موسی (ع) و بیانات آن حضرت که در اسفار تورات مندرجست مورد قبول و محل اعتماد است و آنچه مسائل تاریخیه در آن مسطور قطعی و مورد اعتماد نیست حضرت عبدالبها<sup>ع</sup> جل ثنائہ در لوح حاجی یوسف بیک خوشفی شرح این مسئله را بیان فرموده اند .

قوله الا خلی " و اما ما... و المزبور فی التورات و الزبور من امر اللوط و صبا یاه و الارتداد لبعض الانبیاء " هذه الضغاث احلام ما انزل الله بهامن سلطان من اقویل المورخین من اهل الكتاب ثم اعلما انما التورات ما هو المنزل فی الالواح علی موسی علیه السلام لو ما امریه و اما القصص فهذا امر تاریخی کتب بعد موسی علیه السلام و البرهان علی ذلك ان فی السفر الاخیر کتب الحوائث التي وقعت بعد موسی و اخبر عنها و هذا دلیل واضح و مشهود بان القصص دوت بعد موسی علیه السلام فلا اعتماد علی تلك الاقوال التي هی القصص و الروایات و ما انزل الله بهامن سلطان لان الكتاب الکریم و الخطاب العظیم هو الالواح التي اتی بها موسی علیه السلام من الطور و ما نطق به مخاطبا لبنی اسرائیل بنص قاطع من الاحکام بنا<sup>ع</sup> علی ذلك لا تستغریوا من اخیار صدر عن اقلام المورخین من بعد موسی لانها لیست من الایات المحکمات فی الزبور الالواح انتهى .

اگر در مند رجات تاریخیه اسفار خمسه دقت شود مشاهده

مینمائیم که با هم مختلف است و این دلیل است که مطالب تاریخیه از اینها احتیاج محسوب و مورد اعتماد نیست و اگر چنانچه گویند "بوحی الهی بود اختلافی در آن موجود نبود مثلا در سفر اعداد فصل بیستم آیه ۲۳ و فصل ۳۳ آیه ۳۸ مذکور است که هارون - برادر حضرت موسی (ع) در بالای کوه اور مورد فتن شد و در سفر تنبیه فصل ۱۰ آیه ۶ مسطور است که هارون در موسسه مرد و دفن شد و بین دو نقطه غرق بسیار است و از ملاحظه شرح - منازل که بنی اسرائیل بترتیب پیچیده اند و در سفر اعداد فصل ۳۳ آیه اول پیچید مسطور است این مسئله اختلاف بخوبی واضح میشود زیرا منازل مذکوره در این فصل از سفر اعداد با آنچه در سفر تنبیه فصل ۱۰ ذکر شده مخالفت دارد " و نیز در سفر خروج فصل ۱۹ آیه ۱۰ پیچید مسطور است که خداوند از کوه سینا با قوم اسرائیل سخن گفت ولی در فصل بیستم سفر خروج آیه ۲۲ مسطور است که خدا از آسمان با قوم اسرائیل سخن گفت کوه سینا کجا و آسمان کجا ؟

و نیز در سفر تنبیه فصل اول آیه ۲۲ مسطور است که حضرت موسی (ع) دوازده نفر جاسوس فرستاد بنا به پیشنهاد قوم و لکن در سفر اعداد فصل ۱۳ آیه اول مسطور است که حضرت موسی دوازده نفر جاسوس فرستاد با مر خداوند و نیز در فصل ۳۴ خروج

آیه اول مسطور است که خداوند فرمود من الواح را خواهم نوشت  
 و در همین فصل ۳۴ خروج آیه ۲۷ مسطور است که خداوند  
 بموسی فرمود تو الواح را بنویس و او نوشت .

و نیز در سفر تکوین فصل ۱۵ آیه ۱۳ مسطور است که حضرت  
 ابراهیم فرمود ذریه اسرائیل چهارصد سال با سارت خواهد گذرا  
 نند  
 و لکن در سفر خروج فصل ۱۲ آیه ۴۰ مسطور است که مدت توقف  
 و اسارت بنی اسرائیل در مصر چهارصد و سی ( ۴۳۰ ) سال بود  
 و پس از چهارصد و سی سال از مصر با حضرت موسی ( ع ) خارج  
 شدند حال این دو قول که با هم مخالف است بجای خود چون  
 از روی مندرجات سفر خروج بدقت حساب کنیم نتیجه با هر دو قول  
 مزبور مخالفست زیرا حضرت یعقوب با هفتاد نفر اهل البیت خود  
 در زمان یوسف از کعبان بمصر رفت و از جمله اولادش " قهات " <sup>۱</sup>  
 بود که پدر عمران و جد موسی ( ع ) است ( سفر خروج فصل ۶ ) -  
 قهات عمرش یکصد و سی و سه سال بود و عمران یا عیرام یکصد و سی و  
 هفت سال عمر کرد ( سفر خروج فصل ۶ ) قهات در زمان یوسف  
 بود و عیرام در دوره فرعون ظالم که اطفال یهود را میکشت بوده و -  
 مجموع عمر قهات و عمران دو بیست و هفتاد سال میشود و حضرت موسی  
 ( ع ) وقتی که بنیوت مبعوث و مأمور خلاص کردن بنی اسرائیل از  
 ظلم فرعون بود هشتاد سال داشت ( خروج فصل ۷ ) و مجموع

هشتاد و دوست و هفتاد یعنی مجموع عمر حضرت موسی (ع) و پدرش عمران و جدش قهات سیصد و پنجاه سال میشود پس قسوم اسرائیل سیصد و پنجاه سال در محضر بوده اند نه چهارصد و یکا چهارصد و سی سال که از قول حضرت ابراهیم در سفر تکوین فصل ۱۵ آیه ۱۳ و از قول حضرت موسی (ع) در سفر خروج فصل دوازدهم آیه چهارم نگاشته است و اگر زمان معاصر بودن عمران را بپایدرش - قهات و زمان معاصر بودن موسی (ع) را بپایدرش عمران از سیصد و پنجاه سال مزبور کسر کنیم بدیهی است که کمتر از آن خواهد شد باری از این قبیل اختلافات در مطالب تاریخیه مندرجه در اسفار خمس مذکور است و دلیل است که آنجمله بوحی الهی نبوده و بلکه بفرموده حضرت عبدالبها<sup>ع</sup> جل ثنائہ اقوال مورخین واضحاً احلام است که ما انزل الله بها من سلطان .

یکی از حاضرین فرمود آیا کتب انبیا<sup>ع</sup> جزو تورات محسوب نیست ؟

ناطق قبل گفت اصلاً کلمه تورات بمعنی شریعت است و مستقیماً بر احکام عشره نازله بر حضرت موسی (ع) که شرح آن در فصل ۲۰ سفر خروج مندرجست اطلاق میشود و مجازاً اسفار خمس تکوین و خروج و اعداد و لاویان و تثنیه را نیز تورات گویند و اما کتب انبیا جزو تورات محسوب نیست و هر یک برای خود استقلال

دارد و لکن در اصطلاح جزو عهد عتیق محسوبست اسفار خسته تورات را بعبیری اسم مخصوصی است مثلا سفر تکوین را سفر پرشیت و قضاات را سفر شوفیم و تثنیه را سفر د باریم خوانند و کتب انبیا \* را بعبیری نبی نیم گویند و عهد انبیا \* در نزد یهود بالغ بر چهل و هشت نفر است که از آنها در اصطلاح مخصوص به "مع نابی" تعبیر میکنند کلمه مع عدد آن منظور است که بحساب جمل ۴۸ میشود از این عهد شانزده نفر نبی آثارشان جزو عهد عتیق است و چهار نفر از آنها بانبیای اعظم معروفند و عبارتند از "ارمیا و اشعیا و حزقیل و دانیال".

و دوازده نفر آنها بانبیای اصغر معروفند و عبارتند از .

"اول" \* و شمع که از سال ۷۸۷ تا ۷۲۵ قبل از مسیح یعنی شصت و دو سال بنبوت اشتغال داشته است و با اشعیا و میکا بلکه با یوئیل و عاموسی معاصر بوده است .

دوم - یوئیل و معنی این اسم "یهوه خداست میباشد از

حالاتش بتفصیل اطلاعی نیست و میتوان از نبوتهای او بتقریب مطالبی بدست آورد یوئیل در مملکت یهود ساکن بوده و در آن زمان هنوز هیکل و عمارت آن برپا بوده است هر چند در زمان حیات او - اختلاف بسیار است ولی ظن غالب آنستکه وی در سلطنت عزریا یعنی تقریباً هشتصد سال قبل از مسیح نبوت میکرد . است .

سوم عاموس چو یانی از اهل قصبه کوچکی از یهودا بود که در سه فرسنگی جنوب اورشلیم واقع و تقووع نام داشته عاموس با هوشع و یوشیل معاصر بود و در دوره سلطنت عزیا پادشاه یهودا و یاریعام دوم پادشاه اسرائیل در بیت ئیل در باره اسرائیل نبوت میکرده که تقریباً ( ۸۰۰ - ۷۸۷ ) سال قبل از مسیح میباشد .  
چهارم عوید یای نبی که از شرح حالش چیزی که قابل ذکر باشد بدست نیامد .

پنجم - یونس نبی است که شرح حالش در کتاب یونان نبی که همان یونس است و جزو عهد عتیق میباشد مسطور است و داستان سه شبانه روز در شکم ماهی ماندن او نیز در همان کتاب مذکور است در قرآن مجید نیز از یونس بد و النون تعبیر شده است و داستان رشک ماهی ماندنش نیز مسطور است و میفرماید چون ماهی او را بخشکی افکند خداوند بوته کدوئی بیافریند که تا بر سر او سایه افکند و آزار نیند قولہ تعالی ~~وانبتنا علیه شجرة من یقطین~~ ۰۰۰۰ الخ و در سوره القلم قرآن از یونس بصاحب الحوت تعبیر شده است وقتی که یهود از حضرت عیسی ( ع ) معجزه طلب کردند بموجب باب دوازدهم و شانزدهم انجیل متی در جواب آنان فرمود فرقته شریرو فاسق از من طلب آیتی میکنند و بدیشان جز معجز یونس نبی داده نخواهد شد چنانچه یونس سه شبانه روز در شکم ماهی ماند

پسر انسان نیز سه شبانه روز در زیر زمین خواهد ماند " مسیحیان قیام مسیح را بزرگترین معجزه شمرده اند و بر حسب ظاهر تعبیر میکنند داستان قیام مسیح در اناجیل اربعه با اختلاف عجیبی نقل شده و آنکه بی موجب نصوح اناجیل حضرت مسیح (ع) سه شبانه روز در دل زمین نماندند زیرا بعد از ظهر جمعه که در اناجیل بروز تهیه تعبیر شده یعنی یهود از بعد از ظهر جمعه تهیه احترام شب و روز سبت را ببینند حضرت مسیح را از صلیب فرود آورند و بخاک سپردند و او آخر شب یگشنبه قبل از طلوع صبح وقتی که شاگردان مسیح رفتند او را نیافتند زیرا قیام کرده بود حال در صورتیکه روز جمعه را هم حساب کنیم حضرت مسیح در روز و شب در دل زمین ماندند و سه شبانه روز نرسید و حقیقت حال آن است که قیام مسیح (ع) امری ظاهری نبود چنانچه شرح و تبیین آن از لسان مظهر حضرت عبدالبها<sup>ع</sup> جل ثنائیه نازل گردیده و در مفاوضات و سایر الواح مبارکه مسطور است از این گذشته در عهد جدید شواهد فراوانی هست که مقصود از قیام مسیح (ع) قیام روحانی و معنویست نه قیام ظاهری از بین اموات ظاهری مطالعه باب ۱۵ از نامه اول پولس بکورنتیان که متضمن معنی قیام و شامل جسم نفسانی و جسم روحانی و سایر مطالب متعلق باین مسئله است اطلاع بسیاری می بخشد و در نامه دوم پولس رسول بکورنتیان باب چهارم

آیه ۵ مذکور است " جمیع مادائما زنده ایم زیرا میدانیم کسی که عیسی را برخیزانید ما را هم با او خواهد برخیزانید " و در باب ۵ نامه دوم بکورنتیان آیه ۱۴ بپس فرموده است مسیح که مردم همه مردند چون زنده شدند " نیز " انتهی بدیهی است که در زمان موت مسیح (ع) بظواهر همه جسد زنده بودند و بعد از مردن هم جسد زنده نشدند پس قیام روحانی است نه جسمانی از این قبیل شواهد بسیار در عهد جدید است اساسا این مسئله قیام از اموات از عهد عتیق بعهد جدید منتقل شده است زیرا در کتب عهد عتیق هم قیام از اموات مذکور و بمعنی باطنی و حقیقی استعمال شده است از جمله در فصل ششم کتاب ۵ و شع نبی آیه دوم بپس مذکور است که بنی اسرائیل هم خواهند مرد و بعد از سه روز قیام خواهند کرد " باری فصل الخطاب درباره این مسئله همان بیان مبارک حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ در کتاب مفاد است که همه خواننده اید و باز هم اگر مراجعه فرمائید بسیار مفید میباشد باری بمطلب سابق برگردیم خیلی از مطالب دور افتادیم بحث ماد رانبیای اصغر بود .

ششم - میکای نبی و معنی میکا " کیست مثل یهوه " میباشد مشارالیه بمیکای مورثتی معروفست زیرا بقریه " مورثت جت " که در غربی یهودا واقع بود منسوب میباشد میکاد زمان " یوتام و آحاز و



حز قیا هو " پادشاهان یهودا نبوت مینمود و تقریبا با اشعیای نبی  
معاصر بوده و هفصد و پنجاه و کسری قبل از میلاد مسیح میزیسته  
است برخی از اقوال میکا با اقوال اشعیای مطابق است از جمله  
فصل ۴ آیه اول میکا با فصل دوم آیه سوم اشعیای و فصل ۴ آیه  
۱۳ میکا با فصل ۴۱ آیه ۱۵ اشعیای و غیره .

هفتم ناحوم القوشی - که در باره نینوا و شاه آشور نبوت کرد  
است شرح حالش بتفصیل بدست نیامد .

هشتم ححبقوق نبی است و این کلمه " در آغوش کشیدن " است

وی با رمیای نبی معاصر بوده و در سال ششصد و سی ( ۶۳۰ ) -

قبل از مسیح که سال دوازدهم سلطنت یوشیا و سال ششصد و ده

( ۶۱۰ ) قبل از مسیح یعنی پیش از ورود بخت النصر بیهودیه

نبوت میگردد است ( دوم ملوک فصل بیست و چهار آیه اول ۰۰ )

نهم - صفنیای نبی - بفتح اول و ثانی و سکون نون - بمعنی

پنهان شده بیهوه " است صفنیای نبی پسر گوش و نوه حزقیای هوی

پادشاه است ( کتاب صفنیای فصل اول آیه اول ) در ابتدای سلطنت

پوشیای پادشاه یعنی ششصد و سی سال قبل از مسیح نبوت میگردد

و در باب دوم کتاب خود آیه سیزدهم بی بعد انهدام نینوا را خیر

داده و این نبوت در ششصد و شش ( ۶۰۶ ) سال قبل از مسیح

وقوع یافت و در باب اول آیه چهار تا ششم بر ضد بعلیان و چنان هم

اظهاراتی گفته که بواسطه یوشیا ی پادشاه همه آن اندازات —  
 واقع شد زیرا این پادشاه بر ضد بت پرستی قیام کرد ( دوم تواریخ  
 ایام باب ۳۴ آیه ۲۰ و دوم ملوک فصل ۲۳ آیه ۵ و ۴۰ )

دوم — حگی (بفتح اول و ثانی و تشدید ثانی و یا ء ساکنه)  
 بمعنی مسرور است و در ۵ نگم رجعت نخستین بنی اسرائیل از بابل  
 باورشلیم بهمراهی زروبابل پسال ۵۳۶ (پانصد و سی و شش) قبل  
 از میلاد مسیح باقوم همراه بوده و باورشلیم رفته است حگی در —  
 سال دوم سلطنت داریوش یعنی ۵۲۰ سال قبل از مسیح نبوت  
 میکرده و قوم را بتعمیر بیت المقدس که چهارده سال تعمیر آن —  
 بتعویق افتاده بود ترغیب میگرد این مسئله تعویق تعمیر —  
 بیت المقدس در باب چهارم کتاب عزرا<sup>۱</sup> کاهن آیه چهارم و پنجم  
 و ۲۳ و بیست و چهارم مذکور است یهود در اقدام بتعمیر بیت  
 بهانه جوئی میگردند ولی تشویق حگی آنانرا از غفلت نجات داد  
 (کتاب عزرا فصل پنجم آیه اول و دوم و کتاب حگی فصل اول آیه  
 اول تا یازدهم) یهود همانند آن میگویند که قبر حگی در همان  
 و همانست که بین مسلمین بمسجد پیغمبر معروف و موقوفات بسیار  
 دارد .

یازدهم — زکریا بن برخیا که مطابق مندرجات کتابش در دور

سلطنت داریوش بوده است .

د وارد هم سلاکی که آخرین انبیای یهود است بمعنی  
 ( رسول یهوه ) است وی بعد از حگی و زکریای نبی یعنی در—  
 او خرد حکومت نحیما \* که تقریبا چهارصد و شانزده سال قبل از—  
 مسیح بوده بقول بعضی نبوت میکرد \* از حالاتش چیزی در دست  
 نیست \*

اینها بودند انبیای اصابر که کتب آنان جزو عهد عتیق است  
 امشب دنباله مطلب خیلی طولانی شد و وقت مقرر گذشت \* یکی  
 از احبافرمود خوبست مختصری هم از حالات انبیای اعظم بیسان  
 کنید ناطق گفت انشالله در هفته آینده مختصری راجع با آنان  
 نیز بعرض خواهم رسانید حال خوبست که مناجات تلاوت شود و—  
 مرخص شویم \*

## بسم

چون محفل بوجوه نورانی احبای الهی آراسته گردید ابتدا  
مناجاتی بوسیله یکی از یاران تلاوت شد و پس بتقاضای حاضرین  
ناطق قبل دنباله مطالب هفته پیش را گرفت و گفت .  
در هفته قبل شرح مختصری از حالات انبیای اصغر  
یهود بعرض رسانیدم اینک هم مختصری از شرح حالات انبیای  
اعظم بعرض شما میرسانم انبیای اعظم یهود چهار نفر هستند .  
اول - اشعیای نبی است کلمه اشعیای بمعنی نجات یهوه  
است وی پسر عاموز است ( عاموز غیر از عاموز نبی است که از  
انبیای اصغر بود ) و در اورشلیم در اواخر سلطنت عزریاه بیست و  
هفتصد و پنجاه و سه قبل از میلاد میزیسته و نبوت میکرده دوره نبوت  
او شصت سال بود و زمان سلطنت چهار سلطان یعنی عزریاه و یوتام  
و آحازه و حزقیاه را درک کرده ( اشعیای فصل اول آیه اول . . . .  
مطابق دوم ملوک فصل پانزدهم آیه بیستم و دوم تواریخ فصل

۲۶ آیه ۳۲) از قرآن معلوم است که اشعیا کلیه در اورشلیم بوده خاتمه  
 حیات وی بر حسب تواریخ مجهولست و برخی از قدم‌آدیشی از  
 " تلمود " روایت کرده اند که اشعیا در زمان سلطنت منسه باره  
 د و باره گردند این قضیه در یکی کتابهای " ابوکریفا " یعنی مجمع  
 که بکتاب صعود اشعیا " موسومست ذکر شده است و بعضی گویند  
 اشعیا در وادی " قدرون " در زیر درخت توتی بشهادت رسیدند  
 " در نزد مسلمین معروفست که زکریای نبی را باره مقتول ساخته اند  
 و یهود اشعیا را چنانچه ذکر شد گویند آره شده است در یکی از الواح  
 مبارکه نازل از قلم مبارک حضرت عبدالبها \* جل ثنائہ داستان  
 آره شدن اشعیا نازل گردیده است آن فصل الخطاب مبارک این  
 است که میفرماید قوله الاحلی \*

مقصود اینست که عبدالبها \* در طوفان اعظم بلایا گرفتار اگر  
 امری واقع گردد یعنی اگر چون خلیل در آتش اندازند و یا چون  
 اشعیا بمنشار و تیغه کارش بردازند و چون یوسف در جاه و زندان  
 افکنند و یا چون یحیی بی زکریا سر ببرند و یا چون مسیح بدارزند و یا  
 چون حسین بن علی باره باره کنند و یا آنکه آویخته هزاران گلوله  
 زندند یا احبای الهی را خودتی آید و یا پژمردگی حاصل گردد  
 انتہی \*

ی کتاب اشعیا جزر کتب انبیاء در عهد عتیق مندمع و موجود و دارای

شصت و شش باب است.

دوم - از انبیای اعظم یهود حزقیل نبی است که اورا حزقیال هم میگویند و بمعنی قوت خدا است وی پسر بوزی و از انبیا و کا هنان محسوبست در سال ۵۹۸ قبل از میلاد بنوکد نسر ( بخت النصر حزقیل را با یهو یا کیم پادشاه یهود اسیر کرد و بیابیل برد و در کنار رود خا بورمسکن داد حزقیل از سی سالگی بنیوت مشغولشد و بیست و دو سال یعنی از سال ۵۹۵ تا ۵۷۳ قبل از مسیح و تا چهار ده سال بعد از اسیری نبوت مینمود در هشت سال اول با آرمیای نبی معاصر بود و انیال نیز در ایسن دوره بود کتاب حزقیل دارای چهل و هشت باب است.

حزقیل درباره اعاده حیات معنوی یهود و رفع اسارت آنان نبوت کرده و از این مسئله با حیای اموات یهود تعبیر کرده است و باب ۳۷ کتاب حزقیال را اگر مطالعه کنیم بخوبی این معنی استفاد میگردد و معنی قیام اموات و احیای اموات از کتاب حزقیل بخوبی بدست میآید حزقیل در روحی هائی که باو شده است در همه جا پسر انسان خوانده شده است مطالعه کتاب حزقیل بسیار برای اطلاعات تبلیغی و استشهادات در مواقع لازمه مفید است اگر فرصت داشتید یکدوره کتاب حزقیل را بخوانید و وقت کنید و مطالب لازمه را یاد داشت نمائید که در مواقع مذاکرات

تبلیغیه از آن استفاده فرمائید .

سوم - ساز انبیای عظام یهود دانیال نبی است . و چهارم  
آنان ارمیای نبی است .

اما دانیال بمعنای " خدا حاکم من است " میباشد یکی از  
انبیای اعظم عبرانیان است و کلدانیان وی را " بلطشصر مینامند  
وی از خانواده ملوکانه داود بود ( دانیال ف ۱ / ۳ ) در هنگام  
جوانی در سال سیم سلطنت یهوایقیم یعنی ۶۰۶ سال قبل از  
مسیح بیابیل باسیری رفت و یارفقای خود حننیا و میشائیل و عزریا  
برای اقامت در یارگاه نبوکد نصرانتخاب شده بینهایت مورد عنایت  
بود و در علوم کلدانی و زبان مقدس مهارتی داشت و بواسطه آنکه  
رویا و خواب نبوکد نصر را تعبیر نمود بحکومت بابل و ریاست کاهنان  
و علما برقرار شد و چندی بعد رؤیای دیگر نبوکد نصر و بعد خواب  
معروف بلشصر را تعبیر فرمود بدین واسطه یکی از کارهای آخرین  
بلشصر این بود که در مدت سلطنت خود دانیال را بمنتهای درجه  
ترقی رسانید ( دانیال ف ۵ / ۳۶ و ف ۸ / ۲۷ ) و تا هنگام  
وفاتش مورد عنایات سلاطین بود " و اینهاست آرزو و اشتیاقی که  
بانقضای دوره هفتاد سال اسیری و مراجعت قوم خود باورشلیم  
داشت معلوم نیست که بالاخره باین آرزو رسید یا نرسید زیرا در  
آنوقت که سال پانصدوسی سه پیش از مسیح بود دانیال هشتاد

سال متجاوز داشته است در سال سوم کورش رویاهائی بین دربی  
بفرارسیدن روز عظیم خداوند و ظهور یوم آخر و آمدن نجات دهند  
موعود دیده شرح رویاهای وی بتفصیل در کتاب مستطاب مفاوضا  
از لسان مرگرمیثاق صادر و عظمت مقام ویرا از آن نبوتها میتوان  
فهمید "یهود بعظمت مقام دانیال قائلند و مخصوصا یوسفیوس  
مورخ شهیر یهود او را اعظم و اکبر نبیین می شمارد و در تلمود و ترگوم  
نیز توصیف او بیشما راست .

اما ارمیا یا یرمیاه معنای آن جمله ( یهوه بزیر میآید ) است  
وی پسر حلیقا و دومیین انبیا اعظم محسوب است مولد وی عننا  
توت بن یامین و از سلسله ای یا تارکاهن میباشد و قبل از تولدش  
از جانب خدا بمنصب نبوت تقدیس گردید ( ارمیا ف ۱ / ۱ - ۵ )  
در هنگام جوانی یعنی بسال ششصد و بیست و هشت قبل از مسیح  
که سال سیزدهم سلطنت یوشیا بود در مولد خود عناتوت بن نبوت  
مشغول شده امانی وطن او وی را از بیت نمودند  
( ارمیا ف ۱۱ / ۱۸ - ۲۱ و ف ۶ / ۱۲ ) پس از آن در اورشلیم بنیوت  
پرداخت و بهیچ روی تأهل اختیار نکرد ( ارمیا ف ۲ / ۱۶ ) یوشیا پادشا  
در ازاله رسوم بت پرستی بادانیال شريك و معین بود و چون وی به  
سال ششصد و نه قبل از میلاد بمرد آئین بت پرستی در دوره -  
سلطنت مختصر یهواحاز و یهواقیم رواج کاملی گرفت ارمیا دفتر



نخستین خود را که حاوی انذارات و نبوات بود در سال چهارم سلطنت  
 یهو یاقیم تفسیر کرد پادشاه غضبناک شد و کتاب مزبور را ورق بوق -  
 سوزانید و در صد دانه نیت ارمیا برآمد (ارمیا ف ۳۶) مجدداً ارمیا بنبوت  
 مشغول شد و قضیه فرار رسیدن هفتاد سال اسیری با بلرا پیشگویی فرمود  
 و خبر داد که بز فوراً واقع خواهد شد (ارمیا ف ۲۵ / ۸ / ۱۲) و آنها را  
 با بلرا خبر داد بالاخره نبوت وی واقع شد و نبوکد نصر پسر اورشلیم دست  
 یافته آن مکان مقدس را مفتوح ساخت در این وقت ارمیا ی نبی در زندان  
 بود و بخت انصوری را آزاد ساخت و در بابل خانه بوی داد و خلاصه  
 مدت چهل و دو سال در مقابل قوم طاعی خود متحمل رنج و مشقت گردید  
 و از ابلاغ کلمه حق خاموش نگرددید . کتاب ارمیا ی عجمی ۵۲ باب دارد  
 و کتاب دانیال نبی دارای ۱۲ باب است . یهود با جبرئیل عداوات شد  
 دارند زیرا میگویند خبر اسارت هفتاد ساله را جبرئیل پیغمبر وحی  
 آورد ولی میکائیل را دوست دارند و او را حامی و دوست خود می شمارند  
 حقیقت معنای جبرئیل در لوحی که از قلم جمال مبارک جل جلاله نازل  
 گردیده بیان شده است این لوح در جلد اول کتاب الماعده آسمانی  
 مندرج است . باری جلوه الهیه و تابش انوار رحمانیه در انجیل و  
 فرقان بروج القدس و جبرئیل و روح الامین تعبیر شده و در اصطلاح  
 کتب مقدسه پارسیان بهمین و روان بخش سرور نامیده شده و بجهت  
 اصطلاح فلاسفه اسلامی مشائین بعقل فعال و عقل عاشرومد بر عالم کون

و فساد مشهور و با اصطلاح صوفیه کاملین یعنی مغرب بضم میم و کسر راء معروف است در کتب انبیای بنی اسرائیل نیز ذکر جبرئیل شده از جمله در باب هشتم دانیال نبی آیه ۱۶ مذکور است که چون من دانیال رویارادیدم و معنی آن را طلبیدم ناگاه شیبه مردی نزد من ایستاد و آواز آدمی را از میان نهراولای شنیدم که ندا کرد میگفت ای جبرئیل این مرد را از معنی این رویا مطلع ساز و در باب نهم دانیال آیه بیست و یکم میفرماید چون هنوز در دعامتکم بودم آن مرد جبرائیل که او را در رویای اول دیده بودم بسرعت پرواز نمود.

در عهد جدید نیز اسم جبرئیل مذکور و از جمله فرشتگان محسوب شده چنانچه در انجیل لوقا باب اول آیه نوزدهم بیعسد میفرماید فرشته در جواب وی گفت من جبرائیل هستم که در حضور خدا میایستم . . . . . در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا ببلدی از جلیل که ناصره نام داشت فرستاده شد .

یهود با جبرئیل دشمن و با میکائیل دوست و محبانند زیرا میگویند جبرئیل خبر ویرانی بیکل و اسیری آنها را آورد (المقاله فی الاسلام ص ۱۳۰) اما میکائیل را ستایش کنند و تمجید نمایند و اورا حامی و دوست دانند (دانیال باب ۱۲ آیه یک) علامه زمخشری ملقب بجا رالله در تفسیر کشاف و قاضی بیضاوی در تفسیر

خود در ذیل آیه نود و یکم از سوره بقره که فرمود قل من کان عدواً  
لجبریل فانه نزله علی قلبک باذن اللہ منعد قالما یمن یدیه وهدی  
وبشری للمومنین من کان عدو اللہ وملائکتہ ورسله وجبرئیل ومیکال  
فان اللہ عدو للکافرین نوشته اند مطلبی را که خلاصه ترجمه آن این  
است گویند عبد اللہ این سوره را که یکتا از علما و احبار فدک بمسوده  
خدمت حضرت رسول رسید و سؤال نمود یا محمد کدام فرشته برای تو  
و وحی پروردگار را حامل است فرمود جبرئیل عبد اللہ گفت جبرئیل  
دشمن ماست اگر غیر او حامل وحی بود ما بتو ایمان میآوردیم زیرا -  
جبرئیل چندین مرتبه بر خود ما طایفه یهود قیام کرده و از همه  
آنها سختتر این بود که به پیغمبر ما نازل شده خیر خرابی سسی  
بیت المقدس و حمله و هجوم بخت النصر را داد و چون یهود در  
آن زمان این خبر را شنیدند کسی فرستادند تا بخت النصر را یافته  
مقتول سازند ناگاه جبرئیل فرستاده یهود را که برای کشتن بخت ا  
لنصر  
میرفت در بابل ملاقات کرد و او را از این عمل باز داشته گفت اگر  
خدا مقدر فرمود که او بر شما مسلط شود شما هرگز دفع شر او از خود  
نتوانید و اگر مقدر فرمود بی تقصیر چرا او را میخواستید مقتول سازید  
و گویند عمر بن الخطاب روزی در راه بجماعتی از یهود برخورد  
در باره جبرئیل از آنها سؤال نمود یهود گفتند که جبرئیل دشمن  
ماست زیرا محمد را از اسرار ما مطلع میسازد و جمیع عذاب و نقصست

الهی بدست او مجری میشود لکن میکائیل دوست ما و متصدی نعمت و ثروت و سلامتی است عمرگفت مقام ۵ ربك را بیان کنید یهو د گفتند جبرئیل در دست راست خدا و میکائیل در طرف چپ او و — میکائیل با جبرئیل دشمن است عمرگفت اگر چنین است که گفتید پس هرگز آنها دشمن نیستند و هر که آنها را دشمن بدارد دشمن خداست انتهمی ( ملخصاً ) .

باری از قبیل این روایت ها درباره جبرئیل و میکائیل بسیار است که تلیق و در متون کتب ضبط کرده اند و برای نمونه مطلب فوق در این دفتر مندرج گشت " هذا مبلغهم من العلم " .  
ولکن مستظلمین در ظل شریعت الله و مسترحین در سایه او امر مقدسه و احکام منوره که از بحر ایقان آشامیده اند و بسر منزل اطمینان رسیده بر اثر فیوضات لایتناهی خداوندی از مجاز رسته اند و بحقیقت جوهر مطلب پیوسته فالحمد لله البهی الابهی بما هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله . حضرت عبد البهه  
جل جلاله درباره روح القدس چنین میفرمایند " مقصود از روح القد فیض الهیست و اشعه ساطعه از مظهر ظهور زبر اشعاع آفتاب حقیقت مرکزش مسیح بود و از این مرکز جلیل حقیقت مسیح فیض —  
الهی بر سایر مرایا که حقایق حواریین بود اشراق نمود (مفاوضات ص ۸۲) .

باری این بود مختصری از شرح حال انبیای عظام و اصاغر  
 یهود که جمعا شانزده نفر بودند کتب دیگر هم از سایر نفوس  
 جزو عهد عتیق است از قبیل کتاب ایوب و استر و روت و یوشع و سموئیل  
 و سلیمان<sup>۲</sup> مزامیرد اود و تواریخ ایام و کتاب ملوک که هر یک را شرح و  
 تفصیلی جداگانه است.

یکی از احبای الهی فرمود در ضمن مذاکرات اسعی از تلمود<sup>۳</sup>  
 ترگوم شد مقصود چیست؟

ناطق گفت تلمود تفسیر علمای یهود بر تورات است که در ظرف  
 سیصد سال جمع آوری شده یعنی در اوائل قرن چهارم میلادی  
 شروع و در اواخر قرن ششم با تمام رسیده است تلمود برد و قسم است  
 قسم اول موسوم به "میشنا" میباشد و آن مجموعه احکامی است که  
 مستند بعهد قدیم و بلغت عبری قدیم نوشته شده است قسم دوم  
 موسوم به گمارا میباشد که شامل مباحثات و آراء علماء یهود است و  
 بلغت آرامی نوشته شده است و ترگوم نام لغتی است که برخی از  
 کتب علمای یهود بآن لغت نوشته شده و جز معدودی از علماء بآن  
 لغت آشنا نیستند یهودیان امروز خطوط کتب مزبوره را که با حروف  
 عبری نوشته شده میخوانند ولی معنی آنرا نمیفهمند مانند مسلمین  
 که خطوط قرآن را میخوانند ولی آنرا نمیفهمند.  
 از جمله کتبی که بلغت ترگوم نوشته شده یکی از کتبی است



میرزا موسیٰ خان حکیم الہی

Faint, illegible markings or text in the upper left quadrant.

Large area of extremely faint, illegible text or markings in the center of the page.

Faint, illegible text located in the lower middle section of the page.



که فراهم آورده علمای یهود است و بلغت ترکوی است و یهود یان  
 آنرا در شب هفتم عید فطیره میخوانند ولی معنای آنرا نمیفهمند این  
 کتاب موسوم است به "سید و ر شبیعی لیل شل یسح" سید و ر سه  
 معنی قانون است و جمع آن سدریم که بمعنی مراسم و قوانین است  
 و یهود در فصلی از سدریم را در فصل معینی از سال میخوانند و  
 سید و ر مزبور مخصوص شب عید فطره است این کتاب نسخه از آن  
 را که من در همدان دیدم در سال پنجهزار و ششصد و بیست و دو -  
 کلیمی که با اصطلاح یهود مرکب است و مطابق ۱۸۶۱ درونیه  
 اطرش بطبع رسیده شامل اقوال و آرا " علما " و ربانیین یهود است  
 که درباره ظهور ماشیح بن داوید یعنی مسیح بن داود با هم  
 مباحثه میکنند و هر کدام چیزی میگویند و با همین حرفها یهود را از  
 ایمان بحضرت مسیح و حضرت رسول علیهما السلام باز داشته و  
 میدارند از جمله درص ۱۰ سطر پنجم این کتاب مسطور است  
 " امری حننیا ان بن داوید باعد شیت بقش دق لحول ول ی ما  
 س " یعنی رهی حننیا گفت پسر داود نخواهد آمد مگر وقتی که در  
 تمام دریاها يك ماهی برای مریض بخواهند یافت نشود و درص ۱۱  
 سطر ۲۲ این کتاب مسطور است " امری یوسف یسینیا والامن  
 آخیل لهو هیلق و ییلق آخل لهو " یعنی رهی یوسف گفت مسیح  
 نیست که بیاید زیرا مسیح راهیلق و ییلق خوردند و درص ۱۲ -



سطر ۲۱ مسطور است " ان لاهم ماشیخ ل اسرائیل شکبار اخالو  
 هویس م حزقیا " یعنی در زمان حزقیا پادشاه یهودا مسیح را  
 خوردند و در ص ۱۱ از ری یوشوع بن نون روایتست که گفت " دم  
 دروازه روم د و نفر را دیدم ولی آواز سه نفر را شنیدم ماشیخ را -  
 دیدم که نشسته و با هایش مجروح و پراز زخم بود و او یکایک زخمها  
 را باز کرده مرهم مینهاد و منی بست پرسیدم چرا همه زخمها را یکمرتبه  
 باز نمیکنی و مرهم نمیگذاری فرمود مباد امر شود که ظاهر شویم آنوقت  
 فرصت مرهم گذاری و بستن اینهمه زخم را نخواهیم داشت .

و نیز در همین کتاب مسطور است که ری العازار گفت چهل  
 سال دیگر با پیام ماشیخ مانده و ری ابن عزریا گفت هفتاد سال  
 دیگر مانده و ری ابهو گفته ایام ماشیخ هفتاد هزار سالست و از این  
 قبیل مطالب در آن بسیار است .

علمای یهود کتابهای دیگری تالیف کرده و  
 در رد حضرت عیسی و حضرت رسول علیهما السلام مقتریات بسیار  
 در آن نگاشته اند از جمله کتاب موسوم به " حزقیامونیا " یعنی  
 محکم کننده ایمان " و کتاب موسوم به " تولد و تیشوع یعنی  
 تولد عیسی و از حضرت رسول ص در این کتابها به مشوگاع یعنی  
 مجنون و دیوانه تعبیر کرده اند و درین لیطفتو انور الله بافوا هم  
 والله یتن نوره ولو کفر الکافرون " و از جمله کتاب موسوم به زوهر

تالیف ربی شمعون است که از اعاظم علمای یهود محسوب است که در شهر ربی موشه یعنی اولاد موسی در همین کتاب مذکور گردیده است ربی شمعون بنا بر مشهور رفااری از شرع اداء و سلاطین بست پرست پنهان بود و بعبادت پروردگار و تألیف میپرداخت .

یکی از احباء الهی فرمود انا جیل و منضات آن هم آیا مانند تورات از تألیفات بشری است یا بوحی الهی چنانچه مسیحین امروز معتقد هستند نوشته شده و فراهم گردیده است ؟

یک نفر از حاضرین فرمود لوحی در این خصوص از جمال مبارک جل جلاله زیارت کرده ام که میفرمایند انا جیل بعد از حضرت مسیح بواسطه شاگردان آن حضرت نوشته شد شان نزول این لوح مبارک اینست که یکی از احباء الهی موسوم بحکیم حییم در باره آیه مبارکه قرآنی که فرموده "مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمع احمد از محضر مبارک سؤال کرده که چنین مطلبی در انا جیل موجود نیست و مقصود از آیه مبارکه کدام فقره انا جیل است لوحی مفصل در جواب وی راجع باین سؤال و سئوالات دیگرش نازل گردیده است قسمتی از آن لوح مبارک اینست قوله تعالی . . . . سؤال ثانی از آیه مبارکه فرقان بوده که میفرماید قوله تعالی شان و تعالی سلطانه و ان قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدق لما بین یدی من التورات و مبشرا برسول یاتی من بعدی

اسمه اخمد فلما جائهم بالبينات قالوا هذا سحر مبين ومقصود شما از این سؤال آنکه این فقره در انجیل نبوده و نیست و مع ذلك رسول الله صلوات الله عليه در فرقان ذکر فرموده بلی هذا حق نعترف به ولكن حضرت نفرموده است که در انجیل نازل شده انا نشهد بانه قال قد تكلم عيسى بن مريم بما انزله الرحمن في الفرقان والبتة آنچه فرموده و در فرقان من لدی الرحمن نازل شده صدق محض بوده و خواهد بود چه که اطلاع بر علوم مستوره و احاطه به بما حدث و يحدث في الابداع غیر حق نداشته و نخواهد داشت و حق تعالی شانه با صفا و انبیای شود آنچه را بخواهد و وحی میفرماید و تعلیم میدهد و هدایت میدهد و الهو العليم الحكيم و این آیه مبارکه منزه از اموراتی است که حق تعالی شانه بر رسول شود اخبار فرموده و اینکه در انجیل نیست این دلیل بر عدم تکلم حضرت مسیح بمقاد آیه مذکور نبوده و نیست چه که انجیل اربعه بعد از آن حضرت نوشته شده و یوحنا و لوقا و مرقس و متی این چهار نفر بعد از مسیح بیانیکه از آن حضرت در نظرشان بود نوشتند تا اصحاب آن حضرت بقرائت آن و تفکر در آن مشغول شوند و بسیار بیانات آن حضرت است که از نظر آنها محو شده و بسیار بیانات فرمودند که هیچ يك از این نفوس مذکوره اصغاء نمودند ما اطلع بمناطق بهالمسیح الا من ارسله و علمه و ایدیه و جز حق تعالی علمه احدی بر جمیع امور

عالم نبوده و نیست اوست عالم و محیط و دانا و توانا و جمیع ذرات —  
 شهادت میدهند که علم او سبقت گرفته کل اشیا \* را و محیط بر کل  
 و انه لهو الفرد الواحد المقدر المبین العلیم الخیر قلم اعلی میفرماید  
 حق جل جلاله در هر ظهور تصدیق کتب خود را که از قبل نازل  
 شده نموده چنانچه رسول الله روح ماسواه قداه تصدیق تورات  
 و انجیل فرموده اند و همچنین در این ظهور تصدیق فرقان و ما دونه  
 از کتب مقدسه شد و لکن توراتی که حق قبول نموده نفس کلماتی  
 است که از لسان من کلم من عند الله جاری شده این مقام حال  
 مختصر نکرده اگر حق جل جلاله بخواهد از بعد مفصلاً از قلم اعلی  
 جاری خواهد شد \* انتہی .

اگرچه اسم احمد بصراحت در انجیل جلیل مذکور نیست و  
 لکن بشارت ظهور محمد رسول الله بنص صریح الواح مبارکه الهیه  
 در انجیل مندرج و مذکور گردیده از جمله کلمه فارقلیت است که  
 آن را روح تسلی دهنده ترجمه کرده اند و حضرت عبدالبها \* جل  
 ثناؤه در ضمن لوحی بتفصیل ثابت فرموده اند که مقصود از روح تسلی  
 دهنده حضرت رسول (ص) است من در این خصوص یادداشتها<sup>ی</sup>  
 مفیدی دارم که هفته دیگر همراه میآورم و مفصلاً در این مسئله  
 بحث خواهیم کرد بر حسب لوح مبارک جمال قدم جل جلاله —  
 انجیل اربعه بعد از حضرت مسیح (ع) بتوسط شاگردان و مومنین

آن حضرت نوشته شده است از جمله انجیل یوحناست که مکاشفات نیز از اوست یوحنا جزو حواریین حضرت مسیح (ع) است اسامی حواریین مسیح علیه السلام از این قرار است - ۱ شمعون معروف پیطرس و کيفا - ۲ اندریاس برادر پیطرس - ۳ یعقوب پسر زیدی - ۴ یوحنا پسر زیدی برادر یعقوب - ۵ فیلیس - ۶ برتولما - ۷ توما - ۸ متی یا جگیر - ۹ یعقوب بن حلفی - ۱۰ لئی معروف به ندی - ۱۱ شمعون قانوی - ۱۲ یهودای اسخریوطی " این جمله که ذکر شد بروایت متی در انجیل خود باب دهم است از این حواریین آنکه درباره مسیح چیزی نوشته اند و آثار آنان موجود است .

یکی یا جگیر است که در اطراف صحت انجیل منسوب باوقیل و قال فراوان بین علمای مسیحی موجود است و باید بکتب مفصله آنان رجوع کرد .

دیگر از حواریین که آثارش باقی است پیطرس رسول است که نامش شمعون و شغلش ماهیگیری بود که بمسیح مومن شد (متی فصل ۴ آیه ۱۸) وی در ایمان و ایقان بدرجه بود که مسیح (ع) بموجب باب ۱۶ انجیل متی آیه ۸ ابیعد باو فرمود "توسنگ سختی هستی که کلیسای خود را برزیر تو بنا خواهم کرد و پائین جهت شمعون ملقب بکيفا و پیطرس گردید و در نزد مسلمین معروف بشمعون صفاست و صفا معرب کيفاست پیطرس در سال شصت و هفتم میلادی

در روم بشهادت رسید و او را مصلوب ساختند گویند بنا برخواست خودش او را سرازیر مصلوب کردند زیرا خود را لایق نمیدانست که مانند مسیح (ع) مولای خود مصلوب شود (تاریخ کلیسای قدیم روم ص ۶۱ و تاریخ ابوالندان جلد اول ضمن سلطنت نرون نقل از قانون ابوریحان بیرونی قوله "وهوالذی (نرون) قتل فی آخر ملکه پطارس ویوس بر رویه وعلیهما منکسین . انتهى) از آثار پطارس در رساله عمومی او است که جزو عهد جدید است .

سوم از حواریین که دارای آثار است لین یا الیاس معروف میباشد که رساله میباشد که رساله از او موجود و جزو عهد جدید است در این رساله انبیاء کذبه را که حضرت مسیح اخبار فرموده بهتدوین دوره خود که در بین مسیحیان بنشرید آنها مشغول بودند تعبیر و تفسیر کرده و یکی دو هفته پیش باین مطلب اشاره شد .

چهارم از حواریین که دارای آثار مهمه هستند یوحنا یسای لاهوتی صاحب مکاشفات و انجیل یوحنا است . یوحنا یعنی انعام توفیقی خداست .

وی پسر زیدی و سالومه میباشد که از اهل البیت عیدای - جلیل بودند زیدی دوسر داشت یکی یعقوب و دیگری یوحنا و پسه ماهی گیری معاش مینمود و آسایش زیست میکرد بانجیل مرقس باب اول آیه ۲۰ و باب ۱۵ آیه ۴۰ و انجیل لوقا باب ۸ آیه ۳ و باب

۲۴ آیه دهم (مقصود از شاگردیکه در انجیل باب ۱۳ آیه ۲۳ و یوحنا باب ۱۸ آیه ۱۵ و باب ۱۹ آیه ۲۷ و غیره مذکور است خود یوحناست) در حینیکه عیسی رایهود گرفتار نمودند یوحنا و پطرس بد نیال وی شتافتند ولی شاگردان دیگر فرار اختیار کردند و پطرس هم سه مرتبه مسیح را انکار کرد انجیل متی باب ۲۶ و مرقس باب ۱۴ یوحنا در هنگام صلب مسیح حاضر بود و در انجیل خود باب ۱۹ آیه ۳۵ راجع بصلب مشاهدات خود را مینگارد و بعد از صعود مسیح با آنکه گرفتار حبس و زجر مخالفین بود از بشارت و دعوت خود داری نمود (اعمال ف ۴ / ۱۳) از قوام معلوم در اول از شاگردان یحیی بود و بارشاد وی بمسیح مومن گردیده (یوحنا ف ۱ / ۳۵-۳۹) و مسیح نیز در حق وی عنایت مخصوص داشته است باری بعد از مسیح زحمات زیاد متحمل شده اغلب عمر خود را در جزیره افس گذرانید در سال نود و پنج میلادی از بند اخراج و اورا بجزیره بطامس فرستادند و رویای عجیب خود را که بمکاشفات معروفست در آن جزیره دیده است پس از چندی باز بافس مراجعت کرد و با آنکه بی نهایت پیر و ضعیف بود باز از موعظه خود آری نمیکرد آخر کار در سال سوم سلطنت تریجان یعنی سال عدم میلادی در سن نود و چهار سالگی در افسس وفات یافت و نزدیک همان شهر مد فون گشت.

بقیه حواریین اثری از خود باقی نگذاشته اند لوقا که انجیل لوقا و اعمال رسولان را نوشته است از حواریین نیست و همچنین مرقس و پولس هیچیک از حواریین محسوب نیستند از حالات متی و لوقا چیزی در دست نیست جز آنکه لوقا انجیل خود را برای یکی از دوستان موسوم به تاوفیلس تحقیق کرده و نوشته است و خود در آغاز انجیل خویش باین معنی تصریح کرده است . دیگر وقت گذشته شرح حال پولس را در عهده بعد عرض خواهم کرد .

یکی از احبای الهی فرمود هر چند وقت گذشته است ولیکن راجع بزبور داود سئوالی دارم خواهش میکنم اجازه بفرمائید عرض کنم حاضرین فرمودند " بفرمائید . . . سائل گفت زبور داود - آیا همین مزامیر است یا غیر آن ؟

یکنفر از حضار گفت بنص صریح حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ داود دو نفر بودند یکی قبل از موسی (ع) و دیگری بعد از موسی (ع) و زبور کتاب داود قبل از موسی (ع) بوده ولی در اصطلاح - معروف بمزامیر اود بعد از موسی (ع) زبور نیز اطلاق میشود مزامیر کتاب منسوب بد اود است . هر چند قدری از این کتاب فی الحقیقه مرثیه است اما قسمت بیشتر آن سرود است و نظر بکثرت سرود بسر مراثی در عبری آن راهلیم گویند که بمعنی تمجیدات است در عنوان اکثر از پیکرها ای این کتاب لفظ مزبور که بمعنی قصیده و سرود است



مذکور گردیده کتاب مزامیر با اختلاف تقسیم بندی شده برخی آنرا  
بد و قسم سرود ۱۵ و مراثی قسمت نمود و بعضی برفیق مطالب مندرجه  
در آن مزامیر ابهت قسمت کرده اند .

اول ترنم در تسبیح یهوه و این قسمت عموماً بخدای مطلق  
راجع است مانند مزمور ۸ شتم و صد و چهارم و بیست و نهم و سی و سوم  
و مزمور نود و صد و سی و نهم و غیر اینها .

دوم ترنیمات هیگلی که راجع بزمان تقدیس هیگل و آوردن  
صندوق عهد و غیره سرانیده شده مثل مزمور بیست و چهارم و صد و  
سی و دوم در این ضمن سرود هائی هم برای زائرین هیگل سه  
سرانیده اند که بدرجات موسیقی است و جزو قسمت دوم میباشد  
مانند مزمور صد و بیست و صد و سی و چهارم .

سوم سرود ۱۵ ای مذهبی و اخلاقی مانند مزمور بیست و سوم  
و شصت و دوم و صد و بیست و پنجم و سی و دوم و سی و هشتم و پنجاه  
و یکم و سیزدهم و صد و چهل و سوم و برخی مزامیر دیگر مانند سرود ۱۵  
تعلیمی و غیره در این قسمت مندرجست . چهارم مزامیر مرتبیه  
پنجم مزامیر حاوی بشارت ظهور کلی الهی . ششم مزامیر تاریخی  
یعنی تاریخ عتیق بنی اسرائیل که بر سه موعظه و نصیحت ذکر شده  
هفتم مزامیر لعنتی هر چند این تقسیم بندی بعمل آمده اما باز  
تقسیم کامل نیست زیرا در ضمن هر یک از اقسام مزبور مطالب مختلفه

بسیاری مندرج گردیده است.

مخفی نماند که کلیه این سرودها از داود نیست بلکه بر حسب آنچه در کتب و تفاسیر قوم مسطور است برخی از سرودها مال داود و برخی مال دیگران است و اکثر مجهول الحالفند و نیز در ترجمه هائیکه بعمل آمده بسیار کلماتی دیده میشود که معنی آن معلوم نه و عین لفظ نگاشته شده است باری برخی از محققین از روی حدس و تخمین برای مزامیر مختلفه سراینده هائی معین کرده اند و از جمله هفتاد و سه زبور در عبری منسوب بد او است و در یونانی هشتاد و چهار زبور را از داود میدانند و مزمور نود را به موسی نسبت دهند و باقی مزامیر را با شاخص مختلفه و از منزه مختلفه منسوب دارند و رویهمرفته متفق اند که این مجموعه بوسیله غزرای کاهن تقریباً چهارصد و پنجاه سال قبل از مسیح جمع آوری گردیده است.

یکی از احبای الهی فرمود در لوح قناع ذکوزرقا \* از قلم مبارک نازل گردیده زرقا \* که بوده است ؟

یکتفراز حضاار فرمود شرح حال این زن که در حدت بصر ضرب المثل است در کتب تاریخیه از قبیل عقد الفرید ابن عبدربه و ناسخ التوارخ سپهر کاشانی و دیگر کتب بتفصیل مسطور است . از جمله امام قیسی شریسی در شرحیکه بر مقامات ابوالقاسم حریری نگاشته شرحی در باره زرقا \* نوشته است که خلاصه مضمون آن -

بفارسی از این قرار است .

زرقا \* - زنی بوده که از مسافت سه روزه راه دور رامیدید  
 است و در حدت بصر ضرب المثل است مشارالیهها از قبیله جدیس  
 بن عامر بن ارم بن سام بن نوح است جدیس و طسم مرد و در پامه  
 سکونت داشتند و از اعراب عاریه هستند و با آنکه در خصب و نعمت  
 بودند بواسطه کفران نعمت الهی همه هلاک شدند و منقرض گردیدند  
 زرقا \* اول زنی است که سرمه بچشم کشید و علت حدت بصرش هم  
 همین بوده است و آن سرمه از سنگی بوده که آنرا اتمد \* میگفته اند  
 گویند حسان بن تیبع بر جدیس بتاخت و زرقا \* را بدار آویخت اسم  
 زرقا \* را بعننی عتره نوشته اند و بعضی گویند حسان زرقا \* را بسه  
 اسیری برد و برخی طور دیگر هم گفته اند برای تفصیل بکتب مفصله  
 باید رجوع کرد .

همان سائل قبل فرمود که در لوح مزبور نیز اسامی نفوسی از  
 قبیل ایاس و قس و سحبان و غیره از قلم مبارک نازل شده اینها چه  
 اشخاصی بوده اند .

ناطق قبل گفت ایضا در باره برخی از آنان شرح مختصری  
 بعرض میرسانم اما سحبان در بین اعراب بفصاحت و طلاق لسان  
 ضرب المثل است نام این مرد سحبان ( بفتح سین و سکون حاء  
 مهمله ) بن زفر بن ایاس بن عبد شمس الوائلی ( از وائل با هله )

است گویند مانند او مرد فصیحی در عرب ظهور نکرده و جمله فلان افسح من سبحان " ضرب المثل است روزی در محضر معاویه بن ابی سفیان جمعی از فصحای عرب مجتمع بودند ناگهان سبحان وارد شد و جمیع فصحاء که خود را از سبحان پشت ترمیدانستند مجلس را ترک کرده بپناه خود رفتند سبحان در آن وقت این بیت یگفت .

لقد علم الحی الیمانون اننی

اذا قلت أما بعد انی خطیبها

معاویه باو گفت خطابه ایراد فرمای سبحان گفت عمائسی بمن دهید گفتند تو در محضر خلیفه مسلمین هستی عصای بهر چه میخواهی سبحان گفت موسی کلیم که در محضر حق تعالی بود عصا بهر چه بدست گرفته بود که خطاب رسید ماتلك بیمنک یا موسی واو در جواب گفت ای عمای و آنگاه که سبحان در محضر معاویه شروع بسخن کرد اول ظاهر بود و تا نزدیک غروب با کمال فصاحت سخن گفت و بهیچوجه آثار خستگی در او ظاهر نگردید حتی سرفه هم نکرد و کلامش هم از هم کسیخته نشد و ایدا توقف ننمود و از موضوعی که اول سخن شروع کرده بود بهیچوجه خارج نشد معاویه گفت انت اخطب العرب سبحان گفت لا العرب و حدیث ایل اخطب الإنس و الجن . معاویه گفت چنین است تو نه تنها فصیح عرب بلکه

فصیحترین آنس که در جن هستی سبحان اول کسی است که درایتدای سخن کلمه اما بعد را استعمال کرد و نیز اول کسی است که قبل از ظهور اسلام و نزول قرآن در بین اعراب جاهلیت بقیامت اعتقاد داشت و نیز اول کسی است که در هنگام سخن گفتن بعضی تکیه کرد سبحان یکصد و هشتاد سال عمر کرد و در باره فصاحت او داستانها در کتب تواریخ آورده اند ( جلد اول شرح شریفی بر مقامات حویلی )

نقطه مقابل سبحان وائل در عرب شخصی بنام بائل ایادی بوده که به معنی و عجز از گفتار ضرب المثل است و جمله امی من باقل در عرب ضرب المثل است باقل را لکنی در زبان بود که سخن گفتن نمیتوانست روزی آموخی خرید و برد و می گرفته بمنزل میبرد شخصی از او پرسید که این آمو را چند خریدی میخواست بگوید یازده درسم خریدی ام نتوانست پس انگشتان دودست خود را بازم کرد و زبانش را بیرون آورد که عدد یازده را با اشاره بیان کند آنگاه که خود را آزاد دید از دوش باقل فرار کرد و در لکنیت زبان ضرب المثل شد .

اما ایاس در فراست و زیرکی ضرب المثل است نامش ایاس و کنیه اش ابو وائله بن معاویه بن فرین ایاس بن حملا بن ریاب مزنی است مشارالیه قاضی بصره بود و قضاوت را بفرمان عدی بن ارباطه که از طرف عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی حاکم بصره بود با جبار قبول کرد ایاس بسیار باغراست و کجاست و در عین حال شوخ طبع بود روزی عدی

بن ارطاة بمحضرایس وارد شد و او را مخاطب ساخته گفت " یا هانا ه  
این انت " یعنی ای مرد کجا هستی ایاس گفت " بینک و بین الحائط  
یعنی بین تونو دیوارنشسته ام عدی گفت گوش کن ایاس گفت من  
اینجا برای استماع سخنان مردم نشسته ام عدی گفت من بتازگی  
زنی گرفته ام ایاس گفت انشاء الله مبارک است . عدی گفت با پدر  
و مادرش شرط کرده ام که او را هیچوقت از آنهاد ورنکم . ایاس گفت  
بشرط عمل کن " عدی گفت اینک من خیال مسافرت دارم " ایاس -  
گفت بسلا مت " گفت تکلیف من چیست ؟ ایاس گفت تکلیف تو را تعیین  
کردم عدی گفت چگونه ؟ ایاس گفت نباید زوجه خود را ازید روما درش  
دورکتی عدی گفت بشهادت چه کسی ؟ ایاس گفت بشهادت ابن  
اخت خالتک " عدی مدتی فکر کرد تا فهمید مقصود از ابن اخت  
خالتک شخص خودش میباشد گویند ایاس در آغاز شباب خود در دوران  
عبد الملك اموی برای محاکمه با مرد پیری نزد قاضی دمشق رفت  
ایاس در حین دفاع از حق خود با پیر مرد بخشومت سخن میگفت  
قاضی گفت ای جوان " مدعی تو مرد پیری است اندکی گفتار خود را  
نرم فرمای زیرا او از تو بزرگتر است ایاس گفت حق از او بزرگتر است .  
قاضی گفت ای جوان ساکت باش ایاس گفت اگر من ساکت شوم چه  
کسی از من دفاع خواهد کرد و بجای من سخن خواهد گفت ؟ قاضی  
گفت من گفتار ترا حق نمیبینم ایاس گفت " لا اله الا الله " آیا این گفتار

من حق است یا باطل ؟ قاضی از فراست ایاس شگفتی نمود و داستانه  
 اورا بعد الملك حکایت کرد خلیفه بقاضی گفت زود اورا از دمشق روانه  
 کن که ممکنست مردم را بر من بشوراند وقتی که ایاس هفده ساله بود  
 عبد الملك اموی بیصبره آمد روزی جمعی از مشایخ و کبار را دید که با  
 کمال احترام در دربال ایاس روان شده و از او بی اندازه احترام —  
 میکنند خلیفه گفت آیا این نفوس مرد پیری را نیافتند که پیشوای خود  
 سازند و کودکی را پیشوا کرده اند آنگاه از ایاس پرسید چند سال  
 داری ؟ ایاس که مطلب را ملتفت شده بود در جواب خلیفه گفت سن  
 من باسن اسامه بن زید بن حارثه و قتیکه پیغمبر (ص) اورا سالار —  
 لشکر ساخت و ابو بکر و عمر را بمتابعت او امر کرد مطابق است عبد الملك  
 در عجب شد و اورا از هر جهت سزاوار پیشوائی شیوخ دید .  
 درباره فراست ایاس در قضاوت داستانها نگاشته اند و —  
 مخصوصا مدائنی کتابی در این خصوص تالیف کرده و آنرا فراست  
 ایاس نامیده است از جمله این داستان درباره فراست ایاس  
 گفته اند که روزی دو نفر نزد او برای محاکمه رفتند و نزاع آنان درباره  
 دو قطیفه سبز و سرخ بود یکی از آنان گفت من برای شست و بشو  
 قطیفه خود را با زکردم و داخل آب شدم این شخص آمد و قطیفه  
 خود را روی قطیفه من گذاشت و شست و شو کرده پیش از من خارج  
 گردید و قطیفه مرا بجای قطیفه خود برداشته است ایاس گفت آیا

شاهدی داری که این شخص قطیفه تو را برداشته است گفت نه شاهدی ندادم ایاس فرمان داد شانه آوردند اول سریکی از آنانرا شانه زد ورشته بسیار کوچکی که از قطیفه دربین موپهای او بود بشانه چسبید و چون رنگ آن رشته کوچک سبز بود قطیفه سبزرابا و داد و قطیفه سرخ را بدیگری که از بین موپهایش رشته سرخ رنگی بدندانهای شانه چسبیده بود داد و هر دو به راه خود رفتند و باین طریق فصل دعوی کرد و نیز گویند روزی در مدینه وارد مسجد رسول الله (ص) شد و نماز گذارد جمعی از مردم در باره او سخن میگفتند برخی او را معلم و بعضی او را قاضی دانستند و برای تحقیق حال شخصی را نزد او فرستادند ایاس گفت آنان که مرا قاضی گفته اند سخن بصدق کرده اند حال گوش کن تا بتو بگویم که هر يك از آن اشخاصی که من تا کنون آنانرا ندیده بودم چه صنعتی دارند و مشغول یکایک را بگفت چون آن شخص تحقیق کرد جمیع را مطابق واقع دید و از فراست ایاس درعجب شد و نیز گویند روزی در چمنی راه میرفت که شتری در قسمتی از آن چریده بود ایاس گفت این شتر يك چشم داشته و من از تحقیق معلوم شد که چنانست و چون از او پرسیدند از کجا دانستی گفت دیدم از يك کنسار علفها را دندان زده و اگر هر دو چشمش سالم بود از هر دو کناره علف را خورده بود و نیز گویند روزی از دوردای پارس سگی را شنیدند و



خود او را ندیده گفت این سگ در کنار چاهی بسته شده است و بعد از تحقیق معلوم شد چنانست و در جواب سائلین گفت کسه از انکاس صدا دانستم در کنار چاهی او را بسته اند .  
وفات ایا س پس سال یکصد و بیست و دو هجری  
( ۱۲۲ ) بود و از فراست او داستانها گفته اند .

اما قس بن ساعده ایادی معروف بحکیم العرب است مشارالیه اسقف نجران و از حکمای عرب بود و در فصاحت و بلاغت ضرب المثل است و جمله ابلغ من قس از امثال ساعده است قس در د و ران با اهلیت اعراب مؤمن بخداوند بود و بظهور رسول الله (ص) بشارت میداد وی نیز مانند سحبان وائل بعضا تکیه میکرد و بایراد خطابه های فصیح و بلیغ میپرداخت وقتی که قبیله بکر پس از ظهور اسلام به حضور حضرت رسول (ص) رسیدند پیغمبر اکرم از آنان در باره قس بن ساعده پرسش فرمود در جواب عرض کرد ندیدم رسول الله قس

بن ساعده وفات کرده است حضرت رسول فرمودند خوب بخاطر  
دارم که در بازار عکاظ او را دیدم سوار بر شتر خود بود و خطا بیه  
ایراد میکرد و میگفت "ایها الناس اجتمعوا واسمعوا وعوامن هاش -  
مات ومن مات فات وكل ما هوات آت لیل موضوع وسقف مرفوع ونجم  
تغور وبيحر يمورا ما بعد فان فی السما " لخبر او ان فی الارض لعبرا  
مالی اری الناس يموتون ولا يرجعون ارضوا بالاقامة فاقاموا ام تركوا  
كما هم فناموا اقسام بالله قس قسما حقانما حنث ولا اثم ان لله دینا  
هو ارضی من دیننا هذا الذی نحن علیه ثم قال ابیاتا ما احفظها  
فقال رجل من الانصار اننا شاهدنا رسول الله بابی انت وامی قال  
فانشدنا قال سمعته يقول "

فی الذاهبین الاولین

من القرون لنا بصائر

لما رأیت سوارذا

للموت لیس لها مصادر

ورأیت قومی نحوها

تمشی الاصاغر والاکابر

لا یرجع الماضی ولا

یبقى من الباقین غابر

ایقتت انی لامحالة حیث صار القوم صائر

حيث سار القوم سائر ۰۰۰۰۰۰ خ ل ) انتهى  
 ابو الفرج اصفهانی در کتاب الاغانی اجداد قس بن ساعد  
 ایادی را شمرده و ایاد اسم جد اعلاى اوست که با و منسوب است  
 " قس بن ساعده بن عمرو بن عدی بن مالک بن ارغان بن الفهر بن  
 وائله بن طمئان بن عبدمنات بن یقدم بن اقصی بن دعی بن ایاد  
 وی هر وقت نزد قیصر روم میرفت قیصر نهایت احترام را نسبت با و  
 مراعات میفرمود از خطب و مقالات و اشعار او در کتب تواریخ قسمتی  
 مسطور و مذکور است و درباره عمر او سخن گرافی گفته اند که در فتنه  
 سال عمر او بوده است وی مردی زاهد و متقی و خدا پرست بوده و —  
 همیشه بیاد مرگ میافتاده و همه را نصیحت میکرد است دوران —  
 ظهور رسول الله (ص) را درک کرد و حضرت رسول (ص) اغلب  
 از اعراب که بخدمتش میرسیدند از سخنان قس بن ساعده و اشعار  
 او سؤال میفرمودند از جمله روزی حضرت رسول (ص) از جا رود  
 بن عبد الله که رئیس قبیله عبد القیس بود درباره قس بن ساعده  
 سؤال فرمودند عرض کرد " یا رسول الله کان قس سبطاً من اسباط  
 العرب صحیح النسب فصیحا ذاتیبة حسنة عمر سبعهامة سنه  
 یتفقرا لفقارولا تکتة دارولا یقره قرار یتحسی فی تفقره بعض الطعام  
 ویانس بالوجوش والهوام یتلبس المسوح یتبع السیاح علی منهاج  
 المسیح لا یغیر الیهبانیة مقربا لوالحدانیة تضرب بحکمه الامثال

وتكشف به الاهیوال وتتبعه الابدال اذ رك راس الحوایین سمعان  
 فهو اول من تاله من العرب واعبد من تعبد فی الحقب وابقن  
 بالبعث و الحساب و حذر سوء المنقلب و المآب و وعظ ذكر الموت  
 و امر بالعمل قبل الفوت الحسن الالفاظا لخطاب بسوق عكاظ العار  
 بشرن و غرب و یابس و رطاب و اجاح و عذب كانی انظرا لیه و الحرب بین  
 یدیه یقسم بالرب الذی هوله لیبلغن الكتاب اجله و لیوفین كل  
 عامل عمله ثم انشا<sup>۱</sup> یقول .

حاج للقلب من هواه اذكار و لیال خلالهن نهار الخ  
 در جمله میگوید تسس بن ساعده عرب صحیح النسب بود دارا<sup>ی</sup>  
 فصاحت گفتار و محاسنی سفید و نیکو داشت که بومثانت و وقارش  
 میافزود هفتصد سال عمر کرد پیوسته در بیابانها میگشت در هیچ جا  
 سکنی نگزید و آرام نگرفت در اسفار بطاعا می قلیل قانع بود و بی  
 و حوش و هوا و مانوس لباسی خشن در برداشت و مانند مسیح (ع)  
 پیوسته بسیاحت مشغول بود دست از رهبانیت نکشید بوحدانیت  
 الهیه اعتراف داشت در حکمت و دانش ضرب المثل بود و مردم در  
 هنگام نزول شدائد از او چاره جوئی مینمودند و بزرگان بیروی او  
 افتخار داشتند تسس بن ساعده در اوائل حال بملاقات بزرگترین  
 حواریون مسیح (ع) یعنی پطرس (شمعون صفا) مشرف شده  
 بود در بین اعراب بخدا پرستی مالوی بود و بسیار عابد و زاهد بقیامت

و روز حساب ایمان داشت و مردم را از افعال زشت که موجب عاقبت بد و خسران ابدی است تحذیر میفرمود و آنان را بمرگ متذکر میداشت و باعمال صالحه تشویق میکرد و رگفتار الفاظ فصیح بکار میبرد و در بازار عکاظ ( که سالی یکمرتبه در دوران جاهلیت منعقد میشد و از جمیع قبائل در آنجا مجتمع میشدند و هر کس هر چه داشت در آنجا میفروخت و آنچه میخواست میخرید و شعرا اشعار خود را میخواندند و فصحا \* بایراد خطابه میپرداختند ) خطیبی فصیح و ناطقی بیعیل بود از اسرار شرق و غرب آگاه بود و از هر مطلبی مطلع مردی مجرب بود و خوب و بد را بعقل و ورزین خود تمیز میداد خوب بخاطر دارم که در مجمع عرب موعظه میفرمود و بصدق سخنان خود برب مجید سوگند میخورد و آنان را اندرز میفرمود و این اشعار را میگفت هاج للقلب ..... الخ

باری برای تفصیل حال قسین ساعده ایادی بکتب معتبره مانند عقد الفرید ابن عبدربه و شرح شریسی بر مقامات حریری جلد دوم و غیره مراجعه شود و این جمله که ذکر شد از جلد دوم شرح شریسی بر مقامات حریری است .

و اما بیان مبارک " والمهلل باخذ الثار ..... مقصود از مهلل برادر کلیب وائل است که پس از گذشته شدن کلیب بخونخواهی برادر قیام نمود و چندین جنگ خونین در گرفت که هر

يك از وقایع مهمه معروفه تاریخ عرب است مانند یوم عنیزه و یوم الدنائب و یوم واردات وغیره<sup>۱</sup> و این جنگ تا مدت چهل سال ادامه داشت و بالاخره مهلهل بقدری از مردم و افراد طایفه قاتل برادر خود را گشت که پدر جساس بد و بیخام داد لقد ادرکت تارك قتلت جساسا فاكف عن الحرب ودع اللجاج والا سراف ولكن مهلهل گوش نداد و بیوسته بجنگ پرداخت تا پس از مدتی جنگ خاتمه یافت برای روشن شدن مطلب عرض میکنم که کلیب برادر مهلهل مزبور بنا بتصریح ابوالفدا<sup>۲</sup> در جلد اول تاریخ خود از ملوك عرب بود اسم کلیب وائل بود و کلیب لقب او بود کلیب برینی معد فرمانروا بود و با مردم یمن جنگ کرد و بر آنان غالب شد و اعمیتی بسزایافت و پس از چندی غرور او را گرفته بر قوم خود ظلم میکرد از جمله مراتع عمومی را بخود اختصاص داد و کسی را جرئت نبود که از آن مراتع استفاده کند یا حیوانات آن مراتع را شکار نماید چاههای آب نیز در تصرف او بود و کسی را جرئت نبود که برای سیراب کردن شتر خود بر شتران او سبقت جوید و روزی مردی از قبیله جرهم نزد بسوس خاله جساس رفت و آن مرد را شتری بود که شراب نام داشت شتر آن مرد در بین چرا وارد مرتع کلیب شد کلیب چون چنین دید تیغی پرتاب کرد و ستان شراب را بدید شتر ناله گمان نزد صاحبش رفت آن مرد چون چنین دید فریاد<sup>۳</sup> و از لاله برگشید بسوس چون فریاد

مهمان خود شنید دست بر سر نهاد و فریاد و انداز به آورد جساس چون فریاد خاله خود شنید بیاری او قیام کرد یکسره بجانب کلیب رفت و کلیب را که تنهاد مرتع بود بانیزه بکشت و چون کلیب کشته شد برادرش مهملل بخونخواهی او برخاست و پس از آنکه هزاران نفر مقتول شدند بالاخره چنانچه گفتیم مهملل جساس را مقتول ساخت و پس از قتل جساس بدو مره پیغامی را که از قبل نگاشتیم بمهملل فرستاد بیاری آخر کار مهملل بهلاکت رسید و شرح آن در تواریخ باختلاف وارد شده است انتهی (جلد اول ابوالفداء) .

دیگری از احبای فرمود در یکی از مناجاتهای حضرت عبدالبها جل ثناءه که در مکاتیب سوم مندرجست جمله "اطرق کری" مذکور گردیده مقصود چیست ؟

یگنفر از حضار فرمود شرح این جمله در ضمن معانی لغات مندرجه در مناجاتهای مبارکه در جلد دوم مجموعه انکار المقربین نگاشته شده است جمله اطرق کری از امثال سایره است "کری" مرغ کوچکی است و چون شخص گمنام و حقیری بخواید با وجود اشخاص توانا و مقتدریکاری اقدام کند که در خور او نیست و با اصطلاح بخوانا از گلیم خود پا فراتر نهد عرب این جمله را باو خطاب کرده و میگفتند "اطرق کری ان النعامه فی القرى" نعامة بمعنی شتر مرغ و کنایه از اشخاص مهم و مقتدر است یعنی ای شخص ناتوان سر خود را بزیر

بیند زیر اشخاص مقتدر و مهم در میان مردم موجود است و او از تو با کدام  
در امور سزاوارتر است .

دیگری از احباب از علامتین بلوغ عالم سؤال کرد  
یکی از حضار فرمود چنانچه در الواح مقدسه تصریح شده  
یک علامت بلوغ عالم ایجاد خط و لسان عمومی و علامت دیگر ظهور  
صنعت مکتوبه و قبول نکردن مردم مقام ریاست و سلطنت راست  
نصوص این الواح مبارکه در مجلدات اول و ثانی و ثالث کتاب مائده  
آسمانی مندرجست .

یک نفر از احباب الهی فرمود در سوره ملوک ذکر علی اوسط  
از قلم مبارک نازل گردیده مقدسود کیست ؟  
یکی از یاران الهی فرمود مقصود از علی اوسط حضرت علی  
ابن الحسین معروف بسید الساجدین و زین العابدین است زیرا  
حضرت حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام که در سنه شصت  
هجری در کربلا بدست لشگر یزید در سن شصت و سه سالگی بشسه  
شهادت رسیدند سه پسر داشتند که هسه رانام علی بود یکی  
علی ملقب به اکبر بود که در سال قتل عثمان بن عفان یعنی سنه  
۳۵ هجری در مدینه متولد گردید و بسن بیست و پنج سالگی در کربلا  
شهادت نمود و اگرین و روضه خوانهای شیعه که آن بزرگوار را ۱۸ ساله  
میگویند اشتباه است فرزند دیگر حضرت سید الشهدا \* (ع) نیز



مسمی بغلی و ملقب باو سطا است که سه سال بعد از علی اکبر یعنی  
 بسال سی و هشتم هجری متولد شده و در واقعه کربلا بیست و دو  
 سال داشتند و شهادت ترسیدند و بعد از سید الشهدا<sup>ع</sup> امام شیعه  
 شدند و امام چهارم اثنا عشریه هستند و در لوح سلطان ایران از  
 قلم جمال مبارک جل جلاله بالقاب عظیمه سید الساجدین و سند  
 المقربین و کعبه المشتاقین روح ما سواه فداه<sup>ع</sup> مذکور و ملقب گردید  
 آن حضرت در سال نود و پنج هجری بوسیله عبدالملک بن مروان  
 خلیفه اموی مسموم و در مدینه قبرستان بقیع مدفون گردیدند سن  
 حضرت علی اوسط در حین شهادت ۵۷ سال بود فرزند سوم حضرت  
 سید الشهدا<sup>ع</sup> (ع) نیز علی نام داشت و ملقب باصغر بود که  
 در کربلا یکسال و بقولی ششماه از عمرش گذشته بود که شهادت  
 رسید از آثار معروف حضرت علی اوسط علیه السلام صحیفه سجاده  
 است که مرحوم سید علیخان شیرازی ملقب به کبیر متوفی بسال  
 ۱۱۱۷ هجری شرحی بر آن نگاشته و بطبع رسیده است تولد سید  
 علیخان بسال ۱۰۵۲ هجری بود .

سائلی گفت در کتاب اقدس میفرمایند " از کوالشیخ الذی سمی  
 بمحمد قبل حسن . . . . . الخ  
 مقصود کیست ؟

یکی از یاران فرمود مقصود شیخ محمد حسن نجفی صاحب

کتاب جواهر الکلام است که معروف بصاحب جواهر است (جواهر الکلام) این کتاب را شیخ نجفی در شرح کتاب شرایع الاسلام (تالیف نجم الدین جعفر بن الحسن الحلّی معروف بعلامه حلّی) و محقق اول متولد بسال ۶۲۸ هجری قمری و متوفی در محرم سال ۷۲۶ هـ ق) در شش مجلد نگاشته است و بطبع رسیده شیخ نجفی چون توقیع مبارک حضرت اعلیٰ جل ذکرة بتوسط جناب ملا علی بسطامی در نجف بشرحیکه در تاریخ نبیل مسطور است بیاورسید استکبار ورزید و راه ضلالت سپرد و بالاخره در سال یکهزار و بیست و شصت و پنج هجری بتصریح صاحب کتاب احسن الودیعہ وفات یافت و مصراع (یکی الجواهرهما فقد صاحبها) سال تاریخ وفات اوست و مقصود از من ینقی القمح والشعیر که در کتاب اقدس در همان آیه فرموده اند ملا محمد جعفر گندم پاک کن اصفهانی است که بتصدیق امر حضرت اعلیٰ جل ذکرة الاعلیٰ بتوسط جنسباب باب الباب بشرحیکه در تاریخ نبیل مسطور است فائز گردید و در قلعه شیخ طبرسی بشهادت رسید در کتاب مبارک بیان فارسی نیز ذکر (گندم پاک کن ارض صاد) که همین ملا محمد جعفر است از قلم مبارک حضرت اعلیٰ جل ذکرة الاعز الاعلیٰ نازل گردیده برای زیارت میان مبارک بیاب چهاردهم از واحد ثامن کتاب بیان فارسی مراجعه فرمائید.

یکی از احباء الهی فرمود در مکاتیب جلد ثانی لوحی از قلم مبارک مرکز میثاق نازل شده و در آن ذکر اسپراک را میفرمایند این شخص که بوده است ؟

یکی از حاضرین جواب داد مسیو اسپراک معروف با سکندر خان داماد میرزا اسدالله اصفهانی پدر دکتر فرید است فرید که ناقص شد و طرد گردید پدرش میرزا اسدالله واسپراک هم با و ملحق شدند اسپراک پس از نقض گرفتار مرضی سخت گردید و کیخسرو که در لوح مشارالیه اسم او را بیان میفرمایند که جان رافدای اسپراک نمود کسی بود که پیوستاری پدید آید و در نتیجه مرض شد و وفات یافت قبرش در گلستان جاوید لاهور است اسپراک بشرحیکه در مجلد نهم کتاب عالم بهائی مندرجست در او خرایام تائب شد برای اطلاع بیشتر بجلد نهم عالم بهائی مراجعه شد و شرح حالش در آنجا بتفصیل مسطور و عکسش هم موجود است تولد اسپراک در ۱۸۷۵ او وفاتش بسال ۱۹۴۳ و مدت عمرش ۶۸ سال و توبه اش در سال ۱۹۴۱ واقع شد

یکی از حصار فرمود در هفته های قبل وعده داده اید که درباره الواح عیاکل مطالبی ذکر شود و الواح مبارکه نازل تلاوت گردد و خوبست حالا شروع بفرمایند .  
ناطق محفل فرمود بعلاوه مطالبی که قبلا عرض کردم درباره

الواح هياكل يك مطلب ديگر هم بايد گفته شود و آن اين است كه  
 ميفرمائيد " ببحر كاف نميرسد يعني اعداد هيكل اول رافقط ميتوان  
 تا نوزده برابر خود كه هيكل نوزدهم و واحد است ادامه داد و ديگر  
 نميتوان آن را بيست برابر كرد و از آن هيكل بيستم استخراج نمود  
 زيرا از اعداد هيكل بيستم بهيچوجه اسمي از اسماء الله استخراج  
 نميتوان كرد و سيرا اسماء در هياكل محدود در همان نوزده  
 هيكلست و اين اشاره بآنست كه حضرت اسم الله المستغيث مستغاث  
 العالمين يعني حضرت من يظهره الله جما لقدم جل جلاله در  
 آخر سنه واحد يعني در سال نوزدهم بعد از ظهور نقطه ظاهر  
 ميشود و دره غروب شمس حقيقت به بيست سال نميرسد اين معنسي  
 نيز در لوح جناب مبلع مصر هست من قسمتهائي از لوح مبارك  
 مزبور و همچنين قسمتهائي از الواح مبارك حضرت رب اعلى را كه  
 در اين خصوص است استساخ کرده ام و اينك همراه دارم شما هم  
 اگر فرصت كرديد بآن الواح مبارك مراجعه فرمائيد اكنون كه ديگر  
 فرصت نيست وقت خيلي گذشته است . قسمتي از لوح مبارك كه  
 در جواب جناب مبلع يزدى نازل شده و بسيار مفصل است و در كتاب  
 رحيق مختوم جلد دوم مندرجست و توقيعات حضرت رب اعلى جل  
 اسمه نيز در اين خصوص متعدد است من آن آيات مبارك را در جزوه  
 جمع کرده ام هر كدام مایل باشيد بپريد و مطالعه كنيد يكي از احبا

جزوه را از ناطق محفل گرفت که مطالعه کند و صورت آن الواح مبارکه  
این است لوح جناب مبلغ یزدی \*

(( بسم الله العالم العلیم ))

الحمد لله الذی جعل طراز الواح الاعداد بالواحد الذی  
كان مقدساً عن الاحاد وجعله مبدی \* الاشتقاق فی ملکوت الایجاد  
وانه لا یعد فی نفسه من العدد یرکب منه الاعداد علی شأن لا یأخذ  
النقاد فلما تجلی بسلطانه علی اركانه ظهرت الاربعة التي هی تمام  
العشرة وبها انتهت مراتب رقومات الهندسیات فی مقامات الذکر  
والاشارات وبری کل بسیر عند ختم هذا المقام سورة البداء \* فی اول  
الارقام اذا اشرفت شمس الاسما \* من افق السما \* فی المراتب  
والخطوط التي حددت علی عدد الواو والها \* المستقرة علیها  
فی عوالم الامضا \* بعد القضا \* فلما ظهرت الخطوط المطرزة —  
بالاسما \* علی عددا سبعا البهاج زینا بها الهيكل الاول وسبعا  
جعلناه مبدی \* العلل وفصلنا منه الهيكل والاسما \* الی ان انتهت  
الهيكل الی الهيكل التاسع والعشر والاسما \* الی استغناء  
المستغنی الذی جعلناه منتهی الاسما \* فی الاعداد ومیزانها  
فی ملکوت الانشا \* كذلك انتهى سیر عیكل الاول فی بحور الاسماء  
الی هذا المقام الاعلی وما یبلغ الی بحر الکاف فی ملکوت البداء \* ثم  
جعلنا قیام الهيكل والاعداد ومسمیات تلك الاسما \* بظهور

التربيع بهذا التثليث الذى انصعق به من على الارض الامن  
تمسك بالعروة النورا وهو المثلث الذى كان اول الاشكال ومبداها  
ومصدر الاعداد وسلطانها وانها فى الظاهر ذوات الاضلاع  
المستقيمة الخطوط التى ما قدر لها الهبوط وفى الباطن ما اطلع  
عليه الا الله مالك العرش والثرى وفاطر الارض والسما \* واما من سئل  
سئلت فى العلم الذى كان مكتونا فى علم الله ومخزوننا فى حجب  
العظمة والكبريا \* فاعلم ان نقطة البيان ما اراد من اظهاره  
الا يعلم الكل مبدئهم ومرجعهم لئلا تمنعهم كثرات عوالم الاسما \*  
والبيانات الظاهرة من الحروفات فى الملكوت الانشا \* عن التوجه  
الى الذى جعله الله مبدا \* الاشيا \* ومرجعها كذلك قضى  
الامر من لدن عليم حكيم لا يعرف عظمة هذا العلم الا من ينظر اليه  
بعين الله ومن دون ذلك ليس لاحد نصيب من هذا العمق الكبير  
قد اظهر الله هذا العلم لعرفان الناس مصدر الذى منه صدرت  
الحروفات وكل امرحيم ان الله تبارك وتعالى خلق حروفات  
محدودات وجعلها مصادر العلوم بين العباد ان ربك لهنوالمقتدر  
القدير وهذه الحروفات والاعداد كلهن وكلها يدئن من النقطة الاولية  
والطراز الاول الذى هو الواحد بلا عدد ورجعن اليه فى يوم  
البيدع وثمر هذا العلم وثمرات العلوم كلها عرفان المعلوم الذى  
ظهر بعد القائم باسمه القيوم والذى فازه انه ارتقى الى الغاية

القصوى وعرف المبدى والمنتهى والذى منع عن التصرفى هذا اليوم  
 الاكبرانه من اجهل الخلق ولوياتى بعلوم الاولين والآخرين قل  
 العارف من عرف المعروف والعالم من تقرب الى المعلوم والذى  
 بعد انه لهو الموعوم ورب العالمين قد حددت الاشياء عما خلق  
 فى الارض والسماى بكتبتى هذه كلمة احاطت ما خلق ويخلق من  
 لدن مقتدر وقدير وانها حددت بتسعة عشر واحد فى كتاب الله وكل  
 واحد يدان الواحد الاول وانه من النقطة التى تنطق انه لا اله  
 الا انا لعليم الخبير وما اراد الله الا ليعلم الناس مشرق الامور  
 مطلعته لثلاثتهم ظهورات عوالم الاسماء عن فاطر السماء و  
 اشارات اهل الانشاء عن مبدى الايات ومرجعها كذلك فصل الله  
 ما اراد فى لوح مبین آن الذى شرب رحيق الوحى من هذه الكاس انسه  
 لا يبدل حرفا مما نزلناه بملكوت ملك السموات والارضين ثم اعلم  
 قد نزل كتاب الواحد من لى الواحد لهذا الاحد الذى لولا ما طرز  
 وجه الابداع بشامة الانقطاع ولا لوح الاختراع بطراىم النقطة التى  
 منها فصلت الاشياء كذلك قضى الامر فى ملكوت القضاى من مشرق  
 وحى ربك العلى العظيم طوبى لمن وجد حلاوة البيان فى ايسام  
 الرحمن انه لا يبدلها بكتب الارض كلها يشهد بذلك مالك مما لك  
 البقاء من لدن عظيم خبير وزينا ذلك الكتاب باسمائنا الحسنى  
 فى خطوط الواو والهائم جعلناها طراز الهيكل الاول ليحكى عن

الهوية البحتة بين الملل ان ربك لهو المقتدر القدير وقد رنابسى  
 الخط الاول حروفات التي جعلنا ها مبدء الاشيا \* ومرجعها  
 لبرى البصير فى ذاك الخط الخطوط المنشعبة من بحر النقطة  
 ويطلع بمبدء \* الظهورات والكترات من الاويات والاخرات ويكون  
 من الموقنين لو اظهرنا من اعداد من اسما من الاسما \* لينطق  
 فى ملكوت الانشا \* انه لاله الاحوال العليم الحكيم \* ثم فى الثالث لبرنا  
 الفات مماثلات الى ان تمت الخطوط فى عدد اسما البهاج و-  
 انتهت بحور الهندسيات والرقومات الى الهندسة المدلة على التسع  
 لان الله ما قدر فوقها من هندسة قد انتهت الصور والاشكال الى  
 هذه الهندسة التي حكمت عن الاسم الاعظم الذي جعله الله  
 مطلع الاسما \* ومرجعها لمن فى السموات والارضين فلما اجتمعت  
 حقايق كل شئى فى درايح احدى عشر فى هيكل الهوية جعلناه  
 الطراز الاول والناطق بهذا الاسم الذي جعله الله مالك العلل  
 ومبداء الملل لمن فى العالمين فلما زينا اسما \* ذاك الهيكل  
 بشموس الاسما \* ظهر اسما الحق من الطاءات المعائل فى  
 منتهى المقامات وفى ذلك لايات ثم بينات للعارفين وهذا ما اراد  
 الله فى سر السر من السر المقنع بالسرفى هذا النيا \* العظيم  
 طوبى لمن عرف هذا السر الذى فزع من حمله من فى السموات  
 والارض الامن اخذ النظر عن كل الاشيا \* وتوجه الى منظر الله



العزیز الکریم واذاتم خلق هیکل الاول بهذا الاسم الاعظم فمعلمنا منه  
الهیاکل ان ربك لهوالمقدر العزیز الحکیم . ثم اعلم اناسیرنا  
ذاک الاسم الذی اظهرناه فی منتهی المقامات والخطوط فی بحر  
من بحور الاسماء ، یمازدا علیه مثله اذاظهراسمنا الطرزفی ذاک  
الجدول المستقیم ثم سیرناه فی بحر آخر وطلع من مطلع اسم  
اخرثم فی مراتب سیره فی کل بحر من البحور ظهر اسم من الاسماء  
الی ان انتهى الی منتهی الهیاکل هیکل التاسع والعشراذانا -  
اشرفت شمسا سمنا المستغیث من ذاک الافق اللایح المبین و  
عند ذلک انتهت الاسفار و البحار لان الله ما قدرین الاسماء  
اکثرهدد امن هذا الاسم المنیع لذا قال وقوله الحق انه لم یبلغ  
الی العشرين ان ربك لهو لعلم الخبیر انک لو تزيد علی هذا  
الاسم لا یظهر منه كما ظهر فی المراتب التي بیضاها لک تفکر لتعرف  
ما اراده ربك من قبل وفي هذا اللوح البدیع کذلک اشرفت  
شمس البیان من افق عناية ربك الرحمن فضلا من عنده علیک وعلى  
السائلین لو تفکر تظهرك حجة هذا العلم وذاک الكتاب المنیع  
وهی فی الباطن ظهور الحق فی المستغیث لعمری هذا هو  
المقصود طویب للفائزین تشهد کل ما ظهر من الحجة او یظهر  
هو حجة الله لما سواه وبرهانه لمن فی الملك اجمعین ینیبین  
لك ما اراده النقطة فی باطن الباطن من بیانه لتکون من الشاکرین

انه ما اراد من التاسع والعشر الا هذا الظهور الامنع المنيع اما التسع انتم وعدتم به في الكتاب بقوله انتم في سنة التسع كل خير تدركون كما ظهر فيه ظهور الله وبرز على قدمقدور واراد من السنين الاخرى سنين التي عينت للمهلة كما تنزل في البيان واذا قضت واتى الوعد ظهر الموعد بسلطان احاط من في الوجود من الغيب والشهود وقوله لن يصل الى الكاف اي لن يتم سنة العشرين الا وانه يطهر بلد لحق بسلطان مشهود انك انت يا ايها المبلغ بلغ الناس ما اراده الله في سر كتاب الهيكل من كنز الله الاعظم ليكون من العارفين قل انه ما قصد في ذكره الامقصود العالمين فلما تم خلق الواحد الاول وفصلت منه الهياكل يدعورسه في مناجاته ويقول فلتهدى اللهم ذلك الواحد وذلك الحي بمن يظهره الله ان لا يحتجبون عن مظهر نفسك بعدما هم قد خلقوا كذا كذلك قضى الامر طوي للبالغين لو يتفكرا حد في هذا البيان ويبلغ ما اراده الرحمن ليدوب من نار الاشتياق ويطلع بعظمة الامر وسلطانه ولكن الناس اكثرهم من الغافلين يا ايها المشرق من افق الايقان والمذكور بلسان الرحمن في اعلى الجنان فاعلم قد انتهت كل ذكرا الى هذا المقام الامنع وكل وصف الى هذا المقر المنيران اثني النقطة نفسا في البيان يقول اياك ان يحجبك التنا \* عن الافق الا بهي وان وصف احدا بالاسما \* يخاطبه

اياك ان يمنعك ثوب الاسماء عن الذي كانت شمسها طائفات  
حولها وساجدات لوجهه الجميل فانظر قد اتى الحروفات بايدع  
ما يمكن في الابداع وابهى عما يدكر في الاختراع ثم يخاطب اهل  
البيان ويقول اياكم ان تحتجوا بهذه الحروفات عن مالك الاسماء  
والصفات طوبى لمن عرف مراد الله فيما انزله بالحق وكان مستقيما  
على هذا الصراط المستقيم وان ذكر المستغاث يقول ان يظهر  
في الحين انه مطاع في امره ومختار فيما اراد ليس لاحد ان يعترض  
عليه بل للكل ان يصدقوه ويشكروا الله بهذا الفضل العظيم يا  
اسمى تفكر في تلويحات كلمات منزل الايات لتأخذك نفحات  
الوصول في هذا المال الذي كان منتهى امل المرسلين ان الذي  
لم يعرف المقصود انه كان محروما عن الله وسلطانه وما نزل من -  
عنده على المخلصين قل اياكم ان تمنعكم كثرات ما نزل في البيان  
عن مبداء البيان وظهورات عوالم الالفاظ عن الافق الذي منه  
اشرقت شمس المعاني والتبيان من لدى الله العزيز الحميد  
لعمرى يا اسمى لونزلنا كتبنا في الهياكل وما فوقها لكان اسمى  
عندى من ان افسر ما نزلناه من قبل لان التفسير ولوانه من امر  
خطير ولكن وشان كل عالم خبير من اهل البيئات الذي اتصلت  
قلوبهم بهذا البحر العظيم طوبى لعالم اخذته نفحات الوحى  
في ايام الله والسنة الامكان وما ذكر فيها كان ناطقا بهذا الذكر

الذی به انفجرت بحور الحیوان بین العالمین انه من اعلى الخلق  
 لدى الحق لان مقام العالم الذی یرکب باسمی الابهی علی  
 السفینة الخمره \* بین الناس کمقام البصریین الحواس یرتجی لکل  
 ان یوقروه وبعظموه کذلک نزل من قبل و فی هذا الحین ثم طوی  
 لعالم تزیین بطراز الانقطاع فی الابداع ویردا \* التقوی بین الوری  
 وانجذب من اصفا \* هذا الفدا \* علی شان خرج عن الاوطان  
 سائرا فی البلدان لذكرا لرحمن الا انه من المقربین المخلصین  
 ای خلیل بلسان پارسی ذکر میشود تأکل بریه از نفحات بیانات  
 الهیه نصیب وقسمت برند وبما اراده الله فائز گردند نقطه بیان کثیر  
 در هیماک واحد ذکر فرموده وکلشی راد ریازده خطوط که باعتمده  
 هو واسم بهاج مطابق است جمع فرموده اند در خط اول حروفات  
 اجدیه را مرقوم داشته اند واز بیست و هشت حرف آن که مبدا \*  
 کلشی و مرجع آن بوده اسم وحید استخراج فرموده اند و در خط  
 ثانی نقاط مراتب احاد و عشرات و مآت والوف را اخذ نموده اند  
 واسم محبوب از آن استخراج شد و در خط ثالث الفات مماثل مرقوم  
 ویک وده و یازده و صد و صد و یک و صد و ده و صد و یازده الی آخرها  
 در جمیع حروف مماثل بهمین قسم حساب نموده اند و تجاوز از عدد  
 المستغیث را جایز ندانسته اند و اورا میزان اعداد قرار داده اند  
 واز الفات مماثل اسم بی دوی استخراج فرموده و همچنین مماثل

هر حرفی از حروفات ابجدیه را در خطی از خطوط مرقوم داشته<sup>ند</sup>ند  
 و اسمی استخراج نمودند. اند تا آنکه منتهی شد بطلا \* آت معادل که  
 منتهی مقامات هند سیات و اشکال است در عالم ملک و از او اسم  
 حق استخراج فرمودند. اند و فی ذلك لایات للناظرین و المتفرسین  
 و جمیع این اسماء \* را در هیکل واحد اول که واحد بلاعد است  
 جمع فرمودند. اند و بعد از اسماء \* مجتمعه در هیکل هویه را در بحر  
 از بحر اسماء \* سیر دادند و اسمی اخری از آن اسمی اشتقاق—  
 فرمودند. اند و از آن هیکل ثانی ترتیب داده اند تا آنکه هیکل  
 منتهی شد به هیکل ناسع قبل عشر و تجاوز از آن بقاعده مقرره ممکن  
 نه چه که اسماء \* در انتها هیکل ناسع عشر یا سم مستغیث. مسع  
 الالف و السلام منتهی شد و فوق آن در اعداد اسمیه تا هیکل  
 آخر ترتیب داده شود باری یازده اسم که مطابق عدد ده و پهاچست  
 در خطوط و در ایج احدی عشر چنانچه ذکر شد معین  
 فرمودند. اند و عدد اسمی احدی عشر هم مطابق اسم متکبر است و—  
 بعد هیکل واحد اول از آن ظاهر و یک مرتبه بر اعداد این اسماء  
 افزودند یازده اسم دیگر ظاهر و آن هیکل واحد ثانی را مبعوث  
 فرمودند و همچنین دو مرتبه بر اعداد اسماء \* هیکل واحد اول افزود<sup>ند</sup>  
 اسمی اخری ظاهر و از آن هیکل واحد ثالث ظاهر و همچنین در  
 هر درجه افزودند تا آنکه به هیکل ناسع عشر ختم شد و جمیع این

هیماکل از نفس هیکل اول ظاهر و موجود همچو گمان نرود که هیکل  
ثانی از اول وثالث از ثانی و رابع از ثالث چنانچه عند حساب نزد  
اولی الالباب ظاهر میشود بذكر یثیت ان الله هو الحق وانه هو  
الخالق و مادونه خلقه وکل عنده فی صقع واحد كذلك یبین الله  
امره لیكونن من الموحدين ملاحظه در حق نمائید که در آخر خطوط  
احدی عشر طاء \* ات حاکیات از اسم اعظم ظاهر شده و هیکل اول  
با و تمام شد چه که در آخر اسما \* هیکل اول این اسم مبارک مشرق  
و این اسم در بحری از بحور اسما \* سیر نمود \* مثل او بر او افزود \*  
و اسم طرز ظاهر و با آن هیکل ثانی تمام شد و همچنین در هر بحری  
از بحور بر او افزود \* و اسمی ظاهر و هیکلی از هیماکل با آن اسم  
تمام شد تا آنکه در بحر ناسع عشر که منتهی الی بحور است اسم  
مستغیث مع الالف واللام ظاهر و هیکل ناسع عشر با و تمام شد و تجاوز  
از این مقام محال بود چه اگر بر عدد مستغیث بیفزاید اسمی ظاهر  
نمیشود چه که ما بین اسما \* الهیه از آنچه ما بین ناسمذ کور است  
اکثر عدد از این اسم موجود نه این است که میفرماید هیکل اول  
را که در بحر اسما سیردهی بنوزد \* تمام میشود و بیحرکاف نمیرسد  
و معلوم بوده که یازده عدد از اعداد اسم المستغیث ناقص است  
میفرمایند از آن یازده عدد اسم المستغیث که متعلق بسلطان  
اسما \* است خلق خطوط احدی عشر شد \* و از آن هیکل واحد

اول بوجود آمد. طوبی لمن شرب زلال سلسال البیان من هذه  
 الكاس التي بها علقت حياة العالمين اى مبلغ همچنانکه اسم حق  
 جميع مدائن اسما و ملكوت انراد رنوزد. مقام و بانوزد. درجه و  
 بانوزد. بحرطی نمود. و باسمنا المستغیث رسید نفس حق هم در  
 سنين واحد طی زمان نمود. و در مستغاث ظاهر این است مقصود  
 از کتاب هیاكل ولكن الناس اكثرهم لا يفقهون لویتفكرن لیوقنن  
 بان مقصوده من ذاك الكتاب لم يكن الا ما ذكرناه لك ويشكرن -  
 الرب بهذا البیان المبین انا نحب ان نلقى على العباد بیانات  
 سهلة واضحة ممتعة لیعرفن على قدرهم ما اراد مولیهم القديم  
 ولنا بیانات ونغمات ثم ترتعات اخرى ما اطلع بها احد الا الله  
 وفي كل حرف منها سترالعمق الاكبر من اسرار الله العلیم الخیر  
 انا كررنا القول ونكره لیظهر مراد الله كظهور الشمس فی وسط الزوا  
 ان هذا الا فضل كبير فاعلم قد ظهر اسمنا المستغیث من الحق  
 الظاهر من الطلقات المدلّة على الاسم الاعظم اذ اننا نظرنا المستغیث  
 الظاهر من الاسم البارز عن سلطان الاسما في المستغاث وقل  
 لك الحمد یا مبدع العالمین لعمری هذا سر الله الاكبر وكنزه الاعظم  
 وامره المجلل بطراز القدم وحرزه المكون فی كتاب مبین ان اعرف  
 المقصود من المستغاث الذي نزل فی الالواح وظهر الحق فيه  
 ان هذا لروح الحيوان فی البیان به طاروسا رواه ترو و نطق انه

لا اله الا انا المهمن على العالمين باری مقصود از ذکرو بلوغ او -  
 بعد از طی نوزده مقام باسم المستغیث ظهور حق است بعد از  
 انقضای نوزده سنه در مستغاث جز این مقصود نبوده و نیست قل  
 په تضرعت نفحات القدم فی العالم و اشرقتم شمس البیان من افق  
 الامکان طوبی للناظرین یا اسمی جمیع آنچه در بیان در ذکرت کبر  
 اعظم نازل شده بکمال تصریح نازل امریرا که سبب امتیاز ناس  
 و مراتب عرفان و ظهور امتحان قرار دادند ذکرمستغاث بوده حال  
 مقصود از آن در لوح مبین از قلم اعلی جاری شده آنچه را که تا  
 حال عارف بآن نبوده اند و ادراک ننموده اند ناس ضعیفند و اکثری  
 از تندی هوی لبین اوهام نوشیده اند اینست که با مثال این اندکار  
 از نفس مختار محروم میمانند ملاحظه نما که بعد از ذکرمستغاث  
 در اکثری از بیانات میفرمایند اگر این حین ظاهر شود جمیع بساید  
 شکر و حمد نمایند معبود حقیقی را و راضی باشند ببارجی الله و شکی  
 نبوده که این قول آخر مهین و محیط است بر سایر اقوال چه که از  
 ثانی نفعه اختیار مختار در مرور و از اول نفعه حدود مشهود هل  
 من ذی شم یجد عرف البیان و یكون من الشاکرین و هل من ذی -  
 اذن یسمع و یقول لك الثنا \* یا اله من فی السموات والارضین و  
 در هر حال از برای هیچ نفسی مجال توقف نبوده و نیست کذلک  
 یشهد الرحمن فی اعلی الجنان و در بعضی اسما \* زاید و ناقص



مشاهده میشود و التمام عند ريك العزيز العلام و آنچه نقطه بیان  
 ذکر فرموده مقصود ذکر اعظم بوده و لکن اکثری از اهل بیان از  
 کتاب هیاکل و امثال آن توهم جفرو علوم اخری نموده اند کل در  
 رتبه وهم سائرند کل لوح بدء بهذا الاسم و ختم بهذا الذکر  
 الحکیم و اما ما سئلت فی الایام انا جعلناها مظاهر الیها \* فی  
 ملکوت الانشا \* لذا ما تحدت بحدود السنة والشهور \* ینبغی  
 لمن فی الیها \* ان یطعموا فیها انفسهم ثم الفقرا \* وللمساکین  
 ویهللوا ویکبروا و یسبحوا و یمجدا و یربهم بالفرح والانبساط و  
 اذا تمت الایام یدخلن فی الصیام كذلك حکم مولی الانام ایسن  
 ایام بسط قبل از قبض و اعطای قبل از امساک است لذا باید کل بکمال  
 انبساط و ابتهاج و روح و ریحان بتهلل و تکبیر و تسبیح حق سر  
 متعال مشغول شوند و در این ایام اجتماع و ضیافت و سرور لدی الله  
 محبوب است انشا \* الله کل بکمال ما یمکن فی الامکان در این ایام  
 متلذذ باشند و بعد وارد در شهر صیام شوند طویں للعاملین کبر من  
 قبلی افنانی و بشرهم بما اجبتاهم فیما سئلوا انه لهو المجیب العلیم  
 الخیر ثم الذین فی هناك من احیا \* الله المقدر المتعالی  
 العلی العظیم انتهى .

اینک صورت توقیع مبارک حضرت اعلی جل ذکره . قوله تعالی

(( بسم الله الاعلم الاعلم ))

يا الله الله العلم العلم انا الله لا اله الا انا كنت من اول  
الذى لا اول له علاما مقتدرا اننى انا الله لا اله الا انا لا كونى الى  
اخر الذى لا اخر له علاما مقتدرا قل اللهم ان لا اله الا انت انك  
كنت من اول الذى لا اول له علاما مقتدرا قل اللهم ان لا اله الا انت  
انك لتكونن الى آخر الذى لا اخر له علاما مقتدرا اننى انا الله لا اله  
الا انا قد خلقت السموات والارض وما بينهما بامرى كن فيكون و —  
خلقت الحروف وجعلتها مفاتيح كل علم من لدنا انا كنا على  
كل شئى لقادرين ان ياكل شئى فلتتقن من ذكر العلى الى ذرة  
الادنى فانكم انتم كل ذلك في حروف الثمانية من بعد العشرين  
تشهدون بمثل ما شهدتم كل الحروف فيهن فلتشهدن كل ارواح  
الحروف فى ارواحهن انا كنا بكل شئى عالمين اننى انا الله لا اله  
الا انا من اول الذى لا اول له قد خلقت جواهر علم مطرز مكنون و  
خزنته في حجب الغيب من الاول الذى لا اول له الى حيثئذ  
عزا من لدنا انا كنا لمعززين وما شهدنا عبادنا ننزل ذلك العلم  
عليهم واكتمناه عندنا الى حيثئذ حفظنا من لدنا انا كنا على كل شئى  
لحافظين ولكنا قد علمنا اعراض الحقيقة ثم الحى الاول في كل ظهور  
وامرنا هم ان يكتفون ولكنا حيثئذ لما شهدنا فى تلك القيمة اسما  
كل علينا مستدلون قد اردنا ان تمن عليهم بذلك العلم فضلا من  
لدنا انا كنا فاضلين هذا علم انتم فى الحروف تستطيعون ان —

تستيقنون بان كل الحى الاول ثم اعداد الحى فى النقطة الاول وانتم كلشئى ادلا \* الواحد تستنبئون هذا بيان ماقال الاولون كل ما خلق ويخلق فى الفرقان وكذلك ينتهى الى سطر الاول - الذى قد نزلنا على حروف الواحد انتم قبل هذا ما اوتيتم ذلك العلم وما كنتم عليه لشاهدين الاكل ما قد فزتم بما استدركنتم من غير حجة تستطيعون ان تستدلون وتنبئون بها كل من اراد ان يستنبى من كتاب الله ولكن الله حينئذ ليعلمنكم بما ينزل على نطقه البيان عزامن عند الله على الذين هم يوم القيامة بعين يظهر الله مومنون ولو اراد الله ان تستشهدن على ذلك من يظهر الله تم حى الاول فى القيمة الاخرى ما نزل الله ذلك العلم ولكنكم انتم بين يدي الله يوم ظهوره تشكرون هذا علم عند الله لا عسى منكشئى انتم بكلشئى فى واحد الاول اعداد تشهدون ثم فى واحد الاول من غير عدد تشهدون فلتنظرن فى الحروف بان كلهن ثمانية وعشرين حرفا غير مكرر منعوت ولتكتبن هذا فى سطر ثم عن تلك الحروف نقاطهن تستنبئون ولتكتبن فيسطرثم اعداد سطر الاول فيعدد الوحيد تستوقنون ثم سطر الثانى فيعدد المحبوس لتوقنون ثم لترقمن هندسيات تلك الحروف على صور المائل فى اسطر تسعة وانتم عن عدد المستغيث لا تتجاوزون انما نزلنا فى اسمائنا اكثر عدد امن ذلك اسم يختص بالاسما \* من هندسة العدد

انتم ذلك الميزان عند ذلك العلم تحفظون ثم اذا سطرتم الفات  
المائل انتم في اثني وثلثين الفاتشهدون فيه مفتاح علم الحروف  
للذين او توامن قبل ثم من بعد ليوتون ثم بائات المائل فسي  
السطر الرابع انتم عدد الجزل تشهدون ثم جيمات المائل انتم  
في عدد الاله في سطر الخامس تشهدون ولتجعلن تلك السطور  
خطوط مخمس من هيكل الاول ثم انتم واوذلك الها \* تستنبئون  
ثم ولتكتبين في سطر السادس دالات المائل وانتم في عدد الميم  
والحاتشهدون ثم في سطر السابع هات المائل تكتبون ثم عدد  
السين في ذلك تشهدون ثم في سطر الثامن واوات المائل تسطرون  
ثم عدد الياسط في ذلك تشهدون ثم في سطر التاسع زئات المائل  
تكتبون ثم عدد الوازع تشهدون ثم في سطر العاشر حئات المائل  
تكتبون ثم عدد الملوك في ذلك تشهدون ثم في سطر الحادي و  
العشر طئات المائل تشهدون ثم عدد اسم الحق في ذلك بعد  
ما تكتبون لتنظرون ولتجعلن مسطور الها \* ظاهر هيكل الاول ثم  
مسطور الواو باطن ذلك الهيكل ذلك جوهر الهياكل كل بسبه  
تخلقون ذلك واحد بلا عدد كل من هنالك تبدئون وكل الى هنا  
لتعيدون فاذا انتم خلق كلشئ في الحروف لتشهدون ثم  
سازج الحروف في تلك المراتب تشهدون ثم تلك المراتب في هيكل  
الاول تشهدون يذكر عن الله انه لا اله الا انتم عن الذرائع انا

اول العابدين ولذا لا يمكن ان يوحد الله هيكلًا مثل ذلك اذ كل  
بما قد شهد الله على نفسه لتشهدون وقد خلق ذلك الهيكل من  
الواحد من غير العدد انتم هيكل الاسماء \* اسم المتكبر تشهدون -  
على هذا قد نزل الله حروف المقطعات من قبل في الفرقان انتم  
انما تحسبون دون مكررها انتم اسم المتكبر تشهدون مع الالف  
واللام ان ذلك هيكل محمد من قبل نقطة الفرقان ان انتم فيسه  
تفكرون وقد خلق الله هياكل الحي بذلك الهيكل في هيكل واحد  
الثاني على عدلين هيكل الاول تحسبون وفي الثالث ثالث عدل  
الاول تحسبون ثم الى عدد الواحد لتختتموا ولقد طرحنا هيكل  
الاول على الالف ثم الثاني على الباء ثم الثالث على الجيم ثم  
الرابع على الدال ثم الخامس على الهاء ثم السادس على الواو ثم  
السابع على الزا ثم الثامن على الحاء ثم التاسع على الطاء  
ثم العاشر على اليا ثم الحادي عشر على الالف واليا ثم الثاني  
عشر على الباء واليا ثم الثالث والعشر على الجيم واليا ثم  
الرابع والعشر على الدال واليا ثم الخامس والعشر على اليا  
والها ثم السادس والعشر على الواو واليا ثم السابع والعشر  
على الزا واليا ثم الثامن والعشر على الحاء واليا ثم التاسع  
والعشر على الطاء واليا لعلمكم انتم تستنبئون ما كنا منزلين فاذا  
صورة الجمع في هيكل الاخر تشهدون على هذا قد ذكرنا فيما قضت

سنين الفرقان فيكل عدد واو وسين وفي جعل حرف واحد منحروف  
واحد الاول انتم في البيان لتراقبون الى ان يظهر الله مظهر  
نفسه انتم خلق البيان على ماشا \* الله لتحسبون وان هياكل الحي  
مع كثرة اعداد هن قد استظلت فيظل هيكل الاول اذ فيهم انتم  
واحد ايا العدد تشهدون وفي الاول انتم واحد من غير عدد  
تشهدون هذا ما قد اردنا كل البيان في الواحد الاول ان انتم  
تبصرون قد علمناكم ذلك العلم لعلمكم تستطيعون فيعلم الحروف  
هذا تشهدون ثم لتبصرون ولتحسين اسم المستغيث بالالف واللام  
بما تزيدون على هيكل الاخر من عدد البهاج انتم ميد \* الهياكل  
في عدد البهاج لتبصرون وان ما نيقض عن هيكل الاخر عن اسم  
الحادي والعشرين عدد البهاج ذلك ما قد خلق الله به خطوط  
الواو والهيا \* قل كل من عند الله وكل اليه ليرجعون قل كل يرجعون  
الى من يظهر الله وكل بامر الله من عند \* يخلقون و لتحزن انفسكم  
بالهياكل الواحد يمثل ما كنا منزلين فان هذا بيان ما انتم قد سمعتم  
من قبل في الفرقان في اسم الاعظم لواتم تعلمون وتوقنون السطر  
الاول في الحروف ٠٠٠٠٠٠ ( دراينجا صورت هيكل اول راقم  
فرموده اندك از قبل نگاشته شد و بعد از آن مي فرمايند قوله تعالى  
\* هذا صورة هيكل الاول حيث قد حسبنا ها على عدد الالف انتم  
لتحفظون هيكل الثاني فلتحسبن على عدد اليا \* ثم في الثالث

على عدد الجيم ثم في الرابع على عدد الدال ثم في الخامس على الهاء الى ما انتم في عدد الواحد تختمون ولا تستطيعون ان تدخلن في بحر الكاف اذ عدد الاسماء انقطع عند العدد الواحد انتم تحسبون على هذا قدريناكم خلق كل شئ فيها كل الواحد ثم اعداد الواحد في الواحد لعلمكم يوم القيامة بمن يظهره الله تومنون وتوقنون وان ذلك العلم آية من عند الله للعالمين لولا - جعل الله حجة نقطه البيان غير ذلك العلم ليستدلن الله به كل على العالمين وليكفين كل انتم قليلا ما فيه تفكرون ثم لينظرون فلتراقين في ثمره ذلك العلم وانتم بهاتعملون والا ما ينفهكم علمكم بذلك ان انتم قليلا ما تبصرون قد نزل الله ذلك العلم لعلمكم انتم توقنون بان كل البيان جوهر هيكل الاول وانتم مثل ما تعظمون البيان من يرجع اليه كل البيان لتعظمون فلتفكرون كيف قسم اظهر الله كل البيان من نفس واحدة وليحببن الله ان يرجع كل الى نفس الواحد انتم يا كل البيان الى من يظهره الله لترجعون ثم عن حى الاول لا تحتجبون اذ واحد الواحد لما تجلى لكل شئ يستجلى هيكل الحى في بحر الاسماء وانتم فوق ذلك لا تستطيعون ان تستجليون اذ في عدد الواحد لا يرى الا الواحد الاول ان انتم تبصرون ولا تحتجبين ان اعداد الهياكل عن تجرد هيكل الاول فان كل به قائمون فلتنظرن في عدد اسم الملك ثم اسم

الزراع ثم تستنبئون ان هذا مع كثرة عدد ه احد فيملك الملك ثم مثل ذلك فيما قد خلقناه من لدنا تستبصرون ولكنكم تراقبون ان هيكل الله على ولوانه قد خلق بمحمد رسول الله (ص) ولكنه قد ملك ما قد نزل على هيكل الاول من الفرقان ثم من بعد هيكل الثاني في الثالث مثل الثاني ثم الى الواحد مثل ذلك لتحكمون ولو ان آخرا الابواب قد تكثرت فيه اعداد لكنه لا يشائن الا بما قد قدم عند هيكل الاول وكيف وان يروونه وانه ه وعنده اخضع الا خضعين فلتعززن ذلك العلم ثم به ثمرات كل شيى في الواحد الاول تشهدون وان كل قد خلقوا بما قد خلقوا في كل هيكل اعداد كل ذلك الهياكل قد قدرت لعلمهم بها يوم ظهور الله يومنون ويوقنون فلتجعلون مثل ذلك الخلق كمثل مرايا عند الشمس وتجعلن مثل هيكل الاول شمسه الهياكل كل يستضيئن فيه من ضيائه يستضيئون ويستدلون وان حتى الاول في خلق الاول مستدلون وقد خلق الله كل شيى وكل عليه لمستدلون على انه لا اله الا هو والمهيمن القيوم فلتعززن ذلك العلم باعزمن كل شيى فانكم انتم به لتعززون وانا اول ما قد صورناه جعلنا هيكل الهاء ه وحسبنا كل الحروف واعدادهن في ذلك الهياكل فوالا من لدنا انا كنا فاضلين ثم لما قد اردنا ان نمثل على هيكل الحى فاذا قد صورناهم ونزلنا اسمائهم فاذا كل بالله قائمون فلتتلون في كل يوم احدى عشر من هيكل ثم في الشهر تختمون



ثم في الشهر الاخر تيدئون لعلمكم انتم يوم القيامة يمثل ماتحولن حولكم على الواحد بالواحد تومنون وتوقنون وقد اختص الله نقطة البيان بالايات ثم ذلك العلم وانها لا كبر حجة عند الله على احد العالمين لو انتم فيهما تتفكرون كل عن الاول عاجزون وكل على الثاني لم تحيطوا علم ما الا بعد ما قد نزلناه في الكتاب الا وانتم من بعد بما قد علمكم الله لتعلمون فاد اكملت سنين ذرياتكم على عدد الحادي والعشر فلتعلموا عن ذلك العلم فمثلا من عند الله عليهم لعلمهم يشكرون ولتستكتبين هياكل الواحد ولتحرزن به على ما انتم بحبون كل ذلك عدد احدى عشر واحد من الاسماء انتم في تسعة عشر تكتبون وما تحبون لتريدون ولتوقنن بان كل قد يد ثامن هيكل الاول وكل اليه ليرجعون ..... انتهى

وقسمتني از بيانات مباركه در توقيع منيع مبارك ديگر اينست قولها تعالى "

بسم الله الاعلم الاعلم ..... فسيحانك سبحانك ما اعجب صنعك اللطيف وما اللطيف امرك اللميع فلك الحمد على ما قد مننت به على ذلك العلم حيث قد رايتني بذلك العلم على استدلال متقن واستحجاج محكم على انك قد اخرجت كل شئى من نقطة واحدة ولو جعلت اذا حجتى على كل ما قد خلقت وتخلق فوعزتك لا استد لن به على كل شئى ولا غلبن به على كل شئى ان هذا

من علمك الذي كان عندك مخزوناً مكنوناً ما أنزلت من أول النبي  
 لا أول له إلى آخر الذي لا آخر له وقد مننت به على وارتدت هلسان  
 يرجع ثمرة ذلك إلى من تظهنه يوم القيامة بقدرتك ثم قد  
 تنزلت درجات الاعداد إلى أن انتهيت في عدد الواحد وخلقيت  
 به هيكل الحى اذ فوق ذلك لا يمكن ان يخلق اذ ما نزلت في  
 الاسماء اكثر عدد من اسمك المستغاث على هذا انتهى الحسا  
 إلى تسعة عشر هيكل حيث قد جعلت منه عدد الواحد الاول و—  
 جعلت واحداً الاول واحد ابعده اذ في هيكل الاول يطرح  
 الاعداد على الواحد ثم في الثاني على الثاني ثم في الثالث على  
 الثالث ثم في الرابع على الرابع ثم في الخامس على الخامس ثم  
 في السادس على السادس ثم في السابع على السابع ثم في الثامن على الثامن  
 ثم في التاسع على التاسع ثم في العاشر على العاشر ثم في الحادى عشر  
 بالحادى عشر ثم في الثانى عشر بالثانى عشر ثم في الثالث عشر  
 بالثالث عشر ثم في الرابع عشر بالرابع عشر ثم في الخامس عشر  
 بالخامس عشر ثم في السادس عشر بالسادس عشر ثم في السابع  
 عشر بالسابع عشر ثم في الثامن عشر بالثامن عشر ثم في التاسع  
 عشر بالتاسع عشر وعلى هذا قد جعلت كل البيان عدد الواحد و  
 حكمت ما نزلت في البيان على عدد الواحد وارتدت ان تجعل  
 كلالى مثل ذلك الواحد كالى ارى بعينى في يوم من يظهنه<sup>له</sup>

وقبل ذلك كل من يبعث في البيان بالملكة والاقتدار يختارن  
 لنفسه عدد الحى مثلا لذلك الحى ويفوض امر المالك اليهم  
 ولا يتجاوزون اعدادهم فلتهدى اللهم ذلك الواحد ثم ذلك  
 الحى بمن يظهره الله ان لا تحتجبون عن مظهر نفسك بعد ما هم  
 قد خلقوا لله ولتتمرن اللهم ذلك العلم بعزتك ولتذلن اللهم من  
 لا يعززن ذلك العلم بامرك ولتعملن اللهم هذا كل من قد  
 اصطفيته من خلقك ولتظهرن من عنده الثمرة على ما قد اكرمه  
 من العلم اذكم من عباد قدايتهم العلم وما اتيتهم العمل وهم  
 لا يشفقون بعلمهم وكم من عباد قدايتهم العمل وما اتيتهم العلم  
 وهم لا يتعززون بحلمهم فلتجمعن اللهم بين العلم والعمل لكل  
 ما قد خلقت ولم تزل يا الهى كنت غنيا عن كل شئى ومستغنيا عن  
 كل شئى وكل فقراءك وارقائك ان تدخلن كل فى رضوانك فمن  
 يمنعك يا الهى وانك كنت ذا فضل عظيم وان تدخلن كل فى  
 نارك فمن يمنعك عن ذلك وانك كنت ذا عدل عظيم فلا تعاملنى  
 الا بفضلك ولا احد بمن فى البيان اولياك الا بفضلك ولا احد  
 يحين من يظهره الله الا بفضلك فان عندك لا يقوم من شئى  
 وعند فضلك يصلح كل شئى

لوح ديگر نيز در باره شرح رموز كتاب الهياكل از قلم  
 مبارك حضرت اعلى جل جلاله نازل شده خطاب بجناب ديوان

میرزا اسدالله تبریزی که آغاز آن لوح مبارک این است قوله تعالی

(( بسم الله الاعلم الاعلم ))

الحمد لله الذي لا اله الا هو الاعلم واعلم وانما اليه من الله  
على الواحد الاول ومن يشابه ذلك الواحد حيث لا يرى فيه الا الواحد  
الاول وبعد فاشهد ان لله سبحانه لذلك الخلق معرفتين معرفة  
تقدیس وتنزیه و معرفة توصیف وتنعیت . . . . .

در ضمن همین لوح مخاطب بالدیان میفرماید قوله تعالی  
ان يا اسم الديان هذا علم مكنون مخزون قد اودعناك واتيناك عزا  
من عند الله اذ عين فؤادك لطيف يعرف قدره ويعزها ثم وان  
تستطيعن ان تستدلن في كتاب بذلك العلم على من ينتفع  
باقباله فلتستدلن فان ذلك دليل متقن وحجة مبرهن عند من يتفكر  
فيه وينظر اليه ولكن عز ذلك لان مثل ذلك الجوهر لا ينبغي ان  
يوتى من لا يعرف قدره ولا ينتفع بوجوده . . . . . الى آخرياته  
الاحلى . . . . .

باری بآنکه وقت مقرر محفل گذشته بود یکی از یاران الهی  
فرمود خواهشمندم بفرمائید که دعای هیگل کدام است و چیست ؟  
من خیلی وصف آنرا شنیده ام ولی اطلاعی از آن ندارم حالاکه  
اسم کتاب هیگل بعیان آمد من بغتة از دعای هیگل یاد آمد .  
ناطق قبل گفت دعای هیگل از آثار قلم اعلى جمال مبارك

است که بطرز خاص تنزیل یافته و هر کس میتواند که مطابق دستور استوارت مبارکه نسخه آنرا بنویسد و با خودش نگاهدارد شرایط نگارش آن در لوح جناب زین المقربین از قلم مبارک جمالقدم نازل شده است .  
 قوله تعالی . . . . . " زین المقربین علیه بها " الله الابهی .  
 اینکه درباره دایره مکتونه مرقوم فرموده بودید نوشته ارسال حضور عالی شد مهما مکن باید بمشک وزعفران نوشته شود یا جوهر قرمز و گلاب و قدری صمغ بجهت ثبوت آن دستور العمل پیچیدن آن از این قرار است که باید بادعای هیکل توأم پیچیده شود هر نفسی حاصل این عطیه کبری شود باید بعد از وضو در محل خلوتی متوجهها السی سطر اوله جالس شود و بعد بتمام خضوع و ابتهال آیه اقتدار که در سطر اول نازل شده تلاوت نماید و بعد اسما " الله که در سطر ثانی نازل شده و بعد مناجاتی که در وسط هیکل نازل شده قرائت کند و بعد پیچیده و در حین پیچیدن نوزده مرتبه اوعلی عدد الاسم الاعظم و هذا اقرب باین کلمات دریات ذا کر گردد " هو الحافظ الناصر المعین المستعان " و بعد پیچیده با خود نگاهدارد و دیگر باز نکند و اگر بجهت استنساخ باز نماید باید همین عمل را مکررا عامل شود و هدیه اولدی العرش یکمقال ذهب است . . . . .  
 مقصود آنکه عطائی در این مقام شود و این فائده اش راجع بخود حامل و معطی است انه لهوالمقتدر الحکیم ولكن باید بسیار وقت

شود که صحیح و مطابق اصل نوشته شود انتهى .

صورت دعای همیکل و دایره مکتونه در نزد احباب موجود و بسه موجب لوح مبارک که نقل شد هرکس میتواند برای خود بنویسد و نگاهدارد و لکن اگر کسی دیگر برای شخصی بنویسد باید سائل بکاتب یکمثقال ذهب هدیه کند صورت آنرا میتواند نزد احباب ببینید و استنساخ کنید

چون گفتار با این مقام رسید مقداری از شب گذشته بود احباب با فرح و سروری منتهم تشریف بردند و مرد و نفری با بیشتر که در راه همراه بودند در باره رموز و اسرار کتاب همیاکل و عظمت آن ولذت درک آیات الهیه گفتگو میکردند .

دو نفر احباب که با هم میرفتند پس از ذکر اسرار و رموز عزیمت کرده رفته سخن را تغییر داده یکی بدیگری گفت امروز یاد داشت های مرحوم حاجی ابوالحسن امین اردکانی را که تازه بدست آورده ام میخواندم در یکجا بیانی باین مضمون نوشته بودند که برادر جوانم قزوینی ناقدی که حاجی محمد باقر نام دارد در ابتدا فقیر و تنگدست بود و کار را از ساحت اقدس جمال مبارک جل جلاله طلب ثروت کرد و پس از اصرار بسیار با عطا فرمودند و ثروت زیادی بهم زد و عاقبت مغرور شد من در اسلامبول بدیدن او رفتم و او را غرق در مادیات و از روحانیات غافل و بیخبر دیدم و کلمه هم از او شنیدم که از تذکارش

خجالت میکنم چون بحضور مبارک جمال قدم جل جلاله رسیدم و  
 داستان عقالت او را طریقی کرهم جمال مبارک جل جلاله همانطور  
 که مشی میفرمود ندیمین قدرت را از جیب عظمت بیرون آورده دست  
 مبارک را دراز کردند و انگشتان دست را هم باز کرده فرمودند با این  
 دست با و ثروت عطا کردیم و با همین دست هم از او اخذ نمودیم .  
 و در حین بیان جمله اخیر دست را بعقب کشیده و انگشتان مبارک  
 را بستند آنگاه این چند بیت از لسان مبارک با قدرت و عظمت سی  
 محیر العقول جاری شد قوله تعالی .

بنام برآرنده گامها

ز آغاز دانای انجامها

هر آن بنده سرکش بی ادب

که از وی بود مستحق غضب

کشد ریسمانش دراز انقدر

که از بستگیهاش نبود خیر

پس آنگه کشد ریسمان را چنان

که از تن رگ وی کشد ریسمان

طولی نکشید که حاجی محمد باقر قزوینی ورشکست شد ولی

متنبه و تائب گردید و امروز با فقر و فاقه بخدمت امرالله مشغول است

انتهی

دیگری پس از شنیدن این داستان برفیق خود گفت من هم امروز به حل نکتہ مشکله که در لوح حکمانازل شد مبر خوردم وان - عبارت از معنای جسد جوانی است و طبیعت فحتمه معتدله که میفرمایند و آنها شبه شئی بالروح الانسانی این بیان مبارک در ضمن شرح حال سید فلاسفه سقراط حکیم نازل شده مقصود از طبیعت معتدله اکسیر اعظم است که روح ذهب ابریز است زیرا بعقیده حکما \* ذهب معتدلترین فلزات از حیث مزاج است و این اعتدال را از روح خود که باکسیر اعظم تعبیر میشود حاصل کرده و همین روح اعتدالست که در فلزی را بدرجه کمال میرساند و حکما از ماده ذهبیه به جسد تعبیر کرده اند و جسد جوانی با اصطلاح - حکما \* عبارت از طلای خالص و ذهب ابریز است و در مقابل بطلای مغشوش و زرناسره جسد برانی میگویند جسد برانی یعنی طلای غیر خالص یا فلزی که در ظاهر شکل طلا باشد و جسد جوانی طلای خالص را گویند و در این خصوص در کتب مربوطه باین فن داستانی آورده گفته اند \* که یکی از خوارق عادات که بواسطه حضرت موسی کلیم (ع) برای اظهار قدرت در مقابل فرعون و فرعونیان اظهار گردید تبدیل فلزات بطلای خالص بود دانشمندان بارگاه فرعون هم خواستند مانند آن بسازند ولی موفق نشدند و در عوض برنج را - درست کردند که در ظاهر شکل طلاست و آنرا هنوز هم طلای فرعونی



میگویند و مقصود از طلای فرعونى برنج است و بعضى هم فلزات مختلفه را گرفته با اصطلاح مطلا کردند که در ظاهر طلا مینمود با آنکه در حقیقت جسد برانى بود یعنی طلا نما و زرمغشوش بود بنا بر این حضرت موسى کلیم (ع) برای آنکه فرعونیا ترار سوا سازد و بطلان عمل ایشانرا آشکار کند بهدایت الهیه تیزاب و محک را آشکار فرمود و باین طریق جسد برانى را که ساخته فرعونیان بود با تیزاب و محک بمردم بطلانش را نمود و ثابت فرمود که جسد جوانى یعنی طلای خالص که بهدایت الهیه میسازد دارای حقیقت است و جسد برانى همعنان با بطلان است بنا بر این مقصود از آیه میار که لوح حکما \* اینست که سقراط حکیم با کسیر اعظم که روح جسد جوانسى است پی برد و میفرمایند که سقراط در این خصوص بیانات مفصله دارد .

آن دو نفر همانطور که با هم میرفتند بمذاکرات مختلفه مشغول بودند یکی از دیگری پرسید آیا احادیثی که در لوح این الذئب در فصیلت عکا \* نقل فرموده اند در کدام يك از کتب اسلامیه میتوان یافت بعضی ۱۵ از احبا \* سؤال میکنند و کتابی را که این احادیث در آن وارد شده میطلبند ؟

یکی از احبا فرمود این احادیث در کتابی بنام فضائل عکا و عسقلان که جزوی از اجزا \* کتاب بزرگی است و حاوی احادیث

وارد در فضائل شام و دمشق و ۰ و ۰ و ۰ میباشد مندرجست مولف  
 این کتاب فضائل عکا و عسقلان ابوالحسن علی بن محمد بن شجاع  
 مالکی معروف بابن ابی المهور است نسخه این کتاب در کتابخانه  
 عمومی ترکیه موجود است و جزو کتب سلطان غازی محمود خلیفه  
 عثمانی بوده است اخیرا از روی این کتاب عکس برداری شده و —  
 نسخه آن از روی نسخه خطیه اصل گراور شده و در دسترس احبا  
 و طالبین قرار گرفته است و هر کس میتواند آنرا از دفتر لجنة ملی نشر  
 آثار امری خریداری نماید و از این گذشته در کتب متعدد اسلامی  
 متفرقا میتوان یافت از جمله حدیث دوم را که در کتاب شیخ  
 ابن الذئب نقل شده در کتاب ضیاء الشمس الضاحیه علی الحسنات  
 الماحیه " تالیف عبد الحمید مسطور است با این فرق که در لوح  
 مبارک حدیث مزبور از طریق ابوسعید الخدری نقل شده و در کتاب  
 شمس الضاحیه بسند متصل به انس ابن مالک روایت شده است  
 و نیز حدیث مذکور در لوح مبارک " طویلی لمن رای عکا " در کتاب  
 صحاح جوهری نقل شده است و این دو کتاب از کتب مهمه است  
 جوهری صاحب اللغة از مشاهیر علمای اسلام است و کتاب  
 صحاح او معتبر است مشارالیه در اواخر ایام حیاتش این فکر در  
 او قوت گرفت که پرواز کند و در صد د برآمد که بال و پری برای خود  
 بسازد و مدت ها رنج برد و بالاخره روزی د و لنگه درآید و بازوی خود

یست و از بالای بام خود را بقصد پرواز در فضا افکنده سقوط کرد و وفات نمود علامه محمد فیروز آبادی کتاب القاموس را کسبه معروفترین کتب لغت عرف است بعد از صحاح جوهری تالیف کرد لکن اعتبار صحاح و مکانت آن بحال خود باقیست و شهرت قاموس بیشتر است شاعری در این باب گفته است قوله \*

من قال قد بطلت صحاح الجوهری

لما أتى القاموس فهو المفسری

قلت اسمه القاموس وهو البحران

یفخر فمعظم فخره بالجوهر

محمد حسنخان صنیع الدوله در کتاب مطلع الشمس جلد

سوم در باره جوهری چنین نوشته است قوله ره \*

جوهری - صاحب صحاح اللغة از ائمه لغت و مشاهیر علما \*

اسلام است در کتاب الاشارة الموفقیة فی ذکر علما \* الدوله <sup>بهبه</sup> البو

اورا چنین ترجمه کرده است که هو ابو نصر اسمعیل بن حماد الجوهری

الفارابی وی خواهرزاده شیخ ابواسحق فارابی صاحب دیوان

الادب است و این جوهری در ذکا \* و فطانت از اعا جیب روزگار بود

اصلا از فاراب ترکستان است و در علم لغت و ادب امام عصر خویش

بود و در حسن خط نیز از اساتید خطاطین بشمار میآید میانه خط

او و خط ابو عبد الله محمد بن علی بن مقله فرقی بین نمیگذاشتند

و در اصول نیز از فرسان میدان کلام بود در تصحیح لغت تازی را  
 نزد ابوزید و در عوان خدمت ابوعلی فارسی و ابوسعید سیرانی تحصیل  
 نمود و بعد از مسافرت بسیار در امان وارد شد و ابوعلی حسن بن علی  
 که از اعیان کتاب آن عهد بود و پیرا کرام کرد و احترام گذارد و پیروی شاگرد<sup>ی</sup>  
 نمود آنگاه او را بنی شاپور روانه ساخت و جوهری در نیشاپور بتصنیف و  
 تدریس و تعلیم خط همی مشغول بود تا در سال سیصد و هشتاد و  
 شش وفات یافت و بقولی در سیصد و نود و از آثار او گذشته از صحاح  
 اللغه کتابی است در عروض موسوم بعروض الورقة و کتاب المقدمه در  
 نحو از مجاشعی منقول است که گفته جوهری را از فرط اعجاب  
 بتصنیف صحاح و سوس و اختلال در مشاعر و احوال بهم رسید و میگفت  
 در دنیا کاری کردم که پیش از من احدی نکرده بود و در آخرت هم کاری  
 خواهم کرد که احدی نکرده باشد و يك روز در مصراع در زمین و بسار  
 خوش بر بسته همی گفت که اینها دیال من است و با اینها طیران خوا<sup>م</sup>  
 کرد و پس بدین حال بفرازیام خانه او از آنجا با سنگ پرواز خوشتن را بر زمین  
 افکند و در گذشت و شعر را فصیح میگفت و بطرزی نیک میبست و صحاح را  
 تا باب صد بیشتر از سواد بیانش نبرده بود بعد از رحلت او ابواسحق  
 ابراهیم و راق از باب صد تبییض کرده و در چندین مقام بخطارفته است  
 انتهى • باری سایر احادیث وارد را اگر شخصی تتبع کند در سایر  
 کتب معتبره میتواند پیدا نماید •

# هفتادم

در سر موعد یاران مجتمع شدند قبل از تلاوت مناجات و شروع  
محفل یکی از احبباً \* الله فرمود که من مدتی است الواح مبارکه را  
که بر حسب امر مبارک که در کتاب اقدس فرموده اند \* اتلوا آیات الله  
فی کل صباح و مساء \* تلاوت کرده و هر صبح و شام آیات الهیه را بسا  
دقت میخوانم در ضمن الواحی که تلاوت کرده ام مطالبی موجود  
بود که بمقتضی و منظور اصلی و معنی آن بی نیردم و همه را یاد داشت  
کرده ام اجازه فرمائید قبل از شروع محفل چهار پنج تا از سئوالات  
خود را عرض کنم و بقیه را هم بتدریج در هفته های بعد انشاء الله  
مطرح خواهم کرد حاضرین با تقاضای مشارالیه همراهی نمودند  
سائل فرمود در لوحی از جمال مبارک بیانی بلین مضمون موجود  
است که میفرمایند \* تعالیم الهیه تا آن درجه موثر واقع شده که  
احبب الیهی از قاتل شفاعت کرده و در نزد حکومت واسطه شدند که  
قاتل بقتل نرسد این مسئله راجع به کیست ؟  
یکی از حاضرین فرمودند این مسئله شفاعت از قاتل در

آباد در واقعه شهادت جناب حاجن محمد رضای اصفهانی اتفاق افتاد و در لوح ابن الذئب از قلم اعلی باین معنی اشاره شده — است بعضی از بهائیان ایران بر اثر بلایای متواتر و تعقیب شدید هموطنان بیباد ترکستان مهاجرت و عده کثیری در عشق آباد رحل اقامت افکندند و کار امر مبارک در آن صفحات پیشرفت نمود و در سال هزار و نهمصد و دو میلادی شروع بنیای مشرق الاذکار عشق آباد نمودند مرحوم حاجن محمد رضای اصفهانی که از جمله مهاجرین بسود چون کره نار مبعوث و تبلیغ و خدمت در مدینه عشق آباد پرداخت عده از مسلمین ایران و قفقاز از فرط تعصب کفریقتل اویسته و در بازار یاغرب سی و دو زخم کاری آن حضرت را شهید نمودند ما مورین دولت روسیه مجازات قاتلین را اعدام مقرر کردند بهائیان عشق آباد مطابق نصوص مبارکه و تعالیم مقدسه الهیه که فرموده دست قاتل را باید بوسید در نزد ما مورین دولت بشفاعت قاتلین مرحوم حاجی قیام کردند و بر اثر وساطت و شفاعت بهائیان اعدام قاتلین بحبس تبدیل گردید ( فاعتبروا یا اولی الابصار ) این واقعه شهادت مطابق تواریخ در سال هزار و سیصد و هفت هجری روز وازدهم محرم واقع گردید لوحی از جمال قدم بافتخار احبای عشق آباد پس از شفاعت از قاتلین نازل گردید و در این خصوص که ابراز محبت نسبت باعداء و قاتلین از طرف احبای بعمل آمده بینهایت احبای

مورد عنایت شدند "جناب حاجن شهید در سال هزار و سیصد و پنج  
 هجری (۱۳۰۵) ماه ربیع الثانی حسب الامر مبارک جمالقدم -  
 جل جلاله بعشق آباد ورود فرمود و در سرای هشتی که مال افغان  
 حاجی وکیل الدوله و در وسط بازار بود منزل کرد و تبلیغ و کسب و کار  
 مشغول شد و آرزوی شهادت میکرد تا آنکه در روز دهم ذی‌عقده سال  
 ۱۳۰۶ هجری شش لوح از ساحت اقدس بعنوان احبار رسید و  
 یکی باعزاز حاجی بود و در آن لوح مبارک که جمله "قسم یا فتاب  
 حقیقت هیچ عملی عند الله مستور نه کل مکشوف و جزای آن از قلم  
 قدم مذکور . . . . . " در آن نازل بود و غیر شهادت یکی از احبا  
 در آن تصریح شده و مذکور بود و جناب حاجی فرمودند این موهبت  
 در باره من عطا شد زیرا این خبر در لوح من نازل گردیده و در  
 خاتمه لوحش بیان مبارک شامل این مضمون بود که از خداوند  
 مسئلت مینمائیم تا جسم تو را قوت بخشد و استقامت عطا کند .

طولی نگشید که در روز دوازدهم محرم سال ۱۳۰۷ هجری

شهادت جناب حاجی بوقوع پیوست .

مرحوم حاجی شهید در آغاز کار از اصفهان بواسطه اذیت  
 و آزار ظل السلطان خارج شد و چندی در سبزوار رحل اقامت افکند  
 و تبلیغ مشغول بود اعدا و مخالفین مکرر نزد مرحوم شریعتسدار  
 سبزواری که بامر مبارک مومن بود ولی در سترو خفا میزیست شکایت

کردند و شریعتمدار مردم را از اندیت و آزار ایشان بلطائف الحیل باز میداشت جناب حاجی شاه خلیل الله فارانی حکایت فرمود که مرحوم حاجی محمد رضا وقتیکه در سبزووار متوقف بود مردی که مودن مسجد بود همیشه بعد از اذان صبح با اهل بها لعنت میفرستاد و صدای بلند در بالای مناره لسان بلعن و سبب میگشود مرحوم - حاجی که صبح وقت اذان برای تلاوت آیات برمیخواست از استماع لعن و طعن مودن رنج میکشید و در صد برآمد که او را تا چندی خانه نشین کند از این جهت مقداری حنارا با توره (واجبی) آمیخته کرده در دستمالی گذاشت و ده شاهی سفید هم که آن وقتها پنا باد میگفتند در گوشه دستمال بست و صبحگاه آن آنرا در راه مودن - در میان کوچه افکند و خود در گوشه مخفی شد پیر مرد مودن در میان کوچه آن دستمال را دید و دانست که در آن حناست و پنا باد راهم دید بعد از اذان گفتن راه حمام پیش گرفت و حنارا بریش خود بست و خیلی خوشحال که خدا برای او هم حنا و هم پول حمام فرستاده پس از چند دقیقه خارش شدیدی در صورت و ریش خود احساس کرد و دست برد تا صورت خود را بانوک انگشت بخارد که ناگهان یکطرف ریش مودن بر زمین افتاد و پیریش بجوانی تبدیل شد وی با کمال اضطراب صورت خود را که از مجاسن عاری شده بود شست و شو داد و با کمال عجله بدن خویش را شسته بیرون رفت و مدتها در منزل



خود مانند تا از نومحاسنش بروید و ببینند ی سابق برسد و بدیهی است  
ریشی که سالها پرورد ه بود و از دست داده بود بآن زود یها پسرحد  
اول نمیرسید باین تمهید مرحوم حاجن مدتها از شریسان آن -  
موزن آسوده گردید .

یاری مرحوم ابوالفضائل شرح شهادت حاجن را مفصلا -  
نگاشته و اصل آن بخط خود جناب ابوالفضائل در کتابخانه بدیع  
مشهد موجود است عکس حاجن هم با قطعه "کن مع الله" موجود  
البته همه دیده آید .

جناب حاجن شاه خلیل الله که حکایت مسطور از ایشان  
نقل شد فرزند مرحوم میرمحمد فارانی هستند که چند غی قبل هم  
از ایشان ذکری بمیان آمد مرحوم میرمحمد در سال یکهزار و سیصد  
و شش هجری قمری با فرزند خود حاجن شاه خلیل الله بحضور جمال  
قدم جل جلاله در عکامشرف شدند و فرموده جناب حاجن شاه  
در همانسال شمایل مبارکه حضرت رب اعلی جل ذکره را نقاشی  
از آذربایجان توسط حاجن محمدعلی دهجی بحضور مبارک جمال  
قدم جل جلاله تقدیم داشت و هیکل مبارک بیانی باین مضمون  
فرمودند که اگر خزائن عالم را نزد مظلوم حاضر میکردند بهیچوجه  
دارای این ارزش و مقام نبود که شمایل مبارک حضرت نقطه اولی  
آن را داراست "مرحوم میرمحمد در سال ۱۲۱۷ هجری قمری در

فاران ( فردوس - تون ) صعود فرمودند و مرحوم میرزا محمود زرقانی که در آن ایام در فاران بوده قطعه درماده تاریخ ایشان گفته و بیت آخر آن مخاطباً بحاجی شاه خلیل الله اینست قوله ره  
 كلك محمود بهر شاه نگاشت

سال ماتم شد " الغفور " شهها

كلمه الغفور كه عددش ۱۳۱۷ میباشد تاریخ وفات مرحوم

میر محمد است \*

یکی از یاران از احبای الهی در این وقت سؤال کرد که لوح

مبارك معروف بلوح دنیا باعزاز چه کسی نازل شده است ؟

یکی از احبای الهی در جواب فرمود : در آغاز لوح مبارك

دنیا میفرمایند قوله تعالی " حمد وثنا سلطان مبین رالایق و سزا<sup>ست</sup>

که سجن متین را بحضور حضرت علی قبل اکبر و حضرت امین مزین -

فرمود \*

مقصود از این دو نفس جناب ملا علی اکبر ایادی شه میرزادی

وحاجی ابوالحسن امین اردکانی است وقتی که این دو نفر با هم

در قزوین محبوس و مغلول بودند لوح مبارك دنیا نازل شد و عکس

آن دو بزرگوار که در زیر زنجیر هستند نیز موجود است جناب ایادی

بر حسب تهریح مرحوم سمندر در سال ۱۳۳۰ هجری فرمودند و -

در طهران در امام زاده معصوم مدفون گشت حاجی ابوالحسن

امین نیز در طهران در سال ۱۳۰۷ شمسی هجری صعود فرمود  
 و در ورقائیه مدفون گردید شرح حالش با جمال در کتاب گنجینه  
 حدود و احکام در ضمن ذکر اسامی امنای حقوق الله مسطور گردیده  
 مراجعه شود در کتاب تذکرة الوفا \* از قلم حضرت عبدالبهاء جل  
 ثنائیه ترجمه حال جناب ملا علی اکبر ایادی مرقوم گردیده است  
 از جمله میفرمایند قوله الاحلی ۰۰۰ هـ وقت فتنه میشد اول او -  
 گرفتار میگشت و حاضر و مهیا بود زیرا نخوردند داشت بکرات و مسرات  
 بحبس و زنجیر افتاد و در تهدید تیغ و شمشیر بود و شمایل آن وجود  
 مبارک با شمایل حضرت امین جلیل در زیر زنجیر سبب عبرت هـ رسمیع  
 و سبیر است که این دو وجود مبارک چگونه در حالت تسلیم و رضا  
 در تحت سلاسل و اغلال نشسته اند و بنهایت سکون و قرار هستند  
 مرقوم نورش در طهران است هر چند جسمش مدفون در ترابست و لکن  
 روح پاکش در مقعد صدق عند ملیک مقتدر " انتهى .

لوح مبارکی که راجع بایران و قحطی و تنگی آن از قلم جمال  
 قدم جل جلاله نازل شده و در جلد اول کتاب مائده آسمانی مندرج  
 گردیده خطاب به علی مخاطب این لوح مبارک همین ملا علی  
 اکبر ایادی شهیر زادی است در سال ۱۲۸۸ هجری قمری که  
 قحطی و گرسنگی در ایران مخصوصا شدت یافت و هنوز هم در بین  
 مردم ایندوره از گرانی و قحطی هشتاد و هشت داستانها موجود



جناب حاجی امین اردکانی

مذکور بحضور مبارک جمال مبارک جل جلاله رسید مرحوم سمندر  
 در تاریخ خود در ذیل ترجمه نبیل اکبر باین مطلب تصریح فرموده  
 و از جمله از قول نبیل اکبر در باره دوران توقف در بغداد مینویسد  
 قوله ره ۰۰۰۰۰ معلوم شد که میان اصحاب در خصوص مقام مبارک  
 گفتگو بسیار است لهذا بعرض عریضه از رتبه و مقام مبارک سؤال  
 نمودم در جواب لوحی عنایت شد که هم اسمی رتبه عبودیت از آن  
 ظاهر و هم اعلی درجه الوهیت از آن با هر دو یکفقره از آن لوح مبارک  
 در نظر مانده قوله تعالی کنت عبدا قبل ان یخلق الوجود من  
 العدم و قبل ان ترتفع اعلام الهیة علی اتلال القدم \* انتهى  
 شرح حال جناب فاضل قاینی بتفصیل از قلم مبارک حضرت  
 عبدالبها \* جل ثنائہ در کتاب تذکرۃ الوفا \* مسطور گردیده است  
 حضرت عبدالبها \* جل ثنائہ در یوم بیستم جون سال ۱۹۱۵ در  
 بیت مبارک راجع بحاجی عبدالمجید و عبد الوهاب فرمودند میسرزا  
 عبد الوهاب برفت و پیدرگفت شخصی بزرگوار از طهران آمده است هر  
 چند کلاه بسردارد ولی در علم الهی دریای پرموج است روی مبارک  
 بر نور و در نهایت بشاشت و سرور بیابدیدن ایشان رویم حاجی  
 مذکور بمحض تشرف بحضور نعره بلند نمودرینا اننا سمعنا مناد یاناک  
 لا ایمان ان آمنوا بریک فامنارینا فاغفر لنا ذنوبنا ولی پنوعی منجنا  
 شد که اختیار از دست هدا و واضح و آشکار تبلیغ پرداخت در —

کاظمین مشهور باین اسم گشت . . . . . " بعد از شرح شهادت  
 عبد الوهاب در طهران فرموده اند . . . . . چون خیرشهادت  
 بیدر مهربان رسید بسجده افتاد که الحمد لله آن قربانی در درگاه  
 الهی مقبول وقتی که از طهران بیغداد آمدیم بکاظمین رفتیم این  
 حاجی بزرگوار دکانی داشت وای چون باین اسم مشهور آفاق  
 بود مشتری در میان نبود دکان فقط فروشی داشت ولی پریشان  
 گشته بود قدری شکر در دکان باقی مانده بود و یک از احباء که  
 مهمان او میشد چون وسعت موافق دیگرند داشت فوراً قدری از آن شکر  
 در آب میریخت و نانی حاضری میکرد و میگفت ترید شربت بسیار شیرینست  
 ترید شربت میداد این نفس مبارک از نفوس بود که بعد از سفر جمال  
 مبارک جل جلاله بکردستان ثابت و راسخ ماند و میرزایحیی با او  
 خویشی داشت و رجه خواست او را در محبت جمال مبارک جل جلا  
 متزلزل نماید نتوانست و تانفس آخر ثابت و مستقیم بود بعد از خروج  
 جمال مبارک از بغداد از اسرا بموصل شد در فاتحة الحیات منجذب  
 بنفحات الله و در فاتمة الحیات بحالت اسیری برحمت پروردگار -  
 پیوست علیه بها ء الله الابهی انتهى آنگاه سائل سؤال چهارم  
 را مطرح کرد و گفت در لوح مبارک له ذکر میر محمد شده این شخص  
 که بوده ؟

یکی از حاضرین در جواب چنین فرمود . " مختصری از شرح

حال میرمحمد ولوح مبارکه را مرحوم سمندر در تاریخ خود ذکر فرموده از جمله این طور نوشته است قوله ره .  
 از نمایای عظیمه و آیات کریمه که در این امر اعظم در آورده  
 واقع شده فقره مهمه مبارکه بود که با استدعای جناب آقامیرمحمد  
 شیرازی مقرر و قبول شد و در همان زمان مرحوم آقامیرزا امدادی -  
 شیرازی که اخیراً با قاعده الاحد مشهور بود حکایت او را مفصلاً با آیات  
 جمال قدم که جهت تعیین مکان و زمان نازل شده نوشته بایران  
 فرستاد . . . . . الی قوله ره . . . . . مرحوم میرزا آقامیرمحمد  
 شیرازی که میان دوستان بکماری حضرت اعلی مشهور بود و اتفاقاً  
 این ناچیز هم ایشان را در تبریز دیده بودم مردی دانا و محترم و -  
 و شیار بود .

مرحوم سمندر بعد از شرح مفصلی که درباره مبارکه که  
 بدرخواست میرمحمد جمال قدم جل جلاله قبول فرمودند که بمسجد  
 سلطان سلیم تشریف ببرند و سایر وقایع مینگارند و میگویند . قوله ره .  
 شرح این حکایت از قلم اعلی بنام حضرت اسم الله الاصدق  
 ملا محمد صادق مقدس خراسانی نازل انتهی . شرح مبارکه  
 و داستان حاضر نشدن ازل و سید محمد و غیره در ضمن لوح مبارک  
 بتفصیل از قلم اعلی نازل گردیده و صورت آن لوح مبارک در حقیق  
 مختم و در جزو چهارم کتاب مائده آسمانی در ذیل ردیف ل

فصل ششم مسطور گردید • مراجعه شود •

سؤال پنجم هم در این وقت از طرف سائل قبل مطرح شد  
و فرمود "سورة الدم که از قلم جمال قدم جل جلاله نازل شده خطاً  
بکیست و باعزازکی نازل شده ؟

در جواب او یکی از احباب " الهی فرمود " سورة الدم باعزاز  
ملا محمد نبیل زندی از قلم مبارك نازل شده • نبیل زندی شروح  
حالش بتفصیل در تاریخ نبیل مسطور گردید • وی قبل از اظهار  
امر جمال قدم که ازل محل نظر بود اعتنائی بازل نداشت و در -  
اشعار خود گفت •

ازلم گر قبول ورنه قبول

خالق صد هزار چون ازلم

از مشاهده مرجعیت ازل خود را از او مرجعیت افضل یافت و اشعار  
بسیار گفت و یکایک مومنین را بخود خواند حتی جسارت ورزید و این  
بیت نیز در ضمن اشعار گفت

ای بهایت بر بهای حق دلیل

جان خود در راه ما میکن سبیل

ولی چون در بغداد بمحضر مبارك مشرف شد از ادعاهای خود  
استغفار و در محضر مبارك ثابت گردید و قصیده مفصلی برشته نظم  
کشید که مطلع آن اینست •

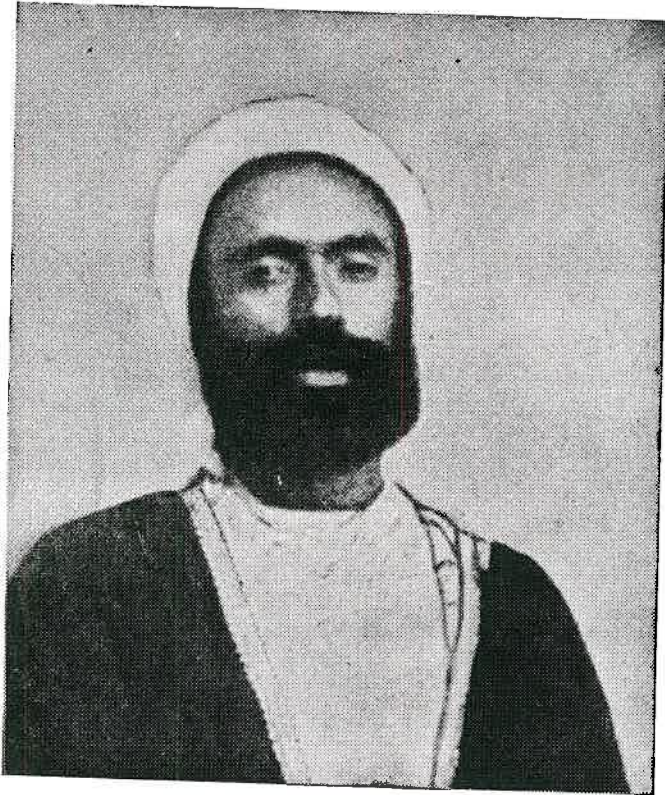


دگرم سرزده بروان شجرهات بها بها ۰۰۰۰۰۰ الخ  
 دردوران بغداد واسلامبول طائف حول هیکل قدم بود و—  
 بعد ها بامبارك برای تبلیغ بایران وخراسان سفری کردالسواح  
 بسیار باعزاز اونازل گردیده از جمله لوح حج بیت مکر شیراز  
 است که خطاب باو نازل وماورشد که بشیراز برود وجمع اعمسال  
 نازله درلوح رامجری سازدوی حسب الامر شیراز رفت وتمام او را  
 وان کار و مناسک نازله درلوح مبارک رامجری کرد برخی که او را—  
 میدیدند رفتارش را حمل بر جنون مینمودند باری در صعود هیکل  
 مبارک جمله قد غاب رب ودر باره مرکزیت عهد جمله غصن الله بساق  
 راکه ۱۳۰۹ عدد آن است ماده تاریخ قرارداد قوله  
 شد نهمان شمس جمال آمد شب هجر و فسراق  
 بدر غصن الله سرزد از افق با احتراق

سال تاریخ غیاب شمس شد قد غاب رب

گشت تاریخ طلوع بدر غصن الله باق انتهى

از حرقت صعود جمال قدم و مشاهده مظلومیت غصن الله  
 الاعظم تاب نیاروده کلمه غریق را ماده تاریخ برای صعود خود قرار  
 داد و خویش را در دریا غرق نمود اشعار بسیار از او بیادگار و تاریخش  
 معروف آفاق است و در آدرنه از قلم مبارک جمال قدم لوحی نازل  
 و او را بلقب نبیل اعظم ملقب فرموده ( لوح قرن امریکا ) حضرت



جناب محمد زرنندی ملقب بہ نبیل اعظم



عبدالبهاء در تذکره الوفاء شرح حالش را مرقوم فرموده اند -  
 در این وقت با تلاوت مناجات محفل رسمی و پس از مراجعه  
 بیاد داشت‌هاییکه شده بود شرح حال داود و شرح حال پولس  
 و شرح و تفصیل مسئله فارقلیط بنا بود مورد بحث قرار بگیرد ابتدا  
 در دنباله شرح می‌آید که گفته قبل گفته شد در مقدمه شرح حال  
 داود ناطق قبل چنین نقت ۰۰۰ بعد از حضرت موسی زمامداری  
 امور بنی اسرائیل بیوشع بن نون رسید یوشع خلیفه بلا فصل موسی  
 است در اول او را هوشع می‌گفتند یعنی (انجات میدهد - سفر  
 اعداد ۱۳ / ۸) و بعد به یهوشع موسوم شد یعنی (شد انجات  
 میدهد - سفر اعداد ف ۱۳ / ۱۶) و این اسم را حضرت موسی باو -  
 عنایت فرمودند یوشع بن نون هنگام خروج اسرائیلیان از مصر  
 چهل و چهار سال داشت و بر او محبت بی‌پایان نسبت بموسی بود و  
 بالاخره پس از وی قائم مقام و جانشین موسی گردید غالباً در هر وقت و  
 زمان بواسطه صداقت و امانتش مرجع شد مدت مهمه میگردید در وقت  
 جنگ بنی عمالیق که در رفیدیم وقوع یافت یوشع سردار سپاه بود  
 (خروج ف ۱۷ / ۸-۱۶) و با موسی در کوه سینا که بکوه اتشین  
 معروف بود همراه بود و در هنگام نقل و تحویل شیعه در خد ماتیکه  
 بآن تعلق داشت امین بود و در موقعیکه موسی از قم برای آوردن  
 الواح احکام غیبت فرمود و مدتی بطول انجامید و بنی اسرائیل در

نتیجه پهرستش کوساله زرین پرداختند یوشع از پرستش خدا ایستگانه غفلت نکرد بحضرت عاجل توجه فرمود ( خروج ف ۲۴ / ۹ - ۱۵  
 وف ۲۳ - ۱۷ ) و نظریه خدمتی که انجام داده بود  
 خداوند وی را منتخب فرمود ( اعداد ف ۲۰ / ۱۱ - ۱۲ ) وف -  
 ۲۷ - ۱۵ - ۲۳ ) بالاخره بفرمان خدا و تأکید موسی در امر مهم تولیت  
 داخل شد ( تثنیه ف ۳۴ / ۹ - ۱۰ ) یوشع ف ۱ / ۹ ) یوشع قوم را  
 بیاوراد اردن را هبیری فرمود و در مدت شش سال کنعان را از جنوب  
 ( قانوش و برنیخ و قازا ) تا شمال ( صیدون و جبل لبنان ) مسخر نمود و  
 به معاونت الحازار آن ممالک را در میان دوازده سبط اسرائیل  
 تقسیم کرد وی در هنگام عبور از اردن هشتاد و چهار سال داشت و بیست  
 و شش سال پس از آن نیز با انجام مأموریت خود مشغول بود و در ملک  
 خود ( تمنه سارج ) بر بنی اسرائیل حکم فرمائی میکرد آخر کار در هزار  
 و چهارصد و بیست و شش سال قبل از میلاد وفات یافته است  
 ( ملخص از کتاب خلاصه عهدین ) در زمان حیات وی عبریان مخصوصاً  
 قوم خدا و آن دوران دوره سلطنت خدا بود ( یوشع ف ۱۱ / ۱۵ و  
 ۱۳ / ۲۴ ) بعد از یوشع تا مدتی اداره امور بنی اسرائیل با قضات  
 و داوران بود مانند یفتاح و جدعون و سموئیل و شمشون که مهمترین  
 داوران بشمار میرفتند و پس از آنها شائول و سپس داود بسلطنت  
 رسیدند و حالاً مختصری در باره نفوس مذکور به بدون رعایت ترتیب

که نوشته شده بعرض میرسانم ؟

یفتاح رجدعون، و تنق از قضات و داوران بنی اسرائیل اند  
 قضات را در لغت عبری "شوفتیم" گویند قضات از زمان وفات یوشع  
 تا سلطنت شائول بحکومت ویشوائی طائفه اسرائیل اشتغال  
 داشتند تسلط آنها بر قوم بطور امارت مطلقه بوده و اغلب اوقات  
 در امر جنگی دخالت مینمودند منصب قضات مادام العمر بوده و لکن  
 خلافت و جانشینی بی دربی در کار نبود و سایر مخالفت و قضاوت پس  
 از فوت قاضی مختل و معوق میماند و قوم اسرائیل در تحت حکومت  
 خارجیان مغلوب میشدند ناچار چون دوره مغلوبیت بطول  
 میانجامید بدرگاه خدا اتضع و زاری مینمودند و خداوند یکفر را بر  
 میانگینخت یا اسرائیلیان به هدایت الهی یکن را از بین خود  
 منتخب میساختند تا ایشانرا از ظلم و جور ملت غالبه رهائی بخشد  
 خلاصه حکومت مستقله در آن عهد وجود نداشته و امور بسته بنظر  
 اشخاص بود (داوران ف ۱۷/۶) و بسیاری فشار و غلبه خارجی  
 محدود بطائفه مخصوصه از اسرائیل بود و از این رو طایفه مغلوب  
 شخص را که انتخاب مینمودند دائره حکومتش محدود در همان  
 طائفه بخصوص بود مثلاً ایهود و یفتاح و یلن و یائیر در طرف شرقی  
 اردن ملک رامستخلص ساخته حکمرانی داشته اند و باراق و تولع  
 در طرف شمال و ابسان و شمشون در طرف جنوب فرمانروا بودند

باری قضات در صلح و جنگ مختار بودند و حمایت دیانت و شریعت را اولین فریضه نمودند. دانسته مجرمین و بخصوص بت پرستان را - بسختی تنبیه مینمودند و برای آنان حقوق و مواجیبی منظور نبود و جز باندازه احتیاج از شوکت و جلال و خشم و زور و سیم برکنار بودند. اسامی پانزده تن از ایشان در کتاب مقدس ذکر شده که اول آنها باعتینیل است که در سال بیستم پس از وفات یوشع بقضاوت رسید. باری یفتاح پسر جلعاد یکی از داوران مذکور است که بابنی عون جنگید و بلاد آنان را تسخیر نمود. اسرائیلیان مدت بیجده سال در تحت غلبه عونیان بودند تا بوسیله یفتاح جلعادی نجات یافتند. مدت حکومت یفتاح شش سال و شرح جنگ وی بابنی عون در سفر - داوران باب یازدهم مذکور است .

بعد عون پسر یوآش ابیحزری نیز از جمله قضاتست وی در حینسی که گندم میکوبید فرشته خدا ابرو آشکار شد ( داوران - ف ۱۶/۶ ) و خدا او را با واطمینان داد که بردشمن غالب خواهد شد. اسرائیلیان مدت هفت سال بود که منیلوب مدیان بودند تا بوسیله جدد عون خلاصی یافتند. مدت حکومتش بر قوم سهیل سال و غلبه وی بر مدیان در باب ششم سفر داوران مذکور است اما داد او که بمعنی محبوب است جوانترین فرزندان یسی از سیط میهود است. در سال هزار و هشتاد و پنج قبل از میلاد در بیت لحم متولد و از نفوس است گسه

دارای منصب سلطنت ورتبه نبوت است تاریخ حیات داود در کتاب  
 سموئیل فصل شانزدهم واول ملوک فصل دوم مذکور در زبور مجملی  
 بدینمعنی اشاره شده است. وی بوسیله سموئیل برای سلطنت  
 مسح گردید ( سموئیل اول ف ۱۶-۱-۱۳ ) و خداوند روح -  
 خود را بوی کرامت فرمود داود بواسطه شجاعت و حسن رفتار و تدبیر  
 از مقربان درگاه شائول بود ( سموئیل اول ف ۱۶-۱-۲۱ ) و بر اثر  
 حسن خدمت شائول دستتر خود میگال را بدو داد و آخر کار پس از شائول  
 بتأسیس سلطنت مستقل در اورشلیم موفق گردید و از بحر قلزم و مصر  
 تافرات را مسخر خود نمود سلطنت وی مدت چهل سال و در سن  
 هفتاد و یکسالگی وفات یافته در شهر داود برکوه صبیون مدفون  
 گردید گویند مقبره وی هنوز موجود و معلوم است. خلاصه عهدین  
 اما سموئیل که معنی آن دسموع از خداست ( اول سموئیل  
 ف ۱/۲۰ ) از قضات و انبیای معروف عبریان است پدرش القانیه  
 و مادرش چنانام داشت و مولد وی در دامه درکوه افرائیم که در -  
 شمال شرقی اورشلیم واقع است میباشد درابتدای کار در تحت  
 توجه عیلی آهنگن بزرگ تربیت شده و والدینش او را برای خدمت  
 خدا وقف نموده بودند.

سموئیل پس از مرگ عیلی بقضاوت اسرائیل منصوب گردید وی  
 آخرین قضات عبریان و مهمترین ایشانست زیرا اسباط دوازده



گانه را که در منتهای ذلت بودند از حقارت نجات داده و از ظلم و جور فلسطینیان خلاص بخشید و چون بحد کمولت رسید بنا بر درخواست اسرائیل اول شائلول و پس از آن داود را بیادشاهی مسح کرد آخر کار در سال هزار و پنجاه و هشت قبل از میلاد وفات یافت و مدت حکومتش در واژه سال بود و تمامی قوم اسرائیل در احترام و مراسم تعزیه داری و سوگواری وی اقدام نمودند .

اما شائلول از سلاطین اسرائیل است که بواسطه

شموئیل نبی بسلطنت رسید ابتدای سلطنت وی در هزار و —

نود و پنج قبل از مسیح بود چون شموئیل مسن شده بود و —

فرزندان او قابلیت حکمرانی بر اسرائیل را نداشتند از این

رو بنی اسرائیل از شموئیل درخواست نمودند که سلطانی

برای ایشان معین نماید و چون این شواهد دلیل عدم

ایمان و عدم اطاعت آنان باراده شد داود بود خداوند

پادشاهی را که مظهر غضب خود بود بایشان عطا نمود

و او همان شائلول بود ( شوشع ف ۱۳-۱۱ ) و شموئیل

چنانکه گفتیم شائلول را بسلطنت و داود را بولایت عهد

منصوب کرد " ما دامیکه شموئیل زنده بود حکم وی حتی

بر شائلول پادشاه هم نافذ و جاری بود شائلول بعد از —

وفات شموئیل محزون گردید زیرا بنصایح وی محتاج

بود و بوسیله زنی که مدعی تسخیر ارواح بود احضار روح  
شموئیل را خواستار شد و مشیت الهیه بر این قرا ر گرفت  
که شموئیل با پیغام نبوت بد و ظاهر شد و بشرحیکه در باب  
بیست و هشتم کتاب اول شموئیل مسطور است "آخر کار  
چون شائلو خدا را رد نمود مورد غضب الهی واقع شد و  
و در هنگامیکه جنگ بین اسرائیل و فلسطینیان شروع شده  
بود شائلو شاه اسرائیل در آن جنگ بود غلبه با فلسطینیان  
شده شائلو از ترس آنکه مبادا گرفتار دشمن شود بسلاحدارش  
فرمان داد تا ویرا بکشد سلاحدار از این عمل خود داری  
نموده شائلو بدست خود خویش را مقتول ساخت و سه پسر وی  
با سلاحدارش نیز مقتول شدند فلسطینیان سر شائلو را بریده  
جسد او را از حصار آویختند و سلاحش را در معبد عشتاروت  
نهادند (اول شموئیل ف ۳۱) در قرآن مجید از شائلو—  
بطالوت تعبیر شده است \*

اما شمشون از داوران شجاع بنی اسرائیل است که  
قوم را از چنگال ظلم فلسطینیان برهانید و پس از آنکه قوم  
چهل سال مغلوب دشمن بودند بوسیله وی رهائی یافتند  
پدر شمشون ما نوح نام داشت و زوجه وی نازاب بود فرشته  
خداوند ویرا بتولد شمشون مژده داد و گفت چون فرزند

را تولد نمودی او را برای خدا وقف کن و موی سرش را -  
 تراش (داوران ف ۱۳) آخر کار شمشون بواسطه قوت  
 و شجاعت خارق العاده خود اسرائیل را از ظلم فلسطینیان پرها<sup>ند</sup>  
 بالاخره فلسطینیان بتوسط زنی دلیله نام علت قوت و شجاعت  
 فوق العاده ویرا دانستند که چیست زیرا دلیله بهرحیله بود این  
 راز را از شمشون پرسید وی گفت اگر سر من تراشیده شود ناتوان و  
 ضعیف خواهم شد و سبب اصلی قوت من موی سر من است بالاخره  
 پراهنماهی دلیله فلسطینیان شمشون را گرفته هفت کیسوی سرش را  
 تراشیدند و قوت او سلب شد (داوران ف ۱۶) دشمنان پس از -  
 تراشیدن سرچشمان ویرا گور کرده او را در زنجیرهای برنجین مقید  
 ساختند پس از چندی بشرخیکه در سفر داوران فصل شانزدهم مسطور  
 است در بین اینکة بمعنی کثیر از فلسطینیان قویب سه هزار زن و مرد  
 زیر سقفی بودند شمشون را نیز برای تفریح خاطر خود در آن مجمع  
 داخل نمودند وی موقع را غنیمت دانسته و چون در محبس موی سرش  
 ثانیاً روئیده و قوتش بازگشت کرده بود ستونهای آن بنا را با دست  
 سرنگون کرده خود و تمام آن جماعت را یکمرتبه مقتول ساخت  
 مدت حکم رانی وی بر اسرائیل بیست سال بود .

اینک مختصری هم در باره بولس عرض کنم چون در هفته قبل  
باین هفته موكول شد .

بولس در لغت بمعنی كوچك است یکی از مؤمنین مهم  
و مبشرین عظیم بود که قبائل را بظهور مسیح (ع) مژده میداد  
و بایمان دعوت میفرمود مولد وی طرطوس قلیتیة را از رعایای رومی  
بود و پدر و مادرش از یهودیان سبطین یامین بودند در اوائل حال  
والدینش او را باورشلیم فرستادند تا از حضور عمالائیل که از علمای  
معروف آن عصر بود استفاده نماید بعد از چندی که بوطون  
مراجعت کرد بشغل خیمه دوزی پرداخت (اعمال رسولان ف  
۱۸/۳ و ف ۲۰/۳۴) و (رساله ۲ تسلونوکی ف ۳/۱)  
بولس در شریعت یهود متعصب و با آئین مسیح در ابتداء  
بی نهایت مخالف و دشمن بود (اعمال ف ۸/۳ و ف ۲۶/۹-  
۱۱) و آخر کار مطابق سه حکایت که در اعمال رسولان  
باب ۹ و ۲۲ و ۲۶ مسطور است بطریق اعجاب زهدایت  
یافت و بخدمت الهی مشغول گردید و بد سیسه یهود  
مدت دو سال در قیصریه محبوس شد و پس از آن بنی  
بغوا هشر خود او ویرا از قیصریه برومیسه بردند تا در  
حضور امپراتور حاضر و استنطاق شود و چون  
بی گناهی او ثابت گشت مستخلص گردید و برای انتشار

ومژده ظهیر اللہ با طرف وا کفاف مسافرتہای متعددہ نمود و رسائل  
 بیشمار با طرف نگاشت و مطالب مهمہ تبلیغی و اخلاقی در آن مندرج  
 ساخت و آخر کار شہادت فائز گردید داستان شہادت وی در عهد  
 جدید مذکور نیست و لوقا در اعمال رسولان حکایت بولس را فقط تا  
 زمانیکہ در روم حبس بود مینویسد ولی در تاریخ کلیسیای قدیم روم  
 مینگارند کہ نرون امپراطور روم در سال ۶۷ میلادی سرور را در روم  
 از تن جدا نمود ( ص ۱۶۱ ) .

آنچه ذکر شد مطابق تاریخ کلیسیا بود و چنانچہ در ہفتہ  
 قبل عرض شد بر حسب تاریخ ابوالفداء بولس ہمراہ پطرس در رومیہ  
 منگوسا مصلوب گردید میدانید کہ بولس از حواریین نبودہ است  
 و رتبہ و مقام پطرس را نداشته زیرا پطرس چنانچہ قبلاً عرض شد  
 صخرہ بود ولی بولس خود را شخصی بینداشته و بر سرکارہای جزئی  
 بامؤمنین نزاع دید میگردہ از جملہ در فصل پانزدہم اعمال رسولان  
 فقرہ ۳۹-۴۰ داستان نزاع دید بولس با برنا با مسطور گردیدہ  
 است بولس مدعی است کہ با آسمان سوم رفته و این مسئلہ در رسالہ  
 دوم بولس بگورنتیان فصل دوازدهم آید کہ ہم بجد مذکور است میگوید

---

۱- ابوالفداء عماد الدین اسمعیل بن علی در دمشق در جمادی  
 الاولی سال ۶۷۲ ہجری متولد شد .

که چهارده سال قبل خدا میداند با جسد یابی جسد پآسمان سوم بهشت رفتم و رموز اسراری شنیدم و ۰۰۰۰۰ تعجب است که پسا وجود این مسئله یعنی معراج بولس معترضین منکر معراج رسول الله هستند و در کتب ردیه که بر اسلام نوشته اند این مطلب را با آب و تاب ذکر کرده و بر مسلمین اعتراض نموده اند (حقیقت مسئله معراج رسول الله در الواح مبارکه تصریح و مذکور است و حالا وقت شرح و ذکر آن نیست احباب الواح مبارکه مراجعه فرمایند) و در فصل بیستم اعمال رسولان مسطور است که بولس در بالاخانه از پس کلام خود را طولانی کرد شخص افتیخس نام که در پنجره نشسته بود از طبقه سوم عمارت بزیرافتاد و خیال کردند مرده است ولی بولس اطمینان داد که نمرده و هنوز جان دارد باری از مطالعه رسائل بولس مطالب بسیاری بنظر مطالعه کننده میرسد برخی از اهمیت نالی نیست.

اما مسئله فارقلیت که بنا بود جزوه تیرا که در این خصوص نام این هفته بیاورم اینک حاضر است و پس از مختصری تنفس آن را برای شما میخوانم تنفس بیابان رسید ولی چون جزوه که بنا بود خوانده شود خیلی طولانی بود قرار شد بقیه وقت این هفته به سئوالات دیگری برگذار شود و آن جزوه در هفته آینده خوانده شود و ولیمند سائلی که در آغاز اجتماع اعضاء محفل و قبل از شروع سئوالاتی چند مطرح

کرده بود چند سؤال دیگر خود را مطرح کرده و فرمود:

برخی از الواح مبارک جمال قدم جل جلاله که با مضای خادم  
است آیات عبارات الواح مزبوره از آیات جمال مبارک است و یا آنکه  
از عبارات خادم و الفاظ بشری است؟

یکی از احباء جواب فرمود "گمان نرود که این گونه الواح  
که از قلم خادم و یا مضای او است مزوج از کلمات حق و خلقت بلکه  
جمیع از اول تا آخر کلمات الهیه است و بیانات ربانیه میرزا آقا جان  
خادم خود در مکتوبی که نگاشته باین معنی اشاره نموده قوله:

"امریکه اظهار آن از اعظم امور و اهم آنست که این خادم تلمسه  
استماع نمود که بعضی از اولیای اطراف همچو گمان نموده اند  
بر اسلایکه با اسم این عبد نزد ایشان و سایر دوستان ارسال شده  
العیاذ باللہ مشترک بوده یعنی آنچه از لسان حق جل جلاله  
نوشته شده از حق بوده و عنوان نامه از نقطه بسم ربنا و خطبه و  
مناجات تا همقامیکه میرسد " قصد افق اعلی و ذروه علیا نموده اما  
وجه مالک اسماء بحزب صفا فائزو در جواب این کلمات عالیجات از  
مصد آیات نازل قوله جل جلاله و هم نواله " این فقرات از این عبد  
بوده استغفر الله عن هذا الشرك العظيم کجا اخر سقا در بر  
آنست اما ملکوت بیان نطق نماید سبحان ربی من ان اکون من  
المشرکین و همچنین بعد از کلمه انتمی فقرتیکه ثبت شده تمام

از حق جل جلاله بوده مختصر عرض نمایم اینکه حرفی از این عابد نبوده کلهما نزلت من ملکوت الله ربی وربکم ورب من فی السموات و الارضین در جمیع اوقات مکاتیبی که باسم این عابد بوده در ساحت امّنع اقدس بعد از اذن عرض میشد و بعد امر میفرمودند بگیر قلم را و —  
 جمیع اجوبه من البداية الی النهایة از فم مبارک نازل و ثبت میگشت و این نه اختصاص باین عابد داشته بلکه کرارا از لسان عظمت بلسان طائفین و بعضی از اطراف نازل شده آنچه که کتاب مبین بوده از برای عالمین حال باید جمیع رحم بر خود و امر الله نمائیم تا کلمه بیمان نیاید که مجدد اساس شرک تازه شود در ارض اعاد ناله و ایامک یا معشر الموحدین من هذه الظنون والاهام ما کنت انا الاعد کاتب بین یدیه و الناطق هو الله ربی المتکلم المنزل العلیم القدیم البها ء والذکروالتنا ء علیکم یا اهل البها ء واصحاب السفینه الحمراء ء والحمد لله رب العرش والثری ومالك الاخرة والا لوسی (خادم فی ۴ ذی الحجة الحرام ۱۳۰۹) .

میرزا آقا جان خادم الله این مکتوب را بخط خود در اواخر ایامش بامر حضرت عبد البها ء جل ثنائه نگاشت بطوریکه جناب حاجی میرزا حیدر علی در بهجت الصدور فرموده است یکی از —  
 احبای الهی در حین تشرف بحضور مبارک جمال قدم جل جلاله این مسئله را سؤال کرد عیقل مبارک فرمودند از خود آفتاب میرزا



آقا جان سؤال کنید این شخص که حاجی میرزا عبدالله پدر زن جناب  
 ورفای شهید بود، از میرزا آقا جان پرسید که آیا عبارات الواحی که  
 بامضای شما با حیا میرسد از حق منیع است و یا خود شما آنرا مینویسید  
 میرزا آقا جان جواب درست و واضحی نداد و بعد از صعود مبارك -  
 که خادم الله ناقض شده هیكل مبارك مرکز عهد الهی او را وادار کردند  
 که مکتوب مزبور را بنگارد و او بخط خود نگاشت و این بنده که در سال  
 ۱۳۱۷ شمسی هجری در رشت بودم روزی عین این مکتوب را که  
 بخط خادم بود در منزل پسر مرحوم سمندر قزوینی دیدم و تاریخ  
 آنرا هم یاد داشت کردم و او خیال داشت که آن را بساحت اقدس  
 تقدیم کند میرزا آقا جان اصلاً کاشانی بود و قبل از تصدیق بامسر  
 مبارك در کاشان دکان صابون فروشی داشت جناب حاجی میرزا  
 حیدر علی فرمود که روزی پیره زنی در کاشان از میرزا آقا جان صابون  
 خرید و در وقت وزن کردن باو گفت بحق بکش میرزا آقا جان گفت همین  
 حق است من برخلاف حق رفتار نمیکنم آن زن گفت اگر راست میگوئی  
 مدتی است حق ظاهر شده چرا او را شناختی پیره زن پس از ایسن  
 گفتار براه خود میروید میرزا آقا جان از سخن او برای تحقیق حاضر  
 شده و تصدیق میکند و بالاخره در بغداد رفته سفری بامریحی ازل  
 قبل از اظهار جمال مبارك<sup>۵</sup> بماند دران و طهران میآید که شاید  
 بتواند ناصرالدین شاه را بقتل برساند و این مطلب در لوح مبارك

قرن از قلم حضرت ولی امرالله ذکرشده است پس از آنکه مدتی  
برای انجام مقصود خود در لباس پنهانی در قصر شاه رفت و آمد میکند  
و بمقصود نمیرسد ببغداد برگشته و بالاخره بکتابت الواح و آیات -  
میپردازد و بلقب خادم الله و کاتب وحی مشرف میشود و آخرکنار  
بناقضین مییونند باری این قبیل الواح تمام عباراتش از جمال  
مبارک و آیات الهیه است منتهی از لسان خادم نازل شده چنانچه  
کتاب بدیع هم که در جواب شبهات مهدی قاضی گیلانی نازل شد  
از لسان استاد محمد علی تنباکو فروش اصفهانی نازل شده است .  
سائل سؤال دوم خود را چنین طرح کرد "حرکت جوهری  
که در یکی از خطایات مبارک ذکرشده چه معنی دارد؟

یکی از حاضرین فرمود: "یکل مبارک حضرت عبداللها \* جل  
ثنائه در ضمن مطلب "سیح" کتاب مغاوضات شرح این مسئله  
را بیان فرموده اند قوله الاحلی . بدانکه شئی موجود در مقامی  
توقف ننماید یعنی جمیع اشیا "متحرکست هر شئی از اشیا" یا رو  
بنمواست یا رو بدنو جمیع اشیا" یا از عدم بوجود میآید و یا از وجود  
بعدم میرود مثلا این گل سنبل یکمدتی از عدم بوجود میآید حال  
از وجود بعدم میرود این حرکت جوهری گویند یعنی طبیعی از -  
کائنات این حرکت منفک نمیشود . انتہی .

فلاسفه شرق که مطابق تحقیق حکمای یونان موجودات عالم

را بجهت عرض تقسیم کرده و از اینرو بجواهر خمسہ و اعراض تسعہ  
 قائل بودند حرکت در اعراض را جمیعا ثابت و محقق میدانستند مانند  
 حرکت در "این" یعنی مکان و حرکت در "متی" یعنی زمان و -  
 حرکت در کم مانند نمو نباتات و حرکت در کیف مانند سرخ و شیرین  
 شدن سیب و غیره ولی قائل بحرکت جوهریه نبودند و اول کسی که  
 در شرن مسئله حرکت جوهریه را مطرح و اثبات کرده صدرالسدین  
 شیرازی معروف بملاصدرا میباشد مشارالیه کسی است که حکمت  
 متعالیه را تاسیس کرد زیرا قبل از او عمده حکمای شرق یا مشائیین  
 بودند مانند بوعلی سینا<sup>۱</sup> شیخ المشائین و حکیم ابونصر فارابی  
 و غیره و یا از اشراقیین بودند مانند شهاب الدین سهروردی -  
 معروف بشیخ الاشراقیین و غیره و جمعی هم از متصوفه و عرفا<sup>۲</sup>  
 محسوب بودند و این سه فرقه هر یک عقاید خاصی داشتند و در قبال  
 آنها دسته متکلمین بودند که دلائل عقلیه را برای اثبات حقایق  
 شرعیه بکار میبردند ولی مشائین ادله عقلیه را مورد اعتماد میدانستند  
 خواه با اصول شرع موافق باشد یا نباشد و اشراقیین بمکاشفہ  
 قائل بودند و صوفیه نیز بکشف و شهود خود مغرور بودند و بین این  
 طوایف قیل و قال فراوان بود ملاصدرا درباره مسائل مختلفه آنچه  
 را از هر فرقه بعقیده خود حقیقت دانست مجزی کرده و بهم آمیخت  
 و حکمت متعالیه نامید و اسفار اربعه خود را که مهمترین کتب فلسفی

اوست بنگاشت و پس از او دیگران از او پیروی کردند و در اواخر مرحوم حاجی ملاهاری سبزواری مروج حکمت متعالیه بود منظومه و شرح آنها در این باره تالیف کرد باری ملاصدرا در اسفار و غیره از کتب خود باثبات حرکت جوهریه پرداخت و پیش از وی کسی این مسئله را تحقیق نکرد. بود اسم کتاب اسفار را وجه تسمیه آنستکه مطالبش اسفار اربعه صوفیه که سفر من الخلق الی الحق و . . و باشد برشته تحریر کشید. شده صدرالدین شیرازی در فلسفه شاگرد میرمحمد باقر میرداماد و در رفق و اصول حدیث شاگرد مرحوم شیخ بهائی عاملی است و خود در آغاز شرح اصول کافی اجازه نامه خود را در باره نقل و روایت احادیث که از مرحوم شیخ بهائی داشته است نقل میکند ( شیخ بهائی موعوم بمحمد پسر حسین از اهل جبل عامل است وفات شیخ بهائی را از مصراع " افسر فصل اوقات بیسر و یا گشت شرع " که سال هزار و سی و هجری میشود میتوان بدست آورد قبر شیخ در مشهد خراسان محل زیارت مردم است کتب فراوان در هر قسمت بعربی و فارسی تالیف فرموده و اغلب بطبع رسید. است ) صدرالدین شیرازی مدتی از تعرض فقها مجبور بگوشه گیری شد و در یکی از نواحی قم خود را پنهان ساخت و به تالیف کتب مشغول بود و خود در مقدمه اسفار باین معنی تصریح کرده است وقتی که شاه عباس کبیر صفوی در شیراز مدرسه ساخت

از شیخ بهائی مدرسی برای آنجا خواست شیخ هم صدراالدین را معرفی کرد و او قبول کرده بشیراز رفت و بتالیف و تدریس پرداخت وقتی که میرداماد استاد بزرگوارش عازم سفر حج بود او را در شیراز ملاقات کرد و چون تالیفات گرانبها و تحقیقات عالییه او را دید در وصفش این رباعی بگفت .

صدرا جاهت گرفته باج از گردون

داده است بفضل تو خواجه افلاطون

در مسند تحقیق نیامد مثلث

یکسرزگربیان طبیعت بیرون

صدراالدین بسیار زاهد بوده و بسیاری از مسائل مشکله را با ادعا و توجه حل میکرده و خود پابین معنی اشاره کرده است هفت سفر پیاده بحج بیت الله رفت و در حین مراجعت از سفر هفتم و فسات یافت قبرش در کربلا و وفاتش یسال ۱۰۵۰ (یکهزار و پنجاه هجری قمری بود) کتب بسیار دارد و مهمترین از همه اسفار اربعه و مشاعر و عرشیه و کتاب مبدع و معاد است و ثوحی هم در نهایت اتقان بر اصول کافی نوشته و همه اینها بطبع رسیده است دامادش مسلا عبدالرزاق لامیجی پا او در مسئله اصالت وجود مخالف و قائل با اصالت ما حیت بود و داماد دیگرش مرحوم ملا محسن فیض کاشانی است که از علمای معروف و دارای تالیفات بسیار است و تفسیر

قرآن بنام صافی از اوست جمال قدم جل جلاله در لوح سلمان  
 ملاصدرا و ملا محسن فیضی را نام برده اند و آنانرا در مسئله وحدت  
 وجود تابع محیی الدین عربی ذکر فرموده اند میرداماد که ذکرش  
 گذشت نامش محمد باقر سر میر شمس محمد حسین استرآبادی از -  
 سادات اصفهان بود و معروف بعیرداماد است زیرا پدرش داماد  
 شیخ علی عبدالعال مجتهد کرکی بوده است وفات میرداماد در  
 سال ۱۰۴۰ هجری قمری است وی در سفری که باشاه صفی بنجف  
 رفت وفات یافت تالیفات بسیار در حکمت و ریاضی دارد که از همه  
 مهمتر قیاسات و آموزش است (\*).

مرحوم حاجی ملاهادی سبزواری حکیم معروف قرن اخیر نیز در  
 غزلیات خود گفته .

موسئی نیست که دعوی انا الحق شنود

ورنه این زمزمه در ره شجری نیست که نیست  
 و با این همه از عرفان حق منیع بینصیب گردید . حکیم مزبور  
 در سال هزارودویست و دوازده هجری که سال جلوس فتحعلیشاه  
 قاجار بر تخت سلطنت ایران است متولد شده و در سنه هزارودویست  
 و نود هجری وفات یافته است مدفن وی در سبزواری خراسان زیارتگاه

(\* ) ملخص از گاهنامه جلال .

است تاریخ ولادت ویرالفظ (غریب) و وفات ویراجمله (حکیم فریب) شامل است در اشعار خود اسرار استشهاد مینمود و در سرد رمقبره وی این ابیات بر سنگی منقور و حاوی سال وفات وی است .

اسرار چو از جهان بدر شد

از عرش بفرش ناله بر شد

تاریخ وفات او چو بر سند

گویم که نهد زنده تر شد

ویرا مولفات بسیار در فلسفه الهیات و عرفان است از جمله کتاب حکمت منظومه است که در فلسفه طبیعی و الهی آنرا نگاشته و در جزء اول آن کتاب میزان المنطق است جزء منطق و حکمت کتاب مزبور منظوم و خود شرحی بر آن نگاشته و کتابی موسوم با سرار الحکم بفارسی در بمبید \* و معاد برای ناصرالدین شاه قاجار نگاشته و کتابی موسوم بشرح ! سما الحسنی که مضامینش از اسمش پیدا است تالیف کرده و نیز کتابی در شرح ابیات مشکله مثنوی رومی نوشته و دیوانی منظوم هم از وی بیادگار و جزاین کتب دیگر هم دارد — ناصرالدین شاه در سفر خراسان ویرا در سبزواری ملاقات کرد و اسم و رسم او را در سفرنامه خود نوشته است و در این باره محمد حسنخان صنیع الدوله نیز در جلد سوم مطلع الشمس شرحی مفصل در باره حاجی ملا معادی نوشته است حکیم مزبور با حضرت شیخ اکبر

شيخ احمد احسائي معاصر بوده است .  
 جمال مبارك جلست قدرته نيز در ضمن لوحى بحال  
 او و عدد اقبالش اشاره فرموده قوله تعالى :

”كم من حكيم ادعى التوحيد فلما  
 ظهر مطلع التجريد وانا ر مشرق الوحى  
 كفر بالله مالك الا نام قل ان العالم  
 من فاز بعلمى والحكيم من توجه الى  
 وجهى وبلغ اسرار حكمتى  
 والفصيح من افصح فى امرى والكليم  
 من نطق به هذا الذكر الذى  
 جعله الله مطلق الا نكار قل  
 تالله لا ينفعكم اليوم ذنر الايمان  
 ولا الصورة والهيولى ان انظروا  
 هذه الحقيقة التى منها  
 تحققت الحقايق ونطقت الاشياء  
 انه لا اله الا هو العزيز العلام ومنهم  
 من ادعى انه سمع من كل شجرة ما سمع  
 الكليم فلما اتى الميقات و



نادت السدره باعلى النـداء بين  
الارض والسما ووجدنا ه منصقـا  
على التراب . انتهى

مضمون بيان مبارك اشاره بشعر حاجي سبزواري است  
که قبلا ذکر شده .

چنانکه گفتیم شرح حال حکیم سبزواري در مجلد  
سوم مطلع الشمس بتفصیل مسطور و مذکور گردیده  
و در آن کتاب نوشته که حکیم در پامداد مقداری  
قند با ترازو میکشید و در ظرفی مملو از چای  
بسیار پررنگ و سیاه میریخت و مینوشید و نیز از زهد  
تقوای او مطالبی نگاشته است . اولاد حاجی سبزواري بجای  
اورا نگرفتند و شهرتی نیافتند .

سائل قبل پس از این شرح و بیان سؤال دیگری را طرح  
فرمود و پرسید در لوح مبارك مریم نازل شده قوله تعالی "جناب

با یاد رستین اولیه با ما بودند و آگاهی دارند انشا<sup>ء</sup> الله روح القدس صدق و یقین از لسانشان نطق نماید . . . . . " مقصود از جناب بابا کیست ؟

یکی از حضار در جواب گفت " مقصود از جناب بابا که در لوح مریم نازل شده عم بزرگوار جمال قدم جل جلاله جناب آقامیرزا زین العابدین میباشد شرح حال ایشان را مرحوم سمندر در تاریخ خود نگاشته و عین عبارات حضرت سمندر را این مقام درج میگردد قوله علیه الرحمة والرضوان . " عارج بمعارج معانی و دارای صفات و اخلاق روحانی قدم و اصحاب یقین جناب آقامیرزا زین العابدین عم اکرم جمال قدم جل اسمه الاعظم بوده که پس از آنکه ازل را از مازندران بیغداد رسانیده بودند از راه قزوین بطهران و مازندران میرفتند با اقتضای مصلحت و حکمت حضرت والد چندی ایشان را ببهانه تعلیم این بنده در خانه نگاهداشتند و دوستان و اولیا<sup>ء</sup> آن زمان بانهایت حکمت خدمتشان می رسیدند و بعد از چندی بسمت مازندران تشریف بردند تقریباً بعد از دو سال در لاهیجان خدمتشان رسید این عید در حجره تجارت بود و باکمال حکمت تقریباً چهل روز که خدمتشان مشرف بودیم غالباً این بنده از حالات ازل و تفصیلات آن سفر می پرسیدم و مترصد شنیدن ذکر فضیلت و کرامتی و مزیت و شرافتی از او بودم از ایشان

جز سکوت و تمکین و صت و تسلیم چیزی مشاهده نمی‌کردم و از این  
مطلب بسیار در عجب بودم تا زمان اعلان امرالله در لوح مریم این  
مضمون زیارت شده که در ذکرو قایع دارالسلام میفرمایند "جناب بابا  
در سنین اولیه باما بودند . . . . . آن وقت دانستم که علت  
سکوت عدم فضیلت و مزیت بود" انتهى .

سئوال دیگر هم بواسطه سائل قبل مورد بحث قرار گرفت  
"فرمود در لوح مبارک قناع که خطاب بحاجی کریم خان کرمانی از  
قلم مبارک جمال قدم جل جلاله نازل گردیده این جمله نازل شده و  
الزرقا" ترجمه این جمله بفارسی چگونه است ؟

یکی از احباب در جواب فرمود "معنی این جمله بفارسی در  
کتب لغت یافت نمیشود زیرا از لغات درجه است یعنی لغاتی که  
در عرف مردم مشهور و مصطلح است و ترجمه آن بفارسی "کف زدن  
از سرور و شادی و اصطلاح دست زدن است ولی یابین معنی  
در فرهنگها موجود نیست زیرا از لغات درجه است و از این قبیل  
لغات در عربی بسیار است که در درجه مصطلح و معروف است ولی  
در کتب لغت موجود نیست مانند عزائم جمیع عزمه که بمعنی مجالس  
جشن و مهمانی است و مانند کله یم که بمعنی نزدیک و پهلوی —  
چیزی در درجه استعمال میشود مثلا میگویند "یمک ویم البیت و غیره"  
یعنی پهلوی تو نزدیک تو نزدیک خانه" جمله شد و الزرقا" هم از

هین قبیل لغات است یعنی چه بسیارخانه هائیکه شبانگاه از—  
 آنها صدای خنده و کف زدن بلند بود و یا مداد فریاد و فغان و گریه  
 از آنها بگوش میرسید . . . . .

درالواح مبارکه گاهی از این قبیل لغات پیدا میشود مثلاً  
 درلوح ابن الذئب درمقامی میفرمایند " که بیت بقیعت نازلی بخرمه  
 رفت کلمه خرمه در هیچ يك از کتب لغت یافت نمیشود . ولکن  
 باصطلاح مردم مازندران این کلمه در وقتی استعمال میشود که  
 شخص مایملک خود را در معرض فروش بگذارد در چنین وقتی میگویند  
 که فلانی خانه خود را خرمه خرمه کرد .

این مطالب نیز از طرف سائل قبل سؤال شده که " درلوح —  
 مبارک معروف بلوح ابن الذئب نازل که یکی از شهدا " مسوسوم  
 به آقانجف علی در وقت شهادت این بیت را قرائت کرد " ما بها و غنی  
 بهارا یافتیم . . . . . " این شهید اجل کجا بود ؟

یکی از احباب " جواب فرمود " آقانجف علی اهل زنجان است  
 و بقول مرحوم سمندر قزوینی در سال ۱۲۸۳ هجری قمری مشارالیه  
 از ادرنه بالواح بسیار بنام اشخاصی متعدد و وارد طهران شد و  
 این همان سال بود که احباب را در هرجا مییافتند از بیت و آزار —  
 مینمودند ایشان را هم در طهران گرفتند و هر چه خواستند صاحبان  
 الواح را معرفی کند بمقصود نرسیدند و بالاخره آقانجف علی را به

سخت ترین وجهی شهید کردند و او در حین شهادت این بیست  
 مثنوی مولوی رامینخواستند ( مایها و خون بهار ایافتیم ) . شهادت  
 او بقول مرحوم سمندر رحمان سال بود که در تبریز میرزا مصطفی  
 نراقی ( شیخ احمد و ملا علی نقی خراسانی و در زنجان سید اشرف  
 و ابابصیر و میرزا محمد علی طیب همدانی را شهید کردند .  
 چون وقت محفل پانتهها رسیده بود یاران رحمانی بعد از  
 تلاوت مناجات متفرق شدند .

## هفتم و دهم

چون یاران الهی در موعد معین حضور بهم رسانیدند و —  
مناجات تلاوت شد ناطق هفته قبل برحسب قرارداد قبل جزوه که  
در آن راجع بفارقلیت مطالبی یادداشت کرده بود شروع بخواندن  
کرد و چنین خواند .

فارقلیت که در باب شانزدهم انجیل یوحنا مذکور است در —  
الواح مبارکه بحضرت رسول الله (ص) تفسیر شده از جمله لوح  
مبارک حضرت عبدالبها \* جل ثنائہ در این خصوص در جزوه اثبات  
مظاهر کتاب پیام ملکوت از مکاتیب دوم نقل شده است <sup>لیه</sup> دراستد لآ  
مرحوم میرزا محمد افشار که ببحرالعرفان موسومست مسطور گردیده  
که فارقلیت کلمه ایست یونانی واصلش "پارا کلیئوس" یعنی تسلیت  
دهنده است و بعضی گویند اصل فارقلیت "پیرکلوتوس" است که  
معنایش قریب کلمه محمد است (ص ۳۵ بحرالعرفان) در قرون  
اولیه میلاد فارقلیت در نزد نصاری نام شخصی بود که باید بحسب  
وعدہ حضرت مسیح (ع) ظاهر شود \* دکتر صدقی در کتاب النظر

بیانی در این خصوص باین مضمون نوشته که قدمای نصاری معتقد بودند که فارقلیط مذکور در انجیل شخصیت است که باید بعد از مسیح ظاهر شود (نه روح القدس که اکنون سوم است چنانچه مبشرین امروز میگویند و از باب دوم اعمال واقع یوم الدارراد لیل میآورند) از جمله "غنوسیون" اند و بعضی از مارکیون اتباع مارکیون از مردم قرن ثانی گفته اند که مراد بقارقلیط شخص بولس است چنانچه در کتاب مصاد النصرانیة تالیف توماس و تیا کر (ص ۱۴۴) مذکور است و نیز در حدود سنه ۱۵۶ میلادی در فریجیه که قسمتی از آسیای صغیر است متناوس نامی مدعی نبوت شده و گفت من فارقلیط موعود انجیل هستم و بسیاری او را تصدیق کردند و در ایام مانی نصاری منتظر آن فارقلیط بودند از این رومانی خود را فارقلیط نامید و ظهور وی در سنه ۲۱۵ - ۲۷۶ میلادی بود برای مزید اطلاع بقاموس جامبرس و کتاب المسحاء الوثنین تالیف روبرتسون ص ۲۶۸ و ص ۲۷۴ و کتاب ملخص تاریخ الدین جلد سوم ص ۲۲۶ مراجعه شود.

• انتہی •

از این مطالب و بیانات شیخ رحمة الله ہندی در کتاب

اظهار الحق و غیره بخوبی برمیآید که نصاری در قرون اولیه معتقد بود. اند فارقلیط شخصیت که باید من عند الله بعد از مسیح ظاهر شود ولی امروز بیشترین مسیحی از راه معاندت با اسلام بتحریف این مطلب قیام کرده و فارقلیط را بروح القدس مذکور در باب دوم اعمال رسولان تالیف لوقا تفسیر مینماید .

مسیحیین در کتب اردیه خود نگاشته اند که در هیچ نقطه و - محلی از انجیل ظهور پیغمبر احمد نامی مذکور نیست و چنین بشأرا که در قرآن بدان اشاره فرموده در انجیل موجود نه ولی اگر دیده انصاف بنگردند خواهند دید که کلمه فارقلیط انجیل مزده ظهور همان احمد است که قرآن بدان اشاره فرموده و ما دام که نبوتهای انبیای سلف را بزور تطبیق بمسیح مینمایند از تطبیق فارقلیط با ظهور رسول الله چرا مخالفت کرده و باینکار قیام مینمایند . از این گذشته بر فرض اینکه ظهور فارقلیط در انجیل مذکور نبود باز کلمه مقدسه قرآن که فرمود عیسی بظهور احمد بشارت داده درست و صحیح است زیرا اولاً حقایق معانی آیات الهیه را جز مظاهر الهی ندانند ثانیاً بسیار مطالب و اعمال بود که حضرت مسیح فرموده و انجام داده اند ولی حواریین در انجیل خود ذکر نکرده اند چنانچه یوحنا ی لاهوتی شاگرد محبوب حضرت مسیح در آیه بیست و نهم از فصل بیست و یکم انجیل خود میفرماید و دیگر کارهای بسیار عیسی



بجا آورد که اگر فردا نوشته شود گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته ها را داشته باشد پس بمصرف اینکه لفظ احمد بظاهر در اناحیل مذکور نشد نمیتوان وحی قرآن مجید را انکار کرد زیرا — مظاهر الهیه بحقایق آشنا ترند ثانیاً مطالبی در کتب عهد جدید مذکور شد که در تورات و عهد عتیق بهیچوجه اثری از آن مشاهده نمیشود چنانچه در آیه ۹ از رساله یهود ای حواری میفرماید اما میکائیل رئیس الملائکه چون در باره جسد موسی با ابلیس منازعه میکرد جرئت ننمود که حکم افترا بر او بزند بلکه گفت خداوند تورات تو بیخ فرماید این معنی بهیچوجه در اسفار عهد عتیق مذکور نیست و چنانچه<sup>نجه</sup> در این مقام عدم ذکر لیل بطلان نخواهد بود همچنین عدم ذکر لفظ احمد بظاهر در انجیل دلیل بطلان قول مزبور نخواهد بود و نیز در آیه ۱۲ همین رساله یهود آمد که کور که اخنوخ پست هفتم آدم گفت که اینک خدا از ربوات مقدسه خود میآید با آنکه چنین مطلب در سفر تکوین که از اخنوخ اسم میبرد مذکور نیست .

و چنانچه گفتیم عدم ذکر لیل بطلان نیست کذلک در قضیه احمد از این قبیل خواهد بود در کتب بسیار بود که محمد صدقی در رساله نظرة فی الدیانة السیحیه غیر از دو موضع مذکور بمواضع دیگر هم اشاره کرده از جمله میگوید بولس در رساله ثانی تیموناوس فصل سوم آیه هشتم فرمود همچنانکه ینیس و مبررس با موسی مقاومت کردند

ایشان نیز با راستی مقاومت میکنند که مردم فاسد العقل و مردم از ایمانند این دو واسطه در هیچیک از اسفارتورات مذکور نیست و یهود هم آنها را نمیشناسد ولی نمیتوان گفت که چون در اسفار عتیقه مذکورنه قول باطلیست داستان بشارت رسول احمد نام هر چند بظواهر در اناجیل مذکورنه ولی نتوان آنرا باطل دانست و از این رو حضرت نعیم فرمود :

کس چه داند بجز خدای احد

یا من بعدی اسمہ احمد

فرقه یهودی و مسیحی بدیانت مقدسه اسلام و شارع عالمی آن چشم انصاف را غمض نمود و بصرف تعصب جاهلانه کتبی مملو از افتراءات و ایرادات باردها اعتراضات غیروارده تالیف و منتشر ساخته اند که عدد آن کتب امروزه به صد ها رسیده یهود حضرت رسول را العیاذ بالله ( مشوکاع ) یعنی مجنون لقب داده و مسیحین هزاران تهمت های ناروا و افتراءات نسبت داده اند از جمله ایرادات مهمه که نسبت بشریعت اسلامیه متوجه داشته اند این است که دین اسلام بوسیله شمشیر پیش رفت و مردم از خوف جان قبول ایمان نمودند با آنکه در حقیقت غزوات نبوی عموماً دفاعی بود . حضرت عبدالبها \* در مفاویمات میفرمایند : غزوات حضرت محمد جمیع حرکت دفاعی بود و پرهان واضح آنکه ۱۳ سال در مکه

چه خود وجه احبایش نهایت اذیت را کشیدند و در این مدت هفت  
تیر جفا بودند بعضی از اصحاب گشته گشتند و اموال بیغمارفت و  
سائرین ترك وطن مالوف نمودند وید یار غریب فرار کردند و خود حضرت  
را بعد از نهایت اذیت مسمم بقتل شدند لهذا نصف شب از مکه  
بیرون رفتند و مدینه هجرت فرمودند یا وجود آن اعدا ترك جفا نکرده  
بلکه تعاقب تاحیسه و مدینه نمودند ۰۰۰۰۰۰ بعد از سیزده سال  
خارج شد و هجرت کرد ولی این قوم دست برنداشتند جمع شدند  
و لشکر کشیدند و بر سرش هجوم نمودند نه کل را از رجال و نساء و  
اطفال محو و نابود نمایند در چنین موقعی حضرت محمد مجبور بر حرب  
با چنین قبائلی گشت این است حقیقت حال ما تعصب نداریم و  
حمایت نخواهیم ولی انصاف میدهیم و با انصاف میگوئیم شما با انصاف  
ملاحظه کنید اگر حضرت مسیح در چنین موقعی بود درین چنین  
قبائل طایفه متوحشه و سیزده سال با جمیع حواریین تحمل هرجفائی  
از آنها میفرمود و صبر میکرد و نهایت از وطن مالوف از ظلم آنسان  
هجرت بیابان مینمود و قبائل طایفه باز دست برنداشته تعاقب  
میکردند و بر قتل عموم رجال و نساء و اطفال  
مبیزد اختند آیا حضرت مسیح در مقابل آنان چه نوع سلوک میکردند  
این اگر بر نفس حضرت وارد عفو و سماح مینمودند و این عمل عفو بسیار  
مقبول و محمود ولی اگر ملاحظه میکرد که ظالم قاتل خونخوار جمعی

از مظلومان را قتل و غارت و اذیت خواهد کرد و نسا \* و اطفال را اسیر خواهد نمود البته آن مظلومان را حمایت و ظالمان را ممانعت میفرمود پس اعتراضی بر حضرت محمد چیست ؟ اینست که چرا با اصحاب و نسا \* و اطفال تسلیم آن قبائل طایفه نگشت انتهى .

نصوص آیات مبارکه قرآنیه نیز بر این معنی گواهی متین و شاهدی صادقست اولاً در سوره بقره آیه ۲۵۶ میفرماید لا اکره فی الدین و ثانیاً در آیات بسیار دستور میفرمایند که هر زمان کفار با شما آغاز حرب و جدال نهادند شما بمحاربه و مدافعه پردازید و در غیر اینموقع صریحاً از جدال نهی میفرماید در سوره بقره آیه ۱۹۰ — میفرماید ( قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم ولا تعدوا ان الله لا یحب المعتدین ) یعنی مقاتله کنید در راه خدا با آنهایکه با شما در مقام مقاتله و محاربه بر میآیند و بهیچوجه تجاوز نکند و راه — اعتساف نیوئید که خدا تجاوز کنندگان را دوست نمیدارد مضمون این آیه صریحست که مسلمین باید وقتیکه کفار بر آنها مهاجم شدند دفاع کنند و از حد انصاف تجاوز ننمایند و در سوره حج آیه ۳۹ و — ۴۰ میفرماید " اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله ولو لادفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد فیها ذکرا اسم الله کثیرا و لینصرن الله من ینصره

ان الله لقوی عزیز " یعنی اشخاصیکه بواسطه غلبه کفار از وطن و دیار خود بغير حق اخراج شدند نفوس مظلومه هستند و اجازه دارند که کفار را از خود دفع کنند و احقاق حق نمایند و اگر خدا حکم دفاع را مقرر نفرماید معابد و مساجد منهدم شده و ذکر خدا از بین رفته فراموش خواهد شد خداوند ناصرین خود را نصرت میفرماید زیرا خداوند توانا و عزیز است مضمون این آیه هم صریح در دفاع و لفظ دفع در آن وارد شده است .

و در سوره النساء آیه ۹۰ میفرماید فان اعتزلوكم فلم یقاتلوكم والقوا الیکم السلم فما جعل الله لکم علیهم سیلا " این آیه صریح است که اگر مشرکین از جنگ و هجوم کناره کشند مسلمین بهیچوجه حق هجوم بر آنان ندارند زیرا میفرماید اگر مشرکین از شما کساره گرفتند و در صلح و سلام زدند خداوند شما را از اذیت و جنگ با آنان ممانعت فرماید و در سوره الممتحنه آیه ۸ میفرماید لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین یعنی خداوند شما را منع نمیفرماید نسبت باشخاصی که باشما جنگ نکرده اند در باره دین و شما را از دیار خود اخراج ننموده اند مهربان و روف باشید و با آنها بمحبت و عدالت رفتار کنید زیرا خداوند این را دوست میدارد و در این آیه صریحا میفرماید بکفار و مشرکین که اذیت آنها بشما

نرسیده ه مهربانی کنید و بعد الت رفتار فرمائید و در سوره الفرقان آیه ۲۵ میفرماید فلا تطع الکافرین و جاهد هم به جهاد اکبیرا یعنی کفار را مطیع باش و یا آنها با قرآن جهاد فرما یعنی بدلیل برهان و آیات رب منان در این آیه هم بجهد با قرآن امر فرمودند نه جهاد با شمشیر و اگر مقصود جهاد بوسیله شمشیر بود ناچار جمعی بنفاق از خوف جان مومن و مسلم میشدند با آنکه خداوند مذمت منافقین را در قرآن بسیار فرموده از جمله در سوره منافقین بتفصیل از آنها مذمت کرده است و در صورت امر بجهد با شمشیر دیگر تکذیب از منافقین معنی نداشت با آنکه در سوره بقره میفرماید " لا اکراه فی الدین ( ملخص از تحفة الملوك ) آیاتی که حاوی سخت گیری بجهاد کفار در جنگ وارد شده جمیع راجع بکفاری است نه ابتدا به هجوم کرده و آغاز جنگ و حرب نموده اند " اینست دستور قرآن و اینست امری که خداوند بر رسول خود و مومنین متوجه داشته ولی مسیحین بصرف عناد چشم انصاف خود را اعمی ساخته و از جمیع امثال آیات مزبوره صرف نظر کرده مطالب را با تخییر و تبدیل بسیار از قرآن کتب خود کردند که نمودند سبحان الله تعصب جاهلانه چه میکند بی انصافی چه میکند ؟ و نفوس را بچه اعمال و افعال خلاف وجدانی وادار می نماید اعان الله ربنا الابهی این همه بی انصافی از مسیحین نسبت با سلام متوجه شد که چشم از حقیقت پوشیده اند و بیشر

اسلام را با شمشیر دانسته اند غافل از اینکه پیشرفت اسلام بسبب  
استناد هیچ يك از عوامل ظاهری نبوده است "چنانچه آفتیم"  
برخی از معاندین اسلام خاصه فرقه پروتستان از مسیحیین در  
کتب خود نگاشته اند که دیانت اسلام بوسیله شمشیر در جهان  
پیشرفت نمود و حضرت محمد بقوه ظاهریه جبریه اساس بت پرستی را  
از جهان محو و قاعده اسلامیت را منتشر فرمود.

درقبال این سخن بیان لطیفی از حضرت ابوالفضائل در  
کتاب حجج البهیة صادر و نگاشته شده اینک عین بیان آن علامه  
شہیر را مینگاریم قال رحمة الله نعم كثيرا ما يتهم الاسلام بانسه  
قام وانتشر بسيف امراء العرب كما ان الفرس واليهود والبوليين  
والهنود يرمون ديانة النصارى بانها قامت بمساعدة القياصرة و  
تقوت وانتشرت بسيف الجبابرة الا ان هذه شبهة واهية وقضية  
باطله لان كلمة الاسلام انتشرت بين العرب قبل الهجرة كما ان  
الديانة النصرانية نفذت وانتشرت قبل ايمان قسطنطين الكبير  
وتنصر القياصرة على ان تلك العساكر والصفوف والمدافع والسيوف  
وجدت وتشكلت وقامت وترتبت ايضا بقوة تاثير كلمة الله وشدة  
نفوذ ارادته ان لولا الكتب الالهية لقات تلك الجيوش الجرارة  
لنصرة الشرك وسلت تلك السيوف البتارها لاثبات الوثنية لالنصرة  
التوحيد واثبات الوحدة انية كما هو ظاهر لمن اوتى بصيرة نورانية وادراية

وجد انیه ولكن الله تعالى لسعة رحمته واحاطه فضله وظهور  
سلطانه وسطوع برهانه اراد ان يبطل هذه الشبهة بتاتا عن  
هذا الظهور الابهى والطلوع الافخم الاعلى فمنه نهيا ليعقبه  
الزوال ولا يعتریه التغيير والابدال عن النزاع والجدال والحرب  
والنزال بل عن كل ما يكد النفوس ويورث الضغائن فى القلوب من  
قبيل السب واللعن والفخار والشموخ لتتجلى قوة الكلمة الالهيه  
وتنقطع وسائل الشبهات والشكوك من كل الاقسام والوجوه فى  
جميع القرون والاجيال انتهى ( ۵۱-۵۲ )

میفرماید آری برخی از معاندین اسلام را متهم سازند که  
بوسیله شمشیر امراء عرب در جهان نافذ و جاری گردید چنانچه  
زردشتیان و یهودیان و بودائیان و هندو نیز همین ایراد را بدیانت  
مسیح وارد ساخته و گویند اگر مساعدت قیصر و معاونت امراء جبار  
نبود ما نادیدانت مسیح نیز بهیچوجه نافذ و مجری نمیگردید لکن  
این اعتراض بی نهایت واهی و این شبهه بی اندازه سست و بهیچ  
وجه قابل اعتنا نیست زیرا اسلام قبل از هجرت خاتم انبیا<sup>ع</sup> از مکه  
بمدینه در بین اعراب نافذ و جاری گردید و بدیهیست که قبل از  
هجرت داستان شمشیر در میان نبود و هم چنین دیانت مسیح قبل  
از ایمان قسطنطین کبیر نافذ و جاری گردید و از همه گذشته این  
لشگرهای جرار و صفوف جنود و شمشیرهای بران و خنجرهای فراوان



از کجا پیدا شد؟ مگر جز در ظل کلمه الهیه و بر اثر نفوذ معنویه  
 مظهر ربانی پیدا شد تاثیر کلمه الله و نفوذ اراده الله بود که در ظل  
 خود شمشیرهای بران و جنود و لشکریبایان ترتیب و تشکیل داد —  
 خلاصه خلاقیت و نفوذ کلمه سبب تشکیل شمشیر و لشکر شده اینک  
 شمشیر و لشکر علت پیشرفت کلمه الله باشد زیرا اگر کلمه الهیه و قیام  
 مظهر مقدس یعنی شرك نبود بدیهی است که جمیع آن شمشیرها  
 و تمام آن لشکرها بنصرت شرك و یاری و معاونت کفر و الحاد قیام  
 مینمودند و برای اثبات بت پرستی تشکیل و ترتیب می یافتند زهی  
 خلاقیت کلمه الله و نفوذ قوه و قدرت خدا که یکباره آن همه  
 تشکیلات مدیسه را بنصرت توحید و معاونت و تحکیم اساس خدا  
 پرستی ایجاد و توجه نفوس را باعلای قانون و انتشار حکم مقدس خود  
 جلب فرمود و این معنی برارباب انصاف مخفی نیست لکن خداوند  
 منان نظر بر رحمت سابقه و اللطاف شامله خویش خواست که بر همان  
 خود را در ظهور کلی الهی کامل و دلیل را واضح فرماید چنانچه  
 راه هیچگونه ایراد و اعتراضی برای نفسی باقی نماند در اینسور  
 افخم و کور اعظم جمیع را از نزاع و جدال و سب و لعن و مایتکدیه  
 الانسان نهی فرمود و این حکم را از محو و تبدیل محفوظ و بطراز —  
 اثبات و بقای دائمی مطرز نمود تا معاندین نگویند این امر عظیم  
 بوسائل جبریه پیشرفت کرده و بردنیا غالب گشته فتعالی ربنا الاهی

وله الحمد في الاخرة والاولى .

باری مقصود آن بود که حضرت رسول بهر قوه غیبیه و نفوذ کلمه الهیه ریشه بت پرستی را از جهان برانداخت و بنیان رفیع توحید را برپا داشت اعراب قبل از اسلام که معروف بزمان جاهلیت است بت پرست بودند زیرا بسیاری از آنها صابئین و قلیلی نیز - یهودی و مسیحی و شاید مجوس نیز بوده اند ولی بخدای بزرگ عظیمی نیز ماورای خدایان دیگر معتقد و اوراین نهایت محتسب میداشتند و خالق الاکوان و آفریدگار جهانش میشناختند و معبودی دیگر خود را در رتبه مادون وی میدانستند چنانچه شهرستانی در وصل و نحل آورده که اعراب جملاتی حاوی اعتراف بخدای عظیم داشتند از آن جمله این است که میگفتند *ليك اللهم ليك لا شريك لك الا شريك هولك تملكه وما ملك* ° هر چند برای خدایان دیگر قربانی ها میگذرانیدند لکن آنها را واسطه بین خود و خالق عظیم تصور میکردند چنانچه قرآن مجید نیز باین معنی ناطق است قوله تعالی ( در سوره زمر آیه ۴۴ ) ان اتخذوا من دون الله شفعاء قل اولوكانوا الا يملكون شيئا ولا يعقلون و در آیه ۴ همین سوره میفرماید ما نعبد هم الا ليقربونا الى الله زلفى و در سوره نونس آیه ۱۹ فرموده و يعبدون من دون الله مالا يضرهم ولا ينفعهم ويقولون هولاء شفعاء عند الله °

باری طوایف اعراب هر يك معبودی و معبدی داشتند مثلاً -  
 ثقیف " اللات " را پرستش میکردند و معبدی در نخله برای وی بنا  
 نهادند بودند حضرت رسول در سال نهم هجرت مخیره و ابوسفیان  
 را مأمور فرمود تا اللات را شکستند افراد طایفه ثقیف خصوصاً زنها  
 برای اللات بی اندازه محزون شدند و در اول کار از پیغمبر مهلت  
 خواستند که تا سه سال معبد اللات را خراب نفرماید حضرت رضا  
 نداد بالاخره تایکماه هم مهلت خواستند حضرت اجابت فرمود .  
 ( تاریخ ابنی القدا ) اللات از جمله معبودات بود زیرا لفظ  
 تا در آخر علامت تانیث است و اللات مونث الله است .  
 طائفه قریش و کثانه و دسته از بنی سلیم عزیزی پا ( سمره ) را میپرستیدند  
 حضرت رسول در سال هشتم هجرت خالد بن ولید را مأمور فرمود  
 تا معبد سمره را که بس نامیده میشد ویران سازد و بت را از یاد راند از د  
 خالد حین اجرای فرمان خادمه بت را نگریست که باموی پریشان  
 نالان و گریان دودست بر سر نهاد . خواست ویرا مانع آید لکن خالد  
 با شمشیر ویرا از یاد آورد و عزیزی مشتق از عزت و مونث اعزاز است .  
 قبیله هذیل و خزاعه پرستش منات مینمودند در سال هشتم  
 هجرت شخصی سعد نام آن بت را شکست منات از یکپارچه سنگ  
 درست شد . بود اسم منات ماخوذ از " منی " است که بمعنی خون  
 ریختن است و چون برای آن بت قربانی بسیار میگذرانیدند لذا

بمنات موسوم شد و بهمین جهت بیابان نزدیک مکه را نیز منی گویند زیرا در آنجا زائران کعبه قربانی های خود را میگذرانند جمال قدم در کتاب بدیع میفرمایند ملحد نفوس هستند که از اسما \* الهی اسمائی اشتقاق نموده اند و بیان اسما \* عاکفند من دون الله چنانچه لفظ منات را از منان و عزی را از عزیز و لات را از الله اخذ نموده اند و بیان اسما \* ساجد و عاکفند انتهى در قرآن مجید اسم پنج بت از اصنام عرب مذکور است از اید قرار \* ود \* سواع \* یغوث یعوق \* ونسر \* و اینها بجز اللات و عزی و منات است که در قرآن - ذکر شده اعراب را گمان چنان بود که بت های پنجگانه مزبوره قبل از طوفان موجود و معبود بوده اند \* ود \* بصورت مردی که با آسمان اشاره میکرد درست شده بود و او را طائفه کلب در دومة الجندل میپرستیدند \* سواع بصورت زنی بود که او را قبیله همدان یا هذیل باختلاف روایت در رقة میپرستیدند در اطراف این بت مخصوصا روایاتی ذکر شده که از نقل آنها طرف نظر شد .

یغوث بصورت شیری بود که طائفه مذحج و قسقی از اعراب

یمن او را عبادت مینمودند و اسم او مشتق از غوث است .

یعوق بصورت اسبی بود که طائفه مراد او را محترم میداشتند در اطراف این بت نیز روایتی است طالبین بقاموس و کتاب المستطرف

فی کل فن مستطرف \* مراجعه کنند .

"نسر" بتی بود بصورت کرکس چنانچه اسمش هم براین معنی  
 د لیلست و اورا قبیلہ حمیر ذی الکلاع میپرستیدند بجز آنچه ذکر  
 شد اصنام کثیره برای عوب بوده حتی آنکه در هر خانه بتی موجود  
 بود که معبود اهل آن خانه بود و چون شخص میخواست سفر کند در  
 هنگام عزیمت وتوجه بمقصد اورا مسح میکرد و برکت میطلبد و چون  
 از سفر باز میگشت نیز قبل از دیدار زن و فرزند زیارت بت خانگی  
 میرفت ( مستطرف ) .

از همه گذشته در مکه میان خانه کعبه سیمصد و شصت بست  
 بعدد ایام سال وجود داشت که بزرگترین آنها موسوم به هپسل  
 بود که در صورت مردی اورا از عقیق سرخ تراشیده بودند بعد هپسل  
 بواسطه عارضه یک بازوی اوشکست و بازویی از طلا بجای آن نصب  
 کردند و حضرت رسول در سال هشتم هجرت که سال فتح مکه بود آن  
 بت را شکست و از جمله بتهای معروفه "اساف" است که بصورت  
 مردی بود و دیگری "نائله نامیده شده و بصورت زنی بود این دو بت  
 را از شام آورد و یکی در صفا و دیگری را در مروه نهاد بودند .  
 طایفه حنیفه در جاهلیت برای پرستش از حیس "بت میساختند  
 حیس معجونی بود مرکب از خرما و روغن و کشک ابتدا دانه های  
 خرما را بیرون آورد و سپس با روغن و کشک مخلوط نموده و از آن بتی  
 میساختند و عبادت میپرداختند و هر زمان گرسنگی بر آنها غالب

میشد به خوردن او قیام مینمودند و بوسیله معبود رفع جوع از -  
 خویشتن میکردند ( مستطرف و جوهری ) اغلب اصنام اعراب گسه  
 مذکور افتاد و مخصوصا منات از سنک درست شده بود و در حجازی  
 آنها ظرافت و اتقانی منظور نمیشد باری حضرت محمد بقره الهیه  
 وسطوت ربانیه بدون اتکا به هیچگونه وسائل ظاهره ریشه شرک  
 و بت پرستی را از اعراب مقلوع و بابتشار آیات توحید قیام فرمود  
 معترضین پیشرفت دین اسلام را بقوه جبریه دانسته اند غافل از -  
 آنکه او امر حضرت مسیح علیه السلام در خصوص شمشیر بمراتب سخر  
 از حضرت رسول است از جمله در انجیل متی ف ۱۰ / ۳۴ میفرماید  
 گمان میپرید که آمده ام تا سلامتی بر زمین بگذارم نیامده تا سلامتی  
 بگذارم بلکه شمشیر را زیرا که آمده ام تا مرد را از پدر خود و دختر  
 را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم مسیحیین  
 حضرت رسول را در کتب ردیه خونخوار نوشته اند و اگر باین آیه  
 انجیل متی که ذکر شد مراجعه نمایند نمیدانم چه خواهند گفت  
 و در انجیل لوقا ف ۱۲ / ۵۱ میفرماید ایاکمان میپرید که  
 آمده ام تا سلامتی بر زمین بخرم نی بلکه بشما میگویم تفرق را زیرا  
 بعد از این پنج نفر که در یکخانه باشند دوازده و سه از دو جدا  
 خواهند شد پدر از پسر و پسر از پدر و مادر از دختر و دختر از  
 مادر و خارسواز عروس و عروس از خارسو مفارقت خواهند نمود " در -

قرآن در هیچ موضعی امر نشده که مسلمین جامه خود را فروخته  
از بهایش شمشیر بخرند ولی در انجیل حضرت مسیح صریحاً  
این کلمه را میفرماید چنانچه در انجیل لوقا ف ۲۲ / ۳۶ .....  
میفرماید پس یایشان گفت لکن الان هر که کیسه دارد آن را بردارد  
همچنین توشه دارد آنرا و کسیکه شمشیر ندارد جامه خود را فروخته  
آنرا بخرد بطرس رسول عم بموجب این حکم همیشه مسلح بود و  
گوش مامور دولت را با شمشیر قطع کرد ( لوقا ف ۲۲ / ۵۰ و یوحنا  
ف ۱۸ / ۱۰ و متی ف ۲۶ / ۵۱ ) این مختصری از بیانات اناجیل  
بود که از راه نقل ادله تقضیه و الزامیه ذکر شد اما داستان نهب و  
غارت و جنگ و جدال بنی اسرائیل بحکم موسی کلیم با مخالفین و  
اعدای خود در تورات بتفصیل مذکور گردیده از جمله غارت بنی  
اسرائیل مصریان را در هنگام خروج که در سفر خروج ف ۳ / ۲۱ و  
ف ۱۲ / ۳۶ ..... مذکور است و داستان جنگ با عمالقه که در باب  
۱۷ خروج آیه ۹ بیعد مذکور است و در این مقام بود که سنگی زیر  
دست موسی نهادند و تا غروب دست حضرت را بلند نگاه داشتند و  
یوشع عمالقه را منهزم ساخت زیرا هر وقت دست موسی فرود میآمد  
بنی اسرائیل شکست میخوردند و چون بر میافراشت غالب میگرددند  
و مخصوصاً در صحیفه یوشع داستانهای خونین عجیبه مذکور است  
از جمله در ف ۶ / ۲۱ ..... قتل عام و حرق و در ف ۸ / ۲۰ .....  
.....

حریق و قتل عام و در ف ۱۰ تا آخر فصل کشتار عظیم و در ف ۱۱ /  
 ۹ تا آخر حریق و بی کردن اسبها و قتل و غارت و در ف ۱۲ / ۲۴ -  
 مذکور است که مجموع ملوک مغلوب بدست یوشع سی و یک تن  
 بودند و در جمیع این حروب بر بهائم و انسان رحم نمیگرددند و از نهب  
 و غارت خود داری نمینمودند ولی قرآن چنانچه ذکر شد امرید فاع  
 فرموده انهم باقید لاتعتدوا و متجاوزین را مبعوض شمرده است و  
 در این مقام ارباب انصاف حقیقت را درک خواهند نمود این مطالب  
 بر سبیل الزام و نقض ذکر شد و گرنه اهل بها<sup>۱</sup> بتعالیم مقدسه الهیه  
 بحقایق مطالب آشنا و احتیاجی بالزام و نقض ندارند آنچه ذکر شد  
 برای نفوس است که حقیقت مطلب را ناظر نشوند و قانع نگردند  
 ناچار باید از راه نقض و الزام اسکات شوند تا بمفاد المجرم  
 قنطرة الحقیقة از اسکات باقناع و اصل گردند .

از این جهت این مطالب بعرض باران الهی میرسد و برای  
 اطلاع احبای الهی در اینجا مسطور گردیده از جمله ایرادات  
 مهمه مسیحیین بقرآن و موسس اسلام آنستکه حضرت محمد بواسطه  
 امی بودن مطالب نقیض و مسائل خلاف تاریخ در قرآن ذکر فرموده  
 چنانچه در آخر کتاب مقاله فی الاسلام تالیف جرجن صال انگلیز<sup>ی</sup>  
 در ضمن سه تذییل هاشم شامس متنصراً<sup>۲</sup> ن موارد اشاره کرده و -  
 در ص ۳۸۹ میگوید که حضرت محمد را ابراهیم را از نامیده (س



انعام آیه ۷۴) و در تورات پدر ابراهیم تاریخ است و مریم مادر عیسی را اخت هارون و بنت عمران نامیده بآنکه مریم بنت هالیس است (قرآن سوره مریم آیه ۲۸ - وانجیل لوقا ف ۳/۲۳) الخ

و بین مریم خواهر موسی و مریم مادر عیسی هزار و شصت سال فاصله است خلاصه از این قبیل بیانات گفته و در ص ۳۹۲ بمطلب دیگر میپرد از غافل از آنکه اینگونه اقوال مخالف با تاریخ تورات در نص اناجیل هم موجود است و اگر قرآن بواسطه اینگونه مطالب العیاذ بالله باطل باشد اول باید جناب هاشم شامی قلم نسخ بر انجیلی که سنک آنها بر سینه میزند بکشد از جمله در انجیل متی ف ۲۳/۳۵ حضرت مسیح یهود میفرماید از خون هابیل صدیق تا خون زکریا بن برخیا که او را در مابین هیکل و مذبح کشتند پسر شما وارد آید \* بآنکه بنص تورات زکریا نیکه یهود او را در میان هیکل مذبح کشتند پسر یهودا داغ بود نه پسر برخیا و میان زکریا بن یهودا داغ و زکریا بن برخیا صد سال فاصله و شرح قتل زکریا بن یهودا داغ در کتاب دوم تاریخ ایام ف ۲۴/۲۰ بیعده مذکور است ولی زکریا بن برخیا اصلا کشته نشده و این مقام بعینه مانند مقامی است که مسیحین از قرآن اعتراض کرده و گویند با تورات مخالفت هر جوابی را از انجیل خود دهند همان جواب از ایراد آنان بر قرآن است و نیز در اعمال رسولان ف ۷/۶ میفرماید

پس یعقوب بمصر فرود آمد او واجدان و وفات یافتند و ایشانرا بشکیم برده در مقبره ئیکه ابراهیم از بنی حمورید رشکیم بمبلخی خریدند و بود دفن کردند این قضیه که در اعمال مذکور است کاملا خلاف — صریح توراتست زیرا آن کسی که مقبره را از بنی حمورید رشکیم خریدند یعقوب بود چنانچه در کتاب یوشع ف ۳۲ / ۲۴ مذکور است نما ابراهیم چنانچه در اعمال رسل مذکور است • بلی ابراهیم مقبره خرید اما نه از بنی حمورید رشکیم بلکه از عفرون حتی مقبره مکفله را خریداری کرد چنانچه در سفر تکوین باب ۲۳ از اول تا آخر شرح آن مذکور است اعمال رسولان در این مقام خریدار مقبره بنی حمورید رشکیم را که یعقوب بود با ابراهیم که مقبره از عفرون حتی خریدند بیگانه یگر اشتباه نموده است این معنی نیز مانند مقامی است که مسیحین از قرآن اعتراض مینمایند و نیز در انجیل متی ف ۹ / ۲۷ نبوت سی — پاره نقره را باریمای نبی نسبت میدهد با آنکه در جمیع کتاب ارمیا چنین نبوتی نیست بلکه نبوت سی پاره نقره از کتاب زکریا نبی — ف ۱۲ / ۱۱ مذکور است و انجیل متی این نبوت را بخلط — باریمای نبی منسوب داشته است •

از این قبیل مطالب در انجیلها بسیار مذکور و برای نمونه آنچه ذکر شد کافیست •

اما حقیقت حال آنستکه آنچه از السنه مظاهر الهیه صادر

گردیده حق صرف و کمال محض است و تطبیق آنان برای تصدیق با مؤلفات بشریه خارج از مرحله منطق است زیرا بشر نقص صرفست و حق کمال محض و سنجیدن کمال محض با آثار نقص صرف فلا مست جهالت است و از رفتار اولوالالباب دور است. اسفار خمسه تورات بدیهیست که تلیق دست بشریت منتهی حاوی و شامل قسمتی از احکام و آیات آسمانی است در مولف آن اختلاف بسیار است و عقیده جمعی از محققین بر آنست که بواسطه عزرای کاهن بعد از دوران جلاء بابل تألیف و تلیق شده جناب ابی الفضائل باین معنی در کتاب دررالبهیه و حجج البهیه بتفصیل این مطلب را ذکر فرموده است و لوح مبارک نازل از کلک اطهر حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در این خصوص که باعزاز ملا یوسف خوسفی بود پیش از این برای احبای الهی تلاوت شد و بیان مبارک فصل الخطاب است.

واما داستان انتساب مریم مادر عیسی پسران که در قرآن مذکور از حیث روحانیت است زیرا نسب روحانی محکمتر و بیشتر از نسبت جسمانیه قابل اعتناست حتی اگر نسبت روحانی نباشد

نسبت جسمانی را اهمیت می نخواستند بود فی المثل موسی کلیم چون یوشع بن نون را بصفت و خلعت نسبت روحانیه اراست بعد از کلیم علیه السلام بترویج امر حضرتش قائم شد با آنکه بنص تورات حضرت کلیم دارای پسری جرشون نام بود و چون نسبت روحانیه ب حضرتش نداشت نسبت جسمانیه را نیز اعتباری نماند و در باب دوازدهم انجیل متی آیه ۴۷ ببعد مذکور که شخصی بعیسی گفت مادر و برادرانت بیرون ایستاده میخواهند با تو ملاقات کنند حضرت فرمود شاگردان من مادر و برادران منند زیرا هر که اراده پدر را که در آسمان است مجری سازد همان برادر و خواهر و مادر من است در این مقام نسبت روحانیه را ثابت و نسبت جسمانیه ترتیب اثری نداد است در قرآن مجید پسر نوح که دارای نسبت روحانیه نبود مذکور است که ب خطاب انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح (سوره هود آیه ۴۶) مخاطب گردید پس نسبت روحانیه مهمتر از نسبت جسمانیه است مثلاً سلمان فارسی بواسطه نسبت روحانیه درجه سیادت یافت و داخل اهل بیت نبی (ص) شمرده شد چنانچه حضرت رسول فرمود سلمان منا اهل البیت و سانسفوس که دارای نسبت جسمانیه بود ندولی بواسطه عدم نسبت روحانیه از شجره اصلیه مقطوع گردیدند فی المثل ابو جهل و ابو لهب و غیرهم که نسبت جسمانیه با رسول الله داشتند مطرود گشتند ولی سلمان فارسی و بلال —

حیثی و ابوذر جویان و غیرهم که نسبت روحانیه داشتند مقبول گردیدند و قتیکه حضرت صادق (ع) امامت را پسرش موسی کاظم واگذار کرد فرمود یکی از پسران آن حضرت خدمتش عریض کرد مگر من مانند موسی پسر تو نیستم فرمود بلی انت ابنی و موسی من نفسی یعنی تو پسر من هستی اما موسی از ذات و حقیقت من تولد شده پس همانطور که در باب اول انجیل متی آیه اول میفرماید نسب نامه عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم و همانطور حضرت مسیح چنانچه گفتیم شاگردان خود را برادر روماد رو خواهر خود میدانند از همین جهت در قرآن بمریم مادر عیسی بنت عمران اطلاق شده یعنی مریم از حیث نسب روحانی با موسی کلیم و هرون منسوبست و این تعبیر برای انتشار و نمایش عظمت مقام مریم است حضرت عبدالبها \* جل ثنائه میفرمایند قوله الاحلی "سؤال از آیه مبارکه فرقان یا اخت هرون نموده بودید چون حضرت هارون مشهور بزهد و ورع و تقوی بود حضرت مریم نیز چنان لهذا در میان قوم لقب اخت هارون - داشت یعنی در تنزیه و تقدیس خواه هارون بود و همچنین حضرت مریم با بنت عمران خطاب میشد چنانکه در آیه میفرمایند و مریم ابنة عمران این نیز از جهت تقدیس و تنزیه بود اما پدر حقیقی مریم عمران نیست چنانچه در کتاب مقدس مذکور است انتهی (لوح - معاون التجار تراقی )

و از جمله اشکالاتیکه مسیحیان بر قرآن مجید وارد آورده اند اینست که گویند در قرآن تناقضات و اختلاف بین آیات بسیار است و در کتب خود مواضع بسیاری از قرآن را نقل کرده و بواسطه عدم فهم و ادراک خود آن مواضع را بایکدیگر نقیض دانسته اند از جمله هاشم درص ۳۷۹-۳۸۹ از تذییل خود بیانی مفصل میگوید که بچند موضع آن بطور خلاصه اشاره میشود درص ۳۷۹ میگوید از جمله مواضع قرآن کریم که باهم نقیض اند آن است که در سوره نحل میفرماید قرآن بلسان عربی بین نازل شده و بین آن است که محتاج بتاویل نباشد ولی در سوره عمران میفرماید لایعلم تاویلہ الا اله و درص ۳۸۲ میگوید در سوره فصلت فرموده که خداوند آسمان را بعد از زمین خلق کرده و مدت خلقت هشت روز طول کشید ولی در هفت موضع دیگر از قرآن (سوره اعراف آیه ۲ و هود آیه ۹ و فرقان آیه ۶۰ و سجده آیه ۴ و واق آیه ۳۷ و حدید آیه ۴ و سوره یونس آیه ۲) مراحه فرموده که مدت خلقت شش روز است و در سوره النازعات فرموده اول آسمان بعد زمین را خلقت فرمود و اینهمه باهم نقیض است از این قبیل بیانات بارده غیر وارده بسیارند که کرده است ولی ارباب انصاف ندانند که کلی این ایرادات ناشی از عدم ادراک مقصود است و بمطالعه کتاب مستطاب ایقان که از قلم جمال رحمن نازل شده معانی اصلیه آسمان و زمین و شمس و یوم و تاویل و

تفسیر وغیره بخوبی واضح و ابواب اینگونه اعتراضات انفس جاهله  
 پکلی مسدود میگردد اگر هاشم شامی بخیال نبود در قرآن تناقضاتی  
 یافته و باین دلیل انرا حق نمیداند و من عند الله نمیشناسد خو بست  
 نظری پانجیل و تورات که خود بدان معتقد است بیفکند تا  
 اعتراضات دیگران را نسبت بآنها دریابد و در آن کتاب تأمل  
 کند هر جوابی از آن بدهد همان بعینه جواب ایراد خود از  
 قرآنست و برای فهم مطلب بچند موضع از آن ذیلا اشاره میشود .  
 اما اختلافات و تناقضاتی که برای تورات ذکر شده بقرار ذیل است :  
 میفرماید که : « و او نند بر کوه سینا نزل نمود و احکام عشره را بتوسط  
 موسی بقوم عنایت فرمود و در فصل بیستم آیه ۲۲ پس از تمه احکام  
 عشره وغیره میفرماید آیامن از آسمان باشما تکلم نکردم ( رساله  
 ارجمند ) کوه کجا آسمان کجا میان کوه و آسمان از زمین تا آسمان  
 فاصله است و در سفر تثئیه ف ۱ / ۲۲ میفرماید موسی دوازده نفر  
 جا سوس به اشاره و پیشنها د قوم بکعبان فرستاد و در فصل ۱۳ -  
 سفر اعداد آیه (۱) ۰۰۰۰ . میفرماید موسی ۱۲ نفر جا سوس با مسر  
 خدا بکعبان فرستاد و در سفر خروج ف ۳۴ / ۱ میفرماید خدا گفت  
 د ولوح را خواهم نوشت و در سفر خروج ف ۳۴ / ۲۷ میفرماید خدا  
 بموسی گفت تو بنویس و موسی نوشت و در سفر اعداد فصل ۲۳ / ۱۹  
 میفرماید خدا دروغ نمیگوید و تغیب را راده نمیدهد ولی در اول -

سموئیل ف ۱۵ / ۱۱ اودوم سموئیل ف ۱۶ / ۲۴ فرموده که خداوند  
از سلطنت شائول پشیمان شد در سفر خروج فصل ۳۳ / ۱۱ میفرماید  
خدا با موسی روبرو و مثل دوست سخن میگفت و در آیه بیستم همین  
فصل میگوید خدا فرمود ای موسی روی مرا نمیتوانی دید زیرا انسان  
نمیتواند مرا ببیند و زنده بماند در اول سموئیل ف ۱۵ / ۲۹ مذکور  
است که خدا انسان نیست که اراده اش تغییر کند و در همین باب  
آیه یازدهم چنانچه ذکر شد و آیه ۳۵ نیز پشیمانی خدا را تصریح  
میکند در فصل ۱۶ / ۲۳ اول سموئیل میگوید که شائول داود را از  
یسی طلب کرد تا برایش بنوازد و داود را نزد خود نگاهداشت و او را  
دوست میداشت و در فصل هفدهم همین کتاب آیه ۵۷ - ۵۵ - ۵۶ میگوید  
شائول از داود پرسید تو کیستی و او را شناخت و در سفر اعداد چنانچه  
پیشتر از این ذکر شد ف ۲۰ / ۲۳ تا آخر ف ۳۳ / ۳۸ - ۴۰ میگوید  
هارون در فراز کوه حور مرد و دفن شد و شرح منازل بنی اسرائیل  
با موسی میپیموندند نیز بترتیب در ف ۳۳ مذکور است ولی در تورات  
تثنیه ف ۱۰ / ۶ میگوید هارون در موسره مرد و دفن شد با آنکه میان  
کوه حور و موسره فاصله بسیار است و از مراجعه بشرح منازل در ف  
۳۳ اعداد بخوبی واضح میشود و آنکه در شرح منازل هم بین  
تثنیه و اعداد اختلاف موجود است و در هر دو مکان میتوسسد هارون  
در آنجا مرد و دفن شد و این اختلاف در کلامی که امثال هاشم شامی



آن را وحی الهی میدانند عجیبست چنانچه جوابی از این اختلاف دهه همان جناب از قرآنست با آنکه گفتیم عدم ادراك و قصور فهم وی آیات را مخالف و متناقض بندهاشته و در این صورت اختلاف در قرآن بهیچوجه نیست ولی در تورات و انجیل چنانچه خواهیم گفت اختلافات مریحه بسیار است و جواب قاطع از آن فقط در نزد اهل بها موجود است که در ظل تعالیم مبارکه جمال اقدس ابهی و مرکز عهد اوفی وساحت ولایت عظمی بدان پی برده و آشنا شده اند و نیز در فصل ۱۵ سفر پیدایش آیه ۱۳... قبل خبر دادن خدا به ابراهیم راجع بکثرت ذریت و مظلومیت اسرا مدت چهارصد سال در مصر مذکور است ولی در خروج ف ۱۲/۴ توقف بنی اسرائیل را در مصر چهارصد و سی سال تعیین میکند پس از ۴۳۰ سال بوسیله موسی از مصر بیرون رفتند در این مقام اختلاف سی سال است و شرح این مطلب نیز در چند هفته قبل بعرض یاران الهی رسید \*

علماء ادیان در اسفار خمسه و انجیل اختلافات بسیار تعیین کرده اند که ذکر آن موجب اطناب است از جمله قضیه ————— نسب نامه حضرت مسیح است که متی و لوقا هر یک آنرا طوری نوشته اند متی در فصل اول در ضمن نسب نامه میگوید یوسف بن یعقوب پدر عیسی و لوقا در ف ۳ میگوید یوسف بن هالی

متی نسب عیسی را با سلیمان بن داود میرساند و لوقا به ناتان بن داود و کالون شهیر بروتستانی میگوید کسیکه نسب مسیح را با سلیمان نرساند او را از مسیحیت انداخته است. در متی ف ۱ اجداد مسیح از داود تاجلا<sup>۶</sup> بایل<sup>۵</sup> مه سلاطین و مشاهیر ندولی در ف ۳ لوقا اجداد مسیح از داود تاجلا<sup>۶</sup> بایل بجز داود و ناتان از اشخاص غیر معروفند متی در جزو اجداد مسیح شلتائیل بن یوحانیا مینویسد ف ۱ / ۱۲ و لوقا شلتائیل بن نیری ف ۳ / ۲۷ متی میگوید پسر زرور بایل ایی هو د است ف ۱ / ۱۴ لوقا گفته پسر زرور بایل رساست ف ۳ / ۲۷ الخ با آنکه اسما<sup>۶</sup> پسران زرور بایل در کتاب اول اخبار ایام ف ۳ / ۲۰ مذکور و پهبیچوجه در آنها ابیهود و ریسا موجود نیست در ف اول متی از داود تا مسیح بیست و هشت پشت است و در لوقا ف ۳ از داود تا مسیح چهل و دو پشت است و از جمله در انجیل یوحنا ف ۳ / ۱۷ و ف ۱۲ / ۴۷ میفرماید من برای داوری نیامده ام و در همین انجیل یوحنا ف ۹ / ۳۹ فرموده من بجهت داوری آمده ام در انجیل متی ف ۱۹ / ۲۸ و لوقا ف ۲۲ / ۳۰ میگوید مسیح از اول نمیدانست که یهودای اسخریوطی او را تسلیم میکند و در آخر کار ملتفت شد اما در انجیل یوحنا ف ۶ / ۷۰ و ۷۱ میگوید عیسی از اول خیانت یهودا را میدانست و در ف ۶ / ۶۴ و ف ۲ / ۲۵ و ف ۱۶ / ۳۰ تصریح گردیده که مسیح<sup>۵</sup> چه چیز را میدانست در

انجیل متی ف ۲۶ / ۳۸ - ۴۴ و مرقس ف ۱۴ / ۳۴ - ۴۱ میگوید که عیسی از صلیب شدن خائف و محزون بود و لوقا در ف ۲۲ / ۴۳ - ۴۴ میگوید که عیسی در شب گرفتاری از کثرت الحاح عرق از صورتش جاری شد تا فرشته آمده او را لداری داد ولی یوحنا در ف ۱۴ / ۱۷ میگوید که مسیح در لیله گرفتاری کمی مضطرب بود و در ف ۱۲ / ۲۷ میگوید اندکی مضطرب و محزون بود و در ف ۱۰ / ۱۸ میگوید از روی میل خود را بیهود تسلیم کرد و در ف ۱۸ / ۱۰ - ۱۱ میگوید بیهودیان از هیبت عیسی بر زمین افتادند و در انجیل یوحنا اصلا قضیه امتحان شدن عیسی را بوسیله شیطان ذکر نکرده ولی متی ذکر کرده و گفته اول شیطان او را با اورشلیم برد و بعد برفراز کوه برد ( متی ف ۴ / ۵ - ۸ و لوقا اول قضیه کوه و بعد اورشلیم را ذکر کرده ) ( لوقا ف ۴ / ۵ - ۱۰ در انجیل یوحنا میگوید نزول روح القدس در غروب یوم قیام بود ) ( یوحنا ف ۲۰ / ۲۲ - ۰۰۰۰ ) ولی لوقا میگوید پس از پنجاه روز دیگر بود ( لوقا ف ۲۴ / ۴۹ و اعمال رسل ف ۱ / ۴ - ۵ و ف ۲ / ۱ - ۴ ) لوقا در فصل ۲۴ / ۳۹ انجیل خود میگوید که مسیح در شب از شاگردان خود پس از قیامش طلب کرده که او را لمس کنند ولی یوحنا در انجیل خود ف ۲۰ / ۱۷ میگوید مسیح در صبح مریم مجدلیه را از لمس منع کرد زیرا که میخواست نزد پدر آسمان رود از این قبیل تناقضات و اختلافات بقدری در انجیل

موجود که تعداد آن محتاج بتالیف کتابی مستقل است و محمد توفیق صدقی در رساله نظرة فی العهد الجديد آن مقامات را بتفصیل ذکر کرده برای شرح آن بصفحات (۶۰-۷۰) و سایر مواضع کتاب مزبور و کتاب اظهار الحق شیخ رحمة الله هندی و غیره مراجعه شود.

باری اینگونه اختلافات بمراتب از اختلافاتی که هاشم شامی بزعم خود در قرآن مجید یافته شدید تر و سخت تر و ناچار جوابی اگر بدهد همان جواب از ایراد وی بقرآن است.

اهل بهاء بحمد الله در ظل تعالیم مقدسه الهیه قوت و قدرت آن دارند که جواب آن اشکالات را بدهند یعنی مؤمنین بساحت اقدس جمال قدم اصلا اختلافی در بین کتب مقدسه ندارند و بحفا قل کل من عند الله بهمه مومن و بدفع هرگونه اعتراض قادرند.

علمای اسلام در مقابل این اعتراضات که از ناحیه مخالفین بقرآن مجید متوجه شده قائل بتحریف کتب مقدسه عتیق و جدید یعنی توریة و انجیل شده اند و گویند یهود و نصاری بعد از ظهور حضرت رسول کتب خود را تغییر و تبدیل دادند و تورات و انجیل امروزه کتب اسمانی اصلی نیست و دلیلشان در این قول آیاتی است

که در قرآن مجید راجع بتحریف وارد و نازل شده از جمله در سوره البقره آیه ۷۰ میفرماید "اقتطمعون ان یؤمنوا لکم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه وهم یعلمون" و در سوره النساء آیه ۴۸ میفرماید من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه و در سوره مائده آیه چهارده میفرماید یحرفون الکلم عن مواضعه و نسوا حظاما ذکروا به و آیات دیگر نیز از قبیل آیه ۷۲ و آیه ۶۴ سوره آل عمران و آیه ۱۵۴ سوره البقره و غیره -

بتحریف کتب استدلال نمودند و لی مقصود اصلی از تحریف راکه در آیات ذکر شده ندانسته اند و از این رو بمشکلات برخوردند و اند و بیجواب ماندند جناب میرزا حیدر علی اصفهانی در ص ۱۹۹ -

بهجة الصدور میفرمایند اولاً تحریف کتابیکه امتی بان کتاب مؤمن و موقنند عقلاً محال و ممتنعست بر فرض اگر سلاطین و جمیع علماء و بزرگان متفق شوند که کلمه را از کتاب زیاد و کم نمایند و یا بردارند و کلمه دیگری بجایش بگذارند البته عاجزند زیرا کتاب یکی و دوتا نیست و در یک شهر و یک مملکت نیست و در عالم منتشر است و باز بر فرض محال اگر سلطان مقتدری حکم کند که کتاب را از هر کجا بگیرند و از هر جانب بیاورند نفوس را البته تقوی الله مانع میشود و کتاب را ستر مینمایند و حفظ میکنند و ثانیاً انانحن نزلنا الذکر و انالسه لحافظون در جمیع کتب نازلست ثالثاً هر امتی بحکم کتاب خود مثاب

ومعاقب است سابقین کتاب را تحریف نمودند لاحقین که نمیدانند  
 ومن عند الله میدانند بچه قانون معاقبتند رابعا همه جای قرآن به  
 صریح بیان میفرماید مصدقا لما بین یدیهم صدقا لما معکم ولما جائهم  
 کتاب من عند الله مصدق لما معهم "فلیاتوا بکتاب" وواحدی منهما  
 اتبعه ۰۰۰۰ اگر تحریف شده است بین یدیهم یعنی چه و مصدق  
 لما معهم چه معنی دارد و حال آنکه موجود نیست و خبر هم ندارند  
 پس بیایید بکنایه که حدایتش بیشتر از تورات و قرآنست چنانکه  
 قرآن حاضر و موجود است تورات هم باید حاضر و موجود باشد علاوه  
 از همه این برای همین محکمه و دلائل متقنه ظهوری ظاهر نشده بسود  
 که مخالف و وایشان باشد تا کتاب تحریف نمایند انتہی .  
 پس معنی تحریف آن نیست که علمای اسلام گمان کرده اند  
 بلکه معنی تحریف مذکور در قرآن آنستکه جمال قدم جل جلاله  
 در کتاب مستطاب ایقان میفرمایند قوله تعالی مقصود از تحریف را -  
 در این مدت ادراک ننموده اند بلی در آیات منزله و کلمات مرایای  
 احمدیه ذکر تحریف ظالین و تبدیل مستکبرین است و لکن در مواضع  
 مخصوصه ذکر شده و از آنجمله حکایت این صوریا است که در وقتیکه  
 اهل خیبر در حکم قصاص زنای محصن و محصنه از نقطه فرقان سؤال  
 نمودند و آن حضرت فرمود حکم خدا رجم است و ایشان انکار نمودند  
 که در تورات چنین حکمی نیست حضرت فرمود از علمای خود که را

مسلم و کلام او را مصاد قید این صورتها را قبول نمودند حضرت او را احضار نمود و فرمود اقسامك بالله الذي نلق لك البحر وانزل عليكم المن و السلوى وظلل لكم الغمام ونجاكم من الفرعون وملائه وفضلكم على الناس بأن تذكرونا محكم به موسى في قصاص الزانية المحصن و الزانية المحصنة که مضمون او اینست که آنحضرت این صورتها را باین قسمهای موکد قسم دادند که در تورات حکم قصاص در زناى محصن چه نازل شده عرش نمود یا محمد رجعت آن حضرت فرمود پس چرا این حکم میان یهود منسوخ شسده و مجری نیست عرش نمود چون بخت النصر بیت المقدس را بسوخت و جمیع یهود را بقتل رساند و دیگر یهودی در ارض یاقی نماند الا معدودی قلیل و علمای انعصر نظریقت یهود و کثرت عمالقه بمشاوره جمع شدند که اگر موافق حکم تورات اعمال شود آنچه از دست بخت النصر نجات یافتند بحکم کتاب مقتول میشوند و باین مصالح حکم قتل را از میان بالمره بر داشتند باری در این بین جبرئیل بر قلب منیوش نازل شده و ایسن آیه عرش نمود " یحرفون الكلم عن مواضعه " این یکموضع بود که ذکر شد و در این مقام مقصود از تحریف نه چنانست که این همج رعاج - فهم نمودند چنانچه بعضی میگویند که علمای یهود و نصاری آیاتی را که در وصف طلعت محمدیه بود از کتاب محو نمودند و مخالف آن را ثبت کردند این قول نهایت بیمعنی و بی اصلست آیا میشود کسی

که معتقد بکتابی گشته من عند الله دانسته اورا محو نماید و از این گذشته تورات در همه روی ارض بود منحصر بملکه و مدینه نبود که بتوانند تغییر دهند و یا تبدیل نمایند بلکه مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع علمای فرقان بآن مشغولند و آن تفسیر و معنی نمودن کتابست بر روی و میل خود و چون یهود در زمان آن حضرت آیات تورات را که مدلل بر ظهور آن حضرت بود بهوای خود تفسیر نمودند و ببیان آن حضرت راضی نشدند لهذا حکم تحریف در باره آنها صدور یافت چنانچه الیوم مشهود است که چگونه تحریف نمودند امت فرقان آیات کتاب و علامات ظهور رابعیل و هوای خود تفسیر مینمایند چنانچه مشهود است و در مقام دیگر میفرماید و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون و این آیه هم مدلت بر تحریف معانی کلام الهی نه در محو کلمات ظاهره چنانچه از آیه مستفاد میشود و عقول مستقیه هم ادراک مینمایند و در موضع دیگر میفرماید فویل للذین یکتبون الكتاب باید بیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا الی آخر لایه و این آیه در شان علمای یهود و بزرگان ایشان نازل شد که آن علما بواسطه استرضای خاطر اغنیا و استجلاب زخارف دنیا و اظهار غل و کفر الواحی چند بر رد حضرت نوشتند و بدلائلی چند مستدل شدند که ذکر آنها جایز نه و نسبت دادند ادله های



خود را که اسفار از تورات مستفاد گشته چنانچه الیوم مشاهده -  
 میشود که چه مقدار رد براین امر بدیع علمای جاهل عصر نوشته اند  
 و گمان نموده اند که این مقتریات مطابق آیات کتاب و موافق کلمات  
 اولوالالبابست باری مقصود از این اذکار این بود که اگر بگویند این  
 علائم مذکوره را که از انجیل ذکر شد تحریف یافته ورد نمایند و متمسک  
 بآیات و اخبار شوند مطلع باشید که کذب محض و افترای صرفست بلی  
 ذکر تحریف پابین معنی که ذکر شد در اماکن مشخصه دست چنانچه  
 بعضی از آن را ذکر نمودیم تا معلوم و مبهر من شود بپهرندی بصری  
 که احاطه علوم ظاهره هم نزد بعضی از امیین الهی هست دیگر  
 معارضین باین خیال نیفتند و معارضه ننمایند که فلان آیه دلیل  
 بر تحریفست و این اصحاب از عدم اطلاع ذکر این مراتب و مطالب  
 را نموده اند و دیگر آنکه اکثر آیات که مشعر بر تحریفست در رسار  
 یهود نازل شده لو انتم فی جزایر علم الفرقان تحیرون اگر چه از  
 بعضی از حمقای ارض شنیدید شد که انجیل سماوی درد سست  
 نصاری نیست و باسماان رفته غافل از اینکه از همین قول نسبت  
 کمال ظلم و جبر برای حضرت باری جل و عز ثابت میشود زیرا که بعد  
 از آنکه شمس جمال عیسوی از میان قوم غایب شد و فلك چهارم  
 ارتقا فرمود و کتاب حق جل ذکره که اعظم برهان اوست میان خلق  
 او او هم غایب شود دیگران خلق از زمان عیسی تا زمان اشراق

شمس محمدی بجه متمسکند و یکدام امرامور و دیگر چگونه مورد انتقام منتقم حقیقی میشوند و محل نزول عذاب و سیاط سلطان معنوی میگردند از همه گذشته انقطاع فیض فیاض و انسداد باب رحمت سلطان ایجاد لازم میآید فنعود بالله عما یظنون العباد فی حقّه فتعالی عما هم یعرفون انتهى \*

جناب ابن الفاضل در ص ۲۸۳ کتاب الفرائد میفرماید باید ارباب بصیرت که روی سخن بدیشانست در یابند که چنانکه علمای یهود و سایر ملل بشارات کتب سماویه را تحریف کردند یعنی بخلاف آنچه مراد و مقصود حقیقی الهی بود تفسیر نمودند و باین سبب امت را از معرفت و ایمان بحضرت عیسی و حضرت رسول ممنوع داشتند کذلک بعض مفسرین قرآن آیات الهیه را بر غیر مقاصد اعلیه تفسیر نموده و افاق منیر کتاب الهی را باراً \* و اهدوا و ظنون باطله خود بغایت مظالم و تاریک کرده اند چندانکه معانی حقیقه آیات الهیه بر غیر ارباب بصائر نیزه مخفی گشته و عالم بحقایق کتاب مطرود هر ظالم پیباک شده الی قوله و باینکه اختلال تفاسیر در غایبست ظهور است نفسی گمان نغماید که این عبد پگراف سخن میگوید و از قبل خود بدون مستند علمای تفسیر را متهم میدارد نظر فرمائید در این خطبه امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه من التحیات اطمینان و از کیها که در کتاب نهج البلاغه مندرج و مذکور است قال

وانه سیاتی علیکم زمان لیس فیه شیء اخفی من الحق ولا اظہر من الباطل ولا اکثر من الکذب علی اللہ ورسولہ ولیس عند اہل ذلک الزمان سلعة ابور من الکتاب اذا تلی حق تلاوتہ ولا انفق منه اذا حرف عن مواضعہ ۰۰۰۰ ( بعد از نقل خطبہ بتماماً میفرماید ص ۲۸۶ ) این خطبہ از جلائل خطب علویہ است کہ از علمای امامیہ السید الرضی و از علمای اہل تستن القاضی الفاضل الشیخ محمد المصری برصحت آن تنصیص فرمودہ اند و بالجملہ آن حضرت میفرماید ہر آینہ بزودی پس از من برشما زمانی خواهد آمد کہ در آن زمان چیزی مخفی تر از حق نباشد و نہ آشکارتر از باطل و نہ زیادہ از کذب بر خدا و رسول او و در نزد اہل آن زمان متاعی کساد تر از کتاب نباشد چون بخواستی تلاوت شود و متاعی از کتاب رواج تر نباشد چون از مواضع خود تحریف یا بد الخ انتہی .

از تامل در این خطبہ مبارکہ معنی تحریف کتاب کاملاً واضح و مبرہن میگردد کہ مقصود تحریف معنوی است نہ لفظی زیرا قرآن مجید بہیچوجہ تحریف لفظی در روی یافت نشدہ بلکہ بواسطہ علمای سو\* کہ بمعارضہ جمال احدیہ قیام کردہ اند تحریفیات معنوی بسیار چنانچہ حضرت امیر (ع) اخبار فرمود در آن راہ یافتہ و باعث صد ناس از صراط مستقیم الہی گردیدہ اند . برای تائید مطالب مذکورہ مختصری از اقوال مفسرین قرآن را راجع

بتفسیر آیاتی که ذکر تحریف در آنها وارد مینگاریم که بصراحت گفته اند مقصود از تحریف مذکور در قرآن تحریف معنوی است نه لفظی از جمله قاضی بیضاوی در تفسیر معروف خود در ذیل تفسیر آیه ۷۰ از سوره بقره افتطامعون ان یؤمنوا لکم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه وهم یعلمون میفرماید ای یفسروند بمایشتهون " یعنی معنی تحریف مذکور در آیه تفسیر کلمات الهیه است بهوای نفس خود که علمای یهود آیات الهیه نازل در تورات را بهوای نفس خود تفسیر مینمودند .

و در تفسیر در المنثور مذکور است " اخرج ابن المنذر و ابن ابی حاتم عن وهب بن منبه قال ان التورات والانجیل کما انزلهما الله لم یغیر منهما حرف ولکنهم یضلون بالتحریف والتأویل والکتب کأنوا یکتبونها من عند انفسهم ویقولون هو من عند الله وما هو من عند الله فاما کتب الله فانها محفوظ لا تحول " انتهى .

و در جزء ۴ سوم کتاب صحیح البخاری وجه ۴۸ مذکور روی - ابو هریره قال کان اهل الکتاب یقرءون التورات بالعبرانیة و یفسرونها بالعربیة لاهل الاسلام یعنی ابی هریره گفته یهود تورات را عبری تلاوت میکردند و عبری برای مسلمین ترجمه و تفسیر مینمودند و از این معنی بخوبی واضح میشود که یهود برای انجیل مسلمین زارگونه تحریف معنوی در تفسیر آیات قائل گشتند امام



الرجم فقرأ ما قبلها وما بعد ۱۵ فقال عبد الله بن سلام ارفع يدك  
 فرفع فاذا فيها آية الرجم فقالوا صدق يا محمد فيها آية الرجم —  
 فامر بها النبي فوجما انتهى وحكم رجم زاني وزانية در تورات —  
 تثنيه باب بيست و دو و آیه ۲۱ و ۲۲ و ۲۴ مذکور است ابن هشام  
 در تفسیر آیه یا اهل الكتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تکتمون  
 الحق وانتم تعلمون ( آل عمران آیه ۶۴ میگوید .  
 قال عبد الله بن شعیف وعدی بن زید والحارث بن عوف  
 بعضهم لبعض تعالوا نؤمن بما انزل على محمد واصحابه غدوة و  
 نكفريه عشية حتى نلبس عليهم دينهم لعلهم يصنعون كما نصنع  
 فيرجعون عن دينهم فانزل الله تعالى يا اهل الكتاب لم تلبسون  
 الحق بالباطل الايه وابن عباس در تفسیر آیه ۲۲ سوره آل عمران  
 وان منهم لفریقا یلوون السننهم بالكتاب لتحسبوه من الكتاب و —  
 ما هو من الكتاب ويقولون هو من عند الله وما هو من عند الله میفرماید  
 ای یقولون علی الله الكذب وهم يعلمون انه ليس كذلك فی کتابهم  
 وامام فخرالدین رازی در تفسیر کبیر در تفسیر آیه ۱۶ سوره المائد  
 يحرفون الكلم عن مواضعه ونسوا حظا مما ذكروا به گوید ان الاشارة  
 هنا الى امرا لتواتر بوجه الزانية " خلاصه در تفاسیر آیاتی راکه  
 شامل تحریف است عموما بتحریفات معنوی تفسیر نموده اند و این  
 خود دلیلیست بر اینکه تحریفات لفظیه بهیچوجه واقع نشده و اگر

تحریف لفظی چنانچه جاهلین ناس گویند واقع شده بود آیه مبارکه  
 در سوره مائده آیه ۷۲ نازل نمیشد یا اهل الكتاب لستم علی شئی  
 حتی تقیموا التورات والا نجیل وما انزل الیکم من ربکم یعنی ای  
 یهود و نصاری شمارا راه بجائی نیست مگر اینکه تورات و انجیل را  
 بمقتضای تعالیم مذکوره در آنها عامل شوید و آنچه را که خدا بشما  
 نازل فرموده متابعت نمائید از همه گذشته آیه لا تبدل لکلمات الله  
 بکلی ریشه او عام مجعوله را مقلوع و مقطوع میسازد و آیه ۷۰ سوره  
 مائده و لو انهم اقاموا التورات والا نجیل وما انزل الیهم من ربهم  
 لا کلو امن فوقهم ومن تحت ارجلهم و نیز آیه ۸۷ آل عمران فاتوا  
 بالتورات فاتلوها ان کتم صادقین آیات دیگر از این قبیل مبرهن  
 میسازد که مقصود از تحریف تحریف معنوی است نه لفظی چنانچه  
 عامه جاهلین گمان کرده اند بلی تحریفات معانی در عهد عتیق  
 و جدید بوسیله علما بسیار رخ داده از جمله در آیه دهم از باب  
 ۳۴ تورات تثبیه میفرماید و لوقام نابی عد بسرائیل کموشه یعنی  
 نوز پیغمبری مثل موسی برنخاسته است علمای یهود لوقام را که  
 صیغه ماغبی است در معنی تحریف نمود و بصیغه مضارع معنی  
 کرده میگویند که پیغمبری مثل موسی برنخواست تا حضرت  
 عیسی و حضرت رسول را باطل سازند و از جمله تحریفات معنوی در  
 تفسیر آیه نهم از باب دوم کتاب حکمی نبی بوسیله علمای یهود

واقع شده اصل آن آیه عبری این است گادول کبود هیت هن  
 هاع حرون مین هاری شون " یعنی جلال این خانه آخری از -  
 خانه اولی بهتر خواهد بود . و چون یهود مطابق اقوال علمای  
 خود به بیت شلیشی یعنی بیت ثالث قائلند و معتقدند که مسیح  
 بن داود در دوره تعمیر بیت ثالث باید ظاهر شود و در بیت المقدس  
 نزول اجلال فرماید و خداوند جمیع طوایف را برای بنی اسرائیل  
 بصورت بغال و حمیر مسموخ سازد و یهود بر آنها سوار شوند و . و .  
 و " برای اثبات بیت ثالث کلمه " هن " را که اسم اشاره است  
 " این " از نبوت مذکور حکمی حذف میکنند زیرا با وجود کلمه " هن "  
 بیت ثالث اثبات نشود و همان خانه که سابق تعمیر شده بیت آخری  
 خواهد بود . حکمی از جمله انبیائی بود که در زمان کورش بابنسی  
 اسرائیل برای تعمیر بیت المقدس پس از خرابی بخت النصر عازم  
 شد و خود شاهد حال بود و شرح آن در کتاب حکمی و عزرا و نحمیا  
 و غیرها مسطور است .

( نحمیا از انبیای بنی اسرائیل است و قبرش در همدان  
 واقع و امروز بامام زاده یحیی معروف و در تصرف اهل اسلام و مزار  
 خاص و عام است و یهود راحق ورود بدان نیست ) .  
 در اول گفتار بعرض رسانیدم که مسیحیان نبوتهای انبیای  
 سلف را بزور با حضرت مسیح ( ع ) تطبیق مینمایند اینک برای آنکه



اطراف سخن از هر جهت جمع شود نمونه چند از آن مطالب را بجز

میرسانم .

عمانوئیل که به معنی خدا با ما میباشد یکی از اسمائیسست که

متی در انجیل خود بعیسی اطلاق کرده و نبوت اشعیای نبی را

بامسیح تطبیق نموده و در باب اول انجیل خود آیه بیست دوم -

گفته که این همه برای آن واقع شد تا کلامیکه خداوند بر زبان نبی

گفته بود تمام گردد که اینک باکره آبستن شده پسری خواهد

زائید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است خدا

با ما است نبوت مزبور که متی بدان استشهاد کرده از اشعیای نبی

است که در باب هفتم آیه چهاردهم کتاب اشعیاء مذکور است .

متی در استشهاد باین نبوت تنهاست و دیگر نویسندگان

اناجیل باین نبوت استشهاد نکرده اند زیرا در حقیقت این نبوت

اشعیاء باعیسی مسیح بهیچوجه مطابقه نمیکند " و شرح آن بقرار

ذیلست از قراریکه در باب هفتم اشعیاء مذکور است راصین پادشاه

آرام و فتح بن رملیا پادشاه اسرائیل با هم متحد شده باورشلیم

تاختند تا آن مقام رامسخر خود نمایند در این وقت پادشاه اورشلیم

احازین یونا سلطان یهود بود " احاز چون خیر اتحاد و توجه دو

دشمن قوی خود را استماع کرد بیتهایت خائف و از وخامت کارترسید

خداوند اشعیای نبی را مامور فرمود تا احاز پادشاه یهودا را مطمئن

وقوی دل سازد و مزد فتح و فیروزی و مغلوبیت دشمنان و انقراض  
سلطنت آنان را با حازید هد و برای اطمینان آخاز بوقوع نبوت یعنی  
انقراض سلطنت راصین و فقع و مغلوبیت آنان علامتی قرارداد و مدتی  
معین فرمود و آن علامت و مدت این که بود که اشعیا از طرف خدا  
با حاز گفت زن جوانی آبستن شود و سیری زاید و پیش از آنکه این  
پسر بچه به حد رشد رسد و تمیز بین خیر و شر دهد سلطنت دشمنان  
تو و از گون گرد د اعدای تو مغلوب و ذلیل شوند ان نبوت بهمان  
علامتی که اشعیا خبر داد وقوع یافت زیرا که مملکت فقع پس از ۱۱  
سال تقریباً از نبوت اشعیا خراب و ویران گشت بدیهیست که  
چون خرابی و دلت مملکت و دشمن آخاز که بلسان اشعیا گفته  
شده بود واقع شد باید قبل از آن پسر هم زائیده شده باشد تا  
آنکه قبل از بلوغ وی خرابی و دمار دشمنان آخاز وقوع یابد مفسرین  
عهد عتیق و دانشمندان متبحر در باره این زن جوان و سیری که  
از او بوجود آمد اختلاف کرده اند برخی این معنی را صرف مثل  
و محض تعیین تقریب مدت اضمحلال دشمنان آخاز دانسته و گویند  
مقصود اشعیا این بود که اگر فرض شود زنی اینک فرزندی بزاید  
قبل از آنکه آن فرزند پسن رشد رسد دشمنان آخاز مغلوب و منکوب  
خواهند گردید بعضی گفته اند که مقصود از زن جوان زوجه خود  
اشعیاست که در آن وقت آبستن بوده و اشعیا علامت ذلت اعدای

آحاز را تولد فرزند خود قرار داده است . و این قول نزدیک بصواب است زیرا در باب بعد هم اشعیا درباره وقوع نبوتی باز تعیین مدت را بنولد فرزند خود مراجعه میکند چنانچه در باب هشتم اشعیا آیه اول بیعد مذکور است که خداوند مرا گفت لوحی بزرگ بجهت خود بگیر و بر آن با قلم انسان برای مهیر شلال حاش بز ( بنویس و من شهود امین یعنی اوربای کاهن و زکریا ابن یبرکیار ابعهت خود برای شهادت میگیرم پس من به نیبه ( مقصود زوجه اشعیا )<sup>ست</sup> نزدیک کردم و او حامله شده پسری زائید آنگاه خداوند بمن گفت اهورا ( مهیر شلال حاش بز ) بنام زیرا قبل از اینکه طفل بتواند ای پدرم و ای مادرم بگوید اموال دمشق و ثنیمت سامره را پیشش باد شاه آشور بیغما خواهند برد .

از این نبوت بخوبی واضح است که اشعیا برای وقوع همه نبوتهای خود زائیدن زوجه خود را غالباً مقیاس وقت و میزان تعیین زمان وقوع نبوت قرار میداده وزن و تولد فرزند ی هم که در سباب هفتم آیه ۱۴ مذکور است که باکره حامله شده پسری خواهد زائید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند کره و عسل خواهد خورد تا آنکه ترك بدی و اختیار کردن خوبی را بداند زیرا قبل از آنکه پسر ترك نمودن بدی و اختیار خوبی را بداند زمینیکه شما از هردو یاد شده آن میترسید متروک خواهد شد .

مقصود زوجه و فرزند خود اشعیا است نه آنکه مقصود مریم  
 مادر عیسی و مقصود از فرزند عیسی مسیح باشد چنانچه متی گفته  
 زیرا اولاً معقول نیست که کسی شرطی برای وقوع امری قرار دهد  
 و مشروط واقع گردد و پس از هفتصد و بیست و یکسال از وقوع مشروط  
 شرط و علامت وقوع آن واقع گردد ( کتاب الفارق ) .

ثانیاً عیسی مسیح هیچوقت بعمانوئیل موسوم نگردیده تا  
 آن نبوت لا اقل از این راه بد و منطبق شود بلکه اسمش عیسی بود  
 چنانچه فرشته خدا بیوسف در خواب گفت اسم او را عیسی خواهد گذاشت  
 ( انجیل متی آیه ۲۱ ) و انگهی مطابق قول بعضی از علماء  
 لفظی که در نبوت اشعیا مذکور و بیاکره ترجمه شده " علمه " میباشد  
 و معنای آن زن جوان است خواه باکره باشد یا نباشد و گویند که  
 عین این لفظ در باب سی ام امثال سلیمان نیز مذکور و بزین جوان  
 تفسیر شده ( بعهد عتیق عبری مراجعه شود ) و در سه ترجمه  
 یونانی نیز لفظ مربور در نبوت اشعیا بزین جوان تفسیر شده است  
 و آن سه ترجمه یونانی در نزد مسیحیان قدیمترین ترجمه محسوب  
 است و آن ترجمه ها از این قرار است اول ترجمه ( ایکوثلا ) که در  
 سال صد و بیست و نه واقع شده دوم ترجمه ( تهیود و شن ) که  
 در سال صد و هفتاد و پنج واقع سوم ترجمه ( سمیکس ) که در سال  
 دویست و وقوع یافته و این تفاسیر ثلاثه خصوصاً ترجمه ( تهیود و شن

در نزد قدما<sup>۶</sup> مسیحین بی نهایت معتبر بوده و مادام که در —  
ترجمه های مذکوره و در عرف علمای یهود لفظ علمه بزن جوان —  
تفسیر شده تفسیر برخی در این زمان لفظ مزبور را بیاکره و تطبیق  
آنها با ظهور مسیح بدیهیست که طرف توجه نبوده و نیست خصوصاً  
که اصل نبوت اشعیا و صدق و وقوع مفاد آن راهم مذکور ساختیم  
و چنانچه اشاره کردیم معقول نیست علامت وقوع امری مقتصد و  
بیست و یکسال یا شصتسال بعد از وقوع اصل امر ظاهر شود  
” ولی طایفه پروتستان در اثبات و تطبیق آن نبوت با ظهور مسیح  
نهایت جدیت را دارند و خیال میکنند که اگر این دلیل زائل شود  
دیگر عیسی مسیح را دلیلی و برهانی برای اثبات حقانیت خود در  
دست نیست ” اذا مبلغهم من العلم .

صد هزار شکر جمال اقدس را بهی را که بظهور خود حقایق  
را واضح و برآیند را ساطع و دلائل را لامع ساخت و برای اهل بها  
بهمیچوجه احتیاجی با استدلال اقوال قدما نگذاشت چنانچه در  
یکی از مناجاتها لسان عظمت باین بیان ناطق ” اشهد بظهورك  
ظهر السییل و برزال دلیل و تمت الحجة و كملت النعمة ” اگر از ازل  
تا ابد اهل بها بشکرانه نعمه آلاء جمال قدم قیام کنند آخر کار مجبورند  
که باین مناجات که از قلم مزکور میثاق نازل شده بدرگاه عظمتش  
متضرع گردند که .

یا الهی لو خلقت فی کل جزء من اعضائی السناناطقة بافصح اللغات ومعانی رائقة فائقة عن حدود الاشارات وحمدتک وشکرتک فی المدح والاحقاب لعجزت عن اداء فراغی شکرى بفضلک واحسانک .

طلیفه مسیحیه ویا الاخری پروتستان چون از اقامه دلائل و براهین حقیقه الهیه محتجب اند برای اثبات مسیح منسک به حیل و نیرنگهای عجیبه و تمویهاتی شده اند بسا کتب را تغییر داده و بسا در کتب قدیمه ذکر مسیح را داخل کرده و آبروی خود را ریخته و خویش را رسوای خاص و عام نموده اند غافل از اینکه حضرت مسیح از اینگونه تمویهات بیزار و از این قسم استدلالات مجعوله بی نیاز است دلیل او قوت الهیه و سطوت ربانیه و کلمه نافذ بوده نه مجعولات و تمویهات و اقابیل باطله .

حضرت ابن الفضائل در ص ۱۰۵ رساله حجج البهیة میفرماید  
 كثيرا ما حاول اهل التذلیس والتمویه من الذین لم یعرفوا قوة —  
 الکلمة الالهیه وغناها واستغنائها عن الحیل البشریه ان یدخلوا  
 فی التوارخ القدیمه ذکره علیه السلام لیمكنهم ان یقاوموا هولاء  
 المنکرین ویدافعوا عن الانبیاء والمرسلین الا انه اضربا لدیانة  
 المسیحیه اکثر مما ارادوا ان تنفع به اذ ظهرت حیلهم ودسائسهم  
 فزادت شبهات المنکرین ووساوسهم .

كما فعلوا ذلك في ترجمه كتاب يوسيفوس اليهودى مسن اللغات الاروبية الى اللغة العربية وادخلوا فيه ذكر المسيح له المجد واوعزوا الى بعض اصحاب الجرائد العلمية التى تنشر فى مصر ان يدرج فيها ان يوسيفوس لا يوجد عند اليهود اخفاً لهذه الدسيسة وسترا هذه الحيلة والحال ان هذا الكتاب يوجد بكثرة عند اليهود بخط اليد وقد تتبعنا ذلك وبحثنا عنه فى مدينة همدان والنسخ الاصلية الموجودة فى المكاتب العامة فى اوربا ليس فيها اشارة الى المسيح وقد صرح بذلك الدكتور كيث فى كتابه الذى صنفه فى تصديق انبيا بنى اسرائيل لاثبات امر سيدنا المسيح له المجد حيث قال ان يوسيفوس اجتهد كل الجهد ان لا يشير فى كتابه الى ذكر اسم المسيح وقد ترجم كتابه هذا من اللغة الانكليزية الى الفارسية بمساعدة الاباء الانجيليين فى مدينة اروميه من مدن آذربايجان وطبع فى ادنبرغ سنة ١٨٤٦ من الميلاد وخلاصه القول ان الجاهلين بقوة الكلمة الالهيه ادخلوا بالحيل الدنيئة ذكر المسيح فى التواريخ القديمة ظناً منهم انها تنفع الديانسة الطاهرة المسيحية الا انها اضرت بها ضرراً لا ينكره الاكل غبسى حيث ظهرت تلك الدسائس والحيل فزعت ونمت بين النصارى شيخ ونفوس كثيرة ممن انكروا الديانة الالهيه بل انكروا اصل وجود المسيح والحال ان مسئلة اثبات وجود المسيح حقيقة لا تحتاج -

الى تلك الحيل ولا الى تصديق المورخين " الى اخريانه عليه  
بهاء الله "

خلاصه بيانات حضرت ابى الفضائل اين است كه ميفرمايد  
بسانفوسيكه قوت كلمه الله را احساس ننموده اند و بينيازى واستغنا<sup>ي</sup>  
مظاهرا الهى را از حيله و نيرنگهاى بشر درك نكرده از راه تدليس  
و تمويه نام عيسى مسيح را در كتب تواريخ قديمه داخل نموده و  
بحيله گنجائيد ه اند تا بتوانند بوسيله اين دسيسه و بواسطه اين  
حيله در مقابل منكرين مسيح قيام كنند و از وي دفاع نموده حقايق  
اورا برسانند لكن اين رفتار برعكس مقصود نتيجه داد زيرا در عوض  
نفع و فائده ضرر و خسران بى پايان بد يانت مسيحيه وارد شده چه  
اين حيله و دسيسه را دست روزگار آشكار كرد و عاملين را مفتضح و  
رسوا ساخت و بالمال سبب از دياد شبهات منكرين و وسيله شدت  
اعراض مخالفين گرديد از جمله كتاب تاريخ يوسيفوس مورخ مشهور  
يهودى را از زبان اروپائى بلسان عربى ترجمه كرد ه اند اسم  
مسيح را در ترجمه مزبور گنجائيد ه و از بيم ظهور اين دسيسه و  
بروز اين حيله در جرايد علميه كه در مصر منتشر ميشود مقالاتى  
نگاشتند مبنى و مشعر بر آنكه تاريخ يوسيفوس در نزد يهود نيست  
و آنچه هست مجعول است و اين رفتار از آن جهت بود كه اگر  
ترجمه تاريخ مزبور با اصل آن كه در نزد يهود موجود است مقابله



شود حيله آنان كشف خواهد شد از اين روى يکلى منکرو وجود آن در  
 نزدي يهود شدن با آنکه کتاب تاريخ يوسيفوس نسخ خطى بيشمار  
 از آن موجود و نگارنده در همدان جستجو کرده و يافت و از اين سن  
 گذشته نسخه هاى اصليه از کتاب مزبور که در کتابخانه هاى معروف  
 و عمومى در اروپا موجود است بهيچوجه در آن اشاره با اسم مسيح  
 نيست و کترکيٹ انگليسى در کتابيکه در باره تصديق و تبشير انبياى  
 بنى اسرائيل براى اثبات امر مسيح تاليف نموده ميگويد يوسيفوس  
 مورخ يهودى نهايت جهد خود را مبذول داشته که در کتاب خویش  
 از مسيح اسمى نبرد و از اين رو اسم مسيح در کتاب يوسيفوس نيست  
 اين کتاب و کترکيٹ بمساعدت ناشرين کتب انجيلى در اروميه  
 آذربايجان از انگليزى بفراسى ترجمه و در سال ۱۸۷۰ زاروشتتصد و  
 چهل و شش ميلادى در ادنبرگ بطبع رسیده است باري اشخاصى  
 که از نفوذ کلمه الهيه بى خبرند و يا حيله و نيرنگهاى بى مورد اسم  
 مسيح را در تواريخ قديمه ذکر کرده و داخل نموده اند باين خيال  
 که منفعتى بد يانت مقدسه مسيح برسانند غافل از آنکه اين رفتار  
 از آنان منجر بخرر فاحش و زيان شديدى گرديد که برداشتمند ان  
 مخفى نيست زيرا اين حيله و دسيسه ها ظاهر و آشکار گرديد و  
 سبب شد که جمعيت بسيارى بانکار د يانت الهيه قيام کنند و حتى  
 نفوسى پس از مشاهده آن حيله و نيرنگ منکرو وجود مسيح شدند با

آنکه قضیه اثبات وجود حضرت مسیح در نهایت وضوح و بهیچوجه احتیاج باین گونه دسائس و حیل بی معنی نداشته و ندارد و نیازی بشهادت مورخین برای اثبات وجود مسیح متصور نیست الی آخر  
بیانیه ) .

باری جز در انجیل متی باب اول سایر اناجیل نبوت —  
اشعیای نبی در باب هفتم استشهاد نکرده اند بهر حال مقصود  
از نبوت اشعیاء تحقق فتح سلطان زمانش بود چنانچه بوضوح —  
پیوست .

و از جمله مواضع استدلال مسیحیان مطالبی است که در باب  
۱۱ کتاب هوشع نبی آیه اول . . میفرماید " هنگامیکه اسرائیل  
طفل بود او را دوست داشتیم و سر خود را از مصر خواندم هر قدر که  
ایشان را بیشتر دعوت کردند بیشتر از ایشان دور رفتند و برای —  
تعلیم قربانی گذرانیدند و بجهت بتهای تراشیده بخور سوزانیدند  
این بیانات راجع به بنی اسرائیل است که از مصر بواسطه حضرت  
موسی بیرون آمده در ارضی مقدسه متمکن گردیدند ولی مسیحیین  
نظر بتفسیر و قول متی در باب دوم انجیل خود آیه ۱۵ گویند که  
مقصود از پسر خود که در روحی مزبور مذکور حضرت مسیح است که  
یا پدر ما در خود در کودکی از ظلم و جور هیروودیس فرار کرد بمصر  
رفتند و تا آخر عمر هیروودیس در مصر بودند . تفسیر این نبوت هم

بمسیح مانند آن نبوتش خالی از غرابت نیست زیرا آیات این وحی  
از اول تا آخر بطور وضوح دلالت دارد که مقصود از پسر بنی اسرائیل<sup>نیل</sup>  
است که قبلاً به بت پرستی مشغول بودند و اسیر و ذلیل فرعون و  
مردم مصر بودند خداوند آنان را بواسطه حضرت موسی (ع) از  
مصر خارج و در ارضی مقدسه مسکن داد و بهیچوجه درباره حضرت  
مسیح که در دوره طفولیت با مادر خود بمصر رفته منطبق نمیشود .  
عجب در این است که برخی از علمای مسیحی برای آنکه آیه  
تورات تثنیه را که چهار ظهور موسی و عیسی و حضرت رسول و حضرت  
پهنا<sup>۱۰</sup> الله اخبار فرموده است از دلالت اسقاط کنند گفته اند که  
حضرت عیسی (ع) اصلاً بساعیر نرفته با آنکه بنص انجیل با مادر  
خود بمصر رفت و ساعیر بر سر راه مصر است و در فصل سی و یکم کتاب  
ارمیا نبی آیه ۱۰ ( ۶ ) میفرماید خداوند چنین میگوید آوازی در راه  
شنیده شد ماتم و گریه بسیار تلخ که راحیل ( \* ) برای فرزندان خو

---

( \* ) مقصود از راحیل زوجه یعقوب نبی است که شرح تزویج آن و  
داستان فریب خوردن یعقوب و بالاخره تزویج او و خواهر ( راحیل و لیا )  
را با هم در سفر تکوین ف ۲۹ / ۳ - ۰۰ مذکور است و در این وحی ارمیا  
شدت ابتلای اسرائیل را باین قسم تعبیر فرمود که گویا  
مادر آنها بعزا و سوگواریشان نشستند است .

گريه ميکند و تسلي نميپذيرد زيرا که نيستند خداوند چنين ميگويد و از خود راز گريه و چشمان خویش را از اشک بازدار زیرا خداوند ميفرمايد که براي اعمال خود اجرت خواهی گرفت و ایشان از زمين دشمنان مراجعت خواهند نمود اين نبوت راجع باسارت پتی اسرا<sup>ئيل</sup> در مدت هفتاد سال در بابل و مژده مراجعت آنان پس از اسيري هفتاد ساله باری اقدس است و امثال اين نبوت در کتاب ارمیای نبی بسیار و در ضمن مدت اسیری يهود در بابل و مژده بازگشت آنان مذکور گردیده از جمله در فصل بيست و نهم ارمیا آیه دهم ميفرمايد چون مدت هفتاد سال بابل سپری شود من از شما تفقد خواهم نمود و سخنان نیکورا که براي شما گفتم انجام خواهم داد باینکه شما را باین مکان باز خواهم آورد . در کتاب دانیال فصل نهم آیه دوم ببعده نیز باین نبوت که از ارمیا مذکور گردیده اشاره شده ميفرمايد در سال اول سلطنت او ( داریوش ) من دانیال عدد سالهائی را که کلام خداوند در باره آنها نازل بآرمیای نبی شده بود از کتب فهميدم که هفتاد سال در خرابی اورشليم تمام خواهد شد . مطابق وحی مزبور بنی اسرائيل بواسطه نيوخند نصر پادشاه بابل اسير و گرفتار و پس از هفتاد سال اسیری بفرمان کورش شاهنشاه ايران به اورشليم راجع و بتعمير بيت و هيکل سليمان که بدست نيوخند نصر خراب شده بود پرداختند و شرح آن در کتاب عزراي نبی و نحمیا

وحکی و غیره مسطوره است با این همه متی در انجیل خود ف ۱۷/۲ نبوت مرپور را در باره مسیح تفسیر کرده میفرماید چون هیروود یس دید که مجوس او را سخریه کرده اند غضبناک شد فرمان کرد تمامی اطفال آن نواحی را تا سن د و ساله که یافت شود بقتل رسانید نسد تا مگر مسیح موعود که بتازگی متولد شده بود و مجوسیان هیروود یس را از تولد او با خبر ساختند نیز مقتول گرد و پس از ذکر این وقایع میگوید آنگاه کلامی که بزبان ارمیای نبی گفته شده بود تلم شد آوازی در رومه شنیده شد گریه وزاری و ماتم عظیم که راحیل برای فرزندان خود گریه میکند زیرا که نیستند . مسیحین با آنکه چنین آیاتی را از کتب انبیا که بهیچوجه راجع به مسیح نیست بظهور مسیح تعبیر و تفسیر مینمایند ولی از وجود بشارت ظهور محمد رسول در انجیل با انکار قیام کرده و گویند که چنین مژده در انجیل نیست با آنکه لفظ فارقلیط در انجیل یوحنا تطبیقش با ظهور حضرت رسول بمراتب واضحتر و آشکارتر از نبوت ف ۱۳ ارمیا و ف ۱۷ اشعیا و ف ۱۲ هوشع ( که تفصیل آن ذکر شد ) در باره مسیح است . بواسطه مشاهده این گونه دلائل بود که یهود درد وره — ظهور حضرت مسیح (ع) از ایمان بان حضرت خود داری کردند و بعد ۱۵۰۰ سال از ورود در ظل ایمان و ایقان بان حضرت محروم ماندند و اگر مبشرین مسیحی بدلائل قاطعه و استقامت و مظلومیت و

خلافت کلمه حضرت مسیح (ع) استدلال مینمودند همانا در —  
 هدایت یهود و سایر اقوام اثر مهمی داشت اما در این دو ریدیع  
 هزارها از یهود و امت زردشت بواسطه مشاهده عظمت امرواقان  
 دلائل و براهین و پیروز بشارت و اشارات مند رجه در کتب خویش  
 بدین وساطت هیچگونه قوه جبریه چشم از تقالید چند هزارساله  
 پوشیده و در آستان عظمت خاضع و بیخدا مات عظیمه مهمه موفسوق  
 گردیده اند و با آنکه پس از تصدیق امر میخون و مردود خویشان و اقوام  
 و ملت و طایفه خود شده و مورد هرگونه ملامت و توبیخ و عذاب و زجر —  
 از طرف منسوبین خویش گردیده اند به اشتغال و انجذاب آنسان  
 افزوده و برای خدمت بیشتر جانفشانی نموده اند و کار آنها بجائی  
 رسیده که بقول مرحوم ابی الفمائل در حجج البهیه تجدیدت —  
 خلقتهم و تبدل لی طینتہم فتبدل بغضہم بالمحبة و جفائہم بالالفة  
 و کفرہم بالایمان و معاندتہم و جموحہم بالانقیاد و الازعان حتی  
 قاموا لهدایة سایر الشعوب و الادیان فتم فیہم قوله تعالی فسی  
 الفرقان و نریدان نعم علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلہم  
 ائمة و نجعلہم الوارثین و تحقق بہم کلام زکریا ؑ النبی علیہ السلام  
 فی الایة ( ۲۳ ) من الاصحاح الثامن من کتابہ حیث قال هكذا  
 قال رب الجنود فی تلك الایام یمسک عشرة رجال من جمیع الامم  
 بذیل رجل یهودی قائلین نذهب معکم لاننا سمعنا ان الله معکم



کلیعی نژاد است . مولد وی شهرکاشان و در همدان پرورش یافت  
 و پس از ایمان چنان شیفته جمال جانان گردید که بکرات از حضور  
 مبارک حضرت عبدالبها<sup>ع</sup> رجای شهادت کرده این تمنا مقبول  
 درگاه کبریا گشت و در یوم نهم ربیع الثانی سال هزار و سیصد و سی  
 و نه هجری در کرمانشاه شهید شد حضرت عبدالبها<sup>ع</sup> در لوح او  
 میفرمایند ( علی در میدان فدا برافراخت که الی الابد بنفحات الله

موج میزند ) این جناب آخرین شهید دوره میثاق است .  
 جناب متحده راد رقب او ان شهادت با صرار ما در خیال  
 ازدواج در سر نبود و مادرش حاجیه خانم را آرزو آن بود که زفاف  
 و جشن پسر خود را مشاهده نماید چون تمنا ی شهادت تشر مقبول درگاه  
 میثاق گردید وی باز در نپرداخته و از مادرش درخواست مینماید  
 که پس از وقوع شهادت احباب را جمع کرد و محفلی بپاراید و شیرینی  
 بعموم بدهد حاجیه خانم مزبوره هم پس از وقوع شهادت پسر  
 عزیزش بوصیت اوقیام کرد و شیرینی با حباب داد و این عمل را هر  
 ساله در لیله شهادت پسرش تجدید مینمود از جمله بنده نگارنده  
 در یکی از آن لیالی قضا را در همدان بآن محفل دعوت شدم پس  
 از تلاوت آیات و الواح مادر آن نوجوان قدائی درگاه سبحان  
 را مشاهده نمودم که باقدی خمیده و چهره که بازحمت خندان  
 میساخت بشقاب شیرینی در دست گرفته بعموم داده و میگفت

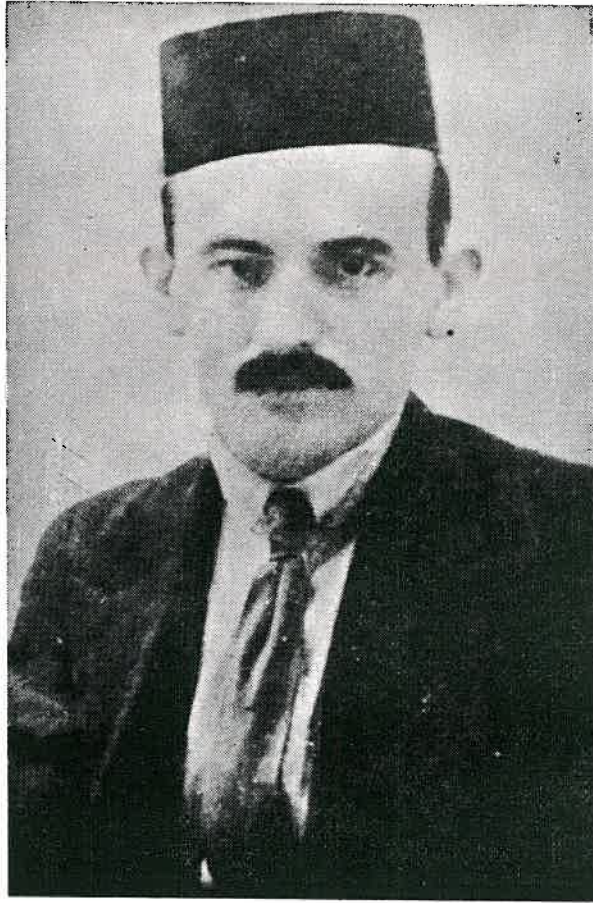


شیرینی زفاف پسر من است بخورید" و پس از این جمله آمی میکشید که دل سنگ میگذاخت مرتبه دیگر نیز با همراهی چند تن از یاران پسرش حال آنقدر داغیده رفتن و زیارت آثاریکه حضرت عبدالبها<sup>ع</sup> برای تسلی قلب وی پس از شهادت پسرش باو عنایت کرده بودند فائز گشتم و در ضمن آن دستمالی نشان داد که باخون این جمله بر آن نوشته شد " بود " دم اطهر شهید راه - الهی ۰۰۰۰ الخ این دستمال در روز وقوع شهادت در جیب متحده بوده و جناب میرزا یوسف خان ثابت وجدانی در حین وقوع واقعه بر بالین شهید رسیده و آنجمله را باخون آن شهید سعید بر روی دستمالش نوشته بود مرحوم<sup>ع</sup> خواجه ربیع کاشانی مؤسس مدرسه وحدت بشری در همین میرزا یعقوب شهید است خواجه ربیع در خدمت استان الهی سراز پانمیشناخت و موفق بود تا در روز سیزدهم رمضان هزار و سیصد و سی و شش هجری صعبود فرمود علیه رحمة الله .

بمناسبت ذکرمرحوم<sup>ع</sup> خواجه ربیع و مدرسه وحدت بشری بهتر آن است که لوح مبارک را برای شما تلاوت کنم و حضرت عبدالبها<sup>ع</sup> در لوحی که راجع بیسته شدن مدرسه وحدت بشری کاشان در ۲۴ صفر سنه ۱۳۴۰ هجری صادر شده میفرماید تلگراف<sup>ع</sup> از کاشان رسید که معارف مدرسه مبارکه وحدت بشری است سبحان

مدنیت برلسان میرانند وریشه مدنیت را براند ازند مدرسه باید باز  
 کرده مدارس بست در جمیع ممالک متمدنه هر حزبی و هر ملتی و هر  
 مذهبی مدارس دارند و دولت و ملت آن سلطنت نهایت معاونت را -  
 مجری میدارند مگر ممالک متوحشه نظیر زنجیان که از کثرت درندگی  
 کشته هارامیخورند لهذا بتمام قوت مانع از نشر معارفند بستن  
 مدارس ریشه انسانیت را قطع کند علی الخصوص مدرسه وحدت بشر  
 که اساسش الفت و محبت و وحدت بین جمیع ادیانست چون دانایان  
 اروپا و امریک و استرالیا و افریک مطالع بر اساس این مدرسه شدند  
 شلیک سرور بلند نمودند ولی ایرانیان بدست خود بنیان خویش  
 را ویران نمایند \* " یخربون بیوتهم باید بهم وایدی المومنین اگر  
 مدرسه بهائیان در ایران بسته شد ولی مدارس متعدد در ممالک  
 متمدنه در اروپا و امریک حتی در جاپان تاسیس شد البته روزنامه  
 که در جاپان طبع میشود و ارسال شده بود خواننده اید و فتوغراف  
 مدرسه بهائی که در جاپان تاسیس شده ارسال میگردد در حضرات  
 ایرانیان دیر خبر شدند و قتیکه سلطان محمد عثمانی فاتح قسطنطنیه  
 اسلامبول را محاصره نمود و هدف مرمیات مدافع نموده بود یکی از  
 وزرا \* نزد پاتریق یعنی رئیس عموم کشیشهای مسکونه رفت دید  
 که بنگاشتن پرداخته وزیر گرفت سرکار رئیس عمومی روحانی چه مینگار  
 رئیس جواب داد که کتابی رد بر محمد بن عبدالله مینگارم وزیر گرفت

ای بی عقل از آن وقتی که پرچمش در حجاز بلند شد آن وقت باید رد بنویسید حال که محمد بن عبد الله علیه السلام قسطنطنیه را بتوپ بسته و علمش در اروپا موج میزند بنوشتن مشغول شدی ای بی عقل ای بی فکر پس سیلی بسیار سختی بر قفای رئیس زد و گفت پاشو برو گمشو حالا ایرانیان متعصب میکوشند که مدرسه بهائیان را که اول خادم عالم انسانی است و اساس وحدت بشر است ببندند و حال آنکه در امریک و آفریک و جاپان مدارس بهائی تاسیس میشود از اینکه در ایران ببندند چه خواهد شد ملاحظه کنید در ایران در اطفای سراج الهی مدتی پیش ملت و دولت بنهایت قوت قیام نموده علم ظلم و عدوان برافراختند و هزاران بنیان بهائی را بنیاد برانداختند و هزاران نفوس مبارکه را هدف سهام و سنان نمودند و انقلابیست هزار نفر را شرحه شرحه کردند و تالان و تاراج نمودند پدران را بچشم پسران نشانند پسران را بپدر نمودند و اطفال و زنان را بیسرو سامان کردند حتی طفلان شیرخوار را بخنجر ظلم و ستم خنجر بریدند چه بسیار را شکنجه نمودند و عقوبت کردند و داغ بر روی سینیه نهادند و عاقبت سر بریدند جمیع آن ظلم و اعتساف از ظالمان بی انصاف ردع و قلع و قمع ننمود بلکه روز بروز آننگ الهی بلند تر شد نثار محبة الله شعله بیشتر زد تا بد رجح رسید که جهانگیر شد و اروپا و امریک و ترک و تاجیک و آسیا و آفریک مانند دود لبر دست در آغوش



جناب میرزا یعقوب متحده شهید



یکدیگر نمود و وشلیک وحدت انسانی بلند شده نهایتش این است  
 که ایرانیان تبروتیشه بر ریشه خود زنند زیرا بهائیان چنان ایران  
 را در انظار جلو دادند که امروز جم غفیری از اقالیم سبعمیه  
 پرستش ایران مینمایند زیرا شمس حقیقت از آن افق طلوع نمود و  
 و وطن مقدس حضرت بها ؑ الله است ملاحظه کنید که چه موهبتی  
 حضرت یزدان در حق ایران و ایرانیان فرموده لکن چه فائده  
 زیرا اگر لثالی وجواهرید ست اطفال افتد زینت تاج و افسر نشود و  
 شاید از سنگ جفا خرد ویرا کند و گردد چنانکه ملای رومی گفته  
 "گوهری طفلی بقصری نان دهد ۰۰۰۰ الی قوله تعالی باری  
 محزون مباشید از دست تطاول ظالمان و اهل عدوان د لگیر نگردید  
 این است شان غافلان و این است روش وسلوک بیخردان و ان چند  
 نالهم الغالبون متیقن و محتوم است بریدون ان یطفئوا نور الله  
 بافوا بهم و یابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون و علیکم  
 بها ؑ الابیہی ۲۴ صفر سنه ۱۳۴۰ (عبدالبها ؑ)

باری مقصود آنکه شهدای دوره جمال قدم جل جلاله  
 خط نسخ برد فتر شهدای سابق کشیدند حضرت ورقه مبارکه علیها  
 در یکی از دستخطهای مبارک خود میفرمایند  
 طهران امة الله المهمین القیوم الورقة المنجذبة بنست  
 حضرت شهید ابن اصدق ملاحظه نمایند )



بودند و اهل ملاء اعلی از ظلم اعداء در دشت کربلا خون گریستند  
 ولی بحسب ظاهر در مقابل هر یکی از شهداء بزرگوار نفوس چند در  
 وقت مبارزه مقتول شد و لکن شهداء یزد در مقابل هجوم اعداء و  
 شمشیر جفا کلمه نامناسبی بر زبان نراندند و با وجود این غفلت این خلق  
 را ملاحظه کن که از طرقی ظلم و ستمی نمایند که شداد و نمرو در انامی  
 نماید و از طرف دیگر بحال مظلومان سلف ناله و نوحه نمایند و از این  
 اعظم آنکه عبد الرحمن بن ملجم مرادی ضحیت بر سر مبارک حضرت امیر  
 علیه السلام زد و آن سید وجود را بر مقعد صدق موعود نمود و او را  
 نیز بقصاص ضحیتی زدند و آن ضحیت بمقر نار و قود راجع شد خوارج  
 بی انصاف بر شهادت حضرت امیرا ظهار سرور مینمودند و بر قتل  
 این ملجم عنید ناله و گریه و فغان میکردند این است شان ناس  
 سناس یاری جواب مفصل شد مختصر اینست که هر چند خون نازنین  
 آن مظلومان روی زمین رارنگین نمود ولی این مقامیست که حضرت  
 اعلی روحی له الفداء تمنافرمود در احسن القصص قیوم الاسماء  
 خطابا بالجمال الابهی مناجات میفرماید که "یا سیدنا الاکبر قد فدیت  
 بکلی لك و ماتنیت الا القتل فی سبیلک و السب فی محبتک و انت  
 الکافی بالحق الخ . . . انتهی

در این جا محفل خاتمه یافت و محفل بعد بهفته بعد موكول گردید



# مفاتیح

پس از آنکه احبای الهی مجتمع شدند یکی از حاضرین  
بتلاوت مناجات شروع پرداخت و چنین خواند .

(( ۱ - واللهم ))

ای پروردگار مهربان شرق در هیچانست و غرب در موج بیپایان  
نجات قدس در انتشار و انوار شمس حقیقت از ملکوت غیب ظاهر  
و آشکار ترتیل آیات توحید است و موج رایات تجرید بانگ سرور  
است و نهنگ محویت و فنا در غرورش از هرگزانه فریاد یابها، الایه  
بلند و از طرف ندای یا علی الاعلی مرتفع و لوله در جهان نیست  
جز غلغله جلوه دایره یکتا و زلزله در عالم نه جز اهتزاز محبت محبوب  
بی همتا احبای الهی در جمیع دیار بانفسی مشکبار چون شمع  
روشن اند و یاران رحمانی در جمیع اقالیم مانند گلهای شگفته از طرف  
چمن دمی نیاسایند و نفسی بر نیارند جز بندگرتو و آرزوی ندارند  
جز خدمت امر تو چمنستان حقیقت را بلبل خوش الحانند و گلستان  
هدایت زاشکوفه های معطر بدیع الالوان خیابان حقایق را طراح

گل‌های معانی نمایند و جویبارها را بحدایترا مانند سروروان بیارایند افق  
 وجود را نجوم بازغند و مطالع افاقرا کواکب لامع مظاهرتائید نسد و  
 مشارق نور توفیق ایخداوند مهربان کل راثابت و مستقیم بداروالی  
 الاید ساطع و لامع ویرانوارکن تا مردم از گلشن عنایت نسیمی وزد  
 وازیم موهبت شبینی رسد رشحات سحاب محبت طراوت بخشسد و  
 نفحات گلشن وحدت مشامها معطر کند اید لبر آفاق پرتواشراقسی  
 ای محبوب جهان جلوه جمالی ای قوی قدیر حفظ و امانی ای ملیک  
 وجود ظهور قدرت و سلطانی ایخدا ای مهربان در بعضی بلدان  
 اهل طغیان در هوج و موجند و محرکین بی انصاف شب و روز در  
 اعتساف ظالمان چون گرگ در کمین و اغنامی مظلوم و بی ناصرو  
 معین غزالان بر وحدت را کلاب درسی و تذروان کوهسار هدایت را  
 غرایان حسد در عقب ایپروردگار حفظ و حمایت فرما ای حافظ حقیقی  
 صیانت و حمایت کن دریناه خویش محروس دارو بیعون خود از شرور  
 مفسون بدارتوشی حافظ حقیقی و حارس غیبی و نگهبان ملکوتی و  
 مهربان آسمانی . . . . . (ع ع)

حاضرین در نهایت خضوع و ادب با استماع مشغول و بروحانیت  
 غریبی مجذوب بودند تاوی از تلاوت قراعت یافت پس از وی دیگری  
 از روی کتابی که در دست داشت بانهایت ملاحظت و تضرع و انجداب  
 چنین خوانسد \*

"قسم بافتاب پرهان که از افق سما \* ایقان اشراق نمود  
 این مظلوم در لیاالی وایام به تهنذیب نفوس مشغول تا آنکه نسور  
 دانائی بر تاریکی نادانی غلبه نمود \* یاشیخ مکرر ذکر شده و میشود  
 چهل سنه بعنایت الهی و اراده قویه نافذه ریانی حضرت سلطان  
 اید ه الله رانصرت نمودیم نصرتی که نزد مظالم عدل وانصاف ثابت  
 ومحقق است ولاینکرها الا کل معتدائیم وکل مبغضی مریب عجب آنکه  
 وزرا \* دولت وامنا \* ملت الی حین بانخدمت ظاهر مبین ملتفت  
 نشده اند ویا شده اند نظر بحکمت ذکر نفرموده اند قبل از اربعین  
 رسنه مابین عباد مجادله و محاربه ظاهر ووقائم وبعده بجنود حکمت  
 و بیان ونصیحت و عرفان کل بحیل متین صبر و ذیل مفیر اصطبار  
 تمسک جستند وتشبث نمودند بشانیکه آنچه براین حزب مظلوم  
 وارد شد تحمل کردند و بحق گذاشتند مع آنکه درمازندران ورشت  
 جمع کثیری را بیدترین عذاب معذب نمودند از جمله حضرت حاجی  
 نصیر که فی الحقیقه نوری بود مشرق از افق سما \* تسلیم بعد از  
 شهادت چشم او را کندند و دماغش را بریدند و ظلم به مقامی رسید که  
 اهل ممالک خارجه گریستند ونوحه نمودند و درباطن از برای عیال  
 و صغار بعضی در اطراف ممالک اعانه نمودند \* یاشیخ قلم حیا میکند  
 از ذکر آنچه واقع شده \* و در این صناد نار ظلم مشتعل بشانیکه هر  
 منصفی نوحه نمود لعمرک از مدائن علم و معرفت نحیب یگا \* مرتفع

بقسمی که اکباد اهل برو تقوی محترق نورین نیرین حسنین در آن  
 ارض رایگان جان فد نمودند دولت و ثروت ایشانرا منع ننمود الله  
 يعلم ماورد علیهما والقوم اکثرهم لایعلمون وقیل از ایشان جناب  
 کاظم ومن معه ودراخر حضرت اشرف کل شریعت شهادت رابکمال -  
 شوق واشتیاق نوشیدند و برفیق اعلی شتافتند وهم چنین در عهد  
 سردار عزیز خان جناب عارف بالله میرزا مصطفی ومن معه را اخذ  
 نمودند و برفیق اعلی وافق ابهی فرستادند در هر یلدی آثار ظلم  
 ظاهر و مشهود ظلمی که شبهه ومثل نداشته معدلک نفسی برد فاع  
 قیام ننمود در حضرت بدیع که حامل لوح حضرت سلطان بوده -  
 تفکر نما که چگونه جان داد آن فارس مضمار انقطاع اکلیل ثمین  
 حیات را نثار دوست یکتا نمود یا شیخ اگر این امور انکار شود کدام  
 امر لایق اقرار است بین لوحه الله ولا تکن من الصامتین حضرت  
 نجف علی را اخذ نمودند و باکمال جذب وشوق قصد مقام شهادت  
 نمود و باین کلمه ناطق " ما بها و خونبها را یافتیم " این بگفت و  
 جان داد در اشراق وتجلی نیر انقطاع که از شطر اعلای قلب ملا  
 علیجان اشراق نمود نظر نمائید نفحات کلمه علیا و اتقوا رقله اعلی  
 یسانی جذبش کرد که میدان شهادت و ایوان عشرت نزد ثریبکسک  
 بل الاولی اولی " در جناب ابا بصیر وسید اشرف زنجانی تفکر نمائید  
 ام اشرف را حاضر نمودند که اینش را نصیحت نماید ترغیب نمود الی

ان فاز بالشهادة الكبرى .

یاشیخ این حزب از خلیج اسما<sup>۱</sup> گذشته اند و برشاطی بحر  
انقطاع خرگاه برافراشته اند ایشان صد هزار جان رایگان نثار نمایند  
و بما اراده الاعداء<sup>۲</sup> تکلم نمایند و بارادة الله متمسکند و از ما عنده  
القوم فارغ و ازاد سرد اند و کلمه نالایقه نگفتند تفکر نماید گویا از  
بحر انقطاع نوشیده اند و زندگانی دنیا ایشان را از شهادت در  
سییل الهی منع نمود درمازندران جمع کثیری از عباد الله راتمام  
نمودند حاکم بمفتریات جمعی را تاراج کرد از جمله ذکر نمود حضرات  
اسلحه جمع کرده اند و بعد از تفحص ملاحظه شد یک لوله تفنگ  
من غیر اسباب بود سبحان الله این حزب به سلاح محتاج نه چه  
که کم است لاجل اصلاح عالم بسته اند چندشان اعمال طیبه  
سلاحشان اخلاق مرضیه و سردارشان تقوی الله طوبی لمن انصف  
..... انتہی .

یکی از حضار سؤال کرد که مقصود از کاظم و اشرف درلوح  
مبارک که تلاوت شد کیست؟ یکنفر از احبای الهی در جواب فرمود  
"مقصود از کاظم جناب ملا کاظم طالخونجه فی اصفهانی است که  
بتصریح مرحوم عند لیب لاهیجانی در مثنوی خود که در شرح شهادت  
شهادت ای اصفهان با اشاره مرحوم سمندر برشته نظم آورده است  
فرموده که شهادت ملا کاظم در اصفهان در روز اربعین یعنی

بیستم صفر سال ۱۲۹۶ هجری قمری بود و جناب اشرف مقصود اشرف نجف آبادی معروف بآباد، ایست که باملا کاظم طالخونچه<sup>نی</sup> در اصفهان بشهادت رسید و پس از سی و سه روز دیگر یعنی بیست و سوم ربیع الاول ۱۲۹۶ هجری قمری نورین نیرین "سلطان الشهداء" و محبوب الشهداء، در اصفهان بشهادت رسیدند شرح شهادت نورین نیرین بتفصیل در جلد اول رحیق مختوم در ذیل کلمه ذئب خونخوار و رقتشا، مسطور گردیده است.

مرحوم ابوالفضائل گلپایگانی در ضمن رساله جواب از رمسی شاه ایران که شرح شهادت نورین نیرین را در ارض صاد نگاشته اند درباره شهادت ملا کاظم طالخونچه<sup>نی</sup> میفرماید قوله ره "

شهادت ملا کاظم طالخونچه در یوم بیستم صفر سنه ۱۲۹۶ بحکم شیخ باقر در اصفهان در میان میدان شاه واقع گردید پس از شهادت بدن مطهرش را بدار آویختند چون شیخ باقر فتوی داد بود که هر کس بر او سنگی زند ثواب عظیم دارد لهذا بدنش را سنگسار کردند و باز همچنان بدار آویخته بود شبانه جمعی رفتند و آتش افروختند و موی ریش و باره اعضای او را سوختند و عصر آنروز جمعی دیگر سوار گشته بر بدنش اسب تاختند و استخوانهای او را در هم شکستند و در آخر آن مشت عظام فرسوده را در گودی افکندند و سنگ و خاک بسیار بر او ریختند. انتهى.

راجع بیدیع و جناب اشرف زنجانی و غیرهم از شهدای سبیل  
 الهی در الواح مختلفه بیانات مبارکه شتی نازل شده از جمله در  
 یکی از الواح مبارکه این بیانات عالیّه نازل گردیده و قوله تعالی  
 وقتی از اوقات این کلمات از مظهر بیانات نازل قوله جل جلاله و  
 عظم شانه یا عبد حاضر یک ذبیح در عالم یافت شه و از آن بسوی  
 تاجین السن خلیق و کتب موجوده بذکرش ناطق و برعلو مقامش  
 شاهد و مادر مقامی ذبیحی فرستادیم و کل از قربانگاه دوست  
 زنده برنگشتند هر یک اکلیل حیات را ایگان بکمال شون و اشتیاق  
 نثار قدم و محبوب امکان نمودند انتهی . از جمله محبوب شهدای  
 خود جناب آقا سید اسمعیل زواره بی علیه بها ء الله الایهیی که بدست  
 خود را مقبلا الی البیت فدا نمود اگرچه این عمل در ظاهر منکر و  
 لکن محبت الهی چنان اخذش نمود که از هر عرقی از عروقش شعله  
 نار ظاهر و با هر وجهی حضرت ابا بصیر و آقا سید اشرف علیهما  
 بها ء الله و عنایت از افاق بیت باسم حق جل جلاله طالع شدند  
 و من غیر سترو حجاب بذکر محبوب افاق ناطق مشرکین هر دو را اخذ  
 نمود و اول بسجن فرستادند ام اشرف را طلب نموده که این خود  
 را نصیحت کند که شاید اقبالش را تبدیل نماید و یا امرش را مستور دارد  
 و لکن آن امه ثابته را سخه مستقیمه بعد از ورود بسجن فرمود ای  
 پسر در امر الله مستقیم باش مباد خوف نمائی و یا از سطوت مشرکین

مضطرب شوی باری او و ابا بصیر مرد و روح را بکمال روح و روحان  
 در راه دوست انفاق نمودند در جناب نجفعلی علیه بها \* الله  
 تفکر نمایند هنگامیکه او را بقربانگاه دوست میبردند باین فرد ناطق  
 \* ما بها و خون بهار ایافتیم \* مکرر باین فر ناطق تا آنکه بشهادت فائز  
 گشت ای آقایان قصه بدیع را بشنوید فی الحقیقه از هر حرکتی از  
 حرکاتش آثار قدرت الهی و شوکت صمدانی ظاهر و باهر در راول ایام  
 سجن اعظم وارد شد هنگامیکه مقر عرش قشله عسکره واقع در بیوم  
 او را در بیت مخصوصی طلب فرمودند بباب مسدود واحدی تلقا \* وجه  
 غیر او موجود نه واحدی مطلع نبود که مقصود چیست تا آنکه فرمودند  
 حق اراده خلق جدید نموده و خود بدیع هم آگاه نه در مقامی این  
 کلمه علیا از قلم اعلی در لوحی از الواح نازل قوله عز بیانه \* انما  
 شرعنا فی خلق البدیع فلما تم خلقه وطاب خلقه ارسلناه ککرة النار  
 الی آخر قوله تعالی و بعد مرخص شد جناب امین علیه بها \* الله  
 بالوح حضرت سلطان حسب الامر بوطن توجه در اسکله بحر حضرت  
 بدیع از لوح اطلاع یافته استدعا نمود او حامل شود و بعد کل  
 استماع نمودند که چه واقع شد شخصی من غیر سلاح و من دون -  
 آلات جز قمیصی از کرباس در بر نداشت بقدرت و قوت الهی در مقابل  
 سلطان لوح را بلند نمود و قاله قد جئتک من النبا \* الاعظم بکتاب  
 عظیم یا کلمه اخری انصاف میطلبیم این یک نفس مقابل عالم ایستاد



باری از قدرت الهی عجب نه که عالم قدرت را در آدمی مبعوث فرماید هوالمقتدر علی مایشا \* وهوالمهیمن علی ما یرید بگوئید ای بی انصافان شما شهادت سیدالشهدا \* راحت و دلیل اعظم برحقیقت رسول مختار روح ما سوا به فدا \* میدانستید و همچنین ذبیح اسمعیل را از علو مقام آن حضرت و خلیل میشمرد حال در این فدائیهها تفکر نمائید لعمر محبوبی و محبوب العالم و مقصودی و - مقصود الام جناب بدیع بقدرت و اطمینانی ظاهر که تزلزل و - اضطراب در ارکان کل ظاهر شد البته کل شنیده اند و منصفین انکار نمی نمایند و بعد چند یوم بکمال عذاب و شکنجه آن - یسکل مقدس معذب و یکمال استقامت بذکر دوست ناگرو ناطق و این فقره سبب حیرت کل شد پشانی در حینش که بین ایادی میرغضبها با سلاسل و اغلال مبتلا عکس او را اخذ نمودند و یکی از آن رابعضی به ساحت اقدس ارسال داشتند و حال موجود است باری در این امورات که شبهه و مثل نداشته تفکر نمائید این فانی نمیداند کدام ذبیح را ذکر نماید اب جناب بدیع علیه بها \* الله را در ارزش خدا اخذ نمودند آنچه ثواب شاهزاده و سایر ناس خواستند ستر نمایند تا او را از موضعا \* علما حفظ کنند قبول نفرمودند و فرمودند آخر ایام من است و شهادت از هر شهیدی خوشتر و شیرین تر و آن فائز شد و همچنین ذبیح ارمن ردر ارمن تالذی سمن بمیرزا مصطفی

علیه بها \* الله الإبهی ونفوسیکه با او بودند بکمال استقامت و  
 منتهای رضا بمشهد فدا متوجه واکلیل حیاترا نثار قدوم مالک  
 اسما \* و صفات نمود این نفوس هستند که برایگان جانرا فدا نمودند  
 ان اعتبروا یا اولی الابصار حال بهتر آنکه بارش بحادریم و در حضرت  
 سلطان الشهداء \* و محبوب الشهداء \* و اتقطع آن د و نفس مقدس  
 از ماسوی الله تفکر نمائیم و انصاف دهیم آنچه خواستند ایشان ستر  
 نمایند و یا کلمه بگویند قبول نفرمودند بکمال شوق و اشتیاق قصه  
 وطن اعلی نمودند و بعد لوح بر همان از سما \* امر رحمن نازل و -  
 درباره آن د و نفس یعنی ذئب ورقشا \* نازل شد آنچه هم منصفی  
 عرف قدرت و علم الهی را از آن ادراک مینماید قوله تبارک و تعالی  
 " و المقتدر العظیم الحکیم قد احاطت اریاح البغضا \* ۰۰۰ الی  
 آخر لوح ۱۰۰۰۰ ای صاحبان بصیر قدری تفکر نمائید شاید حلاوت  
 بیان رحمن را بباید و خود را از هیما \* جهل و نادانی نجات دهید  
 از ذکر حجج و براهین و آیات و بینات مقصود آنکه شاید ابوابهای  
 بسته بگشاید و عهد های شکسته بسته شود آنچه از قلم اعلی درباره  
 رقشا \* و ذئب نازل واقع و کل مشاهده نمودند این عبد متحیر  
 ایاشعور بالمره تمام شده و یا انصاف عنقاگشته چه شده که سکر  
 غفلت کل را احاطه نمود مآیا ذائقه را چه منع نموده و شامه را چه  
 حادث شده نیست اینها مگر از جزای اعمال از خدا میطلبم تایید

عنایت فرماید " بارالها کریم رحیم چه کفران از عباد ظاهر شده  
 که از امواج بحر رحمت محروم مانده اند و از اشراقات انوار آفتاب  
 ظهور ممنوع گشته اند الهی اعمال جهال را با اسم ستارت ستر  
 فرماتویی کریمی که ذنوب مذنبین بخششت را منع نمود و باب فیضت  
 را سد نکرد یک حرف از کتاب جودت علت وجود شد و یک قطره از دریای  
 رحمت سرمایه غیب و شهود با کمال عجز و نادانی و فقر و ناتوانی  
 بدایع فضلت را میطالیم بحیث تمسکیم و بذیلش متشبث ای خطا پیش  
 خطاها را بیوش و بطراز عفو اکبر مزین دارتویی آن توانائی که بیک  
 اراده ناتوانانرا مطلع اقتدار و ضعیفانرا مصدر اعتبار نمائی لا الالا  
 انت العلیم الخیر و انت العزیز الحکیم و انت الغفور الرحیم و  
 الفضال الکریم در ذبیح دیگر از بی حد حضرت کاظم تفکر نمائید  
 آن ذبیحی که انفاقش آفاق را منور نمود و اشتعالش ابداع را حرارت  
 بخشود جانرا در سبیل دوست نثار نمود پشانیکه ملاء اعلی از  
 استقامت و انقطاع و انفاقش متحیر و ..... انتهی .

این لوح مبارک خیلی مفصل است و صورت آن در جزوه  
 موسوم با ثار قلم اعلی ( جزوه اول جلد دوم مائده اسمانی ) موجود  
 و مسطور گردیده و مراجعه شود و راجع بشهادت ملا علیجان ماه  
 فروزگی که در لوح مبارک مذکور بود در همین لوح مفصل که قسمتی  
 از آن نقل شد میفرمایند .

قوله تعالى ۰ آن حضرت که در ارض میم (مازندران) مسکن  
 داشت و بیلا علیجان موسوم علم توحید در آن ارض برافراخت  
 و بحرارت محبت الله مشتعل بشانیکه جمعی را مشتعل نمود تا  
 آنکه اهل شقاق و نفاق میثاق الهی شکستند و بعد آن مظلوم  
 نمودند آنچه را مالک بود بتاراج رفت و بعد آن وجود مقدس را بسا  
 جمعی از منتسبین با سلاسل و قیود بارش طاعه آوردند و نزد علی  
 کندی فرستادند و به هزار حیل و مکر راده نمودند عهد الهی را بشکند  
 و میثاقش را محو نماید و لکن آن فارس مضمار حقیقت و پیران از نس  
 ماسوی الله چشم پوشید و جز نکر دوست و وصال دوست و قرب  
 دوست یاری و مطالبی و ذکری نداشت باری معرضین و مشرکین بمراد  
 نرسیدند یعنی کلمه انکار از آن معدن اقرار اصفا نشد تا آنکه  
 بمراد خود فائز گشت و بعد از صعود آن روح مطهر و خروج آن -  
 جوهر بشر از قلم اعلی روح من فی الملكوت الامر الخلق فداه  
 و زیارت از سماه مواهب و الطاف نازل یکی از آن دو ذکر میشود  
 هو المعزی من افقه الاعلی اول نور ظهر و اشرق و لاح ۰۰۰ انشهی  
 ناطق قبل گفت بمناسبت ذکر بدیع که در ضمن لوح مبارك  
 بود این مطالب را هم بشنوید جناب ابی الفضائل در کتاب حجج  
 البیهه راجع بلوح سلطان و بدیع خراسانی چنین میفرماید  
 "واتم واقوی وادل واجلی من جمیع ما ذکرنا من الحوادث الکبری

والوقائع العظمى مما يدل على اتمية براهين ربنا الابهى هو كتاب  
السلطان الذي نزل في سورة الهيكل من قلم الرحمن باسم ملك  
ايران ويعنه في سنة (١٢٨٦) من الهجرة الموافقة لسنة  
(١٨٦٩) من الميلاد الى حضور الملك في ضواحي طهران  
وقد بعث الكتاب الكريم الى حضرة الملك بيد رسوله الشاب البديع  
الذي ادرك العالمين بقوة ايمانه وعظيم ايقانه وجميل صبره  
واصطباره وعجيب سكونه وقراره وتحمل الموت المرعب ببشاشته وقاره  
فان الاعوان القساة المردة الطغاة كواعضائه ثلاثة ايام متواليه  
بالحديد المحمر بالنار حتى انتشرت لحمه من عظامه وانفصل كل  
عضو من مقامه وعمولم يظهر ادنى تاوه وتعلم ولم يبداقل انزعاج و  
تذلل حتى فاضت نفسه الطيبة وانتهت حياته المعجبة فصعد الى  
الرفيق الاعلى والمنظر الابهى بوجه مشرق بهى ضاحك مستبشر  
تتلاى انواره كالشمس في رابعة الضحى وفي ذاك الكتاب الكريم  
والسفر العظيم اكل التبيان واقام البرهان على حقيه امره بقدر  
ما تسمح له الحالة في الرسائل ويقتضيه المقام من لطف البيان و  
لين الكلام ابان لهم عما تغير من اخلاق البايه وتلطف من  
خلائقهم واعمالهم بوجوده وقيامه بينهم في دار السلام حيث  
صبروا على مرالبلاء وشدائد الضراء التي كانت تمطر عليهم بلا  
انفصال من تعصب العلما واطماع الامراء ولم يحدث طول

هذه المدة ما اضطرب به المملكة او تشغل وتنزع به افكار رجال الدولة و اوضح لهم في هذا اللوح المبين بادلّة واضحة و عبارات صريحة ان المقصود من قيام مظهر امر الله ليس طلب الملك ولا البلوغ الى المراكز العالية الدنيوية كما تزعمه جهلة الشيعة و يتهمون به الامة البهائية زورا فان الممالك السياسية معطاة من الله الى الملوك و السلاطين و ليس لاحد من اهل البها ان يخالفهم في احكامهم او يناقضهم في آرائهم او يعترض على سياستهم او يحدث فسادا في مملكتهم و قيام مظهر امر الله انما هو مخصوص بالامور الدينية و المسائل الروحانية ص ۴۵ ادر جملته

ميفرماينند .

ثيكة  
غيراز و قايعى كه در سابق بدان اشاره رفت مهمتر حادثه اتميت برشان جمالقدم جل جلاله را اثبات ميكند لوح سلطان است كه در سوره هيكل از قلم رحمن جارى و نازل گشته " حضرت بها الله جل جلاله در سال ۵ زارود ويست هشتاد و شش هجرى مطابق هزار و هشتصد و شصت و نه ميلادى لوح مزبور را بوسيله جوانى بديع نام كه در قوت ايمان آيت كبرى بود و در صبر و شكيبائى در رنج و عذاب باعث حيرت و شگفتى عالميان بعنوان ناصر الدين شاه ارسال فرمود بديع دريكي از نواحى طهران لوح را بسلطان رسانيد مامورا بحكم شاه او را ماخوذ داشته و سه روز متوالى با آهن گداختند

بدن ویرا داغ نمودند تا آنکه جمیع گوشت بدنش از استخوان  
منفصل و بر عضویش از جای خود مقطوع گشت با این همه رنج و  
آسیب آن جوهر ایمان و عصاره وفا و ایقان نه آهی بر آورد و نه ناله  
و اضطرابی در وی مشهود گردید در یلایا صابر بود و در رزایا و  
زحمات شکیبا تا مرغ روحش از قفس تن پرید و بگلشن الهی و رضوان  
ملکوت رب ابهی مقرر گردید \* حضرت بها \* الله جل جلاله در لوح  
مزیور تبیان را کامل و برهان را تمام فرمود و بمقتضای مقام بایبانیسی  
لطیف و کلامی شیرین و نرم حقانیت خود را مذکور داشت و در ضمن  
بیانات مبارکه اشاره میفرماید که بر اثر تعالیم مقدسه که از قلم  
عزیز نزول یافته اخلاق بایبان از خشونت پلطاقت گرانیده و تا  
آندرجه در ظل تعالیم مقدسه وی از حیث رفتار و کردار تغییری  
یافته اند که بشدائد و بیلایاتن در دهند و کوچکتر دفاعی از خود  
نمایند با آنکه علی الاتصال سیل بلا و مصیبت بر اثر تعصب علما  
و حرص و طمع حکام و امر ابران حزب مظلوم متوجه و منهممرنه مقاومتی  
از ایشان ظاهر و نه فتنه و فساد ی را موجد و باعث اند و نیز در این  
لوح اشاره فرموده که اهل بها را اعتنائی بسطنت ظاهر نبوده  
و نیست پادشاهی ظاهری از طرف خداوند بملوک و گذار شده  
و قیام مظاهر مقدسه برای انتشار اخلاق طیبه و ایجاد صفات  
روحانیه در جامعه انسانی است نه طمع در سلطنت دارند و نه

آرزوی پادشاهی و ریاست انتہی .

باری شہادت حضرت بدیع تاکنون در عالم و تاریخ آن سابقہ نداشتہ جمال مبارک داستان بدیع را مکرر در الواح الہیہ ذکر فرمودہ چنانچہ عظمت مقام وی از آن بیانات مقدسہ بخوبی واضح میگردد از جملہ میفرماید "واعلم انالما اردنا خلق البدیع احضرنہا وحدہ و تکلمنا بکلمۃ اذا اضطربت ارکانہ بحیث کاد ان ینصعق عصنہا بسلطان من لدنا ثم شرعنا فی خلقہ الی ان خلقناہ ونفخنا فیہ روح القدرة والافتد ار بحیث لو امرنا ان یسخرن فی السموات والارض ان یرک ہوا لقتدرا لاختار فلما تم خلقہ من کلمۃ یرک وخلقہ من نسمة الوحی تلقا الی الوجہ وتوجہ الی مقر الفداء بقوة وسلطان واقبل بقوة انقلب بہا الملا الی الاعلی وسکان مدائن الاسماء اذا ارتفع النداء من شطر الکبریا " تبارک الایہی الذی خلق ماشاء انه ہوا العزیز الوہاب یا لیت <sup>کشت</sup> حاضر الی العرش ان تکلم معہ لسان القدرة بما تطیر بہ الارواح فلما ارناہ ملکوت الامر وتجلینا علیہ من مشرق الوحی انار من انوار ذلک الاشراق قداخذہ الابتہاج بحیث طار بقوادم الانقطاع لنصرة یرک مالک الابداع " کتاب مبین ص -

۲۲۹ .

ونیز فرمودہ واعلم قداخذنا قبضۃ من التراب وعجنہا بمیاء القدرة والافتد ار ونفخنا فیہ روح الاطمینان ولما کبر اشدہ ارسلناہ



الى رئيس القوم بكتاب مبين وفيه بلغنا الملكين ما اراد ريك العزيز  
الحكيم قل انه لاية اخرى من لدى الله مالك الاسماء قد بعثنا  
بالحق وارسلناهما بسطان مبين انا قوينا قلبه بكلمة من عندنا  
بحيث لو امرناه ليقابل من فى السموات والارض ان ريك هو المقتدر  
القدير ليعلم انه لم تخوفنا سطوتهم ولا من فى السموات والارضين  
( كتاب مبين )

ونيز فرموده قد خلقنا البديع بروح القوة والاقدار وارسلنا  
بلوح ريك المختار الذى من افقه لاحت شمس الاسماء بقوة و  
سلطان ( كتاب مبين )

ونيز فرموده . قل انا قبضنا قبضة من التراب وعجنناه بمياه  
القدرة والاطمينان ونفخنا فيه روحا من لدنا ثم زناه بطراز الاسماء  
فى ملكوت الانشاء وارسلناه الى السلطان بكتاب ريك الرحمن  
تعالى هذا الامرالذى كان على العالمين محيطا ( كتاب مبين )  
ص ٢٠٠ ) براى مزيد اطلاع از واقعه شهادت اين دلير بكتب  
تواريخ بايد مراجعه نمود اينك برخى از فقرات لوح سلطان رايه  
نگارم تا اين مولف بدان مشرف گردد . قوله تبارك وتعالى  
( هو الله تعالى شانه العظمة والاقدار )

يا ملك الارض اسمع ندا هذا المملوك انى عبد امت يا الله  
واياته وقد يت نفسى فى سبيله يشهد بذك ما اتانيه من البلايا

التي ماجملها احد من العباد وكان ربي العليم على ما اقول  
شهيذا . مادعوت الناس الا الى الله ربك ورب العالمين وورد -  
على في حبه ما لارات عين الابداع شبيهه يصدقنى في ذلك عباد  
الذين ما منعتم سبحات البشر عن التوجه الى المنظر الاكبر وعن  
ورائهم من عند ه علم كل شئ فيلوح حفيظ كلما امطر سحاب القضاة  
سهام البلاء في سبيل الله مالك اسما اقبلت اليها وشهد  
بذلك كل منصف خبيركم من ليال فيها استراحت الوجوه فسى  
كنائسها والطيور في اوكارها وكان الغلام في السلاسل و  
الاغلال ولم يجد لنفسه ناصرا ولا معينا ( الى ان قال جل جلاله )  
يا سلطان اقمك بريك الرحمن بان تنظر على العباد يلحظات  
اعين رافتك وتحكم بينهم بالعدل ليحكم الله لك بالفضل ان ربك  
لهو الحاكم على ما يريد ستفى الدنيا وما فيها من العزة والذلة  
ويبقى الملك لله العلى العظيم . ( تاآنكه مي فرمايد ) . . . . .  
يا سلطان انى كنت كاحد من العباد وراقدا على المهاد مرت على  
نسائم السبحان وعلمنى علم ما كان ليس هذا من عندى بل من  
لدى عزيز عليم وامرنى بالندا بين الارض والسما بذلك ورد -  
على ما ذرفت به عيون العارفين ما قرئت ما عند الناس من العلوم و  
ما دخلت المدارس فاسئل المدينة التي كنت فيها لتوقن بانى  
لست من الكاذبين هذه ورقة حركتها ارياح مشية ربك العزيز

المجید هل لها استقرار عند هیتوب اریاح عاصفات لا ووالسک  
 الاسما \* والصفات بل تحرکها کیف ترید ( تاآنکه میفرماید )  
 ذات شاهانه شاهد وگواهند که در هر بلدی که معدودی از این  
 طایفه بوده اند نظر بتعددی بعضی از حکام نارحرب وجدال  
 مشتعل میشوند و لکن این فانی بعد از ورود بعراق کل را از فساد  
 و نزاع منع نمود و گواه این عبد عمل اوست چه که کل مطلعند و  
 شهادت میدهند که جمعیت این حزب در عراق اکثر از جمیع بلدان  
 بوده معذک احدی از حد خود تجاوز ننموده و بنفسی معترن  
 نشده قریب پانزده سینه میشود که کل ناظر الی الله و متوکلا  
 علیه ساکنند و آنچه برایشان وارد شده صبر نموده اند و بحسب  
 گذاشته اند ( الی ان قال جل جلاله ) ایکاش رای جهان ارای  
 پادشاهی بر آن قرار میگرفت که این عبد با علمای عصر مجتمع میشد  
 و در حضور حضرت سلطان اتیان حجت و برهان مینمود و این عبد  
 حاضر و از حق آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در  
 ساحت حضرت سلطان واضح و لائح گردد انتهى .

تعالیم و اوامر و نصایح و دلائل مذکوره در این لوح فی الحقیقه  
 حجت را بر جمیع ناس کامل کرده اما سلطان ایران در عوض تنبیه  
 بمخالفت قیام و بقتل حزب مظلوم اقدام کرد از عدالت برکنار و پادشاه  
 ظلم متمسک گشت ناچار قهرالهی او را عبرت آیندگان ساخت و در

حینی که در صدق تهیه جشن دومین قرن سلطنت خود بود در -  
 سال هزار و سیصد و هجری در حرم عبدالعظیم طهران بدست  
 میرزا رضای کرمانی که از مخالفین وی و از اتباع جمال الدین  
 افغانی بود مقتول شد و جندی پس از وی بکلی بساط سلطنت  
 قاچاره در هم پیچید و جمیع آثار و علائم آن محو شد بنحویکه امروزه  
 کوچکترین اثری از آنان مشهود نیست .

جناب حاجی در بهجت الصدور میفرماید قوله ره .

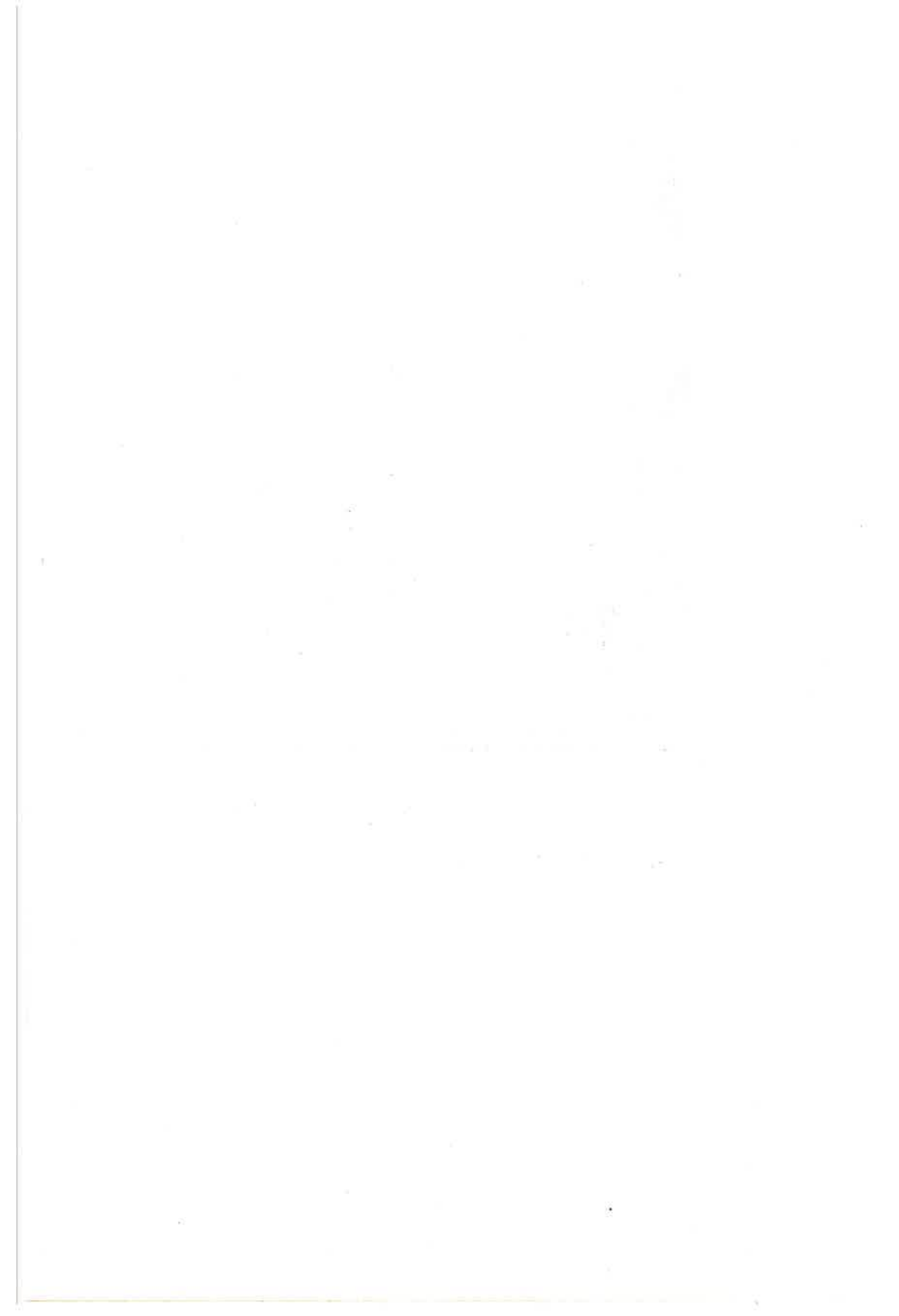
حضرت امین قبل از این امین حال ( مقصود حاجی شاه -  
 محمد امین است ) روحیفاً ما حکایت فرمود حضرت بدیع آقا  
 بزرگ اسمش بود و مشرف شد و ابداً تصور این حال و تخطر این وجدان  
 را از ایشان نمینمود و بکمترتبه یا بیشتر وحده بمثل مشرف شد و  
 مرخص شد و بیحیفاً رفت و جعبه کوچک یکشبر و نیم طول و شبر کمتر  
 عرش و قطر چهاریک شبر عنایت شد که در حیفاً با چند لیره با و به  
 رسانم و نمیدانم که در جعبه چیست ایشان را در حیفاً ملاقات  
 نمودم و بشارت دادم که امانتی دارید و عنایتی در حقان شده است  
 و رفتیم خارج شهر در کرمل جعبه را تسلیم نمود و بدو دست گرفت و  
 بوسید و سجده نمود پاکتی هم مختوم آنرا هم گرفت و بیست سی قدم  
 در راه من رو بساحت اقدس نشست و زیارت نمود و سجده کرد و انوار  
 بشارت و نصرت و آثار بشارت و مسرت از چهره اش باهر ذکرها شد

ممکنست لوح مبارک منیع رازیارت نمود فرمود وقت نیست دانستم  
 مطلبی است که باید سترکند چیست ابد این حال راگان نمیکرد  
 و این ماموریت را تصور و تخطن نمینمود نگرشده برویم در حیف که  
 فرموده اند وجهی بشما تقدیم نمایم فرمود ببلدنی آیم شما  
 بروید و بیاورید رفتم و برگشتم و ایشانرا آنچه تفحص کردم نیافتم و رفته  
 بودند و پیروت نوشتم بد هند ندیده بودند از ایشان خبر نداشتم  
 تا خبر شهادت شان را از طهران شنیدیم و دانستیم در آنجعبه  
 لوح مبارک حضرت سلطان بود و آنپاکت لوح مبارک مقدس بشارت  
 شهادت آنجوهر ثبات و استقامت و جناب حاجی علی مرحوم  
 اخوی حضرت آقا احمد پرتسعیدی روحیفداهما میفرمود از طرابزون  
 تا تبریز بعضی منازل خدمت میرسیدیم و همراه میشدیم بسیار -  
 پشاش و خندان و صابر و شکور و حلیم و خدوم بودند و جزایمن  
 نمیدانستیم که مشرف شده است و مرخص شده و بخراسان و طمش  
 مراجعت مینماید و بمرات و کرات دیده شد صد قدم زیاد تر یا کمتر  
 میروند و از راه خارج میشود و رویساحت اقدس افتاده سجده مینماید  
 و شنیده شد که عرض میکرده است " خدایا آنچه بفضیل بخشیدی  
 بعدل بگیر و قوه حفظش را عطا فرما انتهی ( صفحه ۲۴۴۰۰۰۰ )  
 درباره مظالم ناصرالدین شاه و گرفتاری و شهادت احببا و  
 منتسبین جمال مبارک در ایران در ضمن باب دوازدهم لوح قرن



جناب میرزا بزرگ بدیع خراسانی

سال شهادت ۱۲۸۶ هـ. ق.



احبای امریکا ص ۱۹۷ ببعده بیان مفصلی میفرمایند که مضمون —  
 قسمتی از بیانات مبارکه را بفارسی برای شما میخوانم پس از آنکه  
 شرحی از غرور و نخوت ناصرالدین شاه بیان فرموده اند با وضاع  
 در باره اشخاصی که شاه را احاطه کرده بودند و حالات پسران  
 شاه و مخالفت آنان بایکدیگر و نفوذ علمای طهران و اصفهان اشاره  
 فرموده اند که مظفرالدین میرزا ولیعهد ضعیف و چپان ناصرالدین  
 شاه در تبریز در تحت نفوذ علمای شیخی و مجتهدین و ملاها بود  
 پسر دیگر ناصرالدین شاه مسعود میرزا که لقب ظل السلطان داشت  
 بد و خمس مملکت شاه حکومت داشت و یزد و اصفهان در حیطه اقتدار  
 او بود پسر دیگر شاه کامران میرزا که او را نایب السلطنه میخواندند  
 حکومت گیلان و مازندران را داشت و حاکم طهران هم بود این پسر  
 پیوسته با هم مخالف بودند از طرفی هم حاجی ملا علی کنی و سید  
 صادق سنگلجی در طهران و شیخ محمد باقر و میرزا محمد حسین  
 در اصفهان نفوذ کاملی داشتند ۰۰۰۰۰ پس از این شرح و بیان  
 مظالم و آزار و اذیت هائیکه از ناحیه شاه و علما با حبا و مفتسیب  
 جمال مبارک وارد شده ذکر میفرمایند و مضمون برخی از بیانات مبارکه  
 این است " درآبادیه بتحریر یکی از سادات محل جناب استاد  
 علی اکبر را که از مومنین بود دستگیر کردند و چندان کتک زدند  
 که سراپای آن مظلوم خون آلود گردید " درقریه تاکنون با مرشاه



اموال ساکنین آنرا غارت کردند و حاجی میرزا رضاقلی برادر جمال مبارک حضرت بهاء الله را ( که مادرش غیراز مادر حضرت بهاء الله بود ) دستگیر کرده بطهران بردند و در سیاه چال بزندان افکندند و مدت یکماه در زندان باقی بود<sup>۲</sup> برادر زن میرزا حسن ( که او نیز برادر حضرت بهاء الله بود و مادرش غیراز مادر جمال مبارک بود ) را گرفتند و با سیخ های آهن گداخته و داغ کردند و قریه دار کلا را که مجاور تاکر بود با آتش بیداد سوختند آقا بزرگ خراسانی ملقب ببدیع که هفده ساله بود و بواسطه نبیل با مر مبارک مومن شده بود و حاصل لوح سلطان ایران بود توقیفش کردند و سه روز متوالی او را با سیخها<sup>۳</sup> آهنی گداخته داغ کردند و سرش را با قنداق تفنگ خرد و خمیر نمودند جسدش را در میان گودالی افکندند با خاک و سنگ انباشتند آقا بزرگ از طرف جمال مبارک بلقب فخر الشهدا<sup>۴</sup> ملقب شد و رالواح مبارک میفرمایند که روح قوت و اطمینان در او دمیده شد بدیع در قشله عکا بحضور مبارک مشرف شد و در ضمن سال دوم محبوسیت جمال مبارک در عکا لوح سلطان را با مر مبارک برای ناصرالدین شاه آورد تنها و پیاده بطهران رسید تا لوح را بدست شاه تسلیم کرد مسافرت او از عکا بطهران چهار ماه طول کشیده بالاخره پس از سه روز انتظار شاه را که برای شکار بشمیران رفته بود دید و با کمال متانت و احترام بشاه نزدیک شد و بصدای بلند گفت " یا سلطان

قد جئتک من سبا \* بنبا \* عظیم \* فوراً بامرشاه لوح مبارک را از او گرفتند و برای مجتهدین طهران فرستادند و امرا شاهانه صد دریافت که علما جواب آنرا بدهند علما از جواب طفره زدند و در عوض جواب حکم کردند که حامل آن لوح باید بقتل برسد سپس شاه ایران آن لوح را برای سفیر ایران که در قسطنطنیه بود فرستاد تا بوزرای سلطان بدهد مطالعه کنند باین امید که مطالعه آن لوح مبارک بر شدت اشتعال عداوت آنان بینزاید تا سه سال بعد حضرت بهاء الله در الواح مبارکه ذکر شجاعت و جانفشانی بدیع را میفرمودند و توصیف و تمجید آن جوان را که بخلق الهی بچنان جانفشانسی عظیمی موفق شد نمک الواح مبارکه نامیده اند .

ابابصیر رسید اشرف که پدر ایشان در واقعه زنجان بشهادت رسیده بودند و در روز در شهر زنجان سر بریدند ابابصیر زانو بر زمین زده بدعا مشغول بود که میر غضب او را کشت و رسید اشرف هم ابتدا چندان کتک خورد که خون از زیر ناخنهایش جاری شد در حالی که جسد ابابصیر را در بغل گرفته بود سراز تنش جدا کردند مادر رسید اشرف را بزند ان نزد پسرش فرستادند شاید او را وادار به تبری کند تا از کشتن نجات یابد ولی مادرش او را تشویق کرد که مانند ابابصیر در راه خدا جان خود را نثار نماید .

محمد حسن خان کاشی را که از متمولین و معارف بود در -

برو جرد چوب بسیار بکف پایش زدند در شیراز بفتوای مجتهد در نیمه شب میرزا آقای رکاب ساز شیرازی و میرزا رفیع خیاط و مشهدی نبی را خفه کردند و قبور آنان از طرف مردم مورد بی حرمتی قرار گرفت و اشیا \* پلید و کثافات روی قبر آنان ریختند .

شیخ ابوالقاسم مازگانی در گاشان وقتی که مشغول مناجات بود سرش را از قفا بریدند قبل از شهادت قدری آب باو دادند -  
پیشامد شیخ از نوشیدن آب امتناع کرد و گفت من تشنه جام شهادت هستم میرزا باقر شیرازی که در ادرنه الواح مبارکه را استنساخ میکرد در کرمان بشهادت رسید .

در اردکان گل محمد که مرد پیری بود موقع هجوم اشرا بر واقع گردید و جمعی باو حمله کرده بر زمینش افکندند و در نفرزاساد با نعل های گشهای خود چند ان باو لگد زدند که دنده هایش خرد شد و دندانهایش شکست آنگاه جسدش را بیرون شهر بردند در میان گود الهی افکندند و مدفون ساختند روز بعد جمعی از مردم بدن او را بیرون آوردند در میان کوچه ها کشیدند و بالاخره آن جسد را در ریابان افکندند .

حاجی عبدالمجید نیشابوری که از بقية السیف قلعه شیخ طبرسی بود و بعد از شهادت پسرش آقا بزرگ بدیع بحضور جمال مبارک جل جلاله مشرف شد در خراسان گرفتار جنگ معاندین

گشت او را دستگیر کردند و ابتدا گلوتاسینه اش را شکافتند و سرش را بریدند و روی سنگ مرمری گذاشتند مردم بتماشای او و لعنش مشغول بودند آنگاه بدنش را در میان بازار کشانیدند و بالاخره در محلی که اموات ناشناس را میگذارند بدن حاجی عبدالمجید را گذاشتند تا خوشایوندان او بدانجا رفته جسد را بردارند (۱) .

در اصفهان ملا کاظم را بفتوای شیخ محمد باقر سربریدند و پس از آنکه بریدنش اسب تاختند آنرا طعمه آتش ساختند و نیز در اصفهان گوشه‌های سید آقا جان را بریدند و با طناب در کوچه و بازار گردانیدند یکماه بعد از آن سلطان الشهداء<sup>۴</sup> و محبوب الشهداء<sup>۵</sup> بفتوای املم جمعه که مبلغ گزافی بآن دو برادر مقروض بود بشهادت رسیدند امام جمعه را حضرت بها<sup>۶</sup> الله رقتا<sup>۷</sup> فرمودند و شیخ باقر ملقب بذئب و ظل السلطان هم با امام جمعه همداستان شده ابتدا دو برادر را بزنجیر افکندند بعد از آن شاه بردند و بشهادت رسانیدند

- ۱- حاجی عبدالمجید ملقب با بابا بدیع در سال ۱۲۹۴ هجری در مشهد بشهادت رسید میرغضبی که او را شهید کرد استاد مولی نام داشته مقتلش در میدان مشجر مقابل باغ ملی و مرقدش در بابا قدرت واقع و نزد احباب معروف و مشخص است. نگارنده - ۲- ملا کاظم طالخونجه
- ۳- شیخ محمد باقر ملقب بذئب .

و خلق تفاشائی بسیار شرارت کردند تا چند سال بعد حضرت بهاء الله در الواح مبارکه ذکر استقامت و عظمت مقام آنان را بیان میفرمود .

ملا علیجان را پیاده از مازندران بقطهران بردند صد مسه بین راه بحدی بآن مظلوم اثر کرد که گردنش زخم شد و از سینه تا پایش ورم کرد در روز شهادتش اول قدری آب طلبید و بعد بدعا و مناجات پرداخت و مبلغی وجه نقد بمیر غضب داد و هنوز مشغول مناجات بود که گلویش را باخنجر بریدند بعد آب دهان بجسدش - افکنده و گل روی آن ریختند و سه روز در معرض عموم بود آنگاه بدنش را قطعه قطعه ساختند .

در نامق ملا علی که بامر حضرت باب مومن شده بود و از سلب نایتین عباد محسوب مکرر مورد حمله اشرار واقع شد چندان اوراق زدند که دنده هایش شکست و این عمل را با کلنگ انجام دادند و او فوراً جان سپرد .

در اصفهان میرزا اشرف راشهید کردند و بدنش در زیر پسا لگدمال گردید و این عمل بواسطه شیخ محمد تقی ابن الذئب انجام گرفت و جسدش را بالاخره بمردم دادند تا طعمه حریق و آتش ساختند و بقایای جسدش را در محلی گذاشته دیواری را روی آن خراب کردند در شهر یزد بقتوای مجتهد شهر و فرمان محمود میسرزا جلال الدوله حاکم یزد پسر ظل السلطان هفت نفر را در یکروز

بشهادت رسانیدند اول کسیکه بشهادت رسید علی اصغر جوان  
 بیست و هفت ساله بود که بعد از شهادت بدن او را بجمعی یهود  
 سپردند که با مساعدت شش نفر دیگر بدن شهید را در میان کوچه‌ها  
 میکشیدند مردم در اطراف مجتمع شده سر یازان طبل و شیپور  
 مینواختند و چون نزدیک تلگرافخانه رسیدند ملا مهدی پیرمرد  
 هشتاد و پنج ساله را سرازتن جدا کرده و مانند شهید قبل او را در  
 میان کوچه‌ها کشیده به محله دیگر شهر بردند و با طبل و شیپور آقا علی  
 را نیز بشهادت رسانیدند پس از آن چهار نفر دیگر را با خود بمنزل  
 مجتهد شهر بردند و گلوی ملا علی سبزواری را بریده در حالیکه او  
 مردم را مخاطب ساخته بود و سخن میگفت بدنش را پاره پاره کردند  
 و سرش را با سنگ خرد نمودند در محله دیگر شهر نزدیک دروازه —  
 "مهریز" محمد باقر را شهید کردند و پس از آن در میدان خان دو  
 نفر باقیمانده را هم شهید کردند این دو نفر علی اصغر و محمد حسن  
 و برادر بودند که بیست سال داشتند طبل و شیپور را سر یازان  
 مینواختند مردم فریاد و نعره میکشیدند آقا محمد حسن را شکم  
 دریدند و جگرش را بیرون کشیدند و سرش را روی نیزه زدند و با طبل  
 و شیپور در میان کوچه‌های شهر گردانیدند پس از آن سر را بد رختی  
 آویزان کرده و مردم سنگ بارانش نمودند و بدنش را هم در جلو در  
 خانه مادرش افکندند و زنها داخل شده برقص و شادی پرداختند

حتی مقداری از گوشت بدن آنان را برای دارو درمان بردند  
 بالاخره سر محمد حسن را بید نثر چسبانیده و با ابدان سایر  
 شهدا به بخار ج شهر حمل کردند و چند ان سنگ بد آنها افکندند  
 که سرهای آنان شکسته شد آنگاه چند نفر یهودی را وادار کردند  
 تا آن ابدان مقدسه را در محلی موسوم به سلسبیل برده در میان  
 گودالی افکندند در آن روز بفرمان حکومت همه مردم دکانهای  
 خود را بستند و دست از کار کشیدند بشادی و سرور مغول شدند شب  
 راهم چراغانی مفصلی کردند .

در عشق آباد حاجی محمد رضای اصفهانی را که مردی هفتاد  
 ساله بود فرقه شیعه در روز روشن در وسط بازار باسی و دوزخ  
 شدید از پا درآوردند جگرش را بیرون کشیدند و شکمش را پاره کردند  
 و سینه اش را دریدند . . . . . انتهای .

یکی از حضار فرمود میگویند قآنی شیرازی قصیده در ساره  
 ظهور حضرت اعلی جل زکوه سروده صحت دارد که در مدح میکمل  
 مبارکست ؟ مقصودم آن قصیده ایست که مطلعش این است ز مقتدا<sup>ی</sup>  
 انس و جان آمد پدید . . . . .

یک نفر از حضار فرمود . در حاشیه ترجمه انگلیسی تاریخ  
 نبیل از تاریخ حاجی معین السلطنه نقل شده است که گفته  
 است من نسخه از این قصیده قآنی را دیدم که در عنوانش نوشته

شده بود " در مدح حضرت باب " و از فحوای مضامین ابیات قصیده هم برمیآید که در مدیحه هیکل مبارک سروده است مثلا بیت .  
حامل اسرار وحی اینزدی

بر زمین از آسمان آمد پدید

پدیهیست که جز در باره هیکل مطهر حضرت اعلی در باره دیگران از علما \* و حکما \* و غیرهم صادق نیست دیوان قآنی مکرر بطبع رسیده و در هر مرتبه عنوان مخصوص از قبیل " در ستایش یکی از علما اعلام " و در مدح یکی از عرفا زمان " و غیره برای قصیده مزبوره - نوشته اند و در بعضی نسخه های چاپی هم این قصیده اصلا عنوانی ندارد حضرت عبدالبها \* جل ثنائہ در یوم سنیه نهم جولای سال ۱۹۱۶ در حیف فرمودند . . . . . اشعار قآنی اغلبش مدح این و آن و اغراقات شعریه است يك قصیده دارد که میگویند در مدح حضرت نقطه اولی گفته آن بد نیست دیگرما بقی همه اش اغراق بیجا است مثلا همه اش شروع بتعریف زلف و مو و شراب میکند و بعد طفره میرود بمدح یکنفر مثلا ما در ناصرالدین شاه راجه مدحها در عفت و عصمت کرده ( تبسم فرمودند ) این در طهران وقتی آمد بیرونی جمال مبارک و شراب خواست گفتند اینجا محل قدس است از این خیر هائیت رفت دیگر نیامد . . . . . سعدی اشعارش خویست پراز نصایح و مواعظست مثنوی خویست مطلب دارد روحانی



است میشود باشعار او توسل نمود با عرفا \* صحبت‌های امری کرد  
چون این مردم با قوال قدما \* احترام غریبی دارند این است که  
زود ترقبول میکنند اگر استشهاده با قوال آنها شود حاضر راز را  
نموده می‌چسبند بآنها مثلا در مسئله معراج میگوید .

نی چو معراج زمینی تا سما

بل چو معراج جنینی تا نهی

و همچنین در مسئله حشر میگوید .

از محمد حشر را پرسیده اند

کای قیامت تا قیامت راه چنند ؟

بالسان حال میگفتی بسی

که زحشر حشر را پرسد کسی ؟

در مسئله خلقت و قدمیت الوهیت میگوید .

آدم و حوا کجا بود آنزمان

که خدا افکنده این زه در کمان

عیسی و موسی کجا بد کافتاب

گشت موجودات را میداد آب

نکته ها چون تیغ الماس است تیز

گرنداری تو سپر واپس گریز

پیش این الماس بی اسپرمیا گزیردن تبغرا نبود حیا انتهی

ود ریوم هجدهم جون چهارشنبه سال ۱۹۱۶ در حین این شعر  
مثنوی را ذکر فرمودند .

باده نی در هر سری شرمیکسد

آنچنان را آنچنان ترمیکسد

و فرمودند این را بمثنوی افزوده اند حتی در مثنوی قونیه این یافت  
نمیشود . . . . . انتہی .

باری صحبت از قانی بود : شعر حبیب الله بوده و در اوائل

حبیب استشهاد میکرد چنانچه در ضمن غزل

خواهم از خدا در همه جهان یک نفس زمین یک نفس زمان

تا بکام دل میخورم در آن بی حریف بد بی نگار زشت

میگوید " چونکه شه مرا گفت کای حبیب یکغزل بگو نغزود لفسرب

. . . . . الخ بعد از چند ی حبیب بامیرزا عباس بسطامی که

مسکین استشهاد میکرد به خدمت حسنعلی میرزای شجاع السلطنه

والی خراسان و کرمان درآمد شاهزاده مزبور بمناسبت اسم دو -

فرزند خود او کتاقان و فروغ الدوله حبیب را قانی و مسکین را فروغی

نامید و از آن بیعت آن دو نفر در اشعار خود قانی و فروغی استشهاد

میکردند ( تاریخ ادبیات ایران ادوارد برون از مجمع الفصحای

هدایت جلد دوم ص ۳۱۴ ) قانی در آغاز عمر کوزه کوچکی خرید

بود و در آن نوشته بود .

## اینکوزه زمیرزا حبیب است

## یکپول زکوزه گرخریده است

از عمان آغاز طفولیت پیدا بود که طبیعی روشن دارد و پدرش کلشن  
استشهاد میکرد و قآنی در کتاب پریشان خود که بتقلید گلستان  
سعدی نگاشته باین مطلب اشاره کرده است قآنی در میخوارگی  
افراط میکرده حضرت عبدالبها \* جل ثنائہ در یوم شنبہ نہم  
جولای ۱۹۱۶ در حین بیان فرمودند کہ چگونه قآنی ہمیشہ مد  
شراب میخورد و چون ماہ رمضان رسید در زیر زمینی ماوی کرد و بیست  
و هفت روز می خوارگی نمود بعد بیرون آمد و از کیزک خود پرسید  
چہ روزی است گفت ۲۷ رمضان قآنی گفت افسوس چہ ایام مبارکی  
میگذرد و ما ملتفت نمیشویم آنچه ذکر شد مضمون بیان مبارک بود  
خودش در مقامی گفته .

مست چون گرده معانی در برم حاضر شود

وزیرم غایب شود آندم کہ گرده هوشیار

و در مقامی در ستایش اشعار خود گوید .

کتاب شعر تو قآنی اربجوی نهد کس

ز اب یکد و قدم بیشتر رود ز روانسی

در یکی از قصائد خود استدلال بآیات کتاب و حجیت آیات را

برای عرفان مظهر امر الهی کافی شمرده و اقتراح خوارق عادات

رامدمت کرده و این مطالب را بعضی دلیل ایمان او با مرخصت  
اعلی دانند قوله .

رسم عاشق نیست بایگدل دود لبر داشتن  
یازجانان یازجان بایست دل برداشتن  
جاهلی باشد که چون کجانور سیاروما هیار  
یارد ارا بودن و دل باسکندر داشتن

المسی قوله

از نبی باید نبی (\*) را خواست کر بوجهلی است  
چشم اعجاز و کرامت از پیمبر داشتن  
خود کرامت شو کرامت چند جوئی زاین و آن  
تاتوانی برگ بی برگی میسر داشتن  
عموروا حاصل چه از نقل کرامتهای زیند  
جز که بر نقصان ذات خویش محضرد داشتن  
عارف اشیارا چنان خواهد که یزدان آفرید  
قدرت از یزدان چرا باید فزونتر داشتن  
در کتاب پریشان در زمین داستان ربیع نیز اشار بقیام و ظهور مظهر الهی  
نموده است ولی خیلی دقت باید کرد تا از آن داستان این معنی

(\*) نبی بنهم نون و کسریا ء بمعنی کلام الهی و مصحف مجید است

راد بیافت وی مدتی رادر شیراز بود و چون در هتک نوامیس شرعی متجاهل بود است مورد تعقیب برخی نفوس متشرع قرار میگرفته از جمله سید شش پری که ذکرش در تاریخ نبیل آمده و عصا دار امام جمعه شیخ ابوتراب بود است قاننی را خیلی تعقیب میکرد است پس از مدتی از توقف شیراز ملول گردید و قصد طهران کرد چنانچه در ضمن قصید میگوید .

خیرایغلام زین کن یکران را

آن گرم سیر صاعقه جولانرا

آن باره که بسپرد از گرمی

یکسرچو کوه دشت و بیابانرا

چون زین نهی بکوه او بینی

بر پشت باد تخت سلیمانرا

دیگر مان بیارس که رونق نیست

در ساحتش فصاحت سبحانرا

شهری که مشک و مشک بیک ترخ است

عطار کو بیند دکانرا

گرد دجه از طراوت ریحان کم

گر خنفسا نبود ریحانرا

جزمن پس از وصال نیایی کس صد بار اگریکای ایرانرا

مقصود از وصال میرزا کوچک شیرازی است که از شعرای -  
معروف آن عهد بوده است و در جواب قصیده مزبور قائلی که از او  
تمجید کرده قصیده دارد که مطلعش این است

هان ای حیب زارمکن جانرا

مگمار بردلم غم هجرانرا

تو عند لب گلشن فضلستی

افسردگی مخواه گلستانرا

وصال شیرازی خطی بسیار خوب داشته و دیوان اشعار هم دارد -  
مشارالیه مثنوی خسرو و شیرین وحشی بافقی را که در سال نهصد  
و نود و یک وفات کرد و در کرمان مدفون گردید و مثنویش ناتمام مانده  
با تمام رسانید و در سال ۱۲۵۵ بقیه مثنوی وحشی را تمام کرد و وفات  
وصال ۱۲۶۲ هجری قمری و معروفترین فرزندانش "ورقا" است  
که نیز خط خوبی داشته است ( ملخص تاریخ ادبیات برون و جلد  
دوم مجمع الفصحای رضاقلی هدایت معروف به الله یاشی شاه )  
از منسوبین وصال شیرازی نواده او میرزای رحمت است  
که طیب و شاعر بود و با مرمبارک مومن گردید و تمسک بسزائی داشت  
چنانچه وقتی زوجه اثر بسختی مریض گردید و خود او و سایر اطباء  
از معالجه اثر عاجز شدند چون از همه جا مایوس شد الواح مبارکه  
را که باعزازش نازل شده بود پربازوی زوجه بیمار خود بست و توجه

یاستان مقدس نمود طولی نکشید که آثار بهبودی در بیمار ظاهر  
 گردید میرزای رحمت در اواخر حال دچار فقر و تنگدستی شدید  
 گشت روزی شیشه زهر مهلك در دهان ریخت و جان داد علت  
 اقدام او بمسموم ساختن خود درست معلوم نیست بعضی بر آنند  
 که از شدت فقر و برای حفظ آبروی خود باین عمل مبادرت کرده  
 است و فاش در حدود سال یکهزار و سیصد و سی و دو هجری است  
 اشعار هم میگفته که از بین رفته و چیزی در دست نیست .

باری حکیم قآنی بسیار متملق بود و در مدیحه سرائی و ام  
 اغراق مینمود و در ضمن مشامین شگفت انگیز دارد از جمله در ضمن  
 قصیده در مدح آسیه سلطان دختر محمد شاه گفته .

دخت ملك ملكستان آسیه سلطان

گشفت عصمت بود از آسیه بوتر

ویرا مخاطب ساخته میگوید .

بی پرده برون آکه گشت روی نینند

بنیوش دلیل و مشواز بند مکدر

گویند حکیمان که رود خط شعاعی

از چشم سوی آنچه بچشم است برابر

تا خط شعاعی ببصر باز نسگرد

در باصره حاصل نشود صورت مبصر

حسن تو یحیی است که آن زرخ تو  
 برگشتنش از فرط وله نیست میسر  
 و در مسئله تیراندازی با بیان بناصرالدین شاه میگوید .  
 آخرشوال خسرو شد سوار از بهر صید  
 آسمانش در عنان و آفتابش در رکاب  
 کرکین ناگه سه تن جنبید و افکندند زود  
 تیرهای آتشین زی خسرو مالک رقاب  
 حفظ یزدانی سپر شد و آن سه تیرانداز را  
 چون کمان زه در گلو بست ازین رنج و عذاب  
 از خطا زین پس نمیگویم صواب اولی تراست  
 کان خطای تیرید خوشتر زیگ عالم صواب  
 گشت عمر عالمی میسوخت زان برق بلا  
 گرزابر رحمت یزدان نمیشد فتح باب  
 پشه زد بازوبه پیل و قطره زد پهلو به نیل  
 آنت رمزی بس عجیب و اینت نقلی بس عجاب  
 ازدها تابود حفظ گنج میکرد ای عجب  
 ازدها دیدی که بر تاراج گنج آرد شتاب  
 بس شنید ستم شهاب تیرزن بر اهرمن  
 تیرزن نشنیده بود اهرمن را بر شهاب



بس عقاب جره دیدستم که گیرد زاغ شو  
می ندیدم زاغ شومی کاو کند قصد عقاب  
شیر غاب از برد لی آرد گرازان را بچنگ  
لیک نشنیدم گراز چنگ زن بر شیر غاب

قآنی درلسان فرانسوی مهارتی داشته و با مر میرزا تقیخان  
امیرکبیر هر هفته جزوه درباره آبیاری و زراعت از فرانسه بفارسی  
ترجمه و تقدیم میکرد و در عوض هر جزوه پنج تومان از امیرکبیر  
دریافت میداشته است باری وفات قآنی در سال ۱۲۷۰ هجری  
و جمله " ساغوده " ماده تاریخ وفات اوست پسری داشته که سامانی  
استشهاد میکند و اشعارش در کتاب گنج شایگان که کتاب مفید<sup>یست</sup>  
و بطبع رسیده مندرج گردیده است .

حسن علی میرزا شجاع السلطنه پسر فتح علی شاه قاجار  
که قآنی و فروغی بسطامی در خدمت او بودند خود نیز شعر میگفته  
و در اشعارش شکسته استشهاد میکند از جمله این دو شعر از -  
اوست که در نهایت لطافت است قوله ره .  
بارفت رابنه بدوش شکسته

میکشد این بار اگر چه بارگران است

درد تو در دل نهفته ایسم و طیبیان

درد سر ما دهند کاین خفقان است

فرزندان دیگر فتحعلیشاه هم شعر می‌گفته اند از جمله  
جلال پور خسرو صاحب کتاب نامه خسروان است که در تاریخ  
سلاطین ایران نگاشته و بطبع رسیده مشارالیه در اشعار خود  
جلال استشهاده می‌کند و دیوانش بضمیمه دیوان قآنی و فروغی  
بسطامی بطبع رسیده است اغلب بتغزل میل داشته این اشعار  
از اوست .

بس زعیش روزگار آنرا که بعد از روزگاری

د رکنار آرد نگاری در میان لاله‌زاری

صید آهوش چه حاجت سوی خاموش چه حاصل

هر که را چون تو بخلوت درکنند افتد شکاری

در باره فتحعلی شاه و میرزای قمی در یوم نوزدهم جولای

سال ۱۹۱۶ حضرت عبدالبها \* فرمودند .

(میرزای قمی میرزا ابوالقاسم) صوفی بود من مکتوب خط  
خود او را بفتح علیشاه دیده ام وقتی شاه دوست ترکان را گرفت  
بکشد میرزا ابوالقاسم پشاه نوشت که اینها بی تقصیرند و مستوجب  
قتل نه شاه بعیرزا نوشت که اگر تو ضمانت گناهان مرا می‌کنی که در  
آخرت مرا شفاعت کنی من اینها را می‌کنم میرزا جوابی خیلی  
خوب نوشت واقعا از روی حسن نوشته مناجات میکند خدایا  
گناهکاری گناهکار دیگر را بشفاعت می‌طلبد من چگونه او را شفیع

باشم خود بگناه خود واقف .

در آخر میگوید خدا یا چون خون جمعی مسلم در معرزه بدر است شاه مراد شفیع خواسته تا آنها را ببخشد برای آن عمل خیر من شفیع او میشود در حالی که بگناه خود مقرر امید وارم که خدا او را برای این حسنه ببخشد و بعد چند شعر مثنوی مینویسد و میگوید  
ملای رومی میفرماید و آنوقت کسی که استشهد از قول مثنوی میکند صوفی بود \* انتهى .

میرزا ابوالقاسم قمی صاحب کتاب قوانین الاصول است در سال یک هزار و دویست و بیست و دو متولد شد و پس از یک هزار و دویست و نود و هفت وفات یافت قبرش در شهر قم در قبرستان جلو صحن حضرت معصومه است که امروز بیابان ملی تبدیل شده و لسی بنای قبر میرزا در میان باغ همانطور محفوظ است .

یکی از حاضرین سؤال کرد . مطابق مندرجات تاریخ نبیل فتح علیشاه قاجار از مرحوم شیخ احمد احسائی متوفی در سال ۱۲۴۲ هجری دعوت کرد که بطنهران برود و از وی در ضمن مکتوبی مسائلی که سایر علما \* از جواب آن عاجز بودند سؤال کرد آن -  
سئوالات چه بود ؟

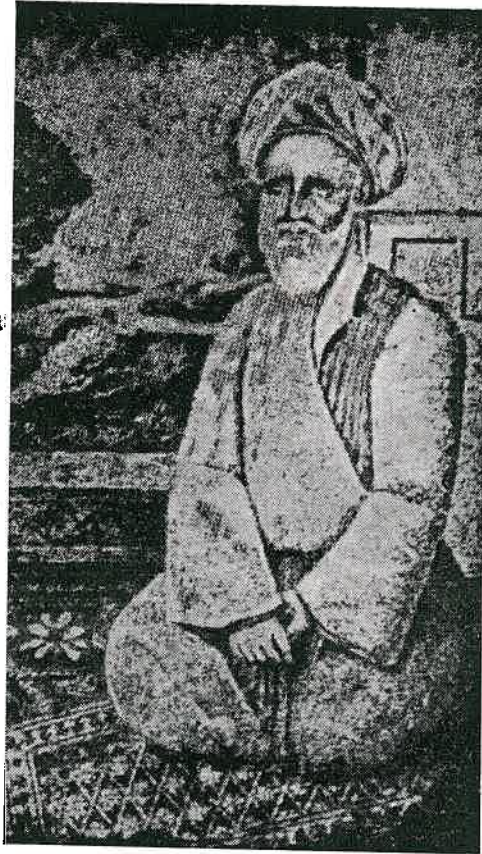
یکی از احباب \* فرمود شیخ در جواب مسائل شاه رساله نگاشت که برساله سلطانیه ( خاقانیه ) معروفست و در ضمن

جوامع الكلم که مجموعه از تالیفات شیخ احساسی است بطبع رسیده است و صورت برخی از سئوالات شاه از شیخ این است که از رساله شیخ مرحوم عینا نقل میشود ۰۰۰۰ اذا فارق الانسان هذه الدار وقد كان من المومنين الاخير لحقت روحه بالجنة كما تدل عليه ظواهر الاخبار يتنعم فيها فما الذي يلحق بالجنة هل هي صورة الروح وحدها ام هي مع مثاله ام هما مع جسمه ايضا فان كانت الروح وحدها كانت لذاتها معنوية كذمة التصور هذه لذمة ناقصه ومع ذلك لا يكون فيه ترغيب للمكلفين وان كانت مع المثال فكذلك لان المثال صورة برزخية لا تقوم الا بغيرها وتقومها بغير الاجسام محال لانها تحت رتبة الارواح فانالم تكن في جسم لم تغد الروح زيادة احساس وان كان ذلك مع الجسم ثم التعميم و حسن به ترغيب المكلفين ولكن المعروف ان الاجسام تبقى في قبورها رهينة الى ان ينفخ في الصور فيبعث من في القبور ثم التنعم هل هو مشابه لتنعم الدنيا ام طور آخر وهل فيها نكاح ام لا وهل نكاح اهل الجنة كنكاح اهل الدنيا ام لا . انتهى

سؤال ديگر ۰۰۰۰۰۰ ما السبب في الاحوال المختلفة التي تتعاقب على الانسان فمرة يسر ولا يعلم سبب السرور وتارة يحزن ولا يعلم السبب وتارة يقبل على الطاعات وتارة يقبل على المعاصي وقد يقف فلا سرور ولا حزن ولا اقبال على طاعة او معصيته

واینها همه الطاعة التي يقبل عليها انكانت من ذاته فماباله نسي  
 يعني الاحوال يقبل على المعصية وكذلك المعصية وانكانت من  
 غيره فلا ثواب له في طاعة ولا عقاب على معصية لانه ليس مقصرا .  
 انتهى .

سؤال سوم - هل لاهل الجنة التزويج باكثر من اربع  
 نساء ؟ ام ليس لهم الا الاربع كما هو حال اهل الدنيا . انتهى  
 اين بود قسمتی از سئوالات شاه از شیخ مرحوم شیخ احمد  
 بن زین الدین الاحسانی که از سلاله مشایخ عشره بنی صخر  
 است شیخ مرحوم در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری قمری  
 مطابق سال ۱۷۴۳ ( یکهزار و هفتصد و چهل و سه میلادی ) متولد  
 و در سال یکهزار و بیست و چهل و دو هجری ( ۱۸۲۶ یکهزار و  
 هشتصد و بیست و شش میلادی ) در سفر مکه در منزل بمدینه منوره  
 مانده در یوم یکشنبه بیست و یکم ذی الحجه صعود فرمود و در  
 قبرستان بقیع که در مدینه منوره است مدفون گردید و این مصراع  
 ماده تاریخ وفات اوست " فزت بالفردوس فوزا یابن زین السدین  
 احمد " جمله که بر سنگ قبر شیخ نگاشته شده این است " المرقد  
 المطهر للشیخ العظیم الشان الساطع البرهان ناموس الدهر و  
 تاج الفخر علامة العصر علم الاعلام مرجع علماء طلاسلا م مجدد  
 راس المائة الثالث عشر مولانا احمد بن شیخ زین الدین الاحسانی



جناب شیخ احمد احسائی

۱۷۲۹  
۱۷۴۰  
۱۷۴۵

۱۷۴۲  
۱۷۵۷  
۱۷۶۰

۱۷۶۴  
۱۷۶۷

۱۷۶۷  
۱۷۸۵  
۱۷۸۵

۱۷۹۰  
۱۷۹۵  
۱۷۹۵  
۱۷۹۵  
۱۷۹۵





قدس الله نفسه وعظم رسمه وقد توفي اعلى الله مقامه في سنة

۱۲۴۲ هـ جریه انتهى .

مرقد فتحعلیشاه هم در بلد قم نزدیک قبر منوچهرخان در  
حجره که وصل بیلکان مدرسه فیضیه است ( که منسوب بمرحوم  
ملا محسن کاشانی محمد بن مرتضی متولد در سال یکهزار و شش  
هجری و متوفی در سنه یکهزار و نود هجری در سنه اشتاد و چهار  
سالگی است مرحوم فیض شاگرد و داماد مرحوم ملا عبدالشیرازی  
یعنی صدرالدین محمد بن ابراهیم متوفی بسال یکهزار و پنجاه  
هجری است مرحوم فیض صاحب تالیفات بسیار از قبیل "حق  
الیقین" "علم الیقین" "وعین الیقین" و کلمات مکتونه و وافی و  
تفسیر صافی و غیره است مرحوم فیض اشعار هم دارد که در تذکره  
ریاض العارفین تالیف هدایت رضا قلیخان لله باشی مولف تذکره  
مجمع الفصحا و تتم تاریخ روضة الصفا در صفحه ۲۲۵ و در مجمع  
الفصحا جلد دوم مسطور و شرح حال فیض در روضات الجنات  
و قصص العلماء تنکابنی مذکور گردیده است .  
یکی از احبای الهی فرمود . "در ضمن بیان مبارک درباره  
قآنی شیرازی ذکر جلال الدین بلخی صاحب مثنوی از لسان -  
مبارک جاری شده در این مقام خوب است مختصری در تاریخ حال  
او برای استفاده حاضرین بیان شود .



ناطق قبل گفت . جلال الدین محمد مولوی بلخی در سال ششصد و چهار ( ۶۰۴ ) در بلخ متولد شد و در دوره صباوت باید در خود بقونیه رفت مقدمات را در نزد پدرش تحصیل کرد و در اقطا شام و غیرها سیاحت نمود .

شمس تبریزی او را مجدوب خود ساخت و پس از غیبت شمس تبریزی مولانا هرچه جستجو کرد و باطراف سفر نمود اثری از شمس نیافت و بقونیه برگشته در خدمت شیخ صلاح الدین بسربرد و کسب حقایق عالیه کرد .

حسام الدین حسن بن محمد چلبی معروف " بابن اخی " نیز بخدمت شیخ صلاح الدین درآمد جلال الدین را با حسام الدین الفتی حاصل گشت و پس از مرگ صلاح الدین جلال الدین بجای او نشست و مریدان را وادار کرد که از حسام الدین اطاعت کنند و همه حسب الامر مولانا اطاعت حسام الدین چلبی میکردند الفت بین جلال الدین و حسام الدین ابن اخی باندازه بود که آتی در روز حسام الدین نمیتوانست بسربرد مریدان مولانا با آنکه غزلیات او را که بنام شمس گفته در دست داشتند باز بقرائت کسب سنائی غزنوی و غیره میل وافر داشتند حسام الدین شبی از حسام الدین در خواست کرد که کتابی همچون حدیقة الحقیقة حکیم سنائی که شامل اسرار عرفان و سلوک باشد برشته نظم آورد مولانا

بر حسب تقاضای چلبی در همان شب هجده بیت اول مثنوی را از  
 "بشنو از نی چون حکایت میکند" ببعده برشته نظم کشید و  
 حسام الدین آنرا نوشته شبهای بعد همچنان مولانا قسمتی میفرمود  
 و چلبی مینگاشت تا آنکه در سال ۶۵۸ هجری و بقولی در سن سال  
 ۶۶۰ هجری خاتمه یافت حسام الدین آنچه رامینگاشت بصوت بلند  
 در محضر مولانا میخواند و مریدان از آن استفاده میکردند پس از  
 اتمام جلد اول زوجه حسام الدین چلبی وفات یافت و مدتی چلبی  
 غریق در ریای اندوه بود و بحضور جلال الدین نمیرفت و افسرده و  
 پژمرده گردید پس از مدتی بسال ۶۶۲ م و اندوه حسام الدین  
 اندکی تخفیف یافت و باز بحضور مولانا رفته تقاضا کرد مثنوی را  
 پایان برساند و مولانا بجلد دوم آغاز کرد و در مقدمه آن بتاخیر  
 نظم کتاب اشارت کرده و سال شروع را نیز ذکر فرموده  
 مدتی این مثنوی تا خیر شد

مهلتی بایست تا خون شیر شد

... الی قوله .

مید \* و آغاز این گفت و شنود

سال هجری ششم و شصت و شصت (۶۶۲) و بود

بالاخره چون جلد ششم پایان رسید مولوی بیمار شد و  
 روز بروز مرض او شدت مییافت بزرگان و علما از هر طرف بعیادتش

میآمدند از جمله شیخ صدرالدین بعیدات مولانا رفت و با هم گفت  
و شنیدی داشتند که در رتبه توارخ مسطور است مولوی از آن مرض  
نجات نیافت و دریم یکشنبه پنجم شهر جمادی الثانی سال ششصد  
وهفتاد و دو هجری وفات یافت و در قونیه دفن شد و شیخ سراج الد  
این قطعه بر سر قبر وی بخواند

کاش آن روز که دریای تو شد خار اجل

دست حسرت بزدی تیغ هلاکم بر سر

تا در این روز جهان بی توندیدی چشم

این منم بر سر خاک تو که خاکم بر سر

این قطعه از اشعار سعدی شیرازی متوفی بسال ۶۹۱ هجری در  
کتاب گلستان اوست و از این معنی میتوان بشهرت شیخ شیرازی  
و شهرت کتاب او در آن روزگار که هنوز در قید حیات بوده است پس  
برده که شیخ سراج الدین کتاب او را داشته و شعر او را بر سر قبر مولوی  
خوانده است.

باری بنای محکم و عالی بر سر قبر مولوی ساختند که به

"قبة الخضراء" موسوم گردید. غیر از مثنوی که شهرت عالمگیر  
دارد و بالسنه عربیّه نیز ترجمه شده است کتاب دیگری -  
منشور باسم "فیه مافیه" در دست است که بطبع رسیده و میگویند  
از مولوی مزبور است فرهاد میرزا در کتاب زنبیل خود که در مقابل  
کتاب گشکول شیخ بهائی عاملی تالیف کرده ماده تاریخ وفات مولوی

راد راین بیت آورد ه قوله .

سال تاریخ آن وحید فرید

نورالله مرقد ه گردید

جمله نورالله مرقد ه . عدد ثور ششصد و هفتاد و همیشه بود .  
 در صورتی که کلمه الله راشیت و هفت حساب کنیم و ۶۷۲ سال  
 وفات مولوی بلخی بتاریخ قمری هجری است .  
 باری گفتیم که اشعار سامانی پسر قانی در کتاب گنج شایگان  
 که حاوی اشعار شعرای معروف و تالیف مفید است و بطبع رسیده  
 است مذکور گردیده است بهر حال از قانی بجز دیوانی باقی  
 نیست و آن هم بعقیده همه صاحب نظران مملو از اغراقات و سئله  
 ارباب کمال نیست و چنانچه ملاحظه فرمودید هیکل مبارک فرمودند  
 که همان فسیده را که میگویند در مدح حضرت اعلی جل ذکره سروده  
 خوبست و پس آری آنچه سبب حیات جاودانی و سعادت کامله و  
 نورانیت ابدی است خدمت باستان حق است نه تعلق از عمر و زید  
 خدمت آستان رحمن گنج شایگانی است که نفاذ ندارد و تمام نشود  
 خداوند همه ما را بخدمت آستان مقدسش موفق فرماید . انشاء الله  
 یکی از حاضرین فرمود من مطلبی میخوام سوال کنم و آن  
 این است که در آغاز لوح مبارک معروف " باتحاد که جمله قد حضر  
 لدی المظلوم کتاب احد من السادات " نازل مقصود کیست ؟

یکی از حاضرین در جواب سائل فرمود . مقصود آقا سید اسد الله است که از سادات ختمه رشت بود مشارالیه اوسط اخوان بود و اخوان دیگرش آقا سید رضا و میرعلی نقی و آقا سید محمود و آقا سید نصرالله بوده اند قبر میرعلی نقی را در طهران مفسدین خراب کردند و سید اسد الله مزبور پس از آنکه بفضل الهی از صراط گذشت و بحبل اطمینان متمسک شد از محضر مبارک در باره اتحاد سؤال کرد و لوح مبارک مزبور در جوابش نازل و نام او را مخلص نموده سید اسد الله مرحوم در گیلان بتصریح جناب سمندر برحمت ایسزدی پیوست " امروز اخوان ختمه بیچیک در قید حیات نیستند .

در خاتمه محفل یکی از احبای الهی این لوح را که از قلم مبارک جمال قدم جل جلاله نازل شده تلاوت فرمود قوله تعالی " یا محمد تقی عظم الله اجرک فی ابنک الذی صعدا لیه کما صعدا ابنی مهدی فی اول الورود فی السجن . . . . "

سائلی فرمود این لوح مبارک بافتخار کیست و محمد تقی که بوده است ؟

یکی از یاران رحمانی در جواب فرمودند این لوح مبارک به افتخار خاله زاده مرحوم سمندر قزوینی است که از تجار چرم فروش بوده و در قزوین سکونت داشته و او را خاله اوغلی میگفته اند پسری داشته که صعود کرده و در لوح مزبور لسان عظمت او را -

تسلیمت فرموده است مشارالیه از رفقا و آشنایان مرحوم میرزا موسی حکیمباشی قزوینی بوده و قبل از تصدیق مرحوم میرزاموسی با او معاشر بوده و عظمت امرالله را باو ابلاغ کرده و پس از آنکه محمد تقی صعود فرمود مرحوم حکیمباشی از راه وفاداری زوجه محمد تقی را که مسماة بزهرایمیکم بوده بحباله خود درآورد با آنکه اعیان و بزرگان قزوین آرزو داشتند که بامرحوم میرزا موسی وصلت کنند زحراء بیگم مزبور دختردائی جناب سفندر بوده است مرحوم میرزا موسی قبل از تصدیق امر مبارک در قزوین بتجارت مشغول بوده و از طبابت خبری نداشته زمانی چنین بخاطرش میرسد که از تجارت دست بکشد و باجاره داری املاک و زراعت مشغول شود تا دخل فراوانی نصیبش گردد از این جهت بایک نفر دیگر از رفقای خود عازم کرمانشاهان شده و در صد در صد برمیآید که املاک یک نفر از اعیان کرمانشاه را اجاره کند لذا بمنزل او میزود تا باوی در این خصوص مذاکره کند شخص مزبور در بستر مرض افتاده بوده میرزاموسی می نشیند و در این بین میبیند که برای معالجه صاحبخانه شخصی بنام حکیمباشی وارد شد همه از او احترام کردند و او نسخه نوشت و در حین مراجعت یک لیره طلا باو حق المعاینه دادند میرزا موسی با خود میاندیشد که چه خوب بود اگر او هم در فن طبابت مهارت میداشت و دخلی فراوان از این ممر نصیب او میشد و درهما

حین تصمیم میگیرد که بتحصیل طبابت پردازد لذا در خصوص اجاره ملک به بیچوجه با صاحبخانه مذاکره نمیکند برمیخیزد و بیرون میرود و از رفیق خود جدا شده او را بخدا میسپارد و یکسره بطهران رفته اول کاری که میکند زوجه خود را که در قزوین داشته طلاق میگوید و مخارج و حقوق حقه او را میپردازد و مدت چهار سال بتحصیل طب میپردازد آنگاه بواسطه معرفی بعضی از آشنایان با والسی کرمانشاه ان بسمت حکیمباشی والی یکرمانشاه میرود و بی اندازه محترم و طرف توجه عموم قرار میگیرد روزی همان شخص ملاک که قبلا میرزا موسی میخواست املاک او را اجاره کند مریش میشود و جناب میرزا موسی رابعیادت او میبرند میرزا موسی در همان منزلی که چند سال قبل رفته بود داخل میشود و همان احترامی را که از بستگان مریش نسبت بطیب و حکیمباشی سابق دیده میبیند و در وقت مراجعت یک لیره طلا باو حق المعاینه میدهند این داستان را اغلب مرحوم میرزا موسی برای احباب نقل میفرمود .

باری در سال ۱۳۰۷ ( یکهزار و سیصد و هفت ) هـ ق مرحوم میرزا موسی بعنوان حکیمباشی حاکم و قزوین میشود و آوازه امرالله رامیشنود بمعاشرت پر داخته ضمنا مشهور بحسن معالجه و مهارت در طبابت میگردد و معروف بحکیم باشی میشود و بالاخره در حدود سال یکهزار و سیصد و یازده و دوازده تبصدیق امرالله فائز میگردد

و بخدمات عظیمه موفق میشود چنانچه الواح صادره از كلك مركز  
میثاق جل ثنائی که باعزاز او نازل شده شاهد این مدعاست از  
جمله در لوحی از قلم مرکز میثاق جل ثنائی نازل گردیده قسوله  
الاحلی .

بواسطه جناب امین علیه بها ء الله حضرت حکیمباشی علیه  
بها ء الله الابهی ای ذو حظ عظیم حضرت حکیم نمیدانی که  
این دل و جان چگونه بمحبت لبریز است طرب انگیز است چند روز  
پیش نامه تحریر شد و تقدیم گشت حال چون در نامه امین ذکر  
در نهایت ملاحظه از آن یار دیرین بود دوباره مجبور بر مکاتبه نمود  
زیرا دریای محبت بجوش آمد و زمام از دست رفت و یاد تو نهایت  
رقت بقلب داد در هر موردی بیادائی و قلم را بفریاد آوری يك کلمه  
بس است و آن این است " انك لعلى خلق عظیم " و عليك البها ء  
الابهی ۲۹ محرم سنه ۱۳۳۸ ( عبدالبها ء عباس ) انتهی  
آیه مبارکه انك لعلى خلق عظیم در قرآن مجید در باره حضرت  
رسول نازل شده و در عرف مسلمین هیچکس را این موهبت خلق  
عظیم حاصل نگشته و مخصوص بر رسول الله است و در این ظهور  
مبارک این آیه مبارکه در باره حضرت حکیم باشی از قلم مبارك میثاق  
جل ثنائی ثانیاً شرف صدر و ارزانی داشته و در این معنی تعجبی  
نیست زیرا فضل این ظهور مبارك غیر محدود است حضرت اعلی



جل ذكره الاعز الاعلى در كتاب الجزاء در باره عظمت ظهور من  
 يظهره الله ميفرمايد قوله تعالى " حين ظهور الله اذا حضر من  
 نفس ينقطع عنه العمل الا بما امران يا عبادى فاتقون فانه لو جعل  
 ما على الارض نبيا ليكون انبيا " عند الله مضمون آنكه اگر من —  
 يظهره الله بكلمه مبارك خود اراده فرمايد كل من على الارض را  
 بمقام نبوت فائز نمايد وجمال قدم جل جلاله در لوحى ميفرمايد  
 قوله تعالى " اليوم ال الله نفوسى هستند كه جميع من السموات  
 والارض را معلق باراده حق دانند، بشانيكه اگر خواهد بحرکت  
 اصبع اراده ذره تراب را باعلى ذروه ابداع رساند و همچنين اعلى  
 ذروه را با دنى ذروه راجع فرمايد كل ما يقول هو حق وما يحكم  
 به ينبنى ان يكون محبوب العارفين انتهى . مرحوم حكيمباشى  
 از جمله فائزين باين فصل اعظم است .

در لوح ديگر خطاب بحكيمباشى از قلم ميثاق جل ثنائه  
 نازل قوله الاحلى جميع نفوس خواه خویش و خواه بيگانه كه از قزوين  
 مرور نموده اند و با آنها ملاقات شده كل از تورانى و ممنون و خوشنود  
 از اين جهت عبد البها غبطه خدمت تو ميخورد و آرزوى موفقيت  
 تو مينمايد ايكاش من نیز از اين خدمت نصيبى داشتم و پسر ميگرفتم  
 لكن يختص بر حتمه من يشا انتهى .

قطع نظر از ياران و دوستان الهى مخالفين و منكرين هم

به تمجید و تعریف حکیمباشی ناطقند و در کتب و نوشتجات خود باین معنی تصریح کرده اند از جمله فیض الله صبحی معروف بمهتدی در صفحه ۶۴ کتاب خود موسوم بکتاب صبحی که در رد امرالله تالیف کرده میگوید قوله "بهائیان رشت و گیلانرا ملاقات نمود" در سپر قزوین و منیف مرحوم حکیمباشی و از آنجا روانه طهران گشتم در صفحه ۱۹۱ همین کتاب میگوید از آنجا بزنجان و قزوین آمد میرزا موسی خان مدتها بود که رخت از عالم خاک بدیگر جهان کشیده و داح فراق خود را برد لها گذاشته لذا اسعد الحکما \* که او را نیز اگر از آزاد مردان بحساب اریم چندان غلط نرفته ایم قیام بواجبات و داد میکرد . . . . . انتهى .

باری حکیمباشی دارای رتبه ارجمند و دوست و دشمن بر فضیلتش شاهد و گواهند خدماتش بعد از تصدیق امر مبارک مدت سی سال ادامه داشت و وفاتش در قزوین بسال ۱۳۴۲ هجری قمری اتفاق افتاد مزار برانوارش در قزوین است و روز صعودش یار و اغیار در تشییع جنازه اش حاضر و از فراقش میگریستند فرزندی از او باقی نمانده ولی آثار باره خدماتش باستان رب جلیل الی الابد باقی و برقرار است کتب طیبی که در دوران تحصیل طبابت بخط خود نگاشته موجود و در کتابخانه امری قزوین که بفصل کتابخانه حکیمباشی موسوم است محفوظ میباشد علیه غفران الله و رحمته و برکاته . در اینوقت احبای الهی تشریف برده اند و محفل منقذی شد .



فهرست اجمالی مندرجات مجلد اول کتاب  
محاضرات که مشتمل بر یازده هفته است

| صفحه    | موضوع                                                     |
|---------|-----------------------------------------------------------|
| ۶ - ۲   | لوح مبارک درباره سلطان الحکماء                            |
| ۸ - ۶   | منکران منادیان حقند                                       |
| ۲۴ - ۸  | سیزده سؤال از مندرجات لوح مبارک<br>و جواب آن              |
| ۳۱ - ۳۳ | شرح حال جناب منیب و لوح مبارک<br>درباره سفر از ادرنه بعکس |
| ۴۲ - ۴۱ | ورقة الرضوان                                              |
| ۴۳ - ۴۲ | محمود خان کلانتسر                                         |
| - ۳۳    | ماخلقت الجن والانس                                        |
| - ۳۴    | طوباهم! فضل و من طوبانا                                   |
| ۳۷ - ۳۴ | لوح مبارک درباره شیخ مازگانسی<br>و معنی خلع عذار          |
| ۳۹ - ۳۷ | کتاب مایرن فلیس                                           |

## هفتاد و نهم

|              |                                     |
|--------------|-------------------------------------|
| ۴۷ - ۴۱      | شاهزاده ذخیره                       |
| ۵۲ - ۴۷      | سید اسدالله قمی و مطالب دیگر        |
| ۵۲ -         | سفر جمالقدم جل جلاله بیلده قم       |
|              | حضرت معصومه علیها سلام الله و قدمای |
|              | احیای قم و معتد الدوله و میرزا -    |
| ۵۸ - ۵۲      | عبد الوهاب نشاط و وجه تسمیه قم      |
| ۵۹ - ۵۸      | موتفکات                             |
| ۶۶ - ۵۹      | جواب از شبیه انبیای کذب             |
| ۶۷ - ۶۶      | عهد قدیم و عهد جدید                 |
| ۷۰ - ۶۷      | بنی قریظه                           |
| ۷۷ - ۷۱ - ۷۰ | التلث بالنعمة                       |
| ۷۵ - ۷۱      | مسجد ارض فا                         |
| ۷۵ -         | خر بندگان اصطیل                     |
| ۷۹ - ۷۷      | وصاف الحضرة                         |
| ۱۱۳ - ۷۹     | سبب نجات... و لوح مبارک...          |

## هفتصدمه سوم

| صفحه      | موضوع                       |
|-----------|-----------------------------|
| ۱۱۴ - ۱۲۲ | آقامرتضی سروستانی           |
| ۱۲۹ - ۱۲۲ | ارتدالناس بعدالنبي الاثلاثه |
| ۱۵۴ - ۱۳۰ | تحريف                       |
| ۱۵۶ - ۱۵۵ | لوح مبارك                   |
| ۱۵۷ - ۱۵۶ | صحيح صادق                   |
| ۱۶۸ - ۱۵۷ | ترجمه آيات                  |
| ۱۵۹ - ۱۵۸ | توقيع مبارك و مطالب ديگر    |
| ۱۶۲ - ۱۵۹ | الواح اين اردكاني           |
| ۱۶۴ - ۱۶۲ | قصب السبق و قدح معلى        |
| ۱۶۶ - ۱۶۴ | مندرجات لوح حكما            |

## هفتصدمه چهارم

|           |                                 |
|-----------|---------------------------------|
| ۱۷۲ - ۱۷۲ | روضه خوان و محتشم كاشاني        |
| ۱۸۳ - ۱۷۲ | لوح مبارك و ماجرای دشت گوران    |
| ۱۹۰ - ۱۸۳ | قصاید سبع علویات ابن ابن الحدید |

| صفحہ      | موضوع                      |
|-----------|----------------------------|
| ۱۹۰ - ۱۹۱ | نعمان مذکور در رسالہ مدنیہ |
| ۱۹۱ - ۱۹۲ | بشارت سنہ تسع              |
| ۱۹۲ -     | ملاعبد الزاق قزوینی        |
| ۱۹۳ - ۱۹۴ | بعثت سرّی مبارک            |
| ۱۹۴ - ۲۰۰ | ملا صادق شہید یاد کوبہ     |
| ۲۰۰ - ۲۰۱ | زاهد آہویسوش               |
| ۲۰۱ - ۲۰۲ | روضہ الصفا                 |
| ۲۰۲ - ۲۰۳ | امیر علی شیرنوائی          |

### ہفتہ پنجم

|           |                                  |
|-----------|----------------------------------|
| ۲۰۴ - ۲۰۸ | مطالب مندرجہ در لوح ضعیف الشریعہ |
| ۲۰۸ - ۲۰۹ | شاہ نعمت اللہ ولی کرمانی         |
| ۲۰۹ - ۲۱۳ | نبیل بن نبیل                     |
| ۲۱۳ - ۲۲۱ | عند لیب لاهیجانی . . .           |
| ۲۱۲ - ۲۲۳ | سراج الشہداء                     |
| ۲۲۳ - ۲۲۴ | دومین واقعہ رشت                  |
| ۲۲۴ - ۲۴۸ | نبیل قزوینی                      |

صفحه  
۲۶۶ - ۲۴۸

موضوع  
متمسک‌ی سودانی

هفته ششم

۲۹۲ - ۲۶۷

خلیل و سمندر

۳۰۸ - ۲۹۲

کتاب هیاکل واحد والواح مبارکه

هفته هفتم

۳۱۸ - ۳۰۹

احبای ملایر و شاهزاده موزون

۳۲۸ - ۳۱۸

ثابت وجدانسی

۳۴۳ - ۳۲۸

صدر ایران و آقا محمد علی کدخدا

۳۳۵ - ۳۳۴

قد اخذ الله من اغواك

۳۳۸ - ۳۳۵

ذبیح ارض ن ر در ارض تا

۳۴۱ - ۳۳۸

گوسله سامسری

۳۴۵ - ۳۴۱

مند رجات عهد عتیق

۳۵۲ - ۳۴۵

انبیای بنی اسرائیل



هفته هشتم

| <u>صفحه</u> | <u>موضوع</u>                                                 |
|-------------|--------------------------------------------------------------|
| ۳۵۸ - ۳۵۳   | انبیای اکابر                                                 |
| ۳۶۲ - ۳۵۸   | جبرئیل                                                       |
| ۳۶۵ - ۳۶۲   | تلمسود - سیهور                                               |
| - ۳۶۵       | اناجیل اربعه                                                 |
| ۳۶۷ - ۳۶۵   | لوح جمالبارک جناب جلاله دربارہ<br>یاتی من بعدی اسمہ احمد ۰۰۰ |
| ۳۷۱ - ۳۶۷   | حواریون                                                      |
| ۳۷۳ - ۳۷۱   | داود نبی                                                     |
| ۳۷۴ - ۳۷۳   | زرقاء                                                        |
| ۳۸۶ - ۳۷۴   | مفدرجات لوح قناع                                             |
| ۳۸۷ - ۳۸۶   | اطرق کسری                                                    |
| - ۳۸۷       | علامت بلوغ عالم                                              |
| ۳۸۸ - ۳۸۷   | علی اوسط                                                     |
| ۳۸۹ - ۳۸۸   | شیخ محمد قبل حسن                                             |
| - ۳۹۰       | اسپراک                                                       |

| <u>صفحه</u> | <u>موضوع</u>  |
|-------------|---------------|
| ۴۱۵ - ۳۹۰   | الواح هیاکل   |
| ۴۱۷ - ۴۱۵   | دعای هیاکل    |
| ۴۱۸ - ۴۱۷   | حاج محمد باقر |
| ۴۲۰ - ۴۱۹   | جسد جوانی     |
| ۴۲۱ - ۴۲۰   | فضائل عکاس    |
| ۴۲۳ - ۴۲۱   | جوهری و صحاح  |

هفتاد و نهم

|           |                             |
|-----------|-----------------------------|
| ۴۲۸ - ۴۲۵ | حاجی محمد رضای شهید اصفهانی |
| - ۴۲۸     | حاجی شاه خلیل الله فارانی   |
| ۴۳۱ - ۴۲۹ | لوح دنیا . . .              |
| ۴۳۳ - ۴۳۱ | من سمی یا المعجید . . .     |
| ۴۳۴ - ۴۳۳ | میر محمد ولوح میا هدله      |
| ۴۳۷ - ۴۳۵ | سوره الدم و نبیل زرنندی     |
| ۴۴۹ - ۴۳۷ | داوران بنی اسرائیل          |
| ۴۵۷ - ۴۴۵ | بولس رسول                   |
| ۴۵۵ - ۴۴۸ | الواحیکه با مضای خادم است   |

| <u>صفحه</u> | <u>موضوع</u>           |
|-------------|------------------------|
| ۴۵۷ — ۴۵۵   | حرکت جوهریه            |
| ۴۵۶ — ۴۵۸   | میرداماد و فیض کاشانی  |
| ۴۵۲ — ۴۵۹   | حکیم سبزواری           |
| ۴۶۴ — ۴۶۳   | جناب بابا ( لوح مریم ) |
| — ۴۶۵       | شد و الزرقاء           |
| ۴۶۶ — ۴۶۵   | آقانجف علی شهید        |

### هفتم دهم

|           |                                                   |
|-----------|---------------------------------------------------|
| ۴۷۸ — ۴۶۷ | فارقلیط ۰۰۰                                       |
| ۴۸۳ — ۴۷۹ | اصنام اعراب جاهلی<br>جواب اعتراضات مخالفین برقران |
| ۴۹۷ — ۴۸۳ | مجید                                              |
| ۵۰۹ — ۴۹۷ | تحریف<br>بشارات ظهور مسیح در عهد عتیق             |
| ۵۲۴ — ۵۰۹ | و تاریخ یوسیفوس                                   |
| ۵۲۶ — ۵۲۴ | متحدہ شہید                                        |
| ۵۳۱ — ۵۲۶ | خواجہ ربیع و مدرسہ وحدت بشر ۰۰                    |

هفته یازدهم

| صفحه      | موضوع                            |
|-----------|----------------------------------|
| ۵۴۲ - ۵۳۶ | کاظم و اشرف                      |
| ۵۴۵ - ۵۴۲ | ملاعلی جان                       |
| ۵۵۲ - ۵۴۵ | لوح سلطان و بدیع                 |
|           | مضمون بیانات حضرت ولی امرالله در |
|           | باره شهدای امرالله در لوح قرن    |
| ۵۶۰ - ۵۵۳ | امریکا                           |
| ۵۷۱ - ۵۶۰ | درباره قآنی و مطالب دیگر         |
| ۵۷۲ ۵۷۱   | میرزای قعی                       |
| ۵۷۵ - ۵۷۲ | سئوالات فتحعلی شاه از شیخ احسانی |
| ۵۷۹ - ۵۷۶ | جلال الدین مولوی رومی            |
| ۵۸۰ - ۵۷۹ | لوح مبارک اتحاد و سادات خمس      |
|           | لوح مبارک جمالقدم جل جلاله و شرح |
| ۵۸۵ - ۵۸۰ | حال حکیمباشی قزوینی              |

آنچه ذکر شد مجملی از  
فهرست مطالب بود و فهرست  
مفصل بترتیب حروف الهجاء  
در آخر مجلد دوم ضمیمه  
شده است مراجعه  
فرمائید

## فهرست تصاویر

مقابل صفحه

- |     |                                                                                                           |
|-----|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ۴۸  | ۱- آقا سید اسدالله قمی                                                                                    |
| ۵۴  | ۲- متوجه‌رخان معتمدالدوله                                                                                 |
| ۱۲۸ | ۳- شیخ سلمان هندجانی - حاج<br>ابوالحسن بسرازشیرازی                                                        |
| ۱۹۸ | ۴- ملا محمد صادق شهید بادکوبه‌ای                                                                          |
|     | ۵- نبیل ابن نبیل شیخ محمدعلی<br>قزوینی - آقا محمد حسین - شیخ<br>احمد نبیلی - میرزا عبدالحسین<br>ابن سمندر |
| ۲۱۰ | ۶- آقا علی اشرف عندلیب                                                                                    |
| ۲۱۲ | ۷- سمندر قزوینی واحبای قزوین                                                                              |
| ۲۶۸ | ۸- شاهزاد حسینقلی میرزاموزون                                                                              |
| ۳۱۲ | ۹- حاجی امین اردکانی                                                                                      |
| ۴۳۰ | ۱۰- نبیل زرندی                                                                                            |
| ۴۳۶ |                                                                                                           |

## مقابلہ صفحہ

۵۲۸

۱۱۔ میرزا یعقوب متحدہ شہید

۵۵۲

۱۲۔ میرزا بزرگ بدیع خراسانی

۵۷۴

۱۳۔ شیخ احمد احسائی

۱۴۔ میرزا موسیٰ خان حکیم

۵۸۴

المہی

غلطنامہ

| صفحہ | سطر | غلط           | صحیح          |
|------|-----|---------------|---------------|
| ۲    | ۱۹  | تقیر          | فقیر          |
| ۳    | ۴   | ازجہ مگر      | ازجہ رو مگر   |
| ۳    | ۵   | بگویم         | بگوئیم        |
| ۳    | ۷   | بیسروسا مانیم | بیسروسا مان   |
| ۳    | ۱۲  | لوء لوء       | لوء لوء لا لا |
| ۵    | ۱   | عسی           | عسی           |
| ۸    | ۴   | تہکم          | تحکم          |
| ۲۱   | ۷   | ازخود او      | از خون او     |
| ۲۲   | ۵   | الملعوتہ      | الملعونۃ      |
| ۲۳   | ۱۲  | صحیح          | صحیح          |
| ۲۷   | ۴   | ریک           | ریک           |
| ۲۷   | ۵   | ماقلا         | غافلاً        |
| ۲۷   | ۱۱  | لمینزل        | لم یزل        |
| ۲۷   | ۱۳  | الاعلیٰ ثاللہ | الاعلیٰ تاللہ |
| ۲۸   | ۱۵  | شعلہ ناز      | شعلہ نار      |
| ۳۵   | ۷   | تذکرۃ الوقاء  | تذکرۃ الوفاء  |
| ۳۶   | ۱۸  | امطواللہ      | امطراللہ      |



| صفحہ | سطر | غلط        | صحیح                |
|------|-----|------------|---------------------|
| ۴۵   | ۱   | بحیر       | بخیر                |
| ۵۰   | ۸   | لذیدہ      | لذیدہ               |
| ۵۲   | ۸   | دراین مقام | این مظلوم           |
| ۶۱   | ۲   | مناق       | منافی               |
| ۶۱   | ۲   | مناظرہ     | مناظرہ              |
| ۶۵   | ۱۷  | حنی        | حتی                 |
| ۷۰   | ۶   | ۹          | ۹۰۰                 |
| ۷۰   | ۹   | وسبایا     | وصبایا              |
| ۷۹   | ۵   | یکی ۰۰۰    | یکی از احمقاء فرمود |
| ۹۰   | ۱۵  | رارادہ     | درارادہ             |
| ۹۳   | ۱   | نفوس       | نفوس                |
| ۹۷   | ۲   | تالونیکیان | تسالونیکیان         |
| ۱۰۲  | ۳   | نیابہما    | ثیابہما             |
| ۱۰۹  | ۱۴  | یقرئون     | یقرئون              |
| ۱۱۴  | ۸   | تاس        | تاس                 |
| ۱۲۵  | ۹   | نیزف       | ینزف                |
| ۱۲۸  | ۱۴  | خودش       | خورش                |
| ۱۳۴  | ۶   | یہودا      | یہود                |
| ۱۳۵  | ۱۶  | با۔ لباطل  | بالباطل             |

| <u>صفحه</u> | <u>سطر</u> | <u>غلط</u> | <u>صحيح</u> |
|-------------|------------|------------|-------------|
| ۳۰۶         | ۴          | مبلغ       | مبلغ        |
| ۳۱۲         | ۸          | دره دره    | دره دره     |
| ۳۲۰         | ۹          | الظهور     | الظهور      |
| ۳۲۴         | ۱۲         | فائض       | فائض        |
| ۳۲۴         | ۱۶         | مستقيص     | مستقيص      |
| ۳۲۶         | ۱۵         | عظمة       | عظمته       |
| ۳۳۳         | ۶          | صفلات      | صفلاب       |
| ۳۳۵         | ۱۶         | يكنشر      | يلك سفر     |
| ۳۳۸         | ۱۸         | بنس        | بنس         |
| ۳۳۹         | ۱          | بن يامين   | بنيا مين    |
| ۳۴۰         | ۱۳         | سامرومالك  | سامركه مالك |
| ۳۴۰         | ۱۸         | يساكرين    | يساكر بن    |
| ۳۴۱         | ۹          | بيپوجه     | بهپچوجه     |
| ۳۴۵         | ۱۱         | واضفات     | واضفات      |
| ۳۵۳         | ۸          | عاموض      | عاموض       |
| ۳۵۷         | ۱۳         | بنپوت به   | بنپوت       |
| ۳۵۸         | ۱۰         | حو         | حق          |
| ۳۵۸         | ۱۹         | فعال       | فعال        |

| <u>صفحه</u> | <u>سطر</u> | <u>غلط</u> | <u>صحیح</u> |
|-------------|------------|------------|-------------|
| ۳۶۲         | ۱۹         | یکی از کتب | کتابی       |
| ۳۶۸         | ۱۳         | حواریین    | حواریین     |
| ۳۷۰         | ۱۸         | افس        | افس         |
| ۳۷۵         | ۴          | پشت        | پشت         |
| ۳۸۷         | ۱          | پیند       | پیند از     |
| ۳۹۰         | ۱۳         | مراجعة شد  | مراجعة شود  |
| ۳۹۱         | ۷          | مستغاث     | مستغاث      |
| ۳۹۲         | ۷          | پسلطانه    | پسلطانه     |
| ۳۹۵         | ۱۵         | المائل     | المائل      |
| ۳۹۷         | ۶          | سنتة       | سنة         |
| ۳۹۷         | ۷          | یظهر       | یظهر        |
| ۴۰۰         | ۱۱         | والسلام    | واللام      |
| ۴۰۲         | ۲          | العالمین   | العالمین    |
| ۴۰۳         | ۱          | المهم      | المهمین     |
| ۴۰۶         | ۱۰         | تم         | تم          |
| ۴۰۶         | ۱۵         | فی سطر     | فی سطر      |
| ۴۰۹         | ۲          | لتراقبون   | لتراقبون    |
| ۴۱۲         | ۶          | فادا       | فادا        |
| ۴۰۹         | ۱          | منحروف     | من حروف     |

| <u>صفحہ</u> | <u>سطر</u> | <u>فلسط</u> | <u>صحیح</u> |
|-------------|------------|-------------|-------------|
| ۴۱۴         | ۱۹         | دینان       | دیان        |
| ۴۱۵         | ۱۰         | تستطبعن     | تستطیعن     |
| ۴۱۶         | ۹          | عطیہ        | عطیہ        |
| ۴۱۷         | ۵          | میتواند     | میتوانید    |
| ۴۲۰         | ۱۵         | فضیلت       | فضیلت       |
| ۴۲۲         | ۳          | عرف         | عرب         |
| ۴۲۴         | ۱۲         | احبا        | احبای       |
| ۴۲۵         | ۱          | آباد        | عشق آباد    |
| ۴۲۶         | ۱۴         | ۲۳۰۷        | ۱۳۰۷        |
| ۴۶۳         | ۷          | درج         | ذکر         |
| ۴۶۴         | ۱          | صت          | صت          |
| ۴۷۰         | ۱۸         | تیموناوس    | تیموتاوس    |
| ۴۷۳         | ۱۸         | بعضمہم      | بعضہم       |
| ۴۷۳         | ۱۹         | فیہا ذکر    | یذکر فیہا   |
| ۴۸۹         | ۲          | بصفت        | بصفت        |
| ۴۹۰         | ۱۷         | ایتہ        | بنت         |
| ۵۰۳         | ۱۹         | اطیہا       | اطیبہا      |
| ۵۰۶         | ۱۵         | عند اللہ    | عبد اللہ    |

| <u>صحيح</u>       | <u>غلط</u> | <u>سطر</u> | <u>صفحہ</u> |
|-------------------|------------|------------|-------------|
| غوب               | عوب        | ۵          | ۵۲۴         |
| جندنا             | جفد        | ۱۱         | ۵۲۹         |
| لهم               | نالهم      | ۱۲         | ۵۲۹         |
| تاراج             | تارج       | ۸          | ۵۳۰         |
| بحبل              | بحيل       | ۱۰         | ۵۳۴         |
| لوجه الله         | لوجه الله  | ۱۳         | ۵۳۵         |
| احدى هم           | احدى       | ۹          | ۵۳۹         |
| قال               | قاله       | ۱۸         | ۵۳۹         |
| ماسواه            | ماسوايه    | ۴          | ۵۴۰         |
| اين نفوس          | اين        | ۳          | ۵۴۱         |
| اختيار            | اعتبار     | ۹          | ۵۴۲         |
| ازراى او از سماء  | از سماء    | ۱۴         | ۵۴۳         |
| صريحه             | صبريحه     | ۳          | ۵۴۵         |
| اركانه امام الوجه | اركانه     | ۶          | ۵۴۷         |
| الوحى ابتم        | الوحى      | ۱۰         | ۵۴۷         |
| القدرة            | القدرة     | ۱۴         | ۵۴۷         |
| سوطهم             | سفلوتمهم   | ۵          | ۵۴۸         |
| مينكارم           | به نكارم   | ۱۶         | ۵۴۸         |

| صفحه | سطر | فـلـط      | صحيح          |
|------|-----|------------|---------------|
| ٥٤٨  | ١٩  | فديت نفسي  | فديت بنفسي    |
| ٥٤٨  | ١٩  | سپيله      | سپيله و       |
| ٥٤٩  | ١   | جملها      | حملها         |
| ٥٤٩  | ٤   | الذین ما   | ما            |
| ٥٤٩  | ٧   | الوجوش     | الوجوش        |
| ٥٤٩  | ١٠  | بان تنظر   | ان تنظر       |
| ٥٤٩  | ١٣  | لله        | لله الملك     |
| ٥٥٠  | ١   | المجيد     | الحميد        |
| ٥٥٠  | ٥   | بـعـراق    | عراق          |
| ٥٥٠  | ٨   | مـعـترض    | مـعـترض       |
| ٥٥٠  | ١٠  | شده        | شده           |
| ٥٥٤  | ٦   | وداع       | داغ           |
| ٥٥٤  | ١٣  | قتله       | قتله          |
| ٥٦١  | ١٠  | سينه       | شنيه          |
| ٥٦٦  | ٧   | خير        | خير           |
| ٥٧٥  | ١٠  | التيقین    | اليقين        |
| ٥٧٩  | ١٢  | قصيده      | قصيده         |
| ٥٨٤  | ٧   | من السموات | من في السموات |

|             |            |            |             |
|-------------|------------|------------|-------------|
| <u>صفحہ</u> | <u>سطر</u> | <u>غلط</u> | <u>صحیح</u> |
| ۵۸۴         | ۱۲         | فصل        | فصل         |

توضیح — در شماره گذاری صفحات شماره های ۴۴۹ الی ۴۵۲ متأسفانه از قلم افتاده و لکن بطوریکه ملاحظه میفرمایند مطالب مربوطه نقصی نداشته و بجای خود صحیح است فقط شماره ها از قلم افتاده است .